

# سیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان

خلیل الله سکندری

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامهء کتاب:

عنوان: سیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان (رساله تاریخی

کوتوالی و امنیت ملی در افغانستان)

نویسنده: جنرال خلیل الله سکندری

مہتمم و ناشر: احمد نبیل سکندری

چاپ نخست: ۲۰۱۴

چاپ دوم: ۲۰۱۶ (با تکمیلات و اضافات)

بازتایپ و تدوین دیجیتالی: قاسم آسمایی

بازبخش: انتشارات راه پرچم ۲۰۲۴

این طرح بر اساس چاپ دوم کتاب آماده شده است



راه پرچم ناشران دانش‌پای و مولکراتیک

سپاس از رفیق خلیل الله سکندری که اجازه بخش دیجیتالی این کتاب را برای

«انتشارات راه پرچم» اعطا کردند.

اهداء

به روان پاک آن عده افسران و سربازان شهید و گلگون کفن قوای سه کانه مسلح افغانستان که در جهت  
تأمین امنیت دفاع از تمامیت ارضی، استقلال، عدالت اجتماعی، دموکراسی، ترقی و حقوق بشر در  
ماجرای تحمیل شده از طرف دشمنان میهن جان های شیرین خود را از دست داده اند، اهداء

می نمایم.

خلیل الله سکندری

## توضیح ضروری مؤلف:

در ارتباط طبع دوم این کتاب باید یادآور شد که نظر به تذکر و تقاضای مکرر دوستان دانشمند که با علاقمندی فراوان تمام محتویات کتاب را از نظر عالمانه خویش گذشتانده اند؛ ایشان توصیه نمودند که با نظر داشت فصول محتویات و متن این رساله، عنوان کتاب می‌باید فراگیر باشد تا بتواند جوابگوی عناوین مختلف بخش‌های حاوی آن گردد. روی این ملحوظ که در طبع نخست به عنوان «رساله تاریخی کوتوالی اکتفا و مسمی کرده شده بود؛ با الهام از این توصیه دوستان در طبع دوم جهت فراگیر شدن عناوین و محتوا نام کتاب به «رساله تاریخی کوتوالی و امنیت ملی در افغانستان» تغییر اسم و یا تعدیل صورت گرفت. امیداست خواننده گان محترم موضوع را با بعضی تصحیحات و افزودی کلمات که ضرورت آن در طبع جدید محسوس بود در نظر داشته باشند.

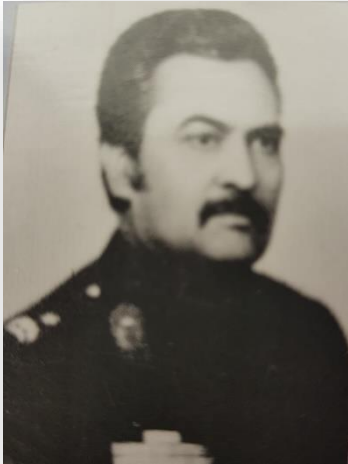
## فهرست

زیدست‌نامه مؤلف	أ
درباره «سیر تاریخی دفاع و امنیت در رساله تاریخی کوتوالی در افغانستان»	ب
مروری کوتاه بر «رساله تاریخی کوتوالی در افغانستان»	د
آغاز سخن	۱
فصل اول سیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان	۵
القاب و نام‌های جز و نام‌های دفاع و امنیتی	۶
امنیت در شهرک‌ها:	۹
اردو، اداره امور دفاعی و اسلوب سربازگیری در جنگ‌ها	۱۰
فصل دوم بنیاد تشکیل قوای دفاع و امنیت (کوتوالی)	۱۳
بخش اول امیر دوست‌محمدخان	۱۳
تشکیلات اساسی دولت	۱۳
در بخش اردو و ارتش	۱۵
بخش دوم امیر شیرعلی‌خان	۱۸
اول تشکیلات اساسی دولت	۱۸
دوم در بخش امنیت:	۱۹
سوم در بخش دفاع و ارتش:	۲۰
فصل سوم	۲۴
بخش اول امیر عبدالرحمن‌خان	۲۴
۱- تشکیل دولت مرکزی و سرکوب سیستم ملوک‌الطوایفی	۲۴
۲- در بخش دفاع و ارتش	۳۰
۳. در بخش امنیت و عدالت	۳۲
بخش دوم اداره کشور در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان	۳۶
۱- سیستم دولت‌داری و اداره	۳۶
۲- در بخش دفاع و ارتش: (به اساس تذکر‌گریگوریان مورخ امریکایی)	۳۸
۳- در بخش امنیت و عدالت	۳۹
فصل چهارم سلطنت امیر امان‌الله‌خان	۴۳
بخش اول - اعلان استقلال سیاسی و الغای سیستم غلامی در کشور	۴۳
دوم در بخش امنیت و عدالت	۴۸
مکتی بر ضرورت نقش پولیس در زمان اعلیحضرت امان‌الله‌غازی:	۵۶
بخش سوم: در قسمت دفاع ملی و ارتش	۵۹
فصل پنجم پادشاهی اعلیحضرت محمدنادر شاه	۶۲

۶۲.....	۱. تشکیل دولت و سرکوب اغتشاشی‌ها و مخالفان
۶۴.....	۲ - در بخش دفاع ملی و ارتش.....
۶۶.....	۳- در بخش امنیت ( ژاندارم و پولیس.....
۷۳.....	فصل ششم پادشاهی اعلیحضرت محمدظاهرشاه.....
۷۳.....	بخش اداره و سیاست: (دوام سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه ).....
۷۴.....	بخش اول - حکومت سردار محمدهاشم‌خان.....
۷۸.....	دوم در بخش دفاع ملی و ادارهٔ ارتش.....
۸۲.....	بخش دوم حکومت شاه‌محمودخان.....
۹۰.....	فصل هفتم حکومت سردار محمدداودخان.....
۹۰.....	بخش اول - اوضاع اجتماعی و سیاسی:.....
۹۵.....	بخش دوم بخش نظامی ارتش و دفاع ملی.....
۹۹.....	مکئی بر ضرورت رشد قوای دفاع و امنیتی در افغانستان.....
۱۰۴.....	بخش - سوم اقدامات و تدابیر در مورد قوای امنیتی و پولیس.....
۱۰۸.....	بخش پولیس ترافیک جاده:.....
۱۱۴.....	ختم دوران صدارت سردار محمدداودخان.....
۱۱۷.....	فصل هشتم قانون اساسی جدید و واگذاری حکومت به غیر از فامیل شاهی.....
۱۱۷.....	بخش اول حکومت انتقالی دوکتور محمدیوسف‌خان.....
۱۲۵.....	بخش دوم حکومت مرحوم محمدهاشم میوندوال (در پرتو قانون اساسی جدید).....
۱۲۹.....	بخش سوم - حکومت شهید نوراحمدخان اعتمادی.....
۱۲۹.....	اقدام و تدابیر در مورد امتیازات و هسته‌های تشکیلاتی مدرن پولیس.....
۱۳۶.....	ارزیابی مختصر پیرامون اوضاع سیاسی اجتماعی در پرتو قانون اساسی.....
۱۴۰.....	در مورد اردو و قوای مسلح:.....
۱۴۸.....	فصل نهم تأسیس اولین جمهوریت.....
	بخش اول کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رهبری سردار محمدداودخان و تأسیس
۱۴۸.....	اولین جمهوریت.....
۱۵۳.....	بخش دوم قوای امنیتی و پولیس در نظام جمهوریت.....
۱۶۱.....	سقوط فاجعه بار اولین جمهوریت در افغانستان.....
۱۷۹.....	توطئه‌های جهانی و منطقوی در فاجعه سقوط:.....
۱۸۱.....	فصل دهم معلومات مختصر پیرامون پولیس سیاسی و اطلاعاتی افغانستان.....
۲۰۱.....	ختم کلام.....
۲۰۶.....	ضمیمه بخش توانایی قوای مسلح افغانستان.....
۲۱۰.....	مآخذ.....

## زیست‌نامه مؤلف

خلیل‌الله سکندری اورکزایی در ماه جدی سال ۱۳۲۱ هجری شمسی مطابق ۱۹۴۳ میلادی در شهر کابل تولد گردیده تحصیلات ابتدائی و ثانوی را در لیسه عالی حبیبیه به پایان رسانده و در سال ۱۳۴۰ به اخذ شهادتنامه بکلوریا موفق و متعاقباً طی سال‌های ۱۳۴۱ الی اخیر سال ۱۳۴۳ رشته کمیساران اکادمی پولیس را سپری و به اخذ شهادتنامه لیسانس پولیس به رتبه دوهم بریدمن اکادمی پولیس نایل گردیده است.



موصوف تحصیلات فوق لیسانس خود را طی سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲ هجری شمسی در رشته امنیت سرحدات زمینی و هوایی در کشور فدرالی آلمان به پایان رسانیده است.

طی سال ۱۳۵۴ هجری شمسی کورس عالی پولیس را جهت ارتقا به رتبه جگرنی سپری و به کسب شهادتنامه آن از اکادمی پولیس کابل به درجه عالی موفق گردیده است. طی سال (۱۳۶۲) کورس حلقه رهبری وزارت امنیت دولتی (حفاظت از حملات باندگروپ‌های مسلح در تأسیسات پروژه‌ها، اهداف اقتصادی و امنیت شاهراه‌ها) در شهر ماسکو سپری نموده است.

موصوف طی ۲۵ سال وظایف عملی در شعبات و رشته‌های مختلف پولیس در قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، بعدها قوماندانی عمومی امنیه وزارت امور داخله، میدان هوایی بین‌المللی کابل مربوط ریاست عمومی هوایی ملکی و ریاست چهار وزارت امنیت دولتی ایفای وظیفه نموده است.

همچنان وی مطابق تصامیم و فیصله‌های سازمان ملل متحد (ماه ثور ۱۳۶۷ در ژنیو) در مورد قطع جنگ، تحقق مثنی مصالحه ملی، جلوگیری و حفظ منابع و تأسیسات اقتصادی از تخریب و سبوتاژگروپ‌های مسلح بخصوص بعد از خروج نیروی ارتش سرخ طی سال (۱۳۶۷) خورشیدی در سال‌های دفاع مستقلانه از وطن و سرکوبی کودتای ۱۶ حوت ۱۳۶۸ شه‌نواز تنی وزیردفاع بر سر قدرت وقت به همدستی کشور پاکستان نقش فعالی داشته از جانب مقامات ذیصلاح به اخذ مدال‌ها و نشان‌ها به اساس فرمان شماره ۱۴۶۹ مورخه ۱۰-۲۰-۱۳۶۸ شمسی مقام ریاست جمهوری باوجود به درازا کشیدن نسبت عدم توافق مشاورین آزمون، اما افتخار آمیز به رتبه جنرالی نایل گردیده است.

موصوف فعلاً با خانواده در شهر کوینهاگن کشور دنمارک به سر می‌برد.

## درباره «سیر تاریخی دفاع و امنیت در رساله تاریخی کوتوالی در افغانستان»

عنوان بالا نام کتابیست از قلم پاسوال (جنرال) خلیل‌الله سکندری، با قطع و صحافت زیبا و مطالب دلچسپ و خواندنی درباره سیستم دفاعی و امنیتی افغانستان از آغاز تا دوران معاصر. این کتاب در ده فصل سیر تکاملی نهادهای دفاعی امنیتی را از زمان‌های قدیم تا ریاست جمهوری دکتور نجیب‌الله، به بررسی گرفته؛ خواننده را با تشکیلات، وظایف و القاب مروج در برهه‌های مختلف تاریخ کشور آشنا می‌سازد. با خواندن این اثر خواننده با سلسله مراتب، رتبه‌ها و مقام‌های نظامی و پولیس، تغییراتی که در مراحل مختلف در آن‌ها آورده شده، شکل یونیفورم و علائم کلاه و سرشانه و بسیاری تفصیلات دیگر آشنایی کامل می‌یابد.

نویسنده محترم در عین زمان از چگونگی خصلت این نهادها که به نام حفظ نظام، به مثابه وسیله سرکوب رعیت و ایجادگر ترس و وحشت در خدمت شاهان و امیران قرار داشته، حکایت‌ها دارد. از انواع شکنجه و تعذیب مروج در زمان‌های مختلف و حتا از مجریان آن نام برده است. قوانینی که در فاصله‌های زمانی در زمینه وضع شده اند؛ به ویژه در ساحه ضبط قضایی، مورد توجه و بررسی نویسنده واقع و معلوماتی درباره آنها به خواننده عرضه گردیده اند. با شرح و بسط این موضوع، تکامل تدریجی، خصلت نیروها و تشکیلات امنیتی از حفاظت سلطه حاکمان و شاهان به حفظ امن و نظم عامه و نگهداری حقوق اساسی هموطنان به تصویر کشیده شده است. تفصیلات کافی در قسمت تعلیم و تربیت در قوای نظامی و پولیس در کتاب گنجانیده شده، علاوه بر قدمه‌های مختلف تربیه و تحصیل در پولیس، حتا نام‌نویس فارغان دوره‌های مختلف کمیساران (بخ لیسانسه) اکادمی پولیس نیز در برابر دید خواننده قرار داده شده است. یک برجسته‌گی دیگر این کتاب، ضمیمه‌بی است در تشریح توانایی‌های قوای مسلح کشور ما در زمان زمامداری دکتور نجیب‌الله از نگاه تشکیلاتی و انواع اسلحه، وسایط و تخنیک جنگی.

به مثابه یک روشنفکر مترقی عدالت‌خواه، نویسنده به جانب اجتماعی قضایا با دید انتقادی برخورد داشته، ولی در استفاده از مآخذها خودش را محدود و محصور به دسته خاصی از مؤلفان نکرده از آثار مؤلفان مخالف افکارش هم به گسترده‌گی استفاده کرده است.

جناب خلیل‌الله سکندری شخصیت برومند جامعه افغانی بخصوص دستگاه‌های امنیتی افغانستان بوده، تحصیلات عالی را در اکادمی پولیس کابل، مافوق لیسانس را در رشته امنیت سرحدات زمینی و هوایی در جمهوری فدرال آلمان و علاوه بر کورس‌های مختلف دیگر، کورس حلقه رهبری وزارت امنیت دولتی در رشته سبوتاژ اقتصادی و حفاظت پروژه‌ها و شاهراه‌ها را در ماسکو به پایه اکمال رسانده است. این سطح عالی تحصیل، در جنب وطن‌دوستی و احساس مسوولیت موفقیت‌های وی را در ادارات مختلف ژاندارم و پولیس، میدان هوایی و وزارت امنیت دولتی، سبب گشته است.



وطن‌دوستی و عشق به مردم میراث شکوهمندیست که از پدر بزرگوار و اسلاف مبارزش برای وی و برادران ارجمندش رسیده است. کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزایی از غازیان سر برآورده جنگ استقلال و بعداً یک مبارز دموکرات در جریان مبارزات انتخاباتی دوره هشتم شورای ملی به امر شاه محمود خان صدراعظم محبوس گردید و یک سال بعد در زندانه به جاودانه‌گی پیوست. یادش ماندگار باد!

عبدالصمد ازهر

## مروری کوتاه بر «رسالهء تاریخی کوتوالی در افغانستان»

می‌گویند کتاب‌های خوب مخازن ثروت و خوشبختی اند. لذا کتابی که در زیر روی آن مطالبی خواهیم داشت؛ حاصل چندسال پیشین زحمات محترم جنرال خلیل‌الله سکندری اورکزی می‌باشد که در رشتهء پولیس و امنیت معلومات اکادمیک داشته و از تجارب فراوان در کشور عزیز مان افغانستان برخوردار بوده و هستند.

طوری که شما خواننده‌گان عزیز اطلاع دارید دست نوشته‌های محترم جنرال خلیل‌الله سکندری اورکزی تحت عنوان «مسیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان» قبلاً در سایت روشنایی به نشر می‌رسید و در همان زمان مشتاقان عرصهء امور، تقاضای ارسال برگه‌های آنرا از طریق ایمیل می‌نمودند که مقدور نبود به آن تقاضاها به اسرع وقت ممکن رسیدگی گردد. اینک خوشبختانه تمام آن مطالب بداخل یک کتاب تحت عنوان «رسالهء تاریخی کوتوالی در افغانستان» با قطع و دیزاین عالی در (۲۱۲) صفحه و (۱۰) فصل در یکی از بنگاه نشراتی کابل به اهتمام خاص حروفچینی و پشتی عالی به تعداد ۱۰۰۰ جلد چاپ و در اختیار مشتاقان تاریخ و سیاست بخصوص عرصهء پلیس و امنیت قرار دارد.

خوشبختانه محقق و رساله نگار در این کتاب سرگذشت‌ها و افتخارات ملت قهرمان افغان را با درک واقعی خود آنطور که بوده متبلور ساخته اند. روابط را با ضوابط با سایر رژیم‌ها و ملت‌ها به تحلیل و ارزیابی گرفته اند. قواعد و سنن حاکم بر زندگی زمانه‌های پیشین را از لحاظ امنیتی و دستگاه‌های مخوف مورد مذاقه، مطالعه و بررسی قرار داده؛ در پی علت و معلول‌ها بوده اند. به این ترتیب دستگاه‌های امنیتی و پولیسی زمانه‌های سپری شده را بخصوص در فصول چهار، شش و هفتم چون آئینه جهان نما یکی پی دیگر به نوشتار کشیده است.

محترم جنرال سکندری با تجربه و سوابقی که در رشته «پولیس - امنیت» دارند از آغاز تا ختم کتاب روی نقاط و مسایل بنیاد تشکیل قوای دفاع و امنیتی افغانستان پرداخته که به خواننده عطش خوانش را بیشتر می‌کند.

موصوف خاطر نشان می‌نماید که اکثر پادشاهان و حاکمان افغانستان ارگان‌های دفاع امنیتی و استخبارات را برای حفظ قدرت خود و حفاظت دولت شان نسبت به مردم و جامعه بیشتر از هر موضوع دیگر مطمح نظر داشتند.

همچنان در کتاب «رسالهء تاریخی کوتوالی در افغانستان» از وقوع مظالم اجتماعی و سیاسی که از طرف حکام قدرتمند بر مردم مظلوم افغانستان به طریقه‌های مختلف در رژیم‌های قبلی شکنجه شده اند؛ هوشدار می‌دهد. علاوهً ارگان‌های دولتی و حکومتی در دوره‌های امیران، پادشاهان قدرتمندان و اینکه از طریق گماشتگان خودشان چگونه گلوی آزادی را خفه نموده بودند؛ مطالب تحلیلی و بکر فراوان دارد که از یکطرف به حقایق و از جانب دیگر به انواع شکنجه و مظالم تاریخی که در حق مردم از طرف

---

ظالمین وقت روا داشته رهنمون می‌گردد و اینجاست که انسان‌های باوجدان را به مبارزه می‌طلبند.

آنچه که از تاریخ استخبارات افغانستان گزارش موجود است اینکه تا اخیر قرن ۱۹ استخبارات افغانستان تحت نظر امیران فعالیت داشته و از قرن ۲۰ تا اکنون تحت اداره صدارت یا شورای وزیران به فعالیت خود را ادامه و نیز به نوعی اقتصاد و امنیت ملی را حفاظت می‌نمایند.

اما قابل تذکر می‌دانم اینکه دگرگونی‌های که در اجتماع افغانستان در اثر ایدئولوژی‌ها و رابطه میان طبقات و اقشار مختلف افغانستان بوجود آمد، شیرازه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در افغانستان دگرگون شده و از اثر جنگ سرد، جنگ‌های تنظیمی و بعدها جنگ زیرنام مبارزه با تروریسم و بنبادگرایی غم و اندوه سراپای جامعه را فرا گرفت. خوشی و نشاط گاهی جایش را به ناامیدی سپرد. زیرا قدرت‌های بزرگ در پشت آن همه بگیر و ببند، کشمکش‌های نافرجام سیاسی و رابطه‌های تنگ بهم پیچیده طبقه‌های اجتماعی قرار داشتند و کار از دست خود مردم افغانستان برون شده بود. زیرا نفع قدرت‌های بزرگ ایجاب می‌کرد که با واحدهای کوچک و منفرد سیاسی منطقه و یا بین‌المللی از قدرت مانور ناچیزی در مذاکره‌ها برخوردار اند، وارد معامله شوند. زیرا قدرتهای بزرگ می‌دانند چند دستگی در واحدهای سیاسی - اجتماعی در بین ملت‌های ضعیف یا ایجاد اختلافات می‌توان باعث تجزیه کشورها و در نهایت پیوستن آنها به مدار قدرت‌های جهانی گردید.

بهرصورت در افغانستان با وصف تمام تلخ‌کامی‌ها، با وجود اینکه در دوره‌های مختلف تعدادی از روشنفکران توسط استخبارات زندانی و تعداد دیگر بقتل رسیده است؛ اما اداره افغانستان و بخصوص زمانی که جنگ سرد بین قدرت‌ها و جنگ میان افغانستان و پاکستان روی مشکلات مرزی گرم بود؛ استخبارات و ارگان‌های امنیتی در بخش باند گروهی داخلی و دفع برنامه‌های خارجی فعالیت چشمگیر و کنترل بهتر داشتند، بناءً دشمنان و کشورهای همسایه نفوذ بیشتر در کشور نمی‌توانستند. چونکه کارمندان اوپراتیوی آن قدرت جمع‌آوری اطلاعات سری، کشف، تحلیل، تجزیه و دفع فعالیت‌های خصمانه دشمن را داشتند و بر اتکاه به خودباوری‌های وطنپرستی هیچگاه زیر چتر اهداف دشمن قرار نمی‌گرفتند. اما متأسفانه با آمدن تنظیم‌های جهادی و بعد طالبان شیرازه نظامی افغانستان گسست کرد. امروز افغانستان از نبود قوای مجهز هوای رنج می‌برد و قدرت‌های بزرگ نیز به گروه‌های جهادی و متعصب آنطوریکه لازم است اعتماد نمی‌کند.

در اخیر من در حالی که نشر کتاب «رساله تاریخی کوتوالی در افغانستان» را به مؤلف آن جنرال خلیل‌الله سکندری تبریک گفته و مطالعه این اثر جالب و خواندنی را برای همه دوستداران تاریخ و سیاست خالی از دلچسپی نمی‌دانم و علاوه میدارم شهروندانی که با کمک کتابخانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و کتاب خوانی توانمند شده اند،

شهروندان عاقل محسوب می‌شوند و به قییم برای تصمیم‌گیری نیاز ندارند. لذا با وسایل ارتباط جمعی و کتاب مانوس باشید تا خود و جامعه ما به پیش بتازد.

سراج‌الدین ادیب

## آغاز سخن

بنام خداوند بخشاینده و مهربان

افغانستان یکی از کهن‌ترین کشورهای جهان در قاره آسیا که حیثیت قلب این قاره را داشته در طول تاریخ موجودیت؛ روی همین موقعیت جغرافیایی‌اش همواره از تاخت و تاز کشورهای بزرگ استعماری از یک طرف و از جانب دیگر مداخله و کشمکش ممالک همسایه جهت تحمیل سیاست‌های مغرضانه و ماجراجویانه شان درگیر بوده که تا همین اکنون باوجود رستاخیز ملت‌ها، استعمارزدایی موجودیت سازمان جهانی ملل متحد و میثاق‌های معتبر بین‌المللی، دست اجانب و بیگانگان در امور آن بوضاحت نمایان و آشکار است.

هدف از این پژوهش و نوشتار که چگونگی سیر و تکامل نهادهای دفاعی و امنیتی کشور ما را از زمانه‌های دور به خصوص از عهد احمدشاه درانی به اینسو مورد بحث قرار می‌دهد، ورق زدن مکرر تاریخ شجاعت و مردانگی مردمان این سرزمین در دفاع از کشور شان نیست؛ بلکه توضیح ضرورت ایجاد این نهادها و ساخت و سازهای متنوع تشکیلاتی آنها در زمان‌های مختلف در تطابق با منافع امیران، شاهان و یا در مطابقت با منافع مردم و کشور، مورد نظر نویسنده می‌باشد.

در تنظیم این نوشتار از منابع مختلف تاریخ، یادداشت‌ها، خاطره‌ها و چشم‌دیدهای خود نویسنده از ماجراها و رویدادها استفاده شده است.

هر فرد در جریان زندگی برابر با فهم و درک خودش در جنب تحصیل علوم و مطالعه از رویدادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی و مذهبی می‌آموزد. نویسنده خواسته است همین آموزه‌ها و برداشت‌هایش را در معرض استفاده هم‌زمانان و آیندگان بگذارد. اما هیچگاه ادعا نخواهد شد که برداشت‌های نویسنده از جری آنها و حادثه‌ها برای هر کس قابل درک و مورد قبول باشد.

شاید شماری از خواننده‌گان محترم و دانشمندان ارجمند بنابر هر دلیلی و یا با سلیقه‌های مشخص سیاسی و اجتماعی، با متن این نگارش سازگار و موافق نباشند؛ این حق مشروع شان است. زیرا قسمتی از این یادداشت‌ها ماندگاری از خاطره‌ها، برداشت‌های شخصی، دیده‌ها و شنیده‌های نیم قرنه بوده که بعد از تحلیل توأم با احساس حُب میهن و مردم جهت اشاعه از تراوش مغز به خامه کشانیده شده است. تشویق و اصرار دوستان بخصوص از دوستانی که در ایجاد و نشر سایت «روشنایی» همت بخرج داده بودند؛ محرک من در این راه گردیده است.

باید تأکید نمود که این حقیر نه ادعای تاریخ نویسی دارم و نه بخود اجازه می‌دهم تا خود را در ردیف نویسندگان و دانشمندان ارجمند جا بزنم. اما احساس و شوری که در حصه ترقی و تعالی وطن، در جهت رفاهیت توده‌های ملیونی و رهایی آنها از جور فقر و ستم ظالمان و مستبدان در روان من نهفته است، مرا واداشت این صفحه تاریخ کشور را ورق زده، چگونگی‌های این گوشه از دولت‌داری و حیات اجتماعی را با خوبی‌ها و زشتی‌های آن در خدمت علاقمندان پیشکش نمایم. احساس و شور یاد شده از آوانی در من جا گرفت که بیش از ۱۱-۱۲ سال نداشتیم و شاهد ظلم و ستم حکام ظالم و مستبد و مجموع سیستم سیاسی و حکومتی آن‌زمان علیه محبوسین سیاسی بودم.

پدر مرحوم کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزایی (از جمله غازیان جنگ استقلال که در صفحه ۷۶۵ جلد اول و ۲۶۹ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ از آن یادآوری شده است) فعال سیاسی و یک وطنپرست واقعی سرنوشت وطن و آگاه بر ضرورت تأمین عدالت اجتماعی بود که در جریان مبارزات انتخاباتی دوره هشتم شورای ملی به دستور شاه‌محمودخان صدراعظم محبوس و بعد از مدت یک سال در ماه حوت سال ۱۳۳۱ هجری شمسی به وسیله همین بی‌عدالتی‌ها در محبس به شهادت رسید. این خاطره‌ها به فراموشی نرفته، همواره ذهنم را همراهی کرده اند. همچنان عامل دیگری که احساس مرا به نوشتن این جزوه برانگیخت؛ همانا جریانات، حوادث و تغییرات سریع و داغ در سیستم‌های دولتی حکومتی از نگاه سیاسی، تحویلی قدرت و حاکمیت از یک نهاد سیاسی اجتماعی به دیگری، تسلط سیستم‌های مختلف ایدئولوژیکی، سیاسی در قدرت و حاکمیت سرعت تعویض یکی بجای دیگری بود.

بعضی از آنها چه (راست و چه چپ) با ارائه برنامه‌ها یا فتواها با استفاده از احساسات ترقی‌خواهانه یا عقاید پاک مذهبی ملت افغانستان، خودها را خدمتگزار واقعی وطن و جامعه وانمود، توده‌ها و قشرهای محروم جامعه را بسوی خود کشانیدند؛ اما همین که به اریکه قدرت تکیه زدند، همه آن تعهدات را فراموش و در عوض چنان ظلم و ستم را در حق ملت و جامعه روا داشتند که حتی روی‌های سیاه نظام‌ها و رژیم‌های قرون وسطایی را سفید و لکه سیاهی در سیستم اداره دولتی و تاریخ پرافتخار افغانستان بیادگار ماندند.

این حالت‌ها و رویدادها هر انسان با احساس و آگاه را در حصه وطن آبابی اش به تفکر عمیق و داشته متأثر می‌گرداند. همین تأثرها باعث گردید تا در طی این نوشتار جسته و گریخته از عملکردها و روش‌های نیک و یا زشت قوای امنیتی و رژیم‌های مختلف چیزی بنویسم. آگاهی از همچو رویدادها برای نسل‌های آینده بخصوص افرادی که در آینده متکفل همچو وظایف شریفانه می‌شوند لازم و ضروری پنداشته می‌شوند. لذا این وظیفه ملی و وطنی عناصر چیز فهم و آگاه کشور است که عوامل و منشأ رویدادها را بیطرفانه و دور از غرض، واقع‌بینانه و جستجو و تحلیل نموده، عاملان غصب حاکمیت و جور و استبدادی را که علیه ملت و جامعه روا داشتند؛ برملا و جهت انتباه در معرض دید و مطالعه آیندگان قرار دهند تا با آشکار ساختن حقایق، جامعه در شناخت خدمتگزاران واقعی و آنهایی که برای وطن جفا کرده اند، دچار اشتباه نشوند.

---

رویدادها و ماجراهایی که درین مدت کوتاه در وطن ما رخ داده و آنها را همه ما افغانها به چشم سر مشاهده و تجربه نموده ایم واضح می‌سازد که کشورهای استعماری و جهان‌کشا و استثمارگر چگونه توسط لشکرکشی‌های دوامدار ملت‌ها را بخاک و خون کشانیده و نفوس کشورها را با سازماندهی جنگ‌های مدهش و خانمان‌سوز بجان همدیگر انداخته، هدف‌های شوم خودها را تحت پوشش پشتیبانی از قیام‌های مقدس یا دموکراسی‌کذایی پیش برده، ملت‌ها را تباہ کرده اند.

چنانچه از یکطرف من در اجتماعی که زیست نموده ام انواع مظالم اجتماعی چون «محرومیت‌ها، مصیبت‌ها، خانه بدوشی‌ها، مالیه‌دهی‌های غیرعادلانه، کشت و زراعت طاقت فرسا با وسایل خیلی ابتدائی، محصول گران‌مال‌التجاره و مواشی، بیگاری رایگان برای حفر نهرها و شاهراه‌ها که حکام مستبد و قدرتمند بالای مردم تحمیل می‌نمود و مردم صبورانه تحمل نمودند» خود شاهد عینی بوده ام، زیرا اکثریت مردمان وطن عزیز مان افغانستان به یک تغییر کلی و مبرم ضرورت داشتند و پیشگامان عدالت و آزادی برای این تغییر بهای خیلی سنگین پرداختند و از جانب دیگر این تغییرات کلی و همه‌جانبه در سطح جهانی، هدفمند در دگرگونی حیات اجتماعی و خدمت به جوامع بشری قرار گرفت.

نکته قابل بحث درین مورد این است که در آن‌زمان باوجود داشتن رجال و شخصیت‌های علمی و حقوقی، بخصوص افسران پولیس که کم و بیش از تحصیلات مسلکی پولیس و حقوق در داخل و حتی بعضاً در خارج کشور برخوردار بودند؛ نتوانستند یا نخواستند (؟) اقلأً چند سطری در مورد این مسلک مقدس، قوانین، وجایب و مکلفیت‌های وظیفوی، حقوق، امتیازات یا سوابق تاریخی اورگان‌های امنیتی بقید تحریر در آورده موضع اورگان‌های امنیتی و پولیس را مطابق اصول مشخص نمایند.

شاید بسیاری از افسران شریف و سابقه‌دار اورگان‌های امنیتی کشور با من هم‌نوا باشند که در زمان‌های قبل که اکادمی پولیس در جهت تدریس برای صنوف کمیساران و ساتنوالان اساس گذاشته شد صرف به اساس فرمان مقام صدارت یا حکومت آن‌زمان که محتوای متن آن بسیار محدود و از چند سطر مشخص دور نمی‌رفت در تعریف و توضیح وظایف پولیس به آن متوسل شدند و در تعیین سرنوشت این کتله بزرگ که مسمی به افسران، اما از هیچ‌نوع حقوق و امتیازی مستفید نبودند، اکتفاء نموده و تصمیم اتخاذ می‌نمودند.

در قسمت وجایب و مکلفیت‌ها یا عدول از آنرا صرف به مراجعه به اصولنامه‌های خدمات داخله و جزای‌عسکری که از دوران‌هایی سابق مدار اعتبار بود، فیصله‌های غیرعادلانه صورت می‌گرفت که این وضع تا مدت طولانی دوام داشت تا جایی که طی سال‌های اخیر با مراجعه به کتب و رساله‌های مشخص هویدا گردید که قوای امنیتی و انتظامی کشور بخصوص در زمان زعامت غازی امان‌الله‌خان دارای تاریخ، اصول و نظامنامه‌های معین بوده، که باید در زمان‌های بعد از آن بدون در نظر داشت بغض و هراس از آن استفاده بعمل آمد، که متأسفانه از اثر ضدیت و مخالفت بآن رژیم مترقی

این کار صورت نگرفت تا اینکه بعد از سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۶ شمسی که جوانان، افسران تحصیل یافته و مسلکی زمام امور را در بخش‌های امنیتی وزارت امور داخله بعهدہ گرفتند در رفع این نقیصه دست بکار شده، به همکاری با گروپ مشاورین آلمانی دست آوردهای مشخص و ماندگاری درین راستاء بجا گذاشتند.

بهرصورت، نمی توان ادعا کرد که آنچه در قسمت بنیاد تشکیل قوای دفاع و امنیتی افغانستان به قید تحریر در آورده ام، خالی از اشتباه باشد. امیدوارم دانشمندان و خواننده‌گان ارجمند در تصحیح و توضیح آن مرارهنمائی فرمایند. امید من بیشتر متوجه افسران عالیقدر و ارجمند افغانستان می‌باشد. افسران دلیر رزمنده و وطندوست دارای تحصیلات عالی، مسلکی و علمی که خدمات فراموش ناشدنی در دفاع از میهن و عدالت اجتماعی نموده اند و افتخار واقعی این مرز و بوم می‌باشند و امروز دور از وطن آبائی شان در غربت به حیث پناهنده و مهاجر بسر می‌برند. ایشان نگران حالت رقتبار وطن و هموطنان شرافتمند خود که قربانی دسایس حیل و فریب دشمنان واقعی افغانستان شده و در شعله‌های برافروخته از سوی آنان، سوخته و می‌سوزند. این شخصیت‌های ارجمند با در نظر داشت دانش مسلکی و تجربه‌شان صلاحیت بهتر پُر کردن خلاها و تصحیح اشتباهات را دارا می‌باشند.

خلیل‌الله سکندری



## فصل اول

### سیر تاریخی دفاع و امنیت در افغانستان

در ادوار تاریخ از زمانه‌های دور تا اکنون با درنظرداشت روایت تیوری قراردادهای اجتماعی، تیوری غلبه و غیره که جوامع بشری بصورت کتلوی تجمع و به زندگی اجتماعی آغاز و ابراز موجودیت نموده، موضوع مهم و اولی که همواره در صدر همه مشکلات قد علم کرده همانا موضوع بقاء، امنیت و دفاع جامعه انسانی بوده که در همان بدو مرحله توجه همه اعضای جامعه بدان معطوف گردیده، کار مشترک و سعی بلیغ بخرج داده اند تا جامعه بشری را از گزند روزگار تا جایی که در توان داشته و مقدور بوده در امان نگهدارند.

در مراحل بدوی و ابتدائی آغاز زندگی اجتماعی، این وظیفه خطیر و مهم که بقای جامعه را تضمین و امنیت آنرا تأمین می‌نمود؛ برای شکارچیان، پهلوانان و اشخاص قوی هیکل موکول می‌گردید. در آن زمانه‌ها و آن دیارها امنیت و دفاع جامعه اولتر از همه در مقابل حیوانات وحشی، ناملایمات و حوادث طبیعی ملحوظ نظر بود. چون همچو تهدیدها متوجه حیات و بقای همه اعضای آن جامعه می‌گردید و اعضای جامعه مشترکاً در تأمین امنیت، دفاع و مجادله با حوادث دست بدست هم داده، حتی با قربانی نمودن جان‌هایی خود، بقاء و امنیت جامعه خودرا تأمین می‌کردند. به خاطر برآورده شدن این مأمول از عوارض طبیعی چون بیشه‌ها، مغاره‌های کوه‌ها، جنگل‌ها و همچنان از موانع آبی به حیث حایل در مقابل خطرات احتمالی دشمن استفاده کردند.

با توسعه اجتماعات بشری و رشد فکری، انسان‌ها در جهت انکشاف استفاده از وسایل و وسایط مختلف، آغاز مهاجرت‌ها، کشف و بدست‌آوری سرزمین‌های حاصل‌خیز، تولید زراعتی مؤثر و ایجاد روابط وسیع میان انسان‌ها، استفاده از تکنالوجی و تقسیم وظایف در جوامع بشری رونما گردیده و باعث تقسیم بندی افراد جامعه به گروپ‌های مختلف چون تولید زراعتی، شکار و غیره شد که در این تقسیم بندی، دفاع نظم و امنیت جامعه مستقیماً به شخص رئیس قبیله، ارباب و یا بزرگ قوم که رهبری جوامع را در ادوار مختلف بعهده داشته تعلق می‌گرفت. این شخص با گردآوری اشخاص هوشیار، شجاع قوی هیکل و پهلوان با استفاده از همه امکانات و وسایل، وظایف امنیتی را به خاطر تأمین ثبات و بقای جامعه انجام می‌داد.

سپس با مرور زمان نسبت تراکم و تکثر جوامع و ضیق محیط زیست، ناگزیری تولید بیشتر، توسعه، تبادل، داد و ستد اموال و انکشاف اقتصادی اجتماعات بشری که طبعاً با تغییر و رشد فکری و شعور انسان‌ها همراه بود، مستلزم آن بود که روسای قبایل و همه افراد جامعه در دفع و طرد هر عاملی که مخل امن و نظم و باعث بی‌ثباتی جوامع می‌گردید توجه بیشتری مبذول دارند.

یکی از عوامل مهم و اساسی که باعث ایجاد قوای دفاع و امنیتی در جوامع گردید، همانا حفظ ثبات و بقای جامعه در زمینه برخورد منافع بین قبایل بود که علاوه از ناملایمات طبیعی و حیوانات وحشی باید در مقابل وحشی‌گری‌های هم‌نوع خود، تعدی و تجاوز آنها که بمراتب خطرناک‌تر از دو عامل فوق‌الذکر بوده، تدابیر مشخص اتخاذ و کار مشترکی را در جهت تأمین ثبات جوامع اجرا می‌کردند. از اثر همان تلاش‌ها بود که ارتباط‌ها و تماس‌های مسالمت‌آمیز بین جوامع مختلف بوجود آمده، اکتشافات ترقی و رشد تکنالوژی و دست‌آوردهای بشری میسر گردیده است.

جوامع پیش‌تاز طوری که در فوق تذکر داده شد اولتر از همه در اختصاصی شدن رشته‌های مختلف حیات اجتماعی اقدام و بخش مهم و هستی‌ساز جامعه را که موضوع دفاع، امنیت و نظم جامعه است بوجود آورده که از همان آوان و تأسیس جامعه انسانی تا اکنون همیشه در قوس صعودی رشد و تکامل بوده و با استفاده از همه امکانات و مدرن‌ترین تکنالوجی و دست‌آوردهای بشری وظایف خطیر و با اهمیت در حفظ و ثبات آن چه در سطح ملی و یا سطح بین‌المللی با جدوجهد و کار مشترک انجام می‌پذیرد.

باید خاطر نشان نمود که هدف از ایجاد قوای دفاعی و استفاده از آن در تمام ادوار تاریخ بشری با در نظر داشت زمان و مکان، شرایط مشخص اجتماعی، محیطی حتی اقتصادی و جغرافیائی و چگونگی منافع جامعه یا اربابان قدرت، مختلف بوده است. اما نقطه‌پی که می‌توان در آن وجه مشترک و اساسی یافت اینست که در همه محیط‌ها و همه زمان‌ها و مکان‌ها، چنانکه به صورت مکرر گفته آمد؛ هدف اولی حفظ بقاء و ثبات جوامع انسانی و حراست از مالکیت و قدرت بوده است که تا همین اکنون این مأمول مروج و هدف است.

امروز همه دوستان و هموطنان عزیز و ارجمند ما در سطح جهانی از تشکیلات دفاعی و امنیتی بعضی کشورها کم و بیش معلومات دارند. در این نوشتار ملحوظ نظر ما تنها و تنها بررسی قوای دفاعی و امنیتی افغانستان می‌باشد که مانند سایر کشورهای جهان همه مراحل تاریخی را در ایجاد، رشد، چکیده‌پی از همان جامعه سنتی عقب نگه‌داشته شده گذشتانده، اکثریت تحول و تکامل خود پی‌سواد و یا نیمه باسواد بوده، در طول تاریخ وسیلهٔ ظلم و ستم اربابان قدرت، تعدی و تجاوز بر حقوق حقه انسانی اکثریت محروم و محکوم جامعه قرار گرفته است. امروز که قرن ۲۱ و عصر طلایی ترقی و تکامل تکنولوژی و مدارج عالی زندگی انسانی و حقوق بشر است، در کشور ما مافیای چپاول، جنایت و مواد مخدر حکمروایی می‌کند و بناءً بر نبود سیستم سالم دولتی و فقدان قوای ملی دفاعی و امنیتی مدرن و مجهز ظلم و ستم بیداد می‌کند.

### القاب و نام‌های جز و تام‌های دفاع و امنیتی

با در نظر داشت اسناد تاریخی بخصوص در کتاب «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» تألیف مرحوم عبدالحی حبیبی چنین تذکر بعمل آمده است:

«شُرطه (جمع آن شُرط) بمعنی طلایه‌دار حرب و مددگار والی در امور دولتی بوده و

نشان‌هایی خاصی که با خود حمل می‌کردند؛ شناخته شده و بدین نام شهرت یافته بودند.

بناء شُرطه عبارت بود از قوای که اکنون آنرا پولیس می‌نامیم و خلیفه و والی در حفظ نظام و امن داخلی و گرفتاری جانیان و مفسدان و دیگر اعمال اداری از ایشان کار می‌گرفت.

در اسلام نخستین بار حضرت عمر (رض) نظام عسس را از طرف شب نافذ ساخت و در عهد خلافت حضرت علی (رض) اولین مرتبه اداره شُرطه (پولیس) تأسیس گردید که رئیس آن مؤسسه را صاحب شُرطه می‌گفتند و از بزرگان قوم روسای نیرومند دارای قبیله به این ماموریت گماشته می‌شدند که در تأمین امنیت با والی مددگار باشند.

تاریخ فوق‌الذکر خاطر نشان می‌نماید که «در زمان خلافت عباسی‌ها اهمیت شُرطه به درجه بود که منصور خلیفه بزرگ عباسی، شُرطه را از عناصر اربعه خلافت می‌شمرد تا ناتوان را از تجاوز توانا نگهدارد و هنگامی که امیر معتمد دربار را به خراسان می‌فرستادند، صاحب شُرطه را هم یکی از رجال مهم دربار با او مقرر می‌کردند.» چنانچه به نقل از همین تاریخ، چون هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را بر خراسان امیر ساخت؛ ابراهیم بن جبریل یکی از مشاهیر دربار عباسی را برسم شُرطه و حرس (رئیس پولیس) گماشت که در فتح کابل هم با او بود. (سنه ۱۷۸ مش مطابق ۷۹۴م) و نیز ابو مسلم خراسانی طی سال ۱۲۹ هـ.ش مطابق ۷۴۶م در زمان تعینات مامورین خود ابو نصر مالک را بحیث صاحب شُرطه (قوماندان پولیس) و ابو اسحاق خالد را بر حرس (قوماندان گارد) خویش گماشت.

در آغاز پیدایش، این مؤسسه تابع دیوان قضاء بود. زیرا وظیفه آن تنفیذ احکام قاضی و اقامه دعوی بوده که فیصله محاکم توسط قوای شُرطه در عمل تطبیق می‌گردید. ولی بعد از مدت زمانی صاحب شُرطه بطور مستقل عرض وجود نموده و از دیوان قضا منفصل گردید. چنانچه در عصر هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ش) نظام جدیدی ظهور نمود که یکنفر معتمد دربار و وظایف صاحب شُرطه و سردار لشکر، هر دو وظیفه را یکنفر ایفا می‌نمود.

پس شُرطه در دو قرن نخستین اسلام، عیناً وظیفه کنونی پولیس را در تحقیق و تفتیش قیام امن و حفظ عدالت داشت.

طبق تذکر صفحه ۵۳۰ «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» در قرن چهارم هـ.ش صاحب شُرطه را کوتوال و مؤسسه شُرطه آن زمان را (پولیس) کوتوالی مسمی نمودند که مرکب از کوتو بمعنی قلعه و وال بمعنی صاحب را می‌رساند که این واژه تخمیناً قدامت یک‌هزار ساله دارد.

کوتوالی از زمانه‌های قبل تمثیل کننده اداره امنیت، محل سوق و اداره قوای دفاع و امنیت، مقامات استخباراتی و پولیس طی دوران طولانی تاریخ در اداره افغانستان بوده است.

در کتاب «وزارت امور داخله در گستره تاریخ» تألیف شاه‌محمود حصین، سوابق کوتوالی از زمان دوره حکومت‌داری صفاریان سیستان تذکر به میان آمده، از ایجاد عساکر منظم دیوان‌هایی مالیات، امور عدلی و دستگاه بزرگ جاسوسی و پولیسی معلومات ارائه شده و توضیح گردیده است که در آن زمان‌ها پولیس به معنی مخبر و تعقیب‌کننده امور جاسوسی و استخباراتی تلقی می‌گردید. اغلب کارکنان دستگاه جاسوسی و استخباراتی آنها غلامان بوده اند که از اثر خدمات شایسته به دربار، بعدها خود به مقام‌های بزرگ نایل شده اند. بنیادگذار این دوره که عهد انکشاف موسسات سیاسی و اداری بود، یعقوب لیث صفاری می‌باشد.

بعدها در دوره سامانیان که تحت تسلط و حکومت‌داری عرب‌ها بنا یافته بود، در عرصه تشکیلات دولتی یک سلسله تغییرات مهم رونما گردید. در آن اداره‌ها از دیوان شرطه که کلمه عربی بوده و معنی معادل پولیس را می‌رساند و نیز از دیوان‌هایی قضاء، محتسب، دیوان مستوفیت که امور مالی را بررسی می‌کرد؛ نام برده شده است. دیوان شرطه وظایف مشابه وزارت داخله را بعهده داشت.

تاریخ فوق‌الذکر خاطر نشان می‌نماید که بعدها از اثر جنگ‌ها، اغتشاش‌ها، بخصوص جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی آثار و علایم تاریخی زیاد از بین رفته است. سپس در اثر تشکک‌سلاله درانی و سدوزایی‌ها، بخصوص در دوران تیمورشاه درانی از روی اسنادی که در دست بوده، اصطلاحات القاب مانند امین یعنی (امین الملک) سرکار وقایع، سرکار بلوکات، هرکاره باشی، داروغه اخبار، نسقچی باشی، امیرالعسس میرشب، شبگرد، میریزن، میر غضب، صوبه دار و غیره آشنا می‌شویم.

**سرکار وقایع:** در عهد درانی‌ها عبارت از همان رییس استخبارات و اطلاعات است. لقب و اصطلاح امین تقریباً ولسوال و آمر قوای امنیه در شهر و اطراف، اصطلاح نسقچی باشی آمر قوای کوتوالی و امنیه عصر تیمورشاه و اولاده‌های آنرا می‌رساند که در زمان اعلیحضرت احمدشاه بابا نیز همچو اصطلاحات معمول بوده است.

**امیرالعسس و امین‌العسس:** که در زبان عربی آمر و رئیس محافظان شهر است درین دوره وجود دارند. امیرالعسس در واقعیت بمعنی کوتوال و حاکم ثبت شده است که در هنگام شب مسوول امنیت شهر بوده و بنام‌های شبگیر و بعدها امیر شب نیز یاد شده است که تعداد زیاد افراد مسلح و غیر مسلح در تحت تسلط خود داشت. چنانچه شاعر عصر احمدشاه بابا کنایتاً چنین اشاره نموده است.

ترا مستی و شبگردی پسند افتاده ماه من  
زیانم لال می‌ترسم گرفتار عسس گردی

و همچنان حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی در دفتر چهارم مثنوی خویش قصه آن عاشق را که از عسس در باغی بگریخت و معشوقه را در آن باغ یافت:

راند اندر باغ از خوفي فرس  
 کز غم‌ش این در عنا بود هشت سال  
 همچو عنقا وصف او را می‌شنید  
 خود فرو شد پا به گنجش ناگهان  
 تا ز بیم او دَوَد در باغ شب  
 طالب انگشتری در جوي باغ  
 با ثنای حق دعا آن عسس  
 ای خدا تو سیم و زر بر وی بریز  
 آن چنان که شادم او را شاد کن

اندر آن بودیم که آن شخص از عسس  
 بود اندر باغ آن صاحب جمال  
 سایه او را نبود امکان دید  
 چون در آمد خوش در آن باغ آن جوان  
 مر عسس را ساخته یزدان سبب  
 بیند او معشوقه را شب با چراغ  
 پس قرین می‌کرد از ذوق آن نفس  
 گر زیان کردم عسس را از گریز  
 ای خدا او را زغم آزاد کن

میریزن نیز از القاب عصر تیمورشاه است که برای قوای بزرگ انتظامی و امنیتی آمده، لقب میر بزن معادل نسقچی باشی و میرغضب است که آنها رسماً سمت آمریت و افسریت قوای امنیتی و حق تأدیب و تنبیه افراد را داشتند و قوای امنیتی همه مربوط به میریزن‌ها و نسقچی باشی‌ها بوده است.

### امنیت در شهرک‌ها:

طبق تذکر الفنستون در کتاب «افغانان جای فرهنگ و نژاد»:

«امنیت در آن زمان توسط میرشب، محتسب و داروغه بازار زیر نظر سردار اجرا می‌گردید. مقام میرشب برابر با کوتوال هند بود. تحت امر او نگهبانانی که کشیکچی خوانده می‌شد، در نواحی مختلف شهر جابجا می‌شدند.

در یک تعداد شهرها به شمول پشاور مردم نیز نگهبانانی استخدام می‌کردند. میرشب در گردش‌های شبانه، دزدان، اخلاک‌گران و افراد مخل امن و نظم عامه را گرفتار می‌کردند. میرشب و محتسب در آن زمان مشترکاً ایفای وظیفه می‌نمودند. محتسب بر اساس شریعت باده نوشان و دیگر افراد را مجازات می‌نمود و داروغه شهر مجرمین عادی را گرفتار می‌کرد.

برای برآورده شدن این مأمول در کمپ‌های اردو قاضی و محتسب عسکر همیشه حضور داشتند که تخلفات شهرک‌ها را بررسی و اجرا می‌کردند. در اطراف شهرک‌ها زمینداران مسوولیت ارگان پولیس را بر عهده داشتند. هرگاه نمی‌توانستند رهنمان و مجرمین را در قبیله یا روستای خود پیدا کنند؛ باید تاوان مظلومین را خود می‌پرداختند.»

این بود مختصر یادآوری از سیستم دفاع و امنیت در عهد درانیان که جهت معلومات مزید خوانندگان عزیز به قید تحریر درآمد. بعدها با مرگ تیمورشاه درانی شیرازه دولت سدوزایی از هم پاشیده شد و کشور مورد هجوم وسیع شهزاده‌گان و فیودالان محلی قرار گرفته در منجلااب جنگ‌های داخلی و خانه‌جنگی‌ها قرار گرفت و از جانب دیگر با مداخلات دامنه‌دار انگلیس و هجوم سک‌های پنجاب مواجه گردید که در نتیجه فروپاشی و اضمحلال دولت مقتدر افغانستان را در برداشت. این اوضاع الی دور دوم امارت امیر دوست‌محمدخان دوام داشت.

## در بخش نظامی و ارتش

به قول تاریخ و نخبه‌گان امور نظامی، اگرچه اولین آثار علایم یک اردوی متشکل و منظم در قرن هژدهم بوجود آمد که از کمیت و کیفیت خوب برخوردار بود و آن قطعات تحت قومانده میرویس نیکه (۱۷۰۹ - ۱۷۱۵ م) در برابر اردوی بزرگ اشغال‌گر ایران از خود شهامت نشان داده است. همچنان شاه‌محمود هوتکی (۱۷۱۵ - ۱۷۲۵ م) سردار نامدار دیگریست که با اردوی ۲۸ هزار نفری در گلناآباد جنگیده، بعد از تصرف اصفهان ایران، صحنه را در مقابل استعمارگران روس تنگ و تنگتر ساخت که در این اردو چند ضرب توپ‌های خفیف نوع "زنبورک" تجهیزات مؤثر و ثقیل حربی را تشکیل می‌داد. بعدتر احمدشاه بابای کبیر (۱۷۴۷ - ۱۷۷۲ م) بمثابه سپه‌سالار و نظامی شجاع که اساس دولت با ثبات و متمرکز را در کشور گذاشت؛ به ایجاد اردوی مقتدر جدید جهت تحکیم پایه‌های سلطنت نوبنیاد خویش اقدام نمود. اردوی زمان احمدشاه بابا متشکل از یک اردوی دایمی و لشکر قومی بود که چندین بار بر هندوستان تاخت و جنگ پانی پت را فتح نمود.

اردوی زمان احمدشاه کبیر که در نیمه قرن ۱۸ یک قدرت بزرگ و اردوی مستحکم در شرق بحساب می‌آمد؛ بعد از مرگ او از طرف پسرانش در مقابل همدیگر درخانه جنگی‌ها بر ضد یکدیگر استعمال و باعث سقوط سلطنت سدوزایی‌ها شد؛ تا آنکه شرایط ملوک‌الطوایفی و دخالت نفوذ اجانب را در کشور فراهم ساختند.

## اردو، اداره امور دفاعی و اسلوب سربازگیری در جنگ‌ها

نکته قابل توجه در تشکیل اردو و سازماندهی دفاع از کشور یا تعرض در جنگ‌های کشورهای اسلامی که توده و قشرهای کتلوی افراد جامعه را به آن جلب و بسیج می‌نمود؛ در پهلوی سایر عوامل دو هدف اساسی دیگر نیز دران نقش کلیدی داشت.

اول: در جنگ‌های دفاعی و یا تعرضی تحت پوشش انگیزه‌های دینی و عقیدتی یا مذهبی که آنرا وجهه مذهبی و مقدس دانسته به نام جهاد از احساسات مذهبی مردم و عقیده پاک شان استفاده بعمل آورده و خود را حق بجانب وانمود می‌کردند.

دوم: موضوع غنیمت گرفتن در جنگ‌ها که باعث تشویق عموم افراد ملت نسبت به منفعتی که برای آنها متصور بود؛ اشتراک شانرا حتمی و زمینه تهاجم عمومی خوبتر مساعد می‌گردید.

چنانچه در عهد دولت‌های نیرومند و مقتدر اسلامی بخصوص غزنوی‌ها و حتی دولت‌های هوتکی‌ها و سدوزایی‌ها همچو شیوه‌ها و اهداف معمول و مروج بود.

اما اردوی دایمی در رژیم‌های فوق‌الذکر صرف به شکل گاردهای محافظتی امیران و پادشاهان و با حفاظت سیستم‌های ملوک‌الطوایفی که تعداد آنها از چند هزار نفر محدود فراتر نمی‌رفت در قلمرو حکمرانی‌ها بطور پراکنده وجود داشت و سایر امور کشوری و لشکری زیادتر در حیطة صلاحیت حکام محلی و کوتوالی‌ها قرار داشت.

با در نظر داشت تذکر فوق، سازماندهی اردوی منظم و دایمی تا اندازه‌ی در زمان حاکمیت احمدشاه بابای درانی با الهام از اردوی سیستم ایرانی‌ها، بخصوص نادرشاه افشار و یک مدت کوتاه در عهد زمان شاه درانی سازماندهی بهتر و تجهیزات خوبتر و مؤثر توسطه امیر دوست‌محمدخان و بیشتر از آن بشکل کاملتر آن در زمان امیر شیرعلی‌خان پادشاه منور و علم پرور جامه عمل پوشیده است.

تشکیلات ارتش سازمان یافته که مرکب است از درانیان، غلامان شاهی و ایله‌جاری که یک نوع افراد شبه نظامی بوده و در مواقع غیرعادی فراخوانده می‌شدند و داوطلبان که در جنگ‌های واقعی دعوت می‌شدند؛ طبق تذکر الفستون عبارت اند از:

۱. **خیل‌های درانی:** این مردم که متعهد به خدمات نظامی بوده اند؛ در آن زمان به دوازده هزار نفر می‌رسید که در برابر ایفای وظایف نظامی بخصوص در جنگ‌ها از جانب پادشاه زمین‌های بدون اجاره بدسترس‌شان قرار داده می‌شد. علاوه برآن هنگام خدمت واقعی، سال سه ماه معاش که مبلغ معادل ده پوند انگلیسی آن زمان بوده حقوق می‌گرفتند. بنابراین حقوق سالانه شان با محاسبه حاصل زمین هر سرباز مجموعاً چهل پوند می‌شد.

این سربازان بر اساس ضرورت و به دستور پادشاه احضار می‌شدند و دستور پادشاه عنوانی مشر یا بزرگ هر خیل صادر می‌گردید. مشر دستور فوق را به‌خانان هر قوم ابلاغ می‌کرد. این افراد بر طبق شرایط تقسیمات، بلاخره به حضور شاه حاضر می‌شدند؛ نام‌های شان ثبت می‌گردید. این مردان جزو تام‌های جداگانه را بنام دسته هر خیل تشکیل می‌دادند و طبق معمول به بخش‌های فرعی تقسیم گردیده، تحت فرماندهی قرار می‌گرفتند. بیشتر درانیان تنها در عملیات‌های نظامی شاه را محافظه و همراهی می‌کردند.

۲. **غلامان شاهی:** تعداد آنها بیشتر از سیزده هزار فرد بود که از غلام‌خانه‌ها جمع آوری می‌شدند. اساس این غلام‌خانه‌ها را احمدشاه‌بابا از سایر افراد منطقه که به حکومت درانی پیوسته بودند؛ گذاشت و بعد تاجکان کابل و غیره افراد را که از سایر ولایات بودند نیز در این سازمان شامل نمود. سپس جهت تقویه این ارتش با مفاهمه بزرگان ولایات کابل و پشاور توافق بعمل آمد که از قبایل و اقوام‌شان افراد جنگی را معرفی نمایند. به عوض حقوق معاش، زمین بدسترس شان قرار داده می‌شد.

۳. **قزلباشان:** قزلباش‌ها تخمیناً یک بر سوم غلام‌خانه و بهترین بخش آنرا تشکیل می‌داد. باوجود اقامت دراز مدت در کابل همیشه عادت اصلی رزمندگی شانرا حفظ کرده بودند. غلامان در مقایسه با دیگر سپاهیان متحمل رنج و زحمت بیشتر می‌شدند و نیز خدمت شان دایمی بوده است. فرمانده شان قولر آغاسی گفته شد و وابسته به شاه بودند که داخل دسته‌ها از ۸ تا ۱۰ نفر (دلگی) و تعداد آنها متفاوت بود.

۴. **شاهین‌چیان:** در کنار غلامان، شاهین‌چیان نیز سپاهیان دایمی بودند. شاهین‌چیان سوار بر شتر توپ‌های بزرگ با محور گرد را حمل می‌کردند. تعداد

- این توپ‌ها الی ۸۰۰ ضربه می‌رسید.
۵. **کرانوکر:** کرانوکران در اثناء جنگ توسط زمینداران طبق سهمیه که قبلاً معین شده بود با معافیت مالیاتی جمع‌آوری می‌شدند که شمار آنها متفاوت بود. یعنی بر اساس هر قلعه (اساس واحد عرفی پیمایش زمین) یک مرد جنگی از اهالی اطراف کابل برای محاربه احضار می‌گردید. اما بعضی قبایل قوی‌تر و دورتر کمتر افراد جنگی فراهم می‌کردند. تاجکان بیشتر از پشتون‌ها مردان جنگی فراهم می‌کردند اما بآنهم تعدادشان از غلامان درانی کمتر بود.
۶. **ایله جاری:** عبارت از نظامیانی اند که در موقع غیرعادی احضار می‌گردیدند و تخمیناً یک بردهم حصه جنگجویان را تشکیل می‌دادند. این افراد از قشرهای بسیار فقیر بودند که حقوق بخور و نمیر می‌گرفتند که از پنج رویه بیشتر نمی‌شد.
۷. **داوطلبان:** داوطلبان به جنگ در آن زمان مبلغ ده پوند انگلیسی حقوق می‌گرفتند و آنان به امید گرفتن غنیمت فرصت ماندن در سپاه را داشتند. در آن زمان‌ها مردم به امید غنیمت بدون حقوق نیز آماده شمولیت در جنگ می‌گردیدند. نکته قابل تذکر اینست که در حملات خارجی از قیام‌های مردمی یا ولسی نیز استفاده به عمل می‌آمد، بخصوص از قبایلی که به میدان‌های جنگ بسیار نزدیک بودند.
- افسران عالی‌رتبه سپاه را سردار می‌خواندند و افسران به ندرت به رتبه سرداری می‌رسیدند. در آن زمان افسری به رتبه سردار سرداران نیز منسوب می‌گردید که این شخص فرمانده سپاه و رئیس همه سرداران می‌بود. شاه‌محمود پادشاه آن زمان وزیر فتح‌خان را به این مقام مفتخر ساخته بود و اردوی شاه شجاع دارای سه سردار سپاه بود. شاهین‌چی باشی یا فرمانده توپخانه شتربر، نیز از جمله افسران و یا سرداران مهمی بوده که در آن زمان باید بارکزی می‌بود و تمام جزوتم‌های سواره نظام با شتر و با اسب و غیره تحت امر و قومانده این شخص قرار داشت. اسلحه و تجهیزات درانیان مانند ایرانیان آن زمان، شمشیر و تفنگ ماشه‌بی بود و بعضی اشخاص ممتاز نیزه نیز داشتند که در اثنای حمله به کار می‌بردند. بزرگان سپاه و رهبران بطور عموم تفنگچه با خود حمل می‌کردند.



## فصل دوم

### بنیاد تشکیل قوای دفاعی و امنیت (کوتوالی)

#### بخش اول امیر دوست محمدخان



امیر دوست محمدخان

دوران	از ۱۸۴۳ تا ۱۸۶۳ میلادی
زادروز	۲۳ دسمبر ۱۷۹۳ میلادی
زادگاه	قندهار
مرگ	جون ۱۸۶۳ میلادی
محل مرگ	هرات
پیش از	شیر علیخان
پس از شاه	شجاع درانی
دودمان	سلسله بارکزیایی

#### تشکیلات اساسی دولت

یادآوری بیشتر تاریخی و بسیار سابق قوای دفاعی افغانستان صحبت ما را به درازا میکشد؛ اما اگر از زمان‌های بعد از احمدشاه بابای کبیر بخصوص در زمان نواده‌های آن در محاسبه قوای دفاعی افغانستان کمی دقیق شویم؛ به وضاحت آشکار می‌گردد که بعد از فروپاشی امپراتوری احمدشاهی بخصوص بعد از کشمکش‌ها و رقابت بین اولاده‌های تیمورشاه درانی قوای دفاعیه و ملیشه‌ی مروجۀ آن زمان سخت دستخوش بی‌نظمی، بی‌ثباتی، پراگندگی و ناهمگونی ملی گردیده و در سرانیشی جنگ‌های داخلی و رشد مجدد سیستم ملوک‌الطوایفی در مسیر رقابت‌های قدرت طلبی پسران تیمورشاه از یک طرف و از جانب دیگر مورد سوءاستفاده قرار گرفتن اجانب و دشمنان خارجی چون استعمارگران و رهبران هند برتانوی که یکی از حریفان پر آرزو و طمع تسلط کامل به سرزمین افسانوی هند کبیر در مقابل افغانستان بود؛ سقوط نمود. دشمنان با استفاده از این حربه تسلط و حاکمیت افغانستان را به تدریج برای ابد، حتی از سرزمین‌های اصلی افغانستان کوتاه نمود که تا اکنون نتایج ناگوار این کشمکش‌ها در روابط افغانستان با سایر کشورهای جهان و منطقه بوضاحت هویدا است.

بعد از اینکه سیستم دولت‌داری تحت سلطه‌خاندان محمدزایی‌ها بخصوص امیر دوست محمدخان قرار گرفت، در اینجاست که حکومت هند برتانوی در تار و پود بعضی اشخاصی مغرض و خاین به وطن رشته دوانیده، توسط جواسیس و عمال خویش کار تخریبی و تفرقه اندازی را مخالف روحیه ملی و اتحاد اقوام سازمان داده، دسترسی

و وطنپرستان واقعی و ملی را از سیستم دولت‌داری کوتاه و با چال و نیرنگ، اتحاد ملی افغانستان را خدشه دار و ایجاد دولت واحد ملی را به ناکامی مواجه گردانید تا چاکران و افراد طرف اعتماد خود را بر اریکه قدرت شانده باشند. با وجودی که آنها در پیاده کردن پلان‌های شوم خویش علیه افغانستان و تقویه سیستم ملوک‌الطوایفی موفق گردیدند تا بدان وسیله با گرم نگه داشتن نفاق ملی توسط برادران و پسران امیر دوست‌محمدخان در عوض اولاده‌های تیمور شاه درانی در اثنا ضرورت با تطمیع و جانب‌داری یکی از طرف‌های درگیر از وحدت عمل قوای رزمی و ملی افغانستان و جنبش‌های آزادی‌خواهی به آسانی جلوگیری نمایند؛ اما هیچگاه وطن‌پرستان ملی و واقعی افغانستان با شعارهای آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی عملاً تسلیم فریب چال‌بازی و نیرنگ دشمنان افغانستان نگردیده، با وجود قوای دفاعی پارچه پارچه اما از خود‌گذری ایثار و سلحشوری در امر دفاع ملی همه افراد ملت را در جهت آزادی و حصول استقلال تحریک و بسیج نمودند که جنگ‌های اول افغان و انگلیس (۱۸۳۸ - ۱۸۴۲۸ م)، دوم (۱۸۷۸ - ۱۸۸۰ م) و سوم آن (۴ می ۱۹۱۹ - ۲۶ می ۱۹۱۹ م) که بالنتیجه به امضای قرارداد راولپندی که حصول کامل استقلال افغانستان را در ۸ اگست ۱۹۱۹ م سبب شد، شاهد این مدعای ما است و افغانستان محصول رشادت جانثاری و جانبازی همان پدران و نیاکان بزرگ و آزادی‌خواه ما می‌باشد که نام نیک آنها برای ابد در خاطره اخلاف و بازماندگان آنها باقی خواهد ماند. روح آن بزرگ مردان همیشه شاد باد

امیر دوست‌محمدخان بحیث امیر افغانستان با حکومت هند برتانوی از در صلح پیش آمد، یعنی صلح مشروط که با انگلیس‌ها توافق نموده بودم (تذکر صفحه ۱۱۲ تاریخ «از امیر کبیر تا رهبر کبیر» می‌آورد: هرات و قندهار را خارج از قلمرو خود بشناسد، بدون انگلیس با هیچ کشور دیگر رابطه مستقیم برقرار نکند. نایب امین‌الله‌خان لوگری را که دشمن استعمار خارجی‌ها بود زندانی نموده و وزیر اکبرخان پسرش را تحت نظر شخص امیر قرار داده تا در برابر انگلیس‌ها کدام عمل مخالف سیاسی و نظامی انجام ندهد.»

باید متذکر شد که در دور دوم پادشاهی امیر دوست‌محمدخان وحدت سیاسی کشور تا حدی تأمین، نظام اداره تا اندازیهی دوباره با بعرضه وجود گذاشت. کشمکش‌های قبیلوی و فامیلی زمامداران افغانستان طی سال‌های ۱۸۱۸ تا ۱۸۳۴ نه تنها به تجزیه و تضعیف امپراطوری افغانستان انجامید؛ بلکه باعث از دست رفتن خطه‌های اصلی سرزمین افغانستان از قبیل کشمیر، مولتان، پشاور و بلوچستان گردید. سران ازبیک در شمال افغانستان قسمت‌هایی از صفحات شمال را نیز از امپراطوری افغانستان جدا کردند.

درین حالت برای امیر دوست‌محمدخان وظیفه نهایت مشکل متحد کردن دوباره اقوام مختلف زمین‌های از دست رفته مطرح بود. پس بر اساس تذکر آقای مسون یکی از تاریخ‌نگاران سابق بریتانیای کبیر، دوست‌محمدخان همه توانائی خود را برای بدست آوردن قلمرو خود یا با حيله و یا با زور بکار می‌برد. تا زمانی که حيله و ترفند کارگر بود از زور استفاده نمی‌کرد. بعضی از سران نامطلوب قوم خود را با قرآن و قسم‌های دروغین فریب می‌داد. بعضی قبایل دیگر را با ازدواج بین قبیلوی در حصه متحد شدن راضی نگه

می‌داشت و این ازدواج‌ها برای پیش برد طرح‌های سیاسی اش هدف اساسی بود. اکثراً همسران خود را از خانواده‌های رهبران مهم مذهبی، بازرگانان ثروتمند و سران قبایل بخصوص از غلجائی‌ها، توری و قبایل بنگش یا از اعیان مناطق مختلف حتی از یاغی‌های مناطقی مانند کوهستان انتخاب می‌کرد.

### در بخش اردو و ارتش

به اساس تذکر گریگوریان محقق امریکایی: «امیر دوست محمدخان اولین زمامدار افغانستان بود که از اروپایان مشورت تکنالوژی نظامی می‌گرفت. او علاقمند به تربیت ارتش به سبک اروپا بود و آرزوی مدرنیزه کردن ارتش را جهت دفاع مطمئن از تجاوزات همسایه‌گان به سر داشت. یکنفر مشاور امریکایی بنام "هارلان" در آن زمان به نیروهای نظامی افغان تاکتیک‌های نظامی اروپایی را آموزش می‌داد که بعدها بحیث مشاور ارشد امیر دوست محمدخان ارتقا داده شده و رتبه جنرالی نیز به وی اعطا گردید.

از مشاوران دیگر امیر "کمپ بل" یک افسر بریتانوی بود که قبلاً در نیروهای مسلح شاه‌شجاع ایفای وظیفه می‌نمود و پس‌تر در جنگ توسط امیر دوست محمدخان دستگیر گردیده و در ارتش وی استخدام گردید. سپس این شخص مسلمان شد نام خود را "شیرمحمد" گذاشت و به رتبه جنرالی نایل گردید و از طرف امیر به فرماندهی کل نیروهای مسلح ولایت بلخ مقرر شد. از مشاوران دیگر امیر کنل (لسلی) انگلیسی و یک فرانسوی بنام (ارگو) بود.

دوست محمدخان سربازگیری از ایرانی‌های تربیت شده بریتانیا یا سربازان فراری و مسلمانان هندی نیز دریغ نمی‌کرد.

ترکیب ارتش سلطنتی مرکب از پتان‌ها، هندوها، قزلباش‌ها و تعدادی سربازان فراری از ارتش سیک بود. عبدالصمدخان و صالح محمدخان که یکی آن هندی و دیگرش ایرانی بود، جهت آموزش به ارتش افغان استخدام گردیده و بحیث فرماندهان جزواتام‌های اردو مقرر گردیدند. ارتش جدید شامل سواره نظام به کمیت ۱۲۰۰۰ سرباز که یک فرقه آن از خود اسپ داشتند و عملاً دیگر از اسپ‌های حکومت استفاده می‌کردند.

پیاده نظام در حدود ۲۰۰۰ نفر سرباز که با تفنگ‌های دهن پر مسلح بودند و اکثراً از افغان‌هایی غیردرانی تشکیل شده بودند. توپخانه امیر شامل ۵۰-۶۰ ضرب توپ با کلیبرهای متفاوت که از آنجمله ۴۰ ضرب آن در کابل جابجا شده بودند بود.

امیر به سربازان سالانه بصورت نقدی همچنین در قالب جنس چون غله، علف، گوسفند و حتی لبنیات حقوق پرداخت می‌نمود. پرداخت عمومی یک سواره نظام مجموعاً ۱۲۰ روپیه کابلی (ده پوند) و از پیاده نظام ۸۴ روپیه بود. اما عملاً در یکسال این حقوق حتی به ۶ پوند نمی‌رسید. امیر معمولاً از کمبود افسران تربیه دیده و کمبود تجهیزات نظامی در ارتش به مضیقه مواجه بود. بودجه و منابع محدود امیر نیز از پرداخت منظم حقوق به نیروهایش عاجز می‌آمد.

امیر دوست محمدخان برای برقراری امنیت و آسایش در قلمرو خود باندهای تبهکار را که مناطق کابل و تجارت شهر را مختل کرده بودند از بین برد. در بعضی موارد آنها را می‌بخشید به شرطی که خودها را اصلاح کنند. در موارد دیگر آنها را استخدام می‌نمود یا به مرگ‌های عبرت انگیز محکوم می‌کرد، یا به توپ بسته و پرنده می‌شدند.



او به تدریج سران شورشی نواحی مختلف بخصوص کوهستان شمالی و چاریکار را اعدام نموده و بر آنها غلبه نمود. امیر عنوان امیرالمومنین را به خود انتخاب نمود تا علیه رشد قدرت سک‌های پنجاب بر اساس محور مذهبی مردم افغانستان را متحد سازد و

حمایت نظامی قبایل سرحدی را برای دفاع از افغانستان جلب کند.

در داخل شهر به اصطلاح امیرنشین کابل کوشش زیاد نمود تا سیستم قضایی عادلانه را ایجاد و متمرکز نماید. قوت‌های پولیس تحت اداره مستقیم کونه وال (کوتوالی) و دادگاه تحت اثر یک قاضی منازعات را فیصله می‌کرد. ولی موضوعات مهم همیشه به فیصله نهایی امیر مربوط می‌گردید، و امیر بدین وسیله در دادگاه‌های مذهبی اعمال نفوذ می‌نمود.

حقیقت آنست که دلیلی وجود ندارد که دوست محمدخان طرح‌های برای اصلاحات بنیادی داشته است. حاکمیت او طی سال‌های ۱۸۴۲ الی ۱۸۶۳ از مرز اتحاد سیاسی افغانستان، برقراری ثبات داخلی و حفظ ارتش منظم فراتر نرفت و هیچ کاری برای بهبود، بهداشت، سلامتی، معارف، توسعه و عمران انجام نداد. در این دوره امنیت داخلی توسط کوتوالی و پولیس اداره می‌شد. اما دقیق نیست که اصطلاح پولیس هنوز مورد استعمال بوده یا خیر؟ زیرا از تشکیلات امنیتی دوره دوم امارت دوست محمدخان نیز اسناد لازمی در این مورد بدست نیامده است.

نکته قابل توجه که در زمان امیر دوست محمدخان می‌توان بالای آن مکث نمود اینست که قوای دفاعی و امنیتی افغانستان الی زمان پادشاهی امیر شیرعلی‌خان به سیستم ملوک‌الطوایفی در هر ولایت چون هرات - قندهار بلخ - غزنی پکتیا و حتی محلات کوچک تحت سیطره اربابان دربار چون پسران، برادران، برادرزاده‌ها و اقارب نزدیک امیر قرار داشته، قوای دفاعی به سیستم ملیشه‌پی در خدمت زورگویان و اربابان قدرت قرار می‌گرفت که هر کدام مانند مقطع زمان کنونی که متأسفانه به عین چالش مواجه گردیده و با اندکترین رخه از طرف دشمنان وحدت ملی به سقوط منجر و آثاری از حق طلبی، عدالت و طرفداری از بینوایان طور واقعی صورت نمی‌گرفت. بناءً در آن زمان نمی‌توان بالای آن قوت‌های پراکنده، قوای دفاعی ملی را نام نهاد. زیرا قوای دفاعی صرف در جهت دفاع منافع یک فامیل قرار داشت.

به برگ‌های حقیقت تاریخ مراجعه می‌کنم: «سال‌های ۱۲۲۱ الی ۱۲۴۱ هجری شمسی

امیر قلمرو حکومت را بین پسران خود تقسیم کرد. امیر بیست برادر، چهارده زن و پنجاه و دو پسر و دختر داشت که بیست و هفت آن پسر بود. از آنجمله محمد اکبر خان حکمران هرات، محمد افضل خان حاکم زرمت و کتواز، شیرعلی خان حاکم کرم، اعظم خان حاکم لوگر، غلام حیدر خان حاکم غزنی، محمد امین خان حاکم کوهستان، سیف الله خان حاکم گرشک و نواسه او فتح محمد خان حاکم قلات بودند.

اردوی امیر بین پنج پسر او تقسیم گردیده بود. دو فوج تحت امر سردار محمد اکبر خان غازی، یک فوج به سردار شیرعلی خان، یک فوج به سردار محمد امین خان و یک فوج به سردار محمد شریف خان داده شد. اداره عدلی بدست قاضی و محتسب و امنیت بدست کوتوال و امور مالی تحت سلطه دبیر و مستوفی بود. بعد از چندین سال دربار امیر یکنفر شاه آغاسی و اردوی امیر یک نفر جنرال پیدا کرد.

## بخش دوم امیر شیرعلی خان



امیر شیرعلی خان

دوران	۱۸۶۳ تا ۱۸۶۶
زادروز	۱۸۲۵
زادگاه	افغانستان
مرگ	۲۱ فبروری ۱۸۷۹
محل مرگ	مزار شریف، افغانستان
آرامگاه	مسجد کبود (روضه شریف)
پیش از	نوبت اول محمد افضل خان
پس از	نوبت دوم محمد یعقوب خان
دودمان	نوبت اول دوست محمد خان
پدر	نوبت دوم محمد اعظم خان
	سلسله بارکزیایی
	دوست محمد خان

### اول تشکیلات اساسی دولت

طبق تذکر محترم حصین: «امیر شیرعلی خان در تطبیق نسخه‌های که از مشوره سید جمال‌الدین افغان حاصل کرده بود؛ در دستگاه اداری دولت اصلاحات به میان آورد. امیر در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی کابینه را تحت رهبری سید نورمحمدشاه فوشنجی که خارج از فامیل شاهی بود، تشکیل و در آن سپه‌سالار حسین‌علی خان را بحیث وزیر حربیه، ارسلان خان غلجائی را وزیر خارجه، مستوفی حبیب‌الله خان وردکی را وزیر مالیه، احمدعلی خان تیموری را وزیر خزاین و میرزا محمد حسین خان را سرمنشی یا دبیرالملک تعیین نمود و نیز شعبات پست و مخابرات را در مرکز و ولایات و پشاور ایجاد و یک شورای ۱۲ نفری بنام شورای دولت به وجود آورد که این شورا وظیفه داشت در همه امور به دولت مشوره بدهد. وی یک جلسه کبیر مشورتی لویه جرگه را به اشتراک ۲ هزار نفر تشکیل نمود که در موارد تصامیم مهم امیر را رهنمائی کنند. درین عصر است که القاب نظامی و امنیتی از لسان ترکی به زبان پشتو تعدیل گشته و اصطلاحاتی چون "لوی مختار / لوی ملک / لوی مین د باندی" و غیره بوجود آمد. لوی مختار عبارت از صدراعظم بود که به اصطلاح فوق لوی مختار سید نورمحمدشاه فوشنجی (صدراعظم) در رأس کابینه هفت نفری در این پست قرار گرفت.

در دوره‌های قبل ازان، اصطلاحات و القاب بیشتر تحت تأثیر عرب‌ها و بعدها ترک‌ها مروج و معمول بود. بناءً دوران امیر شیرعلی خان از جهت موضع و ماهیت خود در تاریخ معاصر کشور با حفظ و ارزش زبان ملی یک حکومت ملی محاسبه شده است. در این کابینه، مستوفی حبیب‌الله وردکی به عنوان "لوی ملک" که وظایف وزارت مالیه و داخله را اجرا می‌کرد که عزل و نصب حکام قوای امنیتی و جمع‌آوری مالیات وظیفه او بود. این شخص بعد از وفات سید نورمحمدشاه فوشنجی سرپرستی صدارت را نیز

بعهدده داشت که در قیام دوم افغان‌ها بر علیه انگلیس اسیر و به هند اعزام گردید و در همانجا در اسارت و دور از وطن و غربت جان به حق داد.»

### دوم در بخش امنیت:

«امیر شیرعلی خان در تقسیمات و وظایف سمت وزارت داخله را برای عصمت‌الله خان و القابی را بنام حشمت‌الملک و اگذار و امور امنیت و نظم عامه را با حفظ سرحدات به شمول امور کوتوالی و ژاندارم برای این ارگان جدیدالتشکیل سپرد.

با در نظر داشت توضیحات فوق وزیر داخله ملقب به "لوی مین د ننه" مسمی گردید. چون در جنگ دوم افغان و انگلیس بیشتر اسناد این دوره از بین رفته و یا حریق گردیده بنابراین از وجود نظامنامه، تعلیماتنامه‌های نظامی و امور امنیتی چندان معلومات موثق در دست نیست.

اما در دوره امیر شیرعلی خان دستگاه کوتوالی وجود داشته؛ چنانچه اسناد تاریخی نشان می‌دهد که در ۱۶ اکتوبر سال ۱۸۷۹ جبهه‌خانه انگلیس در بالاحصار توسط شهریان کابل و آزادی‌خواهان آتش زده شد که در آنجا هفتاد تن باروت و چند ملیون کارتوس حریق گردید. انگلیس‌ها در انتقام‌گیری از افغان‌ها پنج نفر را اعدام کردند که در جمع آنها کوتوال شهر، چوکیدار مندوی کابل ملا خواجه نصیر و خسروخان جرنیل و یک تعداد زیاد آزادی‌خواهان را دستگیر و به جرم اعلان جهاد علیه انگلیس، کوتوال شهر کابل را بیرون دروازه بالاحصار و چهار نفر دیگر را در میدان‌های بالاحصار به شهادت رسانیدند. همچنان در شماره دهم شمس النهار ۱۲۹۰ قمری تذکری از روزنامه‌چہ کوتوالی داده شده است. برحسب یادداشت‌های کتاب کابل امروز، در دوره امیر شیرعلی خان اداره بنام صفایی وجود داشت که این اداره شهر را با چراغ‌های تیلی روشن نگه می‌کرد و به وسیله سقاءها و مصلی‌ها آب پاشی می‌شد و توسط افراد کوتوالی تأمین امنیت می‌گردید. نسبت عدم موجودیت (تخنیک میدیا و رسانه‌ها) اوامر اداره‌های فوق‌الذکر توسط کلانترهای گذر و نواحی و جارچی‌ها به مردم اعلان می‌شد و محصول کرایه شاهی و صفایی توسط آنها جمع‌آوری می‌گردید. اداره حاکم مندوی، نرخ‌ها را کنترل می‌کرد و افراد کوتوالی درین مورد نقش اساسی داشتند.»

طبق تذکر مرحوم حافظ نورمحمد کهگدای کلمه "مین" را (وطن) معنی کرده اند که لوی مین د باندی، یعنی وزیر خارجه و لوی مین د ننه را وزیر امور داخله گفته اند. آگاهی بیشتر امیر شیرعلی خان نسبت به اسلافش از سیستم دولت‌داری، ارتباطات و معلومات کافی از سیستم دفاعی پادشاه بخارا، کشور ایران و حتی هند برتانوی و کشورهای اسلامی بخصوص ترکیه و نیز ذکات و هوشیاری وی از یکطرف و از جانب دیگر نضج، توسعه و ترقی علوم و تکنالوژی در سطح جهانی در پهلوی مصاحبت‌ها و تشویق‌های سید جمال‌الدین افغان به خصوص در دور دوم پادشاهی او در ایجاد سیستم جدید دولت‌داری تأثیری به سزایی داشت.

با در نظر داشت معلومات فوق در امور محوله، دیده می‌شود که در ساختار تشکیلات

حکومات وقت، کوتوالی نیز نقش خود را داشت. سال‌های اول زمامداری او که مدت پنج سال را در بر گرفت، مصروفیت در جنگ‌های داخلی با برادران و کاکاهای او برای امیر مجال دولت داری را نداد. اما در دور دوم سلطنت طبق روایت «حقیقت‌التاریخ» دوستان خود را نوازش و مخالفان را به مهربانی مرحمت و مدارا امیدوار ساخت و از برادران خود دلجوئی کرد. در این دوره پادشاهی، خلاف دور اول چون تقریباً تمام ساحه افغانستان را تحت سلطه خود قرار داده بود؛ دولت انگلیس پادشاهی ویرا به رسمیت شناخت و برایش تبریکی ارسال نمود

### سوم در بخش دفاع و ارتش:

در دوران امارت امیر شیرعلی‌خان اساس یک اردوی منظم و دایمی گذاشته شد که افراد آن تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار گرفته و افراد با یونیفورم نظامی ملبس و از دسپلین نظامی برخوردار گردید. اردو دارای صفوف سه گانه پیاده، سواری و توپچی تنظیم و در قشله تازه بنیاد قلعه شیرپور جابجا شدند.

امیر تعلیم و تربیه عسکری را از نو آغاز کرد و در امور دفاعی به جمع‌آوری و تنظیم سپاه پرداخت. در کابل قندهار و هرات برای شان قرارگاه‌ها و قشله‌های نظامی اعمار نمود. در کابل به تعداد ۵۰ کندک پیاده نظام و سواره از جوانان تنومند و رشید تشکیل گردیده، قواعد عسکری تعلیم و تربیه و تطبیق نظامنامه‌ها تحت نظر منصبداران ورزیده و لایق بالای شان اجرا می‌گردید. برای هر سواره نظام در هر ماه شانزده روپیه معاش نقد و چهار سیر غله گی و برای هر عسکر پیاده در هر ماه فی نفر هشت روپیه معاش نقد و چهار سیر گندم اجرا می‌شد. معاشات غله گی افسران و عساکر را از خزانه نقدی دولت و گدام‌های حکومتی اجرا می‌کردند. طبق امر شیرعلی‌خان عساکر حق نداشتند که در داخل شهرها گشت و گذار و یا اقامت کنند. برای عساکر محلات بود و باش در خارج از شهر در نظر گرفته شده بود تا بالای اهالی تعدی و تجاوز صورت نگیرد و عساکر بالای پیشه وران، صنعت‌کاران و زارعین روش آزار و بیگار اعمال نکنند. شهرک شیرپور در مساحت تخمیناً ۲ هزار جریب زمین در دورا دور تپه بی‌بی مهرو با دیوارهای خارجی و داخلی به ارتفاع ۲۰ فـت که در داخل آن قشله‌های نظامی جا داشت اعمار گردید. عرض آن دیوارها به اندازه بی بود که توپ‌های عرابه‌دار بالای آن گردش نموده می‌توانستند. گل دیوارها توسط پای فیل‌ها پخته می‌شد. با تأسف شهر هنوز تکمیل نشده بود که جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۸ م) آغاز و آن شهرک زیبا ناتمام ماند.

قطعات نظامی از غند بالا وجود نداشت. اما صنوف قوای عسکری به سواره، پیاده و توپچی تقسیم گردیده بود. از کارخانه توپ‌سازی ماهانه یک ضرب توپ تولید می‌گردید. در ساحه تعلیم و تربیه نظامی بعضی استادان خارجی که همه هندی بودند استخدام گردیده بود. اردوی منظم امیر شیرعلی‌خان از حدود ۵۷ غند پیاده که تخمیناً به ۳۵ هزار نفر می‌رسید تشکیل شده، هکذا ۲۰ غند سواره به یازده هزار و چند صد نفر بالغ می‌گردید و استخدام آنها عمری و دایمی بود. در کابل، جنوبی، مشرقی، قندهار، هرات و غیره نقاط برای آنها قرارگاه اعمار گردیده بود.



چون قوای دفاع ملی و قوای مسلح حافظ حاکمیت ملی کشور است بناءً مختصراً از حاکمیت ملی طبق روایت حقیقت تاریخ نقل و قول می‌کنم:

«انگلیس‌ها دوره اول پادشاهی شیرعلی خان را به رسمیت نه شناختند؛ اما در دور دوم پادشاهی او که تسلط امیر به تمام قلمرو افغانستان قایم بود؛ انگلیس‌ها او را به رسمیت شناختند و در ۱۲ عقرب ۱۲۴۶ برای وی پیام تبریکی و همچنان ۱۲ هزار تفنگ و ۶۰۰ هزار روپیه طور تحفه به امیر فرستادند و از امیر بحدیث رئیس دولت در سال ۱۲۴۷ در هندوستان دعوت بعمل آوردند. بناءً اساس اردوی دفاع ملی و قوت‌های کوتوالی نسبتاً مدرن‌تر در عهد سلطنت امیر شیرعلی خان بنا نهاده شد.

در دوران سلطنت‌های امیر دوست‌محمدخان، امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمن خان و سال‌های اول امیر حبیب‌الله خان القاب و رتبه‌های ذیل مروج بود: حواله‌دار، صوبه‌دار، جمادار، ا، یا کفتان، کمیدان، مجر، برگد، کرنیل و جرنیل و غیره.



جمعی از رجال و شخصیت‌های حکومتی و اداری افغانستان در زمان سلطنت امیر شیرعلی خان بهر صورت آن اردوی منظم و آن تشکیلات اداری و نظامی که امیر شیرعلی خان بنا نهاده و تسلط کامل بر تمام قلمرو کشور قایم نموده بود؛ دیر نپاییده و در مدت زمان کوتاهی دستخوش پراگندگی بی‌نظمی و تجزیه قرار گرفت. قیام پسر ارشد او محمد یعقوب خان و موضع گرفتن مجدد برادران و پسران کاکای امیر علیه او، بار دیگر امیر را مصروف کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی نموده، دشمنان افغانستان بخصوص دولت هند برتانوی را مجال بهتر در نزاع و تحریک یکی علیه دیگری در این ماجراها داد. آن دولت توانست توسط جواسیس و عمال خویش بخصوص محمد یعقوب خان را علیه پدرش به اوج خصومت رسانید. روح و روان این شخص بزدل و نابخرد چنان در تبعیت هند برتانوی قرار گرفته بود که نقش کلیدی را در رویارویی با پدرش بازی کرد و منتج به سقوط سلطنت امیر شیرعلی خان و رویکار آمدن آن شهزاده وطن فروش و خاین بوطن شد که نتایج ناگوار آن معاهده شوم گندمک و قرار گرفتن ساحات قلمرو افغانستان تحت تسلط کامل حکومت هند برتانوی گردید. اما ملت با شهادت و وسیع سلحشور بخصوص وطنپرستان آزادی‌خواه و باغیرت افغانستان از

این معاهده خایانه و ننگین سردار محمد یعقوب بخشم آمده باقیام‌های ملی بساط آن پادشاه معامله گر و خاین به ملت را هرچه زودتر بر چیده، مخالفت و خشم آشکار و دایمی خودها را از همان آغاز تا همین اکنون در برابر دشمنان افغانستان بخصوص دولت استعمارگر انگلیس و هند بریتانوی آن زمان ابراز داشته اند.



سران قبایل محلی در نشستی در کابل



عکس گروهی از مقامات محلی کابل



عکس جمعی از پنج تن از مقامات محلی و انتظامی کابل



عکس جمعی از سربازان نظمیه کابل



عکسی از دو سرباز افغان با تفنگ شان در کابل

## فصل سوم

### بخش اول امیر عبدالرحمن خان



دوران	۱۸۸۰ - ۱۹۰۱
لقب	امیر افغانستان
زادروز	بین ۱۸۴۴ - ۱۸۴۰
زادگاه	افغانستان
مرگ	اول اکتبر ۱۹۰۱
محل مرگ	باغ بالای کابل افغانستان
پیش از	حبیب الله خان
پس از	محمد یعقوب خان
دودمان	سلسله بارکزی

عبدالرحمن خان

#### ۱- تشکیل دولت مرکزی و سرکوب سیستم ملوک الطوائفی

قابل تذکر است که بعد از کشمکش‌ها و ماجراهای که بین برادران، کاکاها و پسران کاکای امیر شیرعلی خان بوقوع پیوست؛ بلاخره زمامداری افغانستان به امیر عبدالرحمن خان تعلق گرفت. وی که مدت زیادی در زیر سیطره امیر بخارا به سر برده و آبدیده از گرم و سرد روزگار شده بود؛ استعداد کامل فطری، درک خوبی از نتایج کشمکش‌های خانوادگی و تشخیص درست در حصبه روبرووالی امیر بخارا و امارات آن داشت. بنابراین روابط دایمی خویش را با دولت هند بریطانوی چنان برقرار کرد که از اثر آن استقلال خارجی افغانستان تحت تسلط کامل هند بریطانوی و بالوسيله دولت انگلیس قرار گرفت.

موصوف همینکه به سلطنت افغانستان رسید؛ هدف مهم و اساسی را که با درنظرداشت تجارب قبلی از کشمکش‌ها بین کاکاها و پسران کاکا و غیره زمامداران فامیلی، در سر خط وظایف خود قرار داد؛ ایجاد دولت قدرتمند مرکزی بود. وی در عملی نمودن این هدف از هیچ نوع کوشش و تلاش دریغ نکرد و هیچ ملحوظ دیگر را نپذیرفت و با این موضع‌گیری عملاً در نقطه مقابل و مخالف قدرت‌های محلی بخصوص ملوک الطوائفی قرار گرفت. درین راستا اولتر از همه اقدام به جلب اعتماد مساعدت‌های کامل دولت انگلیس نمود و در قدم دوم عملیات دوامدار و پیروزمند را برای سرکوبی قدرت‌های محلی که مدت طولانی با ارتباط با بیگانه‌گان بخصوص دولت هند بریطانوی و همسایه‌گان آزمند، علیه وحدت ملی کشور آله دست در نزاع و بی‌اتفاقی بوده اند؛ براه انداخته و در راه تأمین کامل این مأمول لحظه‌بی فروگذاشت نمود.

او بر خلاف دوران شیرعلی خان، اداره امور نظامی و ملکی را مستقیماً تحت نظر خود قرار داده و شخصاً تصمیم می گرفت. با وجودیکه عده‌ی از مورخین امیر عبدالرحمن خان را در حصه از بین بردن حکومت‌های ملوک الطوائفی تبعیض طلب و لشکرکشی‌ها و ظلم و ستم وی را متوجه قبایل غیرپشتون تلقی می کنند؛ اما باید به صراحت ابراز داشت که در قسمت از بین بردن سیستم ملوک الطوائفی و نیز در قسمت سرکوبی قبایل پشتون بخصوص غلجایی‌ها، شینواری‌ها و اندری‌ها کمتر از مناطق هزاره‌نشین و دیگر اتنیک‌های قومی افغانستان عمل نکرده است. به این ترتیب اساس دولت قدرتمند مرکزی از زمان امیر عبدالرحمن خان ایجاد و الی سقوط دکتور نجیب‌الله رئیس جمهور شهید افغانستان دوام داشت. از آن زمان تا مدت طولانی چندین پادشاه و رژیم‌های مختلف در بساط واحد آن، سلطه کامل داشتند که این همه ثمره تلاش و جد و جهد قاطعانه و دست‌آورد بزرگ آن امیر مستبد و دیکتاتور افغانستان می باشد.

بهرصورت از لحاظ حقوقی و قانونی یک کشور و یا دولت وقتی در سطح ملی و بین‌المللی بحیث دولت شناخته می شود که اقلأ دارای حاکمیت کامل داخلی بوده و در سرتاسر قلمرو خود تسلط داشته باشد. در آنوقت درحالی که با موجودیت سیستم ملوک الطوائفی و خان‌خانی طبعاً حاکمیت داخلی به چالش بزرگ مواجه بود و استقلال خارجی نیز تحت سلطه و سیطره حکومتات هند بریطانوی قرار گرفته بود؛ هرگاه امیر عبدالرحمن اقدام به ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند که بتواند حاکمیت خود را بر تمام ساحات جغرافیائی تأمین نماید، نمی کرد؛ نه پادشاه و زمامدار افغانستان بلکه یکی از قدرت‌های محلی مانند حکمرانان سایر ساحات افغانستان می بود که با اندکترین فشار توسط عمال انگلیس و یا رقیب‌های سیاسی از بین می رفت و به سرنوشت نامعلومی گرفتار می آمد. اما باوجود تشکیل حکومت مرکزی قوی و افغانستان واحد، آن شاه مستبد که با ساخت و بافت با حکومت هند بریطانوی و انگلیس‌ها بر اریکه قدرت تکیه داشت و سیاست، خارجی، آزادی و استقلال سیاسی افغانستان را تحت تسلط کامل حاکمیت بریطانیای کبیر قرار داده بود و در عین حال نه از طریق انتخابات ملت، نه اقلأ لویه جرگه عنعنوی پا به عرصه قدرت گذاشته بود؛ از نگاه حقوقی و قانونی هیچگاه مشروعیت نداشت. بنابراین صلاحیت عقد قراردادهای و مقاولات را با هیچ کشور خارجی طبق قواعد حقوقی بین الدول نداشته و اگر صورت گرفته باشد بدون صلاحیت بوده از اعتبار ساقط می باشد.

با آنهم امیر موصوف شخص زیرک و هوشیاری بود که از دوستی با انگلیس‌ها اقلأ به نفع خود استفاده اعظمی نمود و بنای حکومت واحد و قدرتمند مرکزی را بنا نهاد.

چون حاکمیت خارجی از حاکمیت داخلی منشه می گیرد؛ استقلال و دفاع حاکمیت داخلی همیشه راه خود را بطرف دفاع خارجی و استقلال خارجی باز می کند. لذا منطقی بوده که آن امیر آگاه همه قدرت‌های محلی را مضمحل نموده؛ افغانستان واحد مرکزی را ایجاد نمود. باید یادآور شد که وی با یک جنگ تمام عیار داخلی رو برو بود و با دشواری‌ها و مشکلات متعدد دست و پنجه نرم کرد.

یکتعداد افسران و قوماندانان از قانون جنگ عدول و موجب ظلم و ستم چپاول اموال و اجناس اهالی و ملکی گردیدند که خشم آن امیر مستبد را ببار آورده و از طرف امیر به کیفر اعمال جرمی شان نیز رسیده اند. بنابراین اشخاصی که در برآورده شدن این هدف و ایجاد افغانستان واحد کارنامه‌ها و خاطره‌های فراموش ناشدنی بجا گذاشته و شب و روز در برآورده شدن این مأمول کار و پیکار نموده اند باید از خاطره‌ها فراموش نشوند. بخصوص آن‌ده از افسرانی را که از قانون جنگ تخلفی نکرده، مردمان را توهین و تعذیب نموده و از قتل بی‌گناهان و اشخاص ملکی و اهالی ابا ورزیدند؛ قابل ستایش بوده اند.<sup>۱</sup>

مثلاً: سردار عبدالقدوس خان سپه‌سالار و غلامحیدرخان اورکزایی مشهور به لندی، سپه‌سالار غلامحیدرخان چرخي لوگری، نائب‌سالار غلامحیدرخان توخی، برگد امیرمحمدخان، برگد سکندر خان اورکزایی (صفحات ۲۳۰- ۲۳۱ تاریخ از امیر کبیر تا رهبر کبیر) سپه‌سالار فرامرزان، سردار عبدالله خان والی قندهار، جنرال شیرمحمدخان، سردار فقیرمحمدخان، کرنیل فرهادخان، میر عظامحمدخان و صدها و هزارها افسر دیگر که ذکر نام‌های شان از خاطره‌ها فراموش شده؛ اما در ایجاد افغانستان واحد سهم فعال داشته و افغانستان واحد امروزی مرهون جانبازی‌های وطنپرستانه آنها می‌باشد که روح همه شان شاد باد.

باید تأکید نمود که تشکیل حکومت مرکزی قوی دست‌آورد بزرگ امیر عبدالرحمن خان بوده که برای ملت واحد افغانستان به ارمغان آورد و افسران شجاع ملی در آن سهم ارزنده داشتند. حتی دیده شده که در جبهات مختلف جنگ، پسر و پدر یکجا با هم در جهت تأمین این مأمول بطور شایسته رزمیده و نام پر افتخار را کمائی کرده اند. چنانچه امیر در صفحه ۲۴۷ تاج‌التواریخ می‌نویسد:

«به من اطلاع رسیده بود که در شورش پائیز گذشته که قبلاً بیان شد؛ اهالی هوتکی هم شامل بودند، به سرهنگ سکندر خان که پدر جنرال غلامحیدرخان و حالا فوت شده است حکم دادم از قندهار به محال هوتکی رفته از هرخانه یک قبضه شمشیر و یک لوله تفنگ از اهالی هوتکی بطور جریمه اخذ نماید.

رسیدن سرهنگ مذکور در آنجا باعث خشم اهالی هوتکی که قبلاً هم رنجیده خاطر بودند گردیده در تمام اندره و هوتکی و ترکی و سایر طوایف غلجایی آشوب عمومی برپا گردید و طوایف مذکور عیال و اطفال خود را به میان طایفه وزیری و ژوب و هزاره فرستاده خودشان به جهت جنگیدن با عساکر من حاضر شدند. در آن وقت در ولایت غلجایی لشکر زیاد موجود نداشتم و شهرهای بزرگ مثل غزنین و کلات غلجایی و ماروف استحکامات کاملی نداشت. جنرال غلامحیدرخان فقط دو فوج پیاده نظام و سه فوج

<sup>۱</sup> چنانچه در صفحه ۲۴۳ «حقیقت‌التواریخ» تألیف حضرت عبدالحق مجددی و داکتر فضل‌الله مجددی از چنین مردان نامی افغانستان ذیلاً تذکر بعمل آمده است: «در جمله افسران دولت در هزاره‌جات سپه‌سالار غلامحیدرخان لندی اورکزایی و برگد امیرمحمدخان از جمله کسانی بودند که در حین ایفای وظیفه و اوامر نظامی، اخلاق نظامی و عسکری خود را تبارز داده و آنها منحیث یک سپاهی واقعی فقط متوجه اهداف و افراد نظامی بودند و از ملوث بودن به قتل بی‌گناهان غیرمسلح، چور و چپاول جنایات و تعدی برائت داشتند.

سواره نظام با خود داشت. فوراً حکم دادم که ششصد نفر سرباز به سرکردگی کرنیل صوفی روانه شده به دسته لشکر سکندر خان کمک بدهند و نیز حکم دادم تعدادی هم پیاده ردیف و فوج درانی جدید به سکندر خان ملحق شوند. از ورود این عساکر چندان فایده مترتب نشد. نیز قشون دیگری هم معجلاً از کابل به کمک جنرال غلام حیدر خان فرستادم. در اوایل جنگ دست یاغی‌ها بالا بود و عیسی‌خان حاکم ماروف که به کمک سکندر خان می‌رفت از یاغی‌ها در راه شکست خورد سرکرده این یاغی‌ها شاه‌خان هوتکی بود.

در ماه رجب سال ۱۳۰۴ هجری قمری سکندر خان در همان وقت و همان نقطه شروع به جنگ نمود گرچه در ابتدا شکست خورد ولی در آخر فتح نمود و در همین وقت به طرف شمال هم مشغول جنگ بودند و در آنجا جنرال غلام حیدر خان بهادر با غلجایی‌های ترکی و اندری می‌جنگید. بعد از جنگ سختی راه پیدا نمود خود را به عساکر پدرش سکندر خان که از دست هوتکی‌ها شکست خورده بود رسانید.»

همچنان در صفحه ۲۴۹ تاج‌التواریخ در مورد جبهه دیگر جنگ چنین تذکر بعمل آورده است که: «تعداد زیاد لشکر من که در هرات اقامت داشتند از طایفه غلجایی بودند، چون آنها شنیدند که ملیت و اقوام آنها به مخالفت من برخاسته اند تغییر وضع داده در ماه رمضان سال ۱۳۰۴ هجری قمری علیه حکومت هرات به‌مرای باغی‌های دیگر که از طرف حکومت ایران تمویل می‌گردیدند یکجا شده شورش نموده و هرات به تصرف یاغی‌ها درآمده؛ اهالی میمنه و سایر ولایات هم شوریده اند. من به غلام حیدر خان دستور دادم تا این حرکات را خاموش نماید ولی جنرال شجاع من غلام حیدر خان اورکزایی هر کجا با یاغی‌ها مقابل گردیده آنها را شکست داده متفرق ساخت.

در این وقت جمعیت زیادی از طایفه هوتک را در مقام عطاقر شکست داده جمعیت آنها را متفرق نموده پدر خود را در آنجا گذاشته خودش به طرف شمال آنجا حرکت نمود نزدیک ونداب ایستاده با طایفه ترکی جنگ دیگر نمود. در اینجا هم فتح نموده به طرف مرغاب عازم گردید که در آنجا جمعیت زیادی از یاغی‌ها با سربازهای شوریده هرات ملحق شده بودند. من هم فوراً ده فوج پیاده نظام و چهارصد سواره نظام در ماه شوال سال ۱۳۰۴ هجری قمری از کابل به کمک سپهسالار خود فرستادم. در ماه ذیقعه سال ۱۳۰۴ هجری قمری این قشون‌ها یکی از دسته‌های لشکر یاغی را که به جهت ملحق شدن با دسته‌های بزرگ یاغی‌ها می‌رفتند شکست داده متفرق نمودند. بعد از تکمیل شکست این یاغی‌ها جنرال مزبور برای جنگیدن با دسته معتنای مجتمع آنها عازم گردید. تهیه حمل و نقل بنه و آذوقه به جهت حرکت و رسانیدن خوراک برای یاغی‌ها این قدر بی‌نظم بود که یاغی‌ها از قلت خوراک قریب‌الموت بودند. خلاصه جنرال مزبور اینها را کاملاً شکست داد.

همچنان در صفحه ۲۵۰ تاج‌التواریخ چنین می‌نویسد:

«زمانی که جنرال غلام حیدر خان بعد از این فتح معظم خود به کابل مراجعت نمود او را به رتبه نایب سپه‌سالاری ارتقا دادم و به جهت خدماتش نشان الماس به او اعطا نمودم

و نیز تعدادی زیادی از افواج کابل را به سرکردگی پروانه‌خان محض افتخار مشارالیه به استقبال او فرستادم به این قسم اشکالات بزرگی که با غلجایی‌ها فراهم آمده بود، بکلی به انجام رسید.»

به‌همین ترتیب امیر طی صفحه (۲۵۵-۲۵۸) در کتاب خویش که تاریخ واقعی سرگذشت یک پادشاه است می‌نویسد:

در ماه شوال سال ۱۳۰۵ ه.ق در منزل بیلاقی خود در کوهستان لغمان که تقریباً چهار فرسخ از کابل مسافت است خیلی سخت ناخوش شدم و این نزول مرض تا ماه ذیحجه ۱۳۰۵ ه.ق امتداد داشت. هیچ کس غیر از اطبای دربار و نوکرهای شخصی من اجازه نداشت به دیدن من بیاید. چون اشخاصی که می‌خواستند برای کار مرا ملاقات نمایند و همیشه حتی در حالی که ناخوش بودم به من دسترس داشتند.

از این معنی که کسی ماذون نبود نزد من بیاید به شبهه افتادند. لہذا در افواه منتشر شد که وفات یافته ام و این خبر از مردم پنهان است. محمداسحاق خان بی‌وفا که خبر وفات مرا شنید ادعا نمود که جانشین امیر اوست و امارت به او تعلق دارد و خیلی از رعایای وفادار مرا فریب داده اظهار داشت چون همیشه با من بطور برادر و فرزند رفتار می‌نمود اسحقاقتم از دیگران به امارت بیشتر است و نیز اظهار داشت خیال دارم فوراً به طرف کابل حرکت نمایم تا مبادا مملکت افغانستان به تصرف انگلیس‌ها بیاید. چون همین که به بینند مملکت بی‌صاحب است دور نیست همچو اتفاتی بیفتند.

محمداسحاق خان از روی واقعی مشغول اقدامات گردیده مسکوکتی به اسم خود سکه نمود که روی آنها به این عبارت سکه شده بود: «ل‌الله‌ الا‌الله‌ امیر محمداسحاق خان» وقتی این خبر به من رسید جنرال غلام‌حیدرخان نایب سپهسالار و جنرال کتاب‌خان که بعدها هم بواسطه کم جراتی او از زمانی که با محمداسحاق خان نابکار جنگیده شکست خورده، معزولش کردم و کمان‌دان عبدالحکیم خان و جنرال فیض‌محمدخان که حالا رئیس فوج خاصه است و کرنیل حاجی گل‌خان و کرنیل عبدالحیات‌خان و دیگران را با چهار فوج سواره نظام و سیزده فوج پیاده نظام و بیست و شش عراده توپ از راه بامیان به جنگ محمداسحاق خان فرستادم و از طرف دیگر سردار عبدالله‌خان طوخی که در آن وقت حاکم قته‌قن و بدخشان بود و حالا دایم‌الحضور است، از طرف مشرق به طرف بلخ حرکت نمود.

به تاریخ دهم محرم سال ۱۳۰۶ ه.ق عساکر جنرال غلام‌حیدرخان وارد هبیک که دو منزلی بلخ است گردیده و به تاریخ شانزدهم محرم سنه ۱۳۰۶ ه. ق عساکر سردار عبدالله‌خان با جنرال مذکور ملحق گردید. به تاریخ بیست و دوم محرم ۱۳۰۶ ه.ق در دره غزنی کک که سه میل به طرف جنوبی باشد جنگ واقع شد. این جنگ خیلی شدید و مفصل بود زیرا که لشکر محمداسحاق خان که تعداد آن از بیست هزار الی بیست چهار هزار نفر بودند با خودش و پسرش اسماعیل‌خان جد و جهد می‌نمودند که فاتح شوند، چرا که می‌دانستند این جنگ اقبال و ادبار طرفین را مشخص خواهد نمود. از طرف دیگر مطالعه‌کننده‌گان فصول قبل این کتاب می‌دانند که از سردار عبدالله‌خان



دوستی فدوی تر و معتمدتر از جنرال غلام حیدرخان صاحب منصبی تربیت شده تر و مجرب تر نداشتم و هیچ یک از این صاحب منصب ها به آسانی شکست نمی خوردند و محمد اسحاق خان کم جرات بود. چنانکه پدرش همین حالت را داشت شخصا جنگ نکرد. ولی صاحب منصب های نظامی او که اشخاص منتخب بودند که خودم به محمد اسحاق خان داده بودم که در صورت لزوم با روس ها مقابل شوند تماماً اشخاص شجاع و مجربی بودند. مثل جنرال محمد حسین خان و کرنیل فضل الدین خان و سایرین.

از صبح زود تا خیلی از شب گذشته سربازهای هردو لشکر با کمال تشدد و ثبات قدم از طرفین این قدر کشته و زخمی شده بودند که به حساب در نمی آمدند. در این بین وقت عصر یک دسته از لشکر من با سردار عبدالله خان و جنرال کتان خان و کماندان محمد حسین خان و عبدالحکیم خان از قلب لشکر دور افتاده از عساکر محمد اسحاق خان که به سرکردگی محمد حسین هزاره می جنگیدند شکست سختی خوردند. از طرف دیگر وقتی که جنگ بین جنرال غلام حیدرخان و دشمن امتداد داشت، بعضی از سربازهای نمک به حرام به جنرال محمد حسین خان هزاره ملحق شده، به طرف تپه که محمد اسحاق خان آنجا بود به تاخت رفتند که به او سلام نمایند. مشارالیه به واهمه اینکه این جمعیت که به طرف او می تازند می آیند او را اسیر نمایند و لشکر او شکست خورده است روی به فرار نهاد.

لشکرش تا مدتی بعد از غروب آفتاب که هوا بکلی تاریک شده بود با غلام حیدرخان مشغول جنگ بودند. خود محمد اسحاق خان به عجله هر چه تمامتر مشغول فرار بود. همین که به لشکرش خبر رسید که سردار آنها فرار نموده است خود را باخته آخرالامر شکست خوردند.

خلاصه به تاریخ بیست و دوم محرم ۱۳۰۶ ق جنرال غلام حیدرخان این فتح بزرگ را حاصل نمود. از طرف دیگر یک جزء از لشکر من که شکست خورده بودند چنان سر و سینه فرار کردند که تا رسیدن به کابل ابداً در هیچ جا قرار نگرفته چنانچه اکثری از آنها بدون اینکه به کابل بیایند به وطن خود رفته انتشار داده بودند که جنرال غلام حیدرخان مقتول شده است و تمام لشکری که به جنگ محمد اسحاق خان فرستاده شده بود، متفرق شده اند و فی الواقع حکمرانی من به اتمام رسیده است. ولی من رویه بعضی از حکمران های افغانستان را مثل شیرعلی خان یا عمویم محمد اعظم خان نداشتم که به محض شکستی که به آنها می رسید می گریختند؛ با کمال بردباری تحمل نموده یک روز انتظار کشیدم. خوشبختانه صبح روز دیگر بعد از آنکه لشکر شکست خورده به کابل رسیده بودند، خبر فتح لشکر من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نمود که فتح و نصرت با خداست. اگرچه عساکر دشمن اولاً فتح کرده بودند و لشکر من شکست خورده بودند ولی چون مشیت خداوندی بر این تعلق یافته بود که شخص من حکمران کل او یعنی اهالی افغانستان باشد دشمن فرار نمودند و فتح قسمت من گردید. بعضی از صاحب منصب های محمد اسحاق خان تاخته نزد او رفته بودند که خبر فتح لشکر او را به او بدهند. ولی مشارالیه حرف آنها را قبول نکرد همانجا همه را به قتل رسانیده

گفته بود اینها خائن می‌باشند می‌خواهند مرا به مکر و حيله گرفته به دست دشمن بسپارند.

در پاداش خدمات نمایانی که جنرال شجاع من غلام‌حیدرخان کرده بود نشان الماس دیگری به جهت او فرستاده او را به رتبه سپهسالاری ترکستان ارتقاء دادم و حالا هم دارای منصب مذکور می‌باشد.»

هچچنان حافظ نورمحمد کهگدای در یادداشت‌های خود چنین تذکر به عمل آورده است:

«سپهسالار غلام‌حیدرخان "لندی" بن سکندر خان از اقوام اورکزایی در زمان امیر شیرعلی‌خان در رسالهٔ زردپوش وظیفه کرنیلی را اجرا می‌کرد و در آخر سلطنت امیر موصوف برتبه برگد رسید. او در محاربه قندهار با امیر عبدالرحمن‌خان که با سردار محمدایوب‌خان در جنگ بود اشتراک ورزید. همچنین در محاربه "اندر" و "هوتک" به حیث جرنیل ایفای وظیفه می‌کرد.

غلام‌حیدرخان بعد از اشتراک در محاربه شنوار و منگل موفقانه بکابل بازگشت. در کابل پذیرایی شانداري از طرف امیر شده و لقب نائب سالاری بوي عطا گردید. بالاخره در جنگ غزنی گک به رتبه سپهسالاری رسید و کلاه شهزادگی، دریشی سرخ، کچ و باربند مطلا بوي داده شد.

در فوت مذکور، امیر عبدالرحمن‌خان مدت چهل روز سوگواری و فاتحه‌گیری سپه سالار "لندی" را کرد و ۱۱ هزار روپیه را برای وی خیرات کرد.

## ۲ - در بخش دفاع و ارتش

به اساس تذکر گریگوریان مورخ نامدار امریکایی: «امیر عبدالرحمن‌خان با ادعاهای قهرمان اسلام، ناجی سرزمین افغانستان از سلطه کافران و بیگانه‌ها خود را امیر بالاستحقاق ملت خوانده و ملت را از تجاوز قریب‌الوقوع خارجی‌ها بخصوص هند بریتانیوی و تزارهای هشدار داد و بطور مؤثری در وحدت ملی در قالب اتحاد مذهبی استفاده بعمل آورد. درین مورد طی اعلامیه رسمی سلطنتی در سال ۱۸۸۷ عیسوی توجه ملت را به غرور افغان بودن، عظمت ملی، احساسات مذهبی، وطنپرستی و بیگانه ستیزی جلب نموده و توصیه می‌نمود که افغانستان کشوری است که از شمال و جنوب از طرف دو کافر به شدت محاصره شده است شما به قید و بند خود بی‌تفاوت هستید، شما همیشه همه چیز را به بخت و اقبال در موضوع مرگ و زندگی حواله می‌کنید که شایسته افغان بودن نمی‌باشد. بنابراین موصوف از احساسات ملی و مذهبی در جهت وحدت ملی و اطاعت بی‌چون و چرا از پادشاه و امیر اسلام که شخص خودش بوده استفاده کرد. او واضحاً خاطر نشان نمود که انگلستان و روسیه اگر چه ظاهراً رقابت می‌کنند، ولی در وظیفه تخریب افغانستان و مردم مسلمان آن متحد هستند. در برابر این تهدیدها افغان‌ها متحد نبوده دولت و پادشاهی را تقویت نکرده، مدافعان افغان،

آزادی و ایمان را رها کرده در عوض سرگرم قتل عام یکدیگر یا کشمکش‌های بی‌ثمر شده اند.»

اما برخلاف تذکر فوق، بطور موفقیت‌آمیزی برای دریافت کمک در قالب تسلیحات، مهمات و پول با بریتانیا در هند داخل مذاکره می‌شد. چنانچه طی سال‌های ۱۸۸۰-۱۸۸۱ مبلغ ۳۶۱۵۰۰۰ روپیه هندی از کشور انگلیس دریافت هکذا بریتانیا تعهد نمود که سالانه مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ روپیه هندی جهت تقویه نیروها و دفاع از مرزهای افغانستان به امیر بپردازد. درحالی‌که خود بریتانیا عملاً خاک اصلی و آبابی افغانستان را اشغال و محاصره کرده بود و توجه آنرا به سمت شمال معطوف می‌نمود.

تا سال ۱۸۸۹ حکومت هند به امیر عبدالرحمن خان ۷۴ پایه توپ ۲۵۰۰۰ تفنگ عادی و ۱۱۵۰۰ میل تفنگ دهن پر و چندین ملیون گلوله و مهمات کمک نمود.

عبدالرحمن خان در مورد بازسازی ارتش، اصلاحات و پیشرفت اسلاف خود را حفظ کرد و با استفاده از تشکیلات سیستم‌های هند بریتانیوی ارتش خود را به سه شاخه سازماندهی کرد: یعنی توپخانه، سواره نظام، بخش پیاده و زمینی که ستون‌های صحرایی و جزوات‌های غند لوا را اساس گذاری و حقوق مادی افسران و سربازان را بطور منظم پرداخت و سیستم یونیفورم را مانند سابق از نو سازماندهی نمود.

در آن زمان یک نفر تورن جنرال مبلغ ۶۰۰ روپیه افغانی، بریدجنرال ۲۵۰ روپیه افغانی، دگروال سواره نظام ۲۰۰ روپیه افغانی، جگرن ۱۲۰ افغانی، تورن ۸۰ افغانی، بریدمن ۱۰ افغانی بطور منظم از طرف دولت معاش ماهوار دریافت می‌کرد. امیر توجه جدی به مسایل تدارکات داشت و در حدود ۵۰ هزار قاطر و اسب باربردار جهت حمل و نقل لوژستیک و مقادیر بزرگ ذخیره از حبوبات در کابل، قندهار و هرات جهت وظایف ضروری تدارک دیده بود. طی اواسط دهه ۱۸۸۰ ارتش محاربوی حاضر و آماده خدمت به کمیت در حدود ۵۰ الی ۶۰ هزار سرباز با تجهیزات و انبارهای کافی و مکمل بدسترس داشت. اما با چنین یک اردو در کمبود افسران تعلیم دیده و اداری و مشاوران تکنیکی بمنظور اهداف آموزشی و تعلیم و تربیه مواجه بود. دلیل آن این بود که امیر از تماس مستقیم مربیان خارجی و مشاورین انگلیسی هندی و غیره در هراس بوده و از توطئه آنها علیه نظام خودکامه اش در شک و تردید قرار داشت.»

به برگ‌های از حقیقت تاریخ مراجعه میکنیم:

«امیر عبدالرحمن خان خود یک افسر مجرب عسکری، بود بناءً در تشکیل اردو مساعی زیاد بخرج داد. در ابتدا یک اردوی منظم نود و شش هزار و چهارصد نفری را در داخل ۸۰ کندک پیاده، ۴۰ کندک سواره و ۴ کندک که مجموعاً یک هزار نفر بالغ می‌گردید بنام گاردشاهی و سه کندک سواره ۸۰۰ نفری با یکصد بطریه توپ‌خانه که هر بطریه ۶ توپ و یکصد نفر توپچی و عمله داشت، تشکیل نمود. افراد اردو از نفوس کشور بین سنین ۱۶ الی ۵۰ ساله که سلاح را حمل می‌توانست طور دائمی گرفته می‌شد.

عسکری که از جنگ می‌گریخت و فرار می‌کرد، جزای شدید حتی مرگ داده می‌شد.

عسکری که در جنگ کشته می‌شد برای والدین او تا زمان مرگ و برای بازماندگانش مثل اولاد او تا زمان بلوغ معاش مستمری داده می‌شد. بر علاوه این اردوی منظم به تعداد ۶۰ هزار نفر دیگر تفنگ‌دار که مناصف‌ه آن بنام خاصه‌دار در ادارات و سرحدات و وظایف پولیس و ژاندارم را اجرا می‌کردند و نصف دیگر آن بنام خوانین سواران تحت قیادت خان‌هایی طرفدار دولت قرار داشتند که در موقع ضرورت بوظایف ملکی و عسکری سوق می‌گردیدند. معاش زیر بیرق یکصد نفره خاصه‌دار کمتر از اردوی منظم و از قطعات خوانین کمتر از خاصه‌دارها. بود مصرف اردوی امیر عبدالرحمن خان بدون خرید سلاح و جبه‌خانه مبلغ ۱۶ میلیون رویه افغانی می‌گردید.

امیر برای اردوی خود گدام‌ها و سیلوی غله و کمندی از قاطران در هر ولایت نگهداری می‌نمود. او کوشش می‌کرد تا سلاح و جبه‌خانه و تجهیزات جنگی برای یک میلیون عسکر را آماده داشته باشد.

در سال ۱۲۶۴ هجری شمسی فابریکه حربی که بقوه بخار کار می‌کرد وارد افغانستان گردید که بنام ماشین‌خانه یاد می‌شد. در این فابریکه ۴ هزار کارگر مصروف کار بودند که توپ تفنگ و غیره لوازمات نظامی تولید می‌کردند. امیر تمام عواید و مالیات و پولی را که از انگلیس‌ها می‌گرفت بمصرف می‌رسانید و بزرگترین مصارف در بخش‌های نظامی و عسکری بود و در آن وقت از هر هشت نفر نفوس کشور یک نفر به عسکری سوق می‌گردید.»

### ۳. در بخش امنیت و عدالت

«در دوره امیر عبدالرحمن‌خان از جهت تمرکز قدرت و حاکمیت مرکزی که انکشاف اداره دولتی به آن توأم بوده، در کنار اردوی منظم و ایله‌جاری تشکیلات منظم و وسیع در وجود کوتوالی‌ها و دستگاه‌های منظم جاسوسی و استخباراتی به چشم می‌خورد.

در تشکیلات نظامی دوره عبدالرحمن‌خان از بخش‌های توپخانه، سواره نظام، پیاده، کوتوالی، خاصه‌دار و پولیس تذکراتی بعمل آمده است. چون اداره دولتی آن دوره به جبر و زور سرنیزه تکیه داشت، از قوانین مدون و اساسی در آن خبری نیست؛ اما فرمان‌هایی امیر اعتبار قانون مطلق را دارا بودند.»

در مورد امنیت و عدالت، امیر به سه منبع اتکاء داشت: قوانین واقعی اسلامی یا شریعت، قوانین اداری یا مدنی که دستور و فرمان‌هایی شخص امیر را احتوا می‌نمود و قوانین و عرف قبیلوی.

با نظر داشت اساسات فوق، امیر در اداره سه نوع دربار و ارگان را بوجود آورد:

۱. هیأت مدیره تجارت که متشکل از تاجران افغان و غیرافغان، هندو و مسلمان که به صورت مشخص منازعات و مسایل تجاری را حل و فصل می‌کردند.
۲. دربار مذهبی: که به امور مذهبی و مدنی اختصاص داشت.

۳. دربار جزایی: این بخش بوسیله کتوال‌ها، پولیس و قضاء اداره می‌شد. افسران دولتی که کلانتر نامیده می‌شدند مسوول بخش‌های مختلف در مراکز و شهرها بودند. به آنها اختیار داده شده بود که به قانون‌شکنی‌های کوچکتر رسیدگی و مجرمین را بازداشت کنند. این کلانترها مکلف بودند تا نام‌های همه افراد بین سن ۱۶ تا ۲۸ ساله داخل قلمرو و بخش‌های تحت حاکمیت خود را به دولت مرکزی بدهند تا در آینده بضرر جذب این نیروها در تشکیل کتوالی‌ها و پولیس جدید کشور از آنها استفاده شود. همچنان قانون سخت جزایی از طرف سلطنت تنظیم گردیده بود که صلاحیت بی‌حد و حصری دران به کتوال‌ها یا رؤسای پولیس اعطا شده بود. چنانچه می‌توانستند خلاف‌رفتاری‌هایی چون توهین زبانی، تقلب در بازار، دعوای فامیلی، طلسم و جادو را تحقیق و ارزیابی کنند. همچنان آنها صلاحیت داشتند خلاف رفتاری‌های مشخص مذهبی را در داخل مساجد در ایام جشن‌ها و عیدها و در ماه‌های روزه بررسی و حل و فصل نمایند.»

استاد عبدالحی حبیبی قوای اضافی پولیس عصر امیر عبدالرحمن خان را که در چوکات قوماندانی کتوالی و خاصه دار ایفای وظیفه می‌کردند، بیست هزار نفر تذکر داده است که به تعداد ده هزار افراد بنام ایله جاری نیز به آن افزود می‌گردید.

اعمال خشن و هیبت‌ناک انواع شکنجه‌های غیرانسانی و نیز اقسام متنوع زندان‌ها از قبیل زندان ارگ، زندان کتوالی، شیرپور، سرای موتی، زندان‌های سرای‌های داخل شهر کابل هر کدام هیبتی در دل مردم ایجاد کرده بود.

در کنار زندان‌های عمومی، زندان‌های مختص به افراد شاه چون زندان نایب‌سالار محمدنعیم‌خان بدخشی و زندانی بنام بابیه برق شاطرباشی امیر وجود داشت. می‌گویند بابیه برق شاطرباشی در مقابل‌خانه خود در منطقه مرادخانی چوبه دار نصب کرده بود که مجرمین سپرده شده به او را به دار می‌آویخت. قابل توجه این است که بابیه برق شاطرباشی و همه زیر دستان و یاران او، آدم‌های چرسی و بنگی شناخته شده شهر بودند و ذره‌ی از ترحم در نهاد آنها سراغ نمی‌شد. به همین ملحوظ مردم از آنها بسیار ترس و نفرت داشتند.

در این دوره یکنوع تشکیلات مرموز و ناشناخته شده دیگری بنام‌های شش کلاه‌ها و نام‌گیرک‌ها وجود داشت. شش کلاه‌ها در اصل منسوبین اداره سنجش دارایی‌های متهمین و محکومین بودند. رئیس شان میرزا محمدحسین خان کتوال کابل و اعضای آن عبدالرف خان نایب‌کتوال، میرزا محمدقاسم خان روزنامچه‌وال کتوال، میرزا سید محمود، میرزا شیرعلی و میرزا حسن بودند که متهمین از شنیدن نام هر کدام از آنها از ترس بخود می‌لرزیدند و توان روبرو شدن به آنها را نداشتند. اما نام‌گیرک‌ها عاملین یکنوع ترور رسمی بودند که از طرف کتوال شهر میرزا محمدحسین خان به امر و نام شاه اجرا می‌شد. افراد این تشکیلات وقتی هنگام شب در پشت‌خانه کسی نامی از اعضای

فامیل همان خانواده را می‌گرفت، مفهوم تسلیمی مطلق شخص نام برده شده به مرگ بود.

در کوتوالی‌های این دوره، بازپرسی از متهمان به حدی زجرآور بود که بسیاری از متهمان در نتیجه شکنجه و عذاب معترف به گناهان ناکرده می‌شدند، زیرا مرگ راه آسانتر خلاصی از عذاب برای متهمان بود.

چون درین دوره قوانین و مقررات موضوعه برای متهمین وجود نداشت، لذا درجهٔ محکومیت و نوع جزا برای محکومین به اراده و حالات روحی اشخاص حاکم مربوط بود و در اغلب موارد شدیدترین جزاء برای متهمین عادی تعیین می‌گردید.

مثلاً در یک قضیه دزدی شدن دکان، هنگام بررسی دوسیه امیر خود امر کرد جلال‌الدین مامور و ناصرالدین ملازم کوتوالی بدار زده شوند و سید محمود مامور کوتوالی کشته شود.

وسایل شکنجه و عذاب درین دوره عموماً عبارت بودند از: ولچک، غرب و غراب زولانه در پاهای، قین و فانه، تیل داغ نمودن در جسم و جان، قطع اعضای بدن، بی‌خوابی دادن، کور کردن، برچه پک، چاندماری، غرغره، ذبح کردن، سنگسار، به توپ بستن و همچنان توسط درخت پاره کردن (این جزا به نحوی تعمیم می‌گردید که با قوت بسیار دو درخت موازی یا دو شاخ بزرگ درختان را بهم نزدیک ساخته بعداً دست‌ها و پاهای محکومین را جدا جدا به آن می‌بستند. و قتی که شاخ‌ها را رها می‌کردند محکومین چارپاره گشته و مدت‌ها روی شاخ‌های درختان باقی می‌ماندند.»

هکذا در دوره امیر عبدالرحمن‌خان نوع زندان‌های مخوف دیگر بنام سیاه‌چاه‌ها وجود داشت که مشهورترین آنها سیاه‌چاه‌های بالاحصار کابل و هرات بودند. چنانچه در شماره اول سال سوم سراج الاخبار از این سیاه‌چاه‌ها چنین تذکری بعمل آمده: «سیاه چاه بالاحصار کابل که در جوف یک تپه خاکی به طور گنبدی ساخته شده بود، بدون روزنه که در سقف آن به سطح پشته موجود بود دیگر منفذی وجود نداشت و انسان‌ها از همان روزنه به ذریعۀ ریسمان فرود آورده می‌شدند. بالای روزنهٔ مذکورخانهٔ بود که در آن عساکر و محافظین موقعیت داشتند. زندانیان از روزی که داخل سیاه چاه می‌شدند الی زمان نامعلوم از تابش آفتاب عالمتاب خبری نداشتند و نیز نه از پرتو مهتاب، نه از وزش نسیم و نه از پذیرایی و دلجویی دوستان بهره‌مند می‌شدند، بلکه روز و شب در ظلمت با هزارها رنج و عذاب به سر می‌بردند و از کثرت رطوبت و خرابی هوا به اندکترین فرصت بی‌حرکت گردیده، معیوب می‌شدند.»

امیر عبدالرحمن‌خان تمام قدرت، ضوابط و صلاحیت حکومتی را تنها و تنها در حیظه صلاحیت شخص خودش قرار داده بود. بخصوص امور دفاع، داخله و خارجه. اما آنچه وی را عملاً به حیث حکمران مقتدر و نیرومند شناسانده بود، همانا دفاع قوی و تأمین بهتر امن و نظم عامه بود که مجال فعالیت برای مجرمین و اخلاالگران و رهنان نمی‌داد. امیر عبدالرحمن‌خان با این اقدام خود امنیت شهر کابل را با توظیف سی هزار تفنگدار

بطور بهتر تأمین و از جانب دیگر با توظیف سی هزار نفر تفنگ‌دار تحت قیادت خان‌هایی اقوام و قبایل از یکطرف خوانین را تحت کنترل خود قرار داده از خودسری آنها با حضور قوای حکومتی در پهلوی شان جلوگیری بعمل می‌آورد و از جانب دیگر با توظیف افراد حکومتی در هر محل تمام حرکات و پلان‌های مخالف شانرا، در وقت و زمانش کشف و خنثی می‌نمود. امنیت به حدی بود که اگر مال افراد به سرقت برده می‌شد طور حتمی پیدا می‌شد. به صفحه یکصد و هفتاد و شش از حقیقت‌التاریخ مراجعه می‌کنیم:

«در آن وقت یک روز مقداری پول در یک دستمال در شوربازار افتیده بود. هیچکس جرأت گرفتن و برداشتن آنرا نداشت، تا اینکه یک نفر افراد کوتوالی آمد و آنرا برداشت و در چوک شهر آویخت که در نتیجه مالک آن با گفتن نشانی و مقدار پول آنرا تسلیم شد. دزد و قطاع‌الطریق اگر پیدا شد به دار زده می‌شد. سیستم تحقیق و استنطاق به آن حد وحشتناک بود که متهمین به گناهایی که نکرده بودند اعتراف می‌کردند تا عوض شکنجه یکباره کشته شوند. که به این ترتیب کوتوال‌ها و زندان‌بأنها می‌توانستند هر نوع اعترافی را که خواسته باشند از متهم بگیرند. میرزا عبدالحکیم خان بنام امین نظام افغانستان متهم به سوختن مسودهٔ باطله یا چتل‌نویس سنجش مصارف شد و با چند نفر کاتبان امین نظام در زندان ارگ محبوس گردید. امین نظام به هیأت تحقیق گفت که من تحمل و توان شکنجه را ندارم هر چه که رقیبان من یعنی میرزا محمدحسین خان کوتوال و نایب کوتوال عبدالروف خان امر می‌نمایند همان چیز را اقرار می‌نمایم.

محمدحسین خان کوتوال احوال فرستاد که راه آسان اینست که اقرار کند کاغذ باطله را سوختانده است. امین نظام همین قسم در اوراق اعتراف خود نوشت و فردای آنروز به دهان توپ بسته شد و پارچه پارچه گردید.

آقا سید احمدخان که از جمله کاتبان امین نظام بود و مدتی در زندان مانده بود می‌گوید که شخصی معروف و مشهور به دیوانه که جلاد ارگ بود در ماه رمضان که قطار به انتظار افطاری می‌نشستیم کارد آدمکشی خود را کشیده و به سنگ تیز می‌کرد و به طرف محبوسین نظر می‌انداخت و می‌گفت: «این بی‌پیر (اشاره به کارد خود می‌کرد) باز مستی می‌کند، دیده شود که امشب خون کدام اجل گرفته نصیب او می‌شود؟ فردای آن فهمیده می‌شد که کدام محبوس حاضر نیست همان نفر ذبح شده بود.»

از تذکر بالا معلوم می‌شود که تفاوت در کتگوری‌های جرایم یعنی جرم قباحت، جنحه و جنایت وجود نداشت. به ارتکاب اندکترین جرم سر یک نفر زده می‌شد و ذبح می‌گردید.

## بخش دوم

### اداره کشور در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان



دوران	از اول اکتبر ۱۹۰۱ تا ۲۰ فبروری ۱۹۱۹
لقب	ملقب به سراج الملة والدین، پنجمین امیر افغانستان
زادروز	۱۲۸۸ ه.ق ( ۱۸۷۲ میلادی)
زادگاه	تاشکند
مرگ	جمادی‌الاول ۱۳۳۷ ه.ق ( ۲۰ فبروری ۱۹۱۹)
محل مرگ	کله گوش لغمان، افغانستان
پیش از	امان‌الله شاه
پس از	امیر عبدالرحمن خان
همسر	سرور سلطانه بیگم
دودمان	بارکزیایی

#### ۱ - سیستم دولت‌داری و اداره

امیر حبیب‌الله خان در اولین بیانیه تاجگذاری خود خطاب به ملت چنین اظهار نمود که او قصد دارد وحدت ملی را تأمین و در مقابل هر نوع تجاوز خارجی ایستادگی نماید و اصلاح‌طلبی را در جامعه در پیش بگیرد. امیر جدید برای جلب حمایت ملت وعده داد تا سیستم جاسوسی وحشت‌آوری را که پدرش بوجود آورده بود از بین برده و عفو عمومی را برای زندانیان سیاسی، سران تبعید شده قبایل، رهبران گروه‌های نژادی بخصوص هزاره‌ها و تعدادی از روشنفکران بشمول محمود طرزی اعلان نمود.

امیر حبیب‌الله خان توانست که با سپاه قوی و کشور آرام بدون کدام دردسر و مشکلات مدت هجده سال را بخوشی و خوش‌گذرانی با در نظر داشت تجدید معاهدات زمان امیر عبدالرحمن خان پدرش که صریحاً سلب استقلال سیاسی افغانستان و دست باز دولت هند بریتانوی در موضوعات سیاسی و خارجی را احتوا می‌کرد؛ سپری نماید. اما با آنهم در تجدید و تربیه بخش‌های نظامی و ملکی از هیچ نوع تلاش و کوشش دریغ نکرد. چنانچه تأسیس مکتب حربیه و رشد سویه مسلکی افسران توسط صاحب‌منصبان و معلمین هندی و ترکی و اعطای رتبه‌های نظامی برای افراد شایسته و افسران تعلیم دیده ممثل این توجه بوده است. القاب نظامی زمان وی و پدرش که بیشتر ملهم از القاب مروج انگلیس بود؛ عبارت بود از: کوتوال، کرنیل بیرگت، میجر، جرنیل، نایب سپه‌سالار و سپه‌سالار و غیره بودند.

اردویی که در دسترس امیر قرار گرفت، قبلاً با اشتراک در سرکوب قدرت‌های ملوک‌الطوایفی در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان به اندازه کافی آبدیده شده بود.

به اساس یادداشت‌های محترم عبدالرحیم ضیایی (بنام شیون کابلی) سازماندهی امور



اداری کشور در دوره حکومت امیر حبیب‌الله خان با قدرت مطلقه نامحدود دارای یک سلسله خصوصیت‌ها بود. اعضای کابینه حکومت امیر حبیب‌الله خان به نام شاه‌غاسی‌ها یاد می‌شدند. شاه‌غاسی‌ها تمام امور دولتی را اداره می‌کردند؛ اما فیصله نهایی همیشه به صلاحیت امیر بود. عمدتاً اعضای خاندان سلطنتی وظایف شاه‌غاسی‌ها را عهده دار بودند.

سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه برادر امیر، تقرر و تبدیل نایب‌الحکومه‌ها و سردفترها را رهبری می‌کرد و سردار عنایت‌الله خان (معین السلطنه) پسر امیر، امور نظامی و جمع آوری مالیات انفرادی را بر عهده داشت و سردار امان‌الله خان (عین‌الدوله) پسر دیگر امیر، تمام امور ملکی را در صلاحیت خویش داشت.

همچنان میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک که در زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان چوکی کوتوالی کابل را به عهده داشت، نیز شامل حکومت بود. برعلاوه امور استخباراتی، یعنی جمع آوری اطلاعات داخلی کشور و تعقیب عناصر ضد امیر از وظایف میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک به شمار می‌رفت.

محمدسلیمان خان پسر عمه محمدنادرخان پست ایشک‌آغاسی نظامی را داشت که تحت رهنمایی سردار عنایت‌الله خان (معین السلطنه) اداره می‌شد. سردار محمدعزیزخان پست ایشک‌آغاسی خارجه را داشت که معادل وزیر امور خارجه امروز است. محمدعزیزخان پسر محمدیوسف خان و برادراندر محمدنادرخان بود. او از همسر دوم سردار محمدیوسف خان به دنیا آمده بود که از تبار سدوزایی‌های قبایل محمدزایی بود. علی‌احمدخان لوی‌ناب ایشک‌آغاسی ملکی بود، یعنی در حکومت امیر حبیب‌الله خان سمت وزیر امور داخله را داشت. او از تبار بارکزایی‌های قندهار بود. مادرش دختر امیر دوست‌محمدخان بود. نیک‌محمدخان گردیزی ایشک‌آغاسی حضوری یا شاه‌غاسی حضور بود. یعنی در حکومت امیر حبیب‌الله خان سمت وزیردربار را داشت. ذوات فوق‌الذکر و دفاتر آنها نقش حکومت افغانستان را در پادشاهی امیر بازی می‌کردند با تفاوتی که در آن زمان هیچ نوع قانون رسمی دولتی وجود نداشت.

رهنمای کار شاه‌آغاسی‌ها یعنی (وزراء) دستور العمل‌هایی بود که تحریری به صورت امریه نوشته می‌شد.

سردار حیات‌الله خان پسر امیر حبیب‌الله خان بعد از ختم تحصیلات خانگی توسط امیر به حیث نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان تعیین گردید. تقرر وی بعد از مرگ سردار عبدالله خان توخی نایب‌الحکومه اسبق صورت گرفت که در دوره مهاجرت، دوست نزدیک امیر عبدالرحمن خان محسوب می‌شد. چون حیات‌الله خان هنوز بسیار جوان بود، بنابراین شخصی را به نام دوکتور احمدجان خان حکیم که در زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان از پشاور به کابل آمده بود، به صفت مشاور با وی همراه کردند. دوکتور موصوف وقتی به افغانستان آمد، خانواده اش را در پشاور گذاشته بود؛ اما پسرش محمدمحفوظ بعداً به کابل آمد و همانجا اقامت گزید.

## ۲ - در بخش دفاع و ارتش: (به اساس تذکر گریگوریان مورخ امریکایی)

امیر حبیب‌الله‌خان در بخش نظامی بعضی از خصوصیت‌های دوران پدر خود را حفظ کرد و آن به این دلیل که ارتش قوی با قابلیت محاروبی قدرتمند برای دفاع و تحکیم سلطنت لازم و ضروری بود و دوم اینکه هیچ نوع مخالفتی با اصلاحات نظامی در کشور وجود نداشت. حتی عناصر متعصب و سنت‌گرا نمی‌توانست با ریفورم و سازماندهی ارتش که یکی از اهداف اولی آن دفاع از دین اسلام بود، مخالفت ورزند. بنابراین امیر مانند شاهان قبلی و اسلاف خود، توجه را در مدرنیزه نمودن ارتش معطوف نموده و تسلیحات نظامی مدرن را بدسترس ارتش قرار داده، سیستم آموزش‌های نظامی را که توسط پدرش پایه‌گذاری شده بود؛ سر از نو سازمان داده و تمویل کرد. اولین اقدام او در این راستا این بود که جهت آموزش و تعلیم افسران اردو دانشکده سلطنتی را بنام مکتب حربیه سراجیه طی سال‌های ۱۹۰۴ الی ۱۹۰۶ اساس‌گذاری نمود. تعداد محصلین مکتب حربیه در آنوقت به ۸۰ نفر می‌رسید که معمولاً پسران اشراف درانی یا عالی رتبه دریاری دران شامل گردیده بودند. این در حقیقت دوام مدرسه ملک زاده‌ها و فرزندان اشراف سابقه بود و شکل ظاهری آن تغییر داده شد. آموزش مکتب حربیه طی سال ۱۹۰۷ به یک دگروال ترکی بنام محمود سامی مشهور به سید محمود افندی واگذار گردید.

اما بصورت عموم موضوعات نظامی و آموزش تحت سرپرستی سردار عنایت‌الله‌خان پسر قرار داشت. محمود سامی که بعدها بحیث قوماندان مکتب حربیه نیز ارتقا داده شد، در ترجمه اصولنامه‌های ترکی به فارسی و تألیف کتاب‌های نظامی و تغییر اصطلاحات ترکی به زبان فارسی و طرح سیستم آموزش مکتب حربیه نقش بسیار مهم را بازی نمود. مضامینی از قبیل علم حساب، اندازه‌گیری هندسه، لوژستیک نظامی، زبان انگلیسی، تاریخ عمومی، تاریخ افغانستان، جغرافیه، زبان دری، جمناسطک و سپورت و تمرین‌های نظامی را شامل تدریس مکتب حربیه کرد.

امیر حقوق سربازان را از هشت روپیه کابلی در یک ماه به ۱۰ روپیه و بعداً به ۱۳ روپیه افزایش داد و در حدود ۱۸۰۰ نفر نورستانی را که قبلاً تابع خدمت سربازی نبودند، در ارتش ثبت نام نمود. طی سال ۱۹۰۴ به دستور امیر چند غند از مردم هموطن هزاره تابع خدمت سربازی گردیدند. در سال ۱۹۰۸ امیر حقوق افسران را به میزان قابل توجه بلند برد.

نکته قابل توجه این است که در دوران سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان ضرورت‌های اولیه اردو توسط کارخانه‌های داخلی تأمین می‌گردید. درین زمان باوجودی که در سیاست ملی تغییری چندان رونما نگردید؛ اما خودکفائی نظامی در صدر همه موضوعات کشور هدف نهائی محسوب شد.

اردو در حیات داخلی افغانستان نقش عمده را بازی می‌کرد. در زمان حکومت امیر حبیب‌الله‌خان مانند دوران‌هایی قبل، اردو افغانستان از افراد و اقوام قبایلی مختلف تشکیل شده بود که به طور داوطلبانه شامل خدمت عسکری می‌شدند. ولی در هشت

- نه سال اخیر زمامداری اش سیستم عسکری به هشت نفری مبدل گردید. یعنی از هر هشت نفر نفوس یک نفر شامل خدمت عسکری می‌شد. امیر حبیب‌الله خان با نظرداشت یک نفر از هر هشت نفر، خدمت زیر بیرق خدمت عمری عسکری را به چهار سال خدمت زیر بیرق تقلیل داد که باعث خوشی خاطر مردم در آن زمان گردیده بود. مطابق به این روش جدید از تمام نقاط کشور یک نفر (جهت خدمت زیر بیرق و مکلفیت) جبری به خدمت عسکری سوق داده می‌شد.

به اساس یادداشت‌های مرحوم شیون کابلی، قطعه سواره‌های محافظین خاص امیر حبیب‌الله خان را پسران خان‌ها و بزرگان قبایل مختلف تشکیل می‌دادند که در راس آن شخص معتمدی بنام خان‌سپور از طرف شخص امیر توظیف می‌گردید. ابتدا قوماندانی این قطعه به سردار محمد هاشم خان برادر محمد نادر خان سپرده شده بود؛ ولی بعداً سردار احمد علی خان پسر محمد سلیمان خان در راس آن قرار گرفت.

علاوه از تشکیلات عسکری فوق، قطعه گارد امیر نیز بود که تنها از فرزندان قبایل پشتون تشکیل شده بود و کسی که در راس آن قرار داشت بنام ساروس یاد می‌شد در آغاز تشکیل آن قوماندانی این قطعه را سردار شاه محمود خان رهبری می‌کرد، در پهلوی قطعات گارد، امیر قطعه دیگری بنام رکابی‌ها وجود داشت که از فرزندان مردم نورستان و هزاره جات انتخاب شده بودند در راس قطعات نورستانی‌ها سردار شاه ولی خان به نام میرسپور و در راس قطعات هزاره‌ها سردار احمد شاه خان قرار داشت.

امور نظامی ظاهراً در دست سردار عنایت‌الله خان بود؛ اما در حقیقت امر تحت رهبری و نفوذ محمد نادر خان قرار داشت که توانسته بود برادرانش را در تمام پست‌های رهبری محافظین خاص گارد امیر و رکابی‌های حضور جابجا سازد. در زمان حکومت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان سیستم خاص خدمات پولیسی وجود داشت که وظیفه پولیس را کوتوال‌ها با ژاندارم‌های شان و قلعه بیگی ارگ اجرا می‌کردند. در بازارها و نواحی معین شهر پوسته‌های پهره‌داری‌ها به منظور تأمین نظم متشکل از شش نفر عسکر و یک حواله‌دار اجرای وظیفه می‌کردند. بعد از ساعت ده بجه شب با فیر توپ در تمام شهر به استثنای آنهایی که اجازه داشتند و یا در شب گزمه می‌کردند؛ گشت و گذار ممنوع بود.

در نخستین سال‌های حکومت امان‌الله خان نیز این مقرره وجود داشت، هرگاه کسی شب دیر از خانه بیرون می‌شد باید سه نفر با چراغ او را همراهی می‌کردند.

### ۳ - در بخش امنیت و عدالت

صاحب‌منصبان عسکری و امنیتی معمولاً از میان پسران بزرگان قبایل و اقوام مختلف و یا از عسکرهای ممتاز انتخاب گردیده و ارتقا داده می‌شدند. قابل یادآوری است که قبل از سلطنت امیر حبیب‌الله خان و نیز در سال‌های اول زمامداری وی ظلم و ستم زیادی ضد انسانی معمول و مروج بود. اما در سال‌های بعدی دوره امیر حبیب‌الله خان قسمت زیادی از این نوع شکنجه‌ها و جزاها از بین رفته و از شدت عمل آنها کاسته شد. به نحوی

که سیاه‌چاه‌های بالاحصار کابل، هرات و بلخ ویران گردیدند. ولی قوماندان مشهور و ظالم دوره پدرش میرزا محمدحسین خان بحیث قوماندان کوتوالی درین دوره نیز پا برجا ماند.

طبق تذکر محترم حصین: «امیر حبیب‌الله‌خان در سال ۱۲۸۹ هجری شمسی در کتاب کوتوالی قوماندانی امنیه به قلم خود نوشت که سر از امروز جزای کور کردن انسان موقوف و عوض آن ۱۲ سال حبس و عوض گوش بریدن ۶ سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیرشرعی ده سال حبس مقرر شد. به این ترتیب پادشاهان هم پولیس، هم خازنوال و هم قاضی و مقنن (قانون شناس) بودند و همیشه با خود جلاد داشتند. درحالی که شخص پادشاه فوق‌الذکر به نوشته کتبی و دستور شخص خود نیز پابندی نکرده در ماه ثور سال ۱۲۹۱ هجری شمسی دوشیزه بنام میرمن بنت سردار محمدسرورخان را به جرم معاشقه با محمدابراهیم‌خان پسر احمد نجار از دو چشم محروم و چشمانش را به نشتر زدند.»

به هر صورت ما در تذکرات و توضیحات خود تحت عنوان دفاع و امنیت که با عدالت رابطه ناگسستی دارد؛ طی دوران‌های سلطنت امیر دوست‌محمدخان، امیر شیرعلی‌خان، امیر عبدالرحمان‌خان و امیر حبیب‌الله‌خان طور مختصر و موجز اشاراتی بعمل آوردیم. اما باید افزود که در تمام دوران زمامداری این پادشاهان طوری که قبلاً نیز یادآوری گردید؛ عدالت اجتماعی در چارچوب تشکیل و اداره آن رژیم‌های جبار و دیکتاتور مضمحل بوده، احدی نمی‌توانست در مقابل قدرت‌های مطلق دستگاه حاکمه بخصوص اورگان‌های مخوف کوتوالی، حق طلبی و عدالت‌خواهی کند. هرگاه در سیستم دولت و حکومت‌داری پادشاهان افغانستان الی ظهور اعلیحضرت غازی امیر امان‌الله‌خان دقیقاً مکث نماییم؛ نمی‌توان از آن رژیم‌ها و دستگاه‌های مخوف کوتوالی و قضایی و غیره آنها چشم انتظار از حق و عدالت‌خواهی داشت.

با درنظرداشت این که در جامعه فیودالی و عقب نگه‌داشته شده افغانستان، هنوز برده‌داری و خرید و فروش برده و کنیز مسلط بود؛ جایی برای شکوه و گلایه باقی نمی‌ماند. بهمین ترتیب موجودیت و اجراءات خودسرانه و غیرعادلانه دستگاه بی‌سر و سامان و لجام‌گسیخته کوتوالی، پولیسی و استخباراتی دوره قبلی و کثرت کارکنان و جواسیس آن موجب شده بود که بعد از مرگ امیر قبلی تنها در زندان‌های کابل ۱۲ هزار مرد و ۸ هزار زن زندانی به میراث گذاشته شوند. اکثر این زندانیان در حال مرگ و نابودی بودند که در دوره امیر حبیب‌الله عفو گردیده و رهایی یافتند.

مشهورترین قوماندان ظالم و مستبد کوتوالی که در سطح وزیر صلاحیت و با خود گروهی از جلادان و چوبه‌های دار داشت اسمش محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک پدر استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر دوران ظاهر شاه بود که توسط وی انواع شکنجه‌های ضد کرامت انسانی و کشتارهای بی‌شمار در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن‌خان و نیز در زمان پسرش امیر حبیب‌الله‌خان عملی و اجرا گردید.

واقعیت مهم دیگر که در اخیر این بحث باید افزود، اینست که چون در زمان سلطنت

امیر حبیب‌الله خان، افغانستان آزادی و استقلال سیاسی نداشته و تحت استعمار کشور بریتانیا قرار داشت؛ یعنی اینکه دولت دست نشانده و مزدور بود و در داخل کشور از سال‌های قبل سیستم برده‌داری و کنیزداری مروج بود؛ این پادشاه تن‌پرور و عیاش که خودش غرق در فحشا، خوش‌گذرانی و برای سایر افراد ملت هیچ‌نوع حقوق و حیثیتی قایل نبوده، حتی چشم‌های دختر جوانی را صرف به گناه انتخاب شوهر آینده با نشتر زده و آن دختر معصوم و جوان را از بینایی دو چشم برای ابد محروم گردانید.

عجیب‌تر اینکه آن پادشاه مزدورصفت، وزراء و تمام زیردستان خود را که حتی در کرسی‌های عالی دولت قرار داشتند؛ دشنام‌های ناسزا، توهین و پدر لعنتی‌ها نثار نموده و با اندک‌ترین سهو تحقیر می‌نمود. چنانچه طبق تذکر (افغانستان در مسیر تاریخ) محمدحسین خان قوماندان کوتوالی و مستوفی‌الممالک پدر استاد خلیلی شاعر خاص ظاهرشاه را در سطح وزیر صرف به گناه اینکه پله‌های زینه کمی بلندتر از پاهای امیر بود، برای جلوگیری از دشنام‌های رکیک و تحقیر بیشتر در محضر عام از خشم امیر خود را به پاهای امیر انداخته و معذرت خواست.

شاه‌غاسی والی علی‌احمدخان را که نیز از تبار محمدزایی‌ها بوده در یکی از محافل دشنام پدر داده که در جواب این دشنام، موصوف فوراً اظهار داشته بود که اعلیحضرت درست می‌فرمایند و با اداء این کلمه به اصطلاح آتش خشم و غضب آن پادشاه عیاش و خودخواه را فرو نشانند. اما در همان مقطع زمانی، بودند اشخاص شجاع و مبارزی که عزت نفس و حیثیت خود را به جاه و جلال دنیوی برابر نکرده باوجود همه تهدیدها حتی بمرگ در مقابل چنان بی‌عزتی‌ها جواب بالمثل را در مقابل پادشاه و یا نایب پادشاه با شجاعت و دلیری ابراز داشته اند. چنانچه در اثنایی که برای لیسه استقلال کول و یا میدان سپورتی تحت اعمار قرار داشت از قطعات نظامی یکتعداد سربازان را به معیت قوماندان آن قطعات جهت همکاری و پیشبرد کار اعزام می‌شدند. روزی کندک‌مشر (کرنیل) دادمحمدخان اورکزایی با قطعه تحت امرش نیز در مساعدت به چنین امری موظف گردیده بود. در جریان کار و توظیف افراد گفت و شنودی بین سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه برادر پادشاه و کندک‌مشر دادمحمدخان به وقوع پیوسته، که نایب‌السلطنه مذکور در آن اثناء بخشم آمده و برای دادمحمدخان دشنام پدر بعمل آورده بود. اما کندک‌مشر موصوف بدون هراس در دفاع از عزت نفس و آبروی خود عین کلمه دشنام را برای برادر پادشاه و نایب‌السلطنه ابراز نموده و با برادر پادشاه درگیر گردید که سلسله این منازعه به سمع پادشاه نیز رسیده بود. پادشاه امیر حبیب‌الله خان دستور احضار دادمحمدخان را صادر و اقدام به بازجویی موضوع نمود. ثابت گردید که جواب بالمثل در مقابل برادرش از طرف کندک‌مشر موصوف بعمل آمده است. امیر در مقابل دادمحمدخان چنین تذکر بعمل آورد: «خوردی که بروی کلان بخیزد چنان بزنش که از زمین نخیزد» بعد از ابراز کلمات فوق برای دادمحمدخان گفت که «از همین لحظه از رتبه کندک‌مشری طرد هستی و بخانه خود برو!».

همان بود که بعد از این حادثه دادمحمدخان موصوف به شغل دهقانی در زمینداری شخصی خود بطور موقتی مصروف گردید، اما بعد از مدت کوتاهی مورد لطف دوباره

پادشاه قرار گرفته به امر او احضار و عفو گردیده مجدداً رتبه و وظایف نظامی خود را دریافت کرد.

زندگی آخر سر آید بندگی در کار نیست  
بندگی گر شرط باشد زندگی در کار نیست  
گر فشار دشمنان آبت کند مسکین مشو  
مرد باش ای خسته دل شرمندگی در کار نیست  
با حقارت گر بیارد بر سرت باران دُر  
آسمان را گو برو بارندگی در کار نیست  
گر که با وابستگی دارای این دنیا شوی  
دورش افکن این چنین دارندگی در کار نیست  
زندگی آزادی انسان و استقلال اوست  
بهر آزادی جدل کن بندگی در کار نیست

«در دوره امیر حبیب‌الله خان از رسم گذشت منظم عسکری اسنادی وجود دارد. این اسناد نشان می‌دهند که غندهای کوتوالی نیز درین رسم گذشت سهم داشته اند. تشکیلات این دوره متشکل از اداره ملکیه، کوتوالی و عسکری بوده است.

بناءً با نظرداشت توضیحات فوق و اسناد متمم آن واضح می‌گردد که شخص مسوول در امنیت شهر و یا شاید بخش غیرعسکری همه کشور درین دوره بنام کوتوالی و ژاندارم است.»

## فصل چهارم

### سلطنت امیر امان‌الله‌خان



شاه امان‌الله‌خان

دوران	از ۲۸ فبروی ۱۹۱۹ - ۱۴ جنوری ۱۹۲۹
لقب	امیر افغانستان
زادروز	اول جون ۱۸۹۲ میلادی
زادگاه	پغمان، افغانستان
مرگ	۲۵ اپریل ۱۹۶۰
محل مرگ	زوریخ، سویس
پیش از	عنایت‌الله شاه
پس از	حبیب‌الله شاه
همسر	ملکه ثریا
دودمان	سلسله بارکزیایی
پدر	حبیب‌الله شاه
مادر	سرور سلطانه بیگم

#### بخش اول - اعلان استقلال سیاسی و الغای سیستم غلامی در کشور

تحولات و تغییرات ژرف و مؤثر که در سطح جهانی از اثر نزاع و کشمکش‌های تکتیکی و ستراتیژیکی در بین کشورهای بزرگ و کوچک جهان بوجود آمد بخصوص دگرگونی‌ها و تغییرات که جنگ جهانی و انقلاب اکتوبر در اروپا و غیره مناطق جهان و منطقه به ارمغان آورد؛ ملت مظلوم و در بند کشیده ما نیز از آن بی‌بهره نماند. روشنفکران، ملی‌گرایان و مبارزین آگاه افغانستان را ناگزیر نمود تا در جهت بیداری این ملت دست بکار شده توجه توده‌های ملیونی آنرا در بیداری از خواب غفلت جلب نمود تا با استفاده از شرایط مناسب در جنبش‌های ملی و آزادی‌خواهانه متحد شده از اسارت قرون که از اثر تلفیق سیاست‌های دیکتاتوری امیران مستبد و ظالم با هم‌نوائی استعمار کهنه کار بریتانیا کبیر بوجود آمده رهائی یافته و زمینه زندگی انسانی آبرومند ملی میسر گردد. همان بود که از اثر مساعی و جد و جهد یکتعداد مردان بزرگ ملی‌گرا و نامی افغانستان اولین کانون جنبش مشروطیت (اولین حزب سیاسی) متشکل شده و مسیر اصولی مبارزه سیاسی و اجتماعی ازان طریق میسر و مشخص گردید.

اگر چه در بدو تأسیس بعد از مدت زمان کوتاهی این کانون نوپا افشا و بنیان‌گذاران آن از طرف سلطنت به سرنوشت شوم و وحشتناک دچار و چه سرهای بزرگ با مفکوره‌های عالی و انسانی برباد رفت؛ اما تأثیرات آن در سرنوشت آینده ملت آنقدر برجسته و تأثیرگذار بود که تسلسل این اقدام بزرگ نه تنها که قطع نگردید و دوام پیدا کرد؛ بلکه با تشکل سازمان مجدد بنام جمعیت سری ملی، اما این دفعه با هوشیاری

کامل زمینه تغییرات و تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی را در سرنوشت ملت افغانستان بوجود آورده که حتی شهزاده پاک طینت، ترقی خواه و انسان دوست افغانستان چون شهزاده امان الله خان نیز بآن جریان همرا گردیده که در نتیجه زمینه موفقیت مبارزه منسجم با تدبیر و متحدانه جمعیت سری ملی در رأس آن شهزاده امان الله خان را مساعد نموده و ارمغان آن حصول استقلال کامل سیاسی و اجتماعی و تحولات بزرگ در جهت رهایی توده‌ها از جبر و اختناق زمان بوده است.

امیر امان الله خان بنام عین الدوله که در آن زمان نایب الحکومه کابل و وکیل مقام سلطنت بود بعد از قتل امیر حبیب الله خان پدرش زمام امور کشوری و لشکری را بدست گرفته؛ در اعلامیه‌های خود عنوانی ملت افغانستان چنین تذکر بعمل آورد که من مقام سلطنت را با شرایط کسب آزادی کامل سیاسی داخلی و خارجی پذیرفته ام. او بلافاصله در اولین بیانیه تاریخی خود بحیث امیر افغانستان از مقام سلطنت اعلان استقلال سیاسی خارجی و آزادی فردی را در داخل کشور به سمع ملت افغانستان رسانیده و اولین بار در تاریخ پر فراز و نشیب افغانستان از عدالت اجتماعی، رفع سیستم غلامی، مساوات، برابری ملیت‌ها و دولت خدمتگار جامعه بطور واضح سخن بعمل آورد.

امیر امان الله خان در سوم ماه حوت سال ۱۲۹۷ هجری شمسی مطابق ۲۳ فبروری ۱۹۱۹ میلادی به سلطنت افغانستان جلوس نموده و شرط قبولی سلطنت را در استقلال و آزادی کامل افغانستان از تحت سیطره دولت انگلیس و نمود و در ۸ حوت سال ۱۲۹۷ خورشیدی همان سال اعلامیه را بنام مردم و ملت افغانستان صادر و چنین توضیح نمود که باید دولت افغانستان مانند سایر قدرت‌های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد.

ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هرگونه تجاوز و ظلم محفوظ باشد. مردم فقط تابع قانون باشند، کار اجباری در تمام رشته‌ها ممنوع و ملغی است. قانون مطبوعات آزاد وضع گردیده، آزادی شخصی و حریت منزل و مکاتبات و حقوق مساوی همه افراد در برابر قانون وضع گردید. کارهای اجباری و شاقه از بین رفت. آزادی‌های اهل تشیع و هندوها تضمین و قانون غلامی ملغی و مجموع غلامان و کنیزان آزاد اعلان گردید.

طبق روایت «حقیقت التواریخ» در یکروز به تعدا بیشتر از ۷۰۰ نفر غلام‌های هموطن هزاره ما از نزد مالکان شان آزاد شدند و بنا به نوشته فیض محمد کاتب سیاست‌های مذکور برای امان الله احترام و ملاحظه خاصی را در میان هزاره‌ها به وجود آورد. معاش مستمری خاندان محمدزائی از بین برده شد. دولت به تفریق قوه مقننه، مجریه و قضائیه به فعالیت آغاز کرد. برای اولین مرتبه در پهلوی سایر مکاتب مسلکی به تأسیس مکتب پولیس جهت آموزش تعلیمات مسلکی و علمی اقدام و به منظور قانونی ساختن اجراءات قانون اساسی، اصولنامه قضا، اصولنامه جزای عسکری و خدمات داخله عسکری و نظامنامه‌های مختلف در جهت اداره امور دولت، تدوین و مرعی الاجرا گردید. تعذیب و شکنجه مجرمین لغو اعلان گردید و جهت کنترل و اجراءات قانونی و تأمین امنیت بهتر،



وزارت امنیه عمومیه بمیان آمد، که اولین وزیر آن بنام شجاع‌الدوله خان امین‌العسس تعیین گردید.

یک حکومت مرکزی قوی با اردوی منسجم برای شاه امان‌الله به میراث رسیده بود. این شاه هوشیار و ترقی‌خواه با استفاده ازان و با اتکاء بر افسران دلیر و ملت سلحشور افغان اقدام به بازستانی استقلال افغانستان کرد. افسران شجاع و مردم آزادی دوست کشور توانستند با حصول استقلال نام پرافتخار در تاریخ دفاع ملی و آزادی کشور به یادگار بمانند. خاطرهٔ تابناک همچو فرزندان اصیل این مرز و بوم جاویدان و روح همه شهدای راه آزادی استقلال و ترقی‌خواهی شاد باد.

**آنچه از قهرمانانی که در حصهٔ حصول استقلال افغانستان خوب و شایسته رزمیده اند عبارت اند از:**

سردار محمدایوب خان، نائب‌سالار غلام‌نبی خان ناصری، نائب‌سالار عبدالوکیل خان نورستانی، سپه‌سالار محمدنادرخان، نائب‌سالار غلام‌نبی خان چرخ، سپه‌سالار شاه‌محمودخان، مارشال شاه‌ولی خان، دین محمدخان الکوزائی، محمد اسلم خان بلوچ، سید نورمحمد شاه‌خان قزلباش، محمدهاشم خان ارغنداب، فیض محمدخان پوپلزانی، پینه بیک خان غندمشر، کندک‌مشر محمدیونس خان لوگری، غندمشر مبارک‌شاه خان، کمیدان عبدالطیف خان، کندک‌مشر عبدالقیوم خان پغمانی، کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزائی لندی<sup>۱</sup> و هزارها فرزند صدیق و آزادی‌خواه دیگر که نام‌های مقدس آنها از این نوشته بازمانده روحشان شاد باد.

با نظر داشت آنچه در قسمت اخیر سلطنت امیر حبیب‌الله خان در مورد کندک‌مشر دادمحمدخان ذکر گردید باید افزود که به مجرد رویکار آمدن امیر امان‌الله خان و ظهور وی بحیث پادشاه افغانستان، دادمحمدخان کندک‌مشر بعد از اعلان استقلال سیاسی و فسخ سیستم غلامی در کشور بحیث قوماندان یکی از کندک‌ها در منطقه تل و وانه سمت جنوبی تحت اثر جنرال محمدنادرخان که قوماندان عمومی جبهه جنگ در آن زمان بود، بوظیفه گماشته شد. در صفحه ۳۶۴ حقیقت‌التاریخ تألیف محترم دکتور فضل‌الله مجددی چنین می‌خوانیم:

«این مرد شجاع در میدان نبرد علیه انگلیس‌ها به همراه کندک‌مشر عبداللطیف خان (بعدها جنرال) و کندک‌مشر عبدالقیوم خان پغمانی، مبارک‌شاه خان و یکتعداد دیگر از جمله اولین افسرانی بودند که منطقه وانه را اشغال، خط تحمیلی دیورند را عبور و قرارگاه نظامی انگلیسی‌ها را تحت تصرف در آوردند که انگلیس‌ها قرارگاه شانرا آتش زده مجبور به فرار شدند.

مرحوم غبار نیز در صفحه ۷۶۵ جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ تذکر بعمل آورده که برای اولین مرتبه تصرف و اشغال قلعه وانه توسط دو نفر دادمحمدخان کندک‌مشر

<sup>۱</sup> صفحه ۲۶۹ جلد دوم و صفحه (۷۶۵) جلد اول «افغانستان در مسیر تاریخ» و صفحات ۳۶۳ - ۳۶۴ «حقیقت تاریخ از امیر کبیر تا رهبر کبیر»

کندک مشر (کرنیل) و کندک مشر عبد القیوم خان صورت گرفته است. در آن اثنا دادمحمدخان کندک مشر برای محمدنادرشاه قوماندان عمومی جبهه جنگ پیغام فرستاد و اصرار نمود که باید مناطق و اراضی آنطرف بشمول مناطق تل و وانه این خط منحوس دیورند که از طرف انگلیس‌ها جبراً تحمیل گردیده و تحت تصرف قطعه ما قرار گرفته و بهترین و مناسب‌ترین زمان و موقع نیز است؛ باید اشغال و به افغانستان دوباره ملحق گردد. چون جنرال نادرخان با انگلیس‌ها روابط و رازهای پنهانی داشت؛ نمی‌خواست که از این بابت انگلیس‌ها را تنگنا قرار داده و آینده خط دیورند را به خطر مواجه نماید؛ به عبور از خط دیورند موافق نبوده، فوراً دستور داد که باید منطقه وانه تخلیه و قوای افغانی دوباره به اینطرف خط دیورند عقب نشینی‌نمایند. چنانچه مورخ امریکایی (وارتان گریگوریان) بطور واضح در اثر خویش چنین تذکر بعمل آورده است:

«بطور کلی سیاست‌های که نادرشاه دنبال می‌کرد در سطح بسیار بالائی در جهت هماهنگی با منافع و طرح‌های دولت بریتانیا در هند بود. برخلاف امان‌الله‌خان او وفاداری خود را به سیاست عدم مداخله به هند و آسیای میانه به عنوان بهترین وسیله برای تأمین ثبات سیاسی داخلی و تحکیم قدرت سلسله سلطنتی جدید اعلان کرد. اما کندک مشر دادمحمدخان موصوف با این امر مخالفت شدید خود را ابراز داشته و خیمه خود را در منطقه وانه که تحت اشغالش بود نگهداشت. بنابراین نادرخان شخصاً برای پادشاه جوان و کم تجربه از عدم اطاعت کندک مشر دادمحمدخان اورکزایی در جبهه جنگ شکایت نموده و اظهار داشت که کندک مشر موصوف خیمه خود را بالاتر از خیمه قوماندان عمومی جبهه قرار داده است. درحالی که خیمه کندک مشر موصوف بالاتر از خیمه قوماندان عمومی قرار نداشته، بلکه خیمه دادمحمدخان در آنطرف خط دیورند که منطقه وانه و تل بوده و آن زمان تحت تصرف قطعی قوای دادمحمدخان آنهم در اثناً جنگ، حاصل گردیده حاکمیت افغانستان را تمثیل می‌نمود قرار داشت.» به اساس این منازعه مناسبات دادمحمدخان با نادرخان به وخامت گرایید.

باید اضافه نمود که کندک مشر دادمحمدخان در منازعه با سپه‌سالار محمدنادرشاه حق بجانب بود و در موضوع کاملاً ملی پافشاری می‌نمود. چنانچه تذکر صفحه ۲۴۰ «تاریخ افغانستان معاصر» تألیف محترم محمدابراهیم عطایی به ارتباط تذکر فوق ادعای مرحوم دادمحمدخان را تایید و ثابت می‌سازد

«عساکر انگلیس‌ها که توان جنگ را در خود ندیدند خودها را تسلیم نمود. این تسلیمی انگلیس‌ها یک هیجان را بوجود آورده، قوت‌های افغانی قلعه تل را فتح، بیرق انگلیس را از برج آن پایین و در عوض آن بیرق افغانستان را برافراشتند. بعد از فتح تل، کوهات و پشاور نیز تحت تهدید قرار گرفت. درین هنگام انگلیس‌ها خواهان متارکه گردیدند. کابل این اقدام را پذیرفت و به عساکر افغانی دستور داد تا از خط دیورند برگردند. وقتی آنان برگشتند قوت‌های انگلیس دوباره مناطق را بدست آوردند که قوت‌های افغانی گرفته بودند و تل و وانه نیز شامل آن بود. این یک اشتباه بزرگ و جبران ناپذیر حاکمیت کابل بود و به این ترتیب در مذاکرات بعدی صلح انگلیس‌ها با داشتن آن مناطق در تصرف، با دست بالا شامل مذاکرات شدند. اگرچه درین جنگ آنان قوت‌های ثقیله زمینی و

هوایی را بمیدان کشیده بودند، اما روحیه عساکر افغانی چنان بلند بود که انگلیس‌ها را با بن بست مواجه نمودند.»

همچنان مرحوم غبار مورخ شهیر کشور در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» صفحه ۳۲ واضحاً چنین تذکر بعمل آورده است:

«وقتی که جنگ آغاز شد و انگلیس‌ها درهم شکستند؛ معهدا در حمله متقابل انگلیس در منطقه تل سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را بدشمن واگذاشت موصوف درحالی که در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و این حادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید.»



یک تعداد افسران غازی که در معرکه جنگ استقلال اشتراك داشتند.  
از راست به چپ کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزایی نفر سوم



یک تعداد افسران غازی که در معرکه جنگ استقلال اشتراك داشتند.  
از راست به چپ کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزایی نفر دوم



یک تعداد افسران غازی که در معرکه جنگ استقلال اشتراك داشتند.  
از راست به چپ کندک‌مشر دادمحمدخان اورکزایی نفر سوم

بعد از این حادثه، ختم جنگ استقلال و حصول آزادی از انگلیس‌ها، شاه جوان بغرض پاداش از قهرمانان معرکه و جنگ استقلال بدون آنکه از پرخاش دادمحمدخان با جنرال نادرخان تحقیق بعمل آورده باشد و حقایق را آشکار سازد، بطرفداری از نادرخان و عدم رعایت موازین ملی مروت و شجاعت وطنپرستان واقعی طی محفل رسمی در محضر عام نسبت عدم اطاعت از قوماندان عمومی جبهه دادمحمدخان را احضار و امر خلع سلاح و نشان‌هایی نظامی را به شمول شکستاندن کرچ‌اش قومانده داده، می‌خواست که دادمحمدخان را به گناه فوق‌الذکر به اصطلاح (چاندماری) کند اما در این اثنا دفعتاً سپه‌سالار محمدنادرخان از این عمل پادشاه تکان خورده، با توجه به وجدان خود به شور آمده، خود را به حضور و پهلوی شاه رسانیده و از کشتن آن مرد شجاع توسط امیر جلوگیری بعمل آورد. حقایق موضوع را آشکار و ابراز داشته که باعث اولین فتح و نصرت آنها در مقابل دشمن نیز همین مرد نامی بوده و عفو از کشتن آنها از جانب شاه تقاضا نمود که از اثر آن به امر شاه در حبس پرمشقت قرار داده شد.

بعد از سپری نمودن مدتی در حبس در یکی از روزها که شاه خوش، مسرور و سرحال بود به وساطت هم‌زمان نظامی اش جنرال غلام‌جیلانی‌خان چرخي و محمداکلیل‌خان از حبس رها و دوباره بوظیفه نظامی گماشته شد. اما از عداوت و کینه توزی سپه‌سالار محمدنادرشاه و برادرانش هیچگاه در امان نبوده، از ارتقاء به رتبه‌های بالا بصفت غازی جنگ استقلال افغانستان که حق مشروع مسلکی وی بود برای همیشه محروم، تا آنکه از رتبه کندکمشری به تقاعد سوق گردید. اما این مرد شجاع بعد از گوشه‌گیری از مسلک نظامی، در راه تأمین عدالت اجتماعی دست از مبارزه نکشیده، همدست با یکتعداد مبارزین آگاه طی دوران انتخابات دوره‌های هفتم و هشتم شورای ملی به مبارزه سیاسی علیه زمامداران خودکامه ظالم و مستبد دوام داد.

### دوم در بخش امنیت و عدالت

امیر امان‌الله‌خان توجه جدی خود را در ایجاد تشکیل ارگان امنیت ملی کشور معطوف نموده و جهت برآورده شدن این مأمول در پهلوی وزارت داخله، وزارت امنیه عمومی را تحت اداره شجاع‌الدوله بنیاد گذاشت که بخش‌های مهم وزارت امنیه عمومی ریاست پولیس، ضبط‌احوال و ژاندارم بود. رئیس پولیس در آن زمان دانشمند و مورخ شهیر افغانستان مرحوم علامه میرغلام‌محمد غبار که يك شخص عدالت پسند، ترقی‌خواه و از جمله هم‌زمان انقلابی جمعیت مشروطه خواهان بود؛ تعیین گردید.

بدین ترتیب می‌توان گفت که پولیس بمثابه يك نیرو در جهت تأمین امنیت عدالت اجتماعی و اهداف ترقی‌خواهانه برای اولین بار اساس‌گذاری شده، بنیاد مرکزی پولیس بوجود آمد. گرچه ماموریت مرحوم غبار در این پست یکی دو سالی بیش نبود اما تلاش و کار و پیکار رژیم نو بنیاد در جلوگیری از بی‌عدالتی‌ها در سیستم تحقیقات شعبات جزایی و کوتوالی‌ها خیلی برجسته و چشمگیر بود. چنانچه اثرات آن در رشد حاکمیت قانون و دموکراسی طی حدود يك دهه درخور ستایش بوده، که در این صورت برای اعلیحضرت

غازی و همکاران وی مایه مباحثات و افتخار ابدی ببار آورده است. (کتاب حاکمیت قانون)

آن شاه ترقی خواه بعد از حصول استقلال کامل افغانستان، لویه جرگه را دعوت و قانون اساسی را تصویب نمود. پارلمان افغانستان را از نماینده گان ملت تشکیل و کابینه ملی و مترقی را در سطح کشور بوجود آورده، زمینۀ شرکت همه اقشار اجتماعی را در تعیین سرنوشت ملت میسر ساخت.

جهت اعمال حاکمیت قانون در پی تدوین نظامنامه‌ها (قوانین) و اصولنامه‌ها برآمد تا بدینوسیله بتواند عدالت را توسط قانون در جامعه تطبیق کرده از خود سری‌ها ظلم و ستم اولیای امور جلوگیری بعمل آورد. طبق تذکر کتاب «حاکمیت قانون» اثر محترم حبیب‌الله رفیع، امیرامان‌الله غازی در دوران پادشاهی خود بیشتر از ۷۰ نظامنامه و اصولنامه را جهت تعمیل حاکمیت قانون در افغانستان بوجود آورد و شخصاً از تطبیق آنها واریسی و نظارت می کرد.

برای اثبات آرزوهای نیک این رهبر و زعیم ملی آنوقت افغانستان دور از مفاد نخواهد بود که قسمتی از بیانیه موصوف را در مورد ارزیابی قضایای جرمی و جزایی که بروز جمعه مورخ ۱۴ عقرب ۱۳۰۴ هجری شمسی در محضر عام به خوانین و مامورین ولایت قندهار خطاب می کرد، نقل قول کنیم:

«از اطلاعاتی که درین روزها بمن رسیده در شهر یکنوع پریشانی و زمزمه‌خوانی نسبت به اشخاصی که درین چند روز نظریند شده اند؛ دیده می شود. درین مورد فقط برای خاطر جمعی و تسلی شما می گویم که خودم با هیچکس دشمنی و عناد ندارم و نه کسی را بی موجب حبس می نمایم. البته اشخاصی که در پریشانی ملت عاجزم می کوشند و یا برخلاف نظامات حکومت رفتار نمایند و بر اوشان يك تمسك و دلیل قطعی که حکم تعذیری از آن مرتب شود؛ (مقصد از آن جزای تعذیری از نگاه فقه اسلامی است.) بجز اطلاعات موثق و متواتر ندارم بقسم نظریند به کابل می برم. بعد از آنکه اطمینان و اعتمادم بر آنها اگرچه تا ده سال هم باشد، حاصل شد یا آنها را ماموریت و کاری می دهم و یا اوشان را واپس مرخص می کنم. علاوه بر آن مانند سابق نه مال و خانه شانرا ضبط می نمایم و نه خود شانرا حبس و جزا می دهم.

اشخاصی که گرفته شده اند مشتمل بر سه نوع اند:

اول - در مورد اشخاصی که دزد و دهاره نگه می کردند و موجبات اخلاص امنیت و نظم را فراهم می کردند. این اشخاص بعد از اینکه به کابل رسیدند از اهالی ساجل شرعی خواسته می شود. اگر مردم به خرابی و بدکاری شان امضاء نمودند؛ طبق شرعیت رفتار و هرگاه مناصفه و یا ثلث اهالی بخوبی و مابقی به خرابی شان اقرار کردند؛ البته بقدر لازمه مجازات برای آنها تعیین می شود. هرگاه بخوبی شان تمام مردم تصدیق کردند البته به ضمانت اهالی و شرایط لازمه رها خواهد شد. هرگاه فی الحال مانند این پایه گنبد (مقصد وی گنبد کوتوالی بوده) يك کاغذ طویل و عریضی را که مشتمل بر خوبی و صفایی

این اشخاص به مهرهای بزرگ دستخط‌های بسیاری باشد و حاضر کنند ابداً به آن اعتنایی نمی‌کنم؛ زیرا که بسیاری اشخاص صاحب رسوخ و نفوذ هستند. البته در موضع خرابی آنها هرچه گفته شود برای شنیدن آن حاضر و این موضوع را از این جهت در مورد این اشخاص اظهار نمودم تا آنها و امثال‌شان بدانند و بخوبی بفهمند که بلندتر از دست خیانت، دست منتقم حقیقی است که آنها را به هیچ صورت بدون مجازات و بازپرس نمی‌گذارد و در همچو مواقع برای اشخاص صاحب رسوخ و نفوذ اهمیتی داده نمی‌شود. و تنها آسوده‌حالی غریب‌ترین طبقات ملت زیر نظر گرفته می‌شود.

**دوم** - اشخاصی که در بردن اموال گریزی (مقصد از قاچاق است) و اتلاف محصول گمرکی با اشخاص تاجر و کرایه‌کشان معاونت و تسهیلات بهم می‌رسانند و همیشه مورد و اسباب تشویش مردمان ساده لوح و اموال گریزی را فراهم می‌آورند درباره این اشخاص علاوه از خبرهای متواتری که نسبت به این نوع اعمال آنها بمن رسیده؛ اینطور يك دليل قطعي برهان ندارم که مدار حکم مجازات گفته شود. لهذا آنها را بکابل می‌برم و بعد از تحقیقات و حصول اطمینان هر معامله را که سزاوار بودند با آنها کرده خواهد شد.

**سوم** - افرادی که نه در اخلال امنیت تعلق دارند و نه در اموال گریزی سر و کار دارند، اما تنها زبان‌شان در اختیارشان نبوده همواره در اطراف مسایل حکومتی و نظامات دولتی (مقصد از نظامنامه‌ها است) با مردم گفت و شنید کرده، میان ملت محبوب من و دولت متبوعه شان يك تفرقه و جدایی را می‌افکنند؛ چون من خیرخواه اوشان ام از تجاوزات گذشته‌شان صرف نظر کرده برای سعادت آینده‌شان و حفظ جان آنها اوشان را بکابل برده نگه می‌دارم. زیرا اگر اضافه برین در قندهار بمانند و مکرر اینطور سخنان ناصواب شان بگوش برسد؛ البته که مجازات می‌بینند. يك مثال تفرقه‌جویی و پیدا نمودن موجبات غلط‌فهمی را که همچو اشخاص بین ملت و حکومت تولید می‌کند برایتان بیان می‌کنم: مثلاً نظامنامه‌هایی را که از کتب معتبره شرعیه علمای منتخبه لویه جرگه و وزرای دولت و وکلای شما ملت و این خدمتگار عاجزان برای آرامی و آسوده حالی شما ترتیب و تدوین کرده ام خلاف شرع گفته بهتان و افتراء می‌کنند. من ازین اظهارات خلاف حقیقت آنها بسیار تعجب می‌کنم که چطور من، وکلای شما، وزرای دولت و علمای کابل همه کافر شدند و اسلام و مسلمانی بر همین اشخاص منحصر ماند و بس، بلکه خودم مسلمان و عقاید پاک خود را بلندتر و پاک‌تر از عقاید این دشمنان جاهل و ملانماهای لایعقل می‌انگارم و به بانگ بلند می‌گویم که ما و همه وکلا و وزرا الحمدلله مسلمان متدین می‌باشیم و حقیقاً کافر و طرفداران اهل کفر اشخاص می‌باشند که میان اهل اسلام نفاق را افکنده برای دشمنان اسلام ازین رهگذر معاونت و مساعدت می‌کنند.

بسیار افسوس دارم که این خواری و زحمتکشی مرا که برای رفاه و بهبود عاجزترین طبقات ملت خود می‌نمایم و یگانه نقطه نظرم چنانچه در خطبه گفتم کوتاه ساختن دست ظالمین و متجاوزین از مال و جان مظلومین و غریب‌ترین رعیتم است به غلط ترجمانی می‌کنند و حقیقت مفاد آنرا برای عامه اهالی نمی‌دانند که اگر نظامات (قوانین و نظامنامه‌ها) نباشد حاکم می‌گوید که مال و هستی ملت از آن من است که بطور

رشوت و مهمانی و تعارف بمن تقدیم کنند. ملا می‌فرماید که مال و منال مردم باید تماماً بصورت خیرات و صدقات ونذر و کفارات بمن سپرده شود؛ نباید مرا از حلواخوری و شله‌خوری ممانعت کنند. کاتب می‌گوید هر چیزی را که من از رعایا به جبر و از هراس گرفتم؛ حق مشروع خودم است. نباید که بالادست و مامورین مرکزی از من درین مورد پرس و جویی نمایند. قاضی صاحب فتوای می‌دهد که هر قدر نقد و جنسی را که از اهالی در موقع استماع دعوی و فیصله فقرات شان می‌ستانم بر من حلال است و احدی را نشاید که درین مال خالص من با من گفتگویی نماید.

خود شما قدری فکر کنید که درین صورت بدون نظامنامه‌های که برای قید و ضبط این امور غیرمشروع از حد مفید درخور تقدیر و تحسین می‌باشد و یا اینکه برخلاف آن اینطور هرزه سرایی‌ها کرده شود. چه کنم ازین عملیات ناصواب و اوضاع مخالف تنها جگر من و از عاجزترین طبقات ملت من پر خون است و بس.»

باید اضافه نمود که در اخیر همین بیانیه تاریخی شان حتی از بی‌عدالتی‌ها و عدم اجرای وظایف عالادنه پدر و یکی از اقارب نزدیک خود نیز شکوه و گلایه نموده می‌افزاید:

«آیا محمد عثمان‌خان سابق نایب الحکومه قندهار (منسوب به خانواده محمدزایی) به صدها روبیه از شما می‌گرفت و به هزارها نفر تانرا ایگار و بیگار (مقصد از کار اجباری است) می‌آورد و شما درین مورد بحضور اعلیحضرت امیر شهید عریضه پرداز شدید. چرا امیر صاحب شهید به عریضه تان گوش نه نهاد. آیا شما را دوست نداشت و یا به پریشانی و سرگردانی شما راضی بود. نه! بلکه حکم‌نامه و نظامنامه که تمسک دستورالعمل حکام و رعایا گفته می‌شد؛ موجود نبود تا نظر به آن از تجاوزات و بی‌عدالتی‌های حکام بازپرس می‌شد. در این صورت هر کار و اجرا آتی را که حکام می‌کردند، اگرچه برخلاف آرزوی حکومت نیز می‌بود در محل استفسار می‌گفتند چون بمن اختیارات کامل داده شده، بناءً من آنرا بخیال خود خوب پنداشته اجراء کردم.»

این بود شمه‌پی از آرزوهای نیک آن شاه عادل و دموکرات که مبارزه سربکف در راه حصول استقلال و قرار دادن کشور در راه ترقی و پیشرفت در سطح جهان و تأمین عدالت در جامعه مظلوم افغانستان را نصب‌العین کار خود قرار داده بود.

به هر صورت در ارتباط به تشکیلات ارگان‌های امنیتی باید اضافه نمود که دانش وظیفوی افراد و مامورین در سطح بسیار نازل قرار داشت. تا زمان سلطنت امیر امان‌الله‌خان افراد امنیه یا کوتوالی آن زمان را به کلمه احوالدار، حواله‌دار و یا افراد کوتوالی و افسران آنرا ضابط کوتوالی، آمرین آنرا بنام کوتوال یاد می‌کردند و به کلمه پولیس چندان آشنایی نداشتند. این کلمه برای اولین بار در زمان امان‌الله‌خان در نظامنامه‌ها و دفاتر معمول گردید و نیز مکتبی بنام پولیس افتتاح شد. بدین ترتیب طوری که قبلاً تذکر دادیم، وزارت امنیه عمومیه در چوکات کابینه دولت بوجود آمد.

درین مورد نتایج تفتیش هیأت اعزامی مرکز را که در رکاب شاه امان‌الله به بررسی و تفتیش وظایف پولیس از مامورین و بعضی کوتوالی‌ها بعمل آمده، از «تاریخ حاکمیت قانون در

افغانستان» نقل قول می‌نماییم:

### نظریات و پیشنهاد هیأت تفتیش در مورد تشکیل پولیس در قندهار برای اولین بار

«چونکه در قندهار به نام پولیس نفری منظوری ندارند مامورین و افراد کوتوالی از وظایف پولیس بکلی بی‌خبراند. اگر از هر کدام شان که پرسیده شود چه وظیفه داری؟ می‌گویند کوتوالی می‌باشم، پهره می‌کنم. هر چه امر شود اجرا می‌دارم.

از وظایف پولیس که عبارت از کشفیات سری و علنی از وقوع حوادث، جرم، جنحه و جنایات، تعقیب و دستگیر کردن مرتکبین آن و تطبیق نظامنامه‌ها در داخل شهر می‌باشد، هیچ معلومات ندارند. عدد افرادی که به دریشی پولیس ملبس و در بازارها دیده می‌شوند مجموعاً ۲۰ نفر است که قوماندانی کوتوالی دریشی‌هایشان را رنگ کرده و اوشان را برای خدمات پولیس موظف داشته‌اند. اما چون آنها از وظایف و مکلفیت‌های خود معلوماتی ندارند اکثراً به دوکان‌ها نشسته وقت خود را عبث می‌گذرانند. برای اینکه قندهار یک ولایت بزرگ و تردد اجنبیان در آن بسیار است؛ اگر برای ایفای وظیفه پولیس و تطبیق نظامنامه‌های بلدیة الی چهل نفر پولیس منظور گردد خیلی مناسب خواهد بود. اختیار بحضور مبارک است.»

### احکام حضور شاه

«نظر به وسعت و بزرگی شهر قندهار و تأسیس ریاست بلدیة آن چهل نفر پولیس منظور نمودم که بیست نفر آن افراد موجود خواهد بود که قبلاً از طرف قوماندانی کوتوالی جهت ایفای خدمات پولیس موظف گردیده‌اند ده نفر از افراد پهره‌های که از پهره فارغ شده‌اند (ترخیص گردیده‌اند) و ده نفر دیگر خواننده که جدید انتخاب شوند.»

قبل از اینکه به ادامه موضوع بپردازم؛ لازم می‌بینم که بطور نمونه تشکیل قوای امنیتی به نام کوتوالی یکی از ولایت‌های آنوقت افغانستان را از نظر بگذرانم.

اصل منظوری بودجه مجموع قوت‌های قوماندانی کوتوالی ولایت بزرگ قندهار

#### ۱ - مرکز ولایت

تعداد افراد پیاده ۳۶۹ نفر سرباز

تعداد افراد سواره ۲۹ نفر سرباز

#### ۲ - حکومت کلان ارزگان

تعداد افراد پیاده ۶۸ نفر سرباز

تعداد افراد سواره ۹ نفر سرباز

#### ۳ - حکومت کلان پشت رود یا گرشک و هلمند

تعداد افراد پیاده ۱۰۳ نفر سرباز

تعداد سواره ۷ نفر سرباز

تعداد مجموعی سرباز پیاده منظور شده در تمام حکومت‌های محلی و علاقه‌داری‌های



ولایت قندهار صرف ۲۴۲ نفر افراد بقسم سرباز پیاده و سلاح دست‌داشته آنان تفنگ‌های جاغوردار بوده آنهم صرف پنجاه فیصد اکمال و برخ جبه‌خانه آن در سطح بسیار نازل قرار داشت. سیستم اداره آنها در چوکات غند، کندک، تولی، بلوک و دلگی تنظیم بوده و بقسم پوسته‌های ثابت و سیار در جهت تأمین امنیت و نظم عامه ایفای وظیفه صورت می‌گرفت.

براساس یادداشت‌های مرحوم سردار رحیم ضیایی (شیون کابلی) که شخصی بنام بدری بیک قوماندان آن وقت شهر استانبول کشور ترکیه به کابل دعوت گردیده بود که به رهبری و کمک وی اداره پولیس افغانستان بنیاد گذاشته شد که در راس آن مرحوم میر غلام‌محمد غبار و در رأس ریاست ژاندارم میر محمدشاه‌خان صدیقیان به حیث رئیس ژاندارم و در قوماندانی کوتوالی کابل جنرال محمدسمیع‌خان مقرر شدند.

با ایجاد و تأسیس ریاست پولیس امکان نظارت و کنترل دولت از طریق مرکز به نایب‌الحکومگی‌ها و حکومت محلی میسر گردیده و با تدوین نظامنامه‌ها و مسوده‌های قانونی جلو ظلم و ستم و خودسری‌ها که در اثنای استنطاق و تحقیق از طریق قوماندانی‌های کوتوالی صورت می‌گرفت تا اندازه‌ی گرفته شده سعی و تلاش در جهت یک‌رنگ سازی اجراءات امور جزایی در تمام ساحات حاکمیت کشور صورت گرفت که از تعدی و تجاوز به حیثیت و کرامت انسانی کاسته شد.

به هر صورت هم‌زمان با ایجاد ریاست پولیس در وزارت امینه عمومی، یک پست به رتبه دگرمنی که در آنوقت غندمشر گفته می‌شد تحت اثر مستقیم قوماندانی کوتوالی به صفت سرمامور پولیس کابل منظور و نیز قوماندانی کندک منطقه سه دکان عاشقان و عارفان که در مرکز آنوقت شهر کابل بنام کندک شترخانه مسمی بود مستقیماً تحت اثر سرماموریت قرار داده شد و وظایف امنیت، نظم و خدمات ترافیک شهری به آنها محول گردید.

مقر قرارگاه سرماموریت پولیس در ناحیه مرادخانی که بنام نغاره‌خانه (کوتوالی) یاد می‌گردید؛ متصل قوماندانی کوتوالی تعیین گردید که از جمله قوای قوماندانی کوتوالی یک تولی پولیس در مرکز نغاره‌خانه و یک تولی در مرکز دروازه لاهوری، یک تولی در شترخانه، یک بلوک در منطقه چنداول در پوسته‌های ثابت و سیار جهت تأمین امنیت شهر کابل توظیف گردیدند. باید خاطر نشان نمود که افراد این تولی‌ها سربازان پشکی بوده و با ایجاد سرماموریت پولیس صرف نام آنها تعویض گردید. آمرین و افسران سرماموریت همه از جمله افسران سابقه‌دار اردو به خدمات شهری تعیین گردیدند. از جمله این تولی‌ها یک بلوک آنها دارای تفنگ‌های جاغوردار، بعضاً تفنگ‌های (لنغن) انگلیسی بوده که در اثنای ضرورت مسلح به وظایف گماشته می‌شدند.

وظایف سرماموریت و جزوتام‌های تحت اثر آن که در پوسته‌های ثابت و سیار تنظیم گردیده بود، نظارت بازارها مناطق تجارتی‌خانه‌های مسکونی شهر و جلوگیری از سرقت‌ها و جنگ‌های مغلوبه، دادن راپور و اطلاع به مدیریت‌های جزاء قوماندانی

کوتوالی ولایت کابل، گرفتن راپور خیریت از مناطق مربوطه و ارایه آن بمقام قوماندانی کوتوالی کابل بود.

متذکر باید شد که اصولنامه خدمات داخله و جزای عسکری مانند گذشته بالای افراد سرماموریت تطبیق می گردید.

وجه تسمیه مرادخانی چیست؟

شهرک مرادخانی طی سال های ۱۷۷۵ میلادی که تیمور شاه رسماً پایتخت را از قندهار به کابل منتقل کرد؛ شخصی به اسم مرادخان که قبلاً یکی از سرمحافظان پادشاه بود و هم سمت شاروالی قندهار را به عهده داشته او نیز همراه تیمورشاه بکابل انتقال می کند و شاه به پاس خدمات این افسر زمین های متصل دریای کابل را بوی اهدا می کند که بعداً در اثر توسعه شهر این منطقه بمركز شهر کابل مبدل و شهرک بزرگی در کابل بوجود آمد که بنام مرادخانی مسما گردید و اکثر باشندگانش مردمان قزلباش که از اقوام مرادخان بودند در آنجا سکونت اختیار کردند.

موضوعی که جداً قابل توجه است اینکه در آن زمان ساحه شهر کابل بسیار محدود بوده؛ در دو طرف دریای کابل بین کوه های شیردروازه و آسمایی قرار داشت و مناطق دروازه لاهوری، عاشقان و عارفان، شوربازار، سراجی، بارانه، چنداول، باغ علیمردان، قسمتی از شهر آرا، ده افغانان، گردنه سخی که اکنون بنام جمال مینه یاد می گردد و دامنه کوه دهمزنگ در آن واقع بوده و مرکز شهر منطقه مرادخانی متصل ارگ شاهی موقعیت داشت که دارای گنبد بزرگ و بلند بود که بنام نقاره خانه یا کوتوالی یاد می گردید در بلندترین حصه آن دهل بزرگ جا داده شده بود که در ماه رمضان جهت باخبری اهالی شهر در وقت سحر آنرا می نواختند. موقعیت آن گنبد در چهارراهی پیشتونستان مقابل وزارت مالیه فعلی بود. چنین بود ساحه سرماموریت آن وقت کابل.

سایر مناطق ولایت کابل به حکومت های محلی تقسیمات گردیده و به ولسوالی ها یا در آنوقت بنام حکومت چهاردهی، حکومت دهسبز (منطقه بی بی مهر) حکومت بگرامی، حکومت پغمان، حکومت شکرده و حکومت سرای خواجه مسمی گردیده، هر کدام دارای قوماندانی و حاکم بوده، مستقیماً تحت امر و قومانده والی کابل و قوماندانی کوتوالی ایفای وظیفه نموده، نزد آن مقام ها مسوول و جوابده بودند. همچنان تحت اثر قوماندانی کوتوالی قوماندانی محبس عمومی در جوار دهمزنگ، یک تولی سوار در همان محل و نیز توقیف خانه های مخوف در مرکز قوماندانی کوتوالی ایفای وظیفه می نمودند.

در آن زمان میدان هوای نظامی در منطقه دامنه تپه بی بی مهر (وزیر اکبرخان مینه فعلی) موقعیت داشت و روزانه طیارات نظامی از آنجا پرواز و نشست می کردند که قوماندانی هوایی نیز در یک قسمت آن جابجا گردیده بود. این خود ساحه محدود آنوقت شهر کابل را به نمایش می گذارد.

بناء برای اولین بار منظوری تشکیل پولیس در شهر کابل و بعداً در ولایت قندهار

سازماندهی و جامه عمل پوشیده است.

این بود فشرده‌ی از وضع الجیش قوماندانی کوتوالی و قوای سرماموریت پولیس که در سیستم ریفورم جدید عرض وجود نموده و الی سقوط دولت شاه امان‌الله به همین منوال ادامه داشت. اما باتأسف که با سقوط دولت همه دستاوردهای مترقی و سیستم‌های نوبنیاد آن رژیم ملی تحت چپاول و غارتگری رهنان و قطاع‌الطریقان قرار گرفته به یغما برده شد و یکبار دیگر افغانستان از شاهراه ترقی به گودال جهل، وحشت‌گری و عقب‌گرایی سقوط و آرمان‌های نیک وطنپرستان و روشنفکران به یأس مبدل گردید.

با درنظرداشت توضیحات فوق، به نظر اینجانب و تذکر یادداشت‌های مرحوم شیون کابلی اصطلاح پولیس و تذکر رسمی در مورد ارگان پولیس مطابق به مواد قانون اساسی دوران امان‌الله غازی تنها و تنها در زمان حکومت‌داری اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان بعد از استقلال سیاسی افغانستان معمول گردیده که اینجانب نیز در بخش‌های قبلی از آن تذکراتی بعمل آورده و این حقیقت که تشکیلات پولیس زاده سیستم دوران بورژوازی جهانی بوده، سیستم‌های شهرنشینی، ایجاد شهرهای مدرن صنعتی در جهان باعث ایجاد خدمات شهری و شاروالی‌ها بخصوص در شهرهای بزرگ گردیده و تشکیلات پولیس جهت تأمین امن و نظم عامه حفظ جان و مال اتباع شهرهای مرفه احراز موجودیت کرده است.

بعد از سفرهای اروپایی اعلیحضرت شاه امان‌الله غازی بود که اعلیحضرت موصوف اصرار زیاد در تصویب و اتفاق نظامنامه‌ها نمود که بخش مهم این نظامنامه‌ها را خدمات بلدیه و شاروالی‌ها و ارگان‌های کوتوالی و پولیس نوبنیاد تشکیل می‌دهد که جهت معلومات بیشتر علاقه‌مندان و خوانندگان ارجمند بخش جداگانه آنرا که اقتباس از قانون اساسی آن دوران است؛ تقدیم می‌نمایم.

در فصل چهارم قانون اساسی دوران شاه امان‌الله غازی از مواد ۱۸۹ الی ۲۰۹ تذکراتی از قواء عمومی در مورد نظامیان و پولیس صورت گرفته، اما ماده ۲۲۷ در مورد کوتوالی و پولیس مشخص توضیحات ارائه نموده که قوه ضابطه بنام کوتوالی و پولیس بدو حصه منقسم می‌شود.

وظایف پولیس بقرار ذیل است:

۱. وظایف پولیس در داخل شهرها حفظ امنیت عمومی و تطبیق نظامات بلدیه در داخل شهرها، گرفتار کردن همه مجرمین و اجرای تحقیقات ابتدائیه در باره آنها.

۲. کوتوالی در داخل شهرها عندالزوم قوت‌الظهر پولیس می‌باشد. در خارج شهرها وظایف پولیس را عیناً اجرا می‌کند

ماده ۲۲۸: وظایف ریاست کوتوالی بقرار ذیل است.

۱. تدارک سپاهان و منصبداران کوتوالی

۲. تدارک لوازمات نفری کوتوالی و توسیع معلومات شان

ماده ۲۲۹: در ولایات و حکومت‌های عالی و حکومت‌های کلان نظر به اهمیت شان بقدر لزوم قطعات کوتوالی مقرر می‌شوند.

ماده ۲۳۰: قطعات کوتوالی بقدر لزوم به حکومت‌ها و علاقه‌داری‌ها تقسیم می‌شوند.

ماده ۲۳۱: قوماندان‌های قطعات کوتوالی مرکز و یا حکومت‌های عالی، آمر تشکیلات پولیس و کوتوالی همانجا می‌باشند. آمر مذکور از محافظت امنیت داخلی همان ولایت و یا حکومتی و یا علاقه داری مسؤل است. در مرکز علاقه‌داری‌ها تنها ضابط کوتوالی و یا خورد ضابط موجود می‌باشد.

ماده ۲۳۲: در کابل بطور جداگانه مامور پولیس و بقدر ضرورت و کفایت منصبداران و سپاهیان توظیف می‌گردد.

ماده ۲۳۳: وظایف ماموریت پولیس بقرار ذیل است:

۱. تدارک سپاهیان پولیس و توسیع معلومات شان
۲. ضبط احوالات و تدقیق و قید حقیقت اشخاص مضر و شبهه‌ناک محلی و اجنبی
۳. تشکیل خدمات استخباریه داخلیه مملکت

ماده ۲۳۴: صورت تنسیق پولیس و کوتوالی و صورت ایفای وظایف ضابط این هر دو صنف و درجه صلاحیت و اختیارات شان بموجب نظامنامه‌های مخصوص آن اجرا گردد.

ماده ۱۰۸: قوماندان کوتوالی در داخل ولایات به محافظ امن و آسایش مامور است. قوماندان کوتوالی از سبب وظایف خود که متعلق به ضبط و ربط ولایت است در تحت امر نائب‌الحکومه می‌باشد.

منصبداران پولیس که در مرکز ولایات موجود است به امر قوماندان کوتوالی تابع است. قوماندان کوتوالی از امن و آسایش مرکز ولایات و حواشی آن بالذات مسوول است.

قوماندان کوتوالی در حق مجرمانی که جرایم ایشان از نوع قباحت باشد، بعد از ثبوت آن جزا تعیین می‌نماید. قوماندان کوتوالی مردمان گریزی و هر نوع مجرم‌ها و محکومین گریزی را بدست آورده محفوظاً بمقام متعلق آن تسلیم می‌کنند.

پاسپورت تبعه دول خارجه و پاسپورت‌های تجار، سیاح، کوچی‌ها و کرایه‌کش بقرار نظامنامه مخصوص آن از اداره مربوط اش اجرا می‌شود.

**مکئی بر ضرورت نقش پولیس در زمان اعلیحضرت امان‌الله غازی:**

اعلیحضرت امیرامان‌الله خان بعد از حصول استقلال کامل افغانستان از تسلط کشور استعمارگر انگلیس و حافظ منافع آن، حکومت هند بریطانوی پلان‌های وسیع عمران، ترقی و رشد دموکراسی را در سرخط مشی حکومت خود قرار داد. براساس همین آرمان

ملي و انساني رجال شخصیت‌های مترقي و ملي را با خود یکجا نموده با کمال جدیت و قاطعیت در تطبیق اهداف مطروحه بذل مساعی نمود.

هدف از سفرهای آن شاه غازی و بازدید او از کشورهای جهان بخصوص کشورهای پیشرفته اروپایی این بود که از تجارب و انکشافات علمی این کشورها در جهت عدالت اجتماعی استفاده اعظمی نموده، افغانستان را آگاهانه‌تر در مسیر ترقی و پیشرفت قرار بدهد، از ظلم و ستم قرون که از طرف زمامداران خودکامه علیه مردمان ناتوان کشور صورت گرفته بود، کاسته و جلو بی‌عدالتی‌ها گرفته شود.

بناءً بطور خاص نتایج مطالعات طولانی علمای حقوق جزاء و کریمنولوژی کشورهای مختلف جهان در زمینه شناخت شخصیت مجرمین و تأثیرات محیط اجتماعی در رشد، صعود و نزول پدیده‌های جرمی طی نیمه دوم قرن نوزده و اوایل قرن بیست تأثیرات مشخص و معینی درین زمینه داشت. می‌توان گفت که انتقادات شدید این علماء از سیستم اصول محاکمات جزایی و تعیین جزاء که نقش رابطه علیت، دفاع مشروع و عوامل کریمنولوژیک را نایده می‌گرفتند، در تمام جهان منجر به خواست‌های جدی اصلاح سیستم‌های مختلف جزایی و کودهای جزای کشورهای گردید که نورم‌های عادلانه را در حصه تعیین جزاء برای محاکم و دستگاه‌های قضایی پیشنهاد نمودند. این رویدادها تکانه جدی در رویه قضایی کشورهای مختلف بوجود آورده؛ بهترین وسیله در تطبیق نورم‌های دموکراسی و تجدیدنظر در تشکیلات قوای قضایی و ارگان‌های امنیتی بود. بنابراین و با الهام از آن، تشکیلات پولیس می‌بایست به نحوی که تمثیل‌کننده دموکراسی و تطبیق‌کننده قانون با دید جدید و رعایت اصول و موازین قبول شده حقوق انسانی می‌بود، پایه‌گذاری می‌شد. البته اوج‌گیری و نضج جنبش‌های آزادی بخش ملي نیز در این راستا بی‌تأثیر نبود.

این گونه تنها در افغانستان نبود که قوای پولیس مدت طولانی تحت سلطه و دسپلین قوای دفاعی ایفای وظیفه می‌کرد؛ بلکه طی دوران طولانی تاریخ، کشورهای بزرگ جهان نیز همچو دوران را سپری نموده و چنین تعامل رواج داشت تا اینکه طی سال‌های اخیر ارگان‌های مستقل پولیس به داخل نظام جداگانه احراز موجودیت و قدرت کرده تجدید تشکیل و سازماندهی جداگانه را حایز گردیدند.

طوری که قبلاً نیز تذکر بعمل آمد ارگان‌های پولیس خدمتگار جامعه می‌باشند. لهذا باید در سلوک خود رعایت اصول و موازین قبول شده حقوقی و قانونی را حتماً در نظر داشته، در اجراءات خود به آن پابند باشند. در جانبداری از یکی از جوانب درگیر قرار نگرفته، از تهدید و تخویف عاملین قضایا جداً پرهیز نمایند و در اعمال و کردار خود ممثل دموکراسی در اثنای وقوع حوادث جرمی باشند. بنابراین شرط‌های اساسی در اقدامات و اجراءات پولیس عبارت اند از:

- قانونیت: یعنی در هر اقدام خود متون قانون را در نظر داشته باشد. در ارتکاب جرایم و یا امتناع از عملی که قانون اجرائی آنرا حکم کرده باشد.
- تناسب: اقدام پولیس در برابر ارتکاب عمل جرمی متناسب باشد.

- ضرورت: اقدام پولیس در برابر ارتکاب عمل جرمی ضرور و لازم باشد.

نکته‌ی که در زمینه ایجاد ارگان پولیس در زمان غازی امان‌الله زیادت‌تر در خور توجه بوده، اینست که پست ریاست پولیس را در آن زمان در چوکات وزارت امنیت عمومی در تشکیل ملکی در نظر گرفته بودند. این بدان مفهوم بوده که پولیس با روحیه ملکی و اجتماعی وفق داده شود. زیرا با دسپلین نظامی و امر و نهی عسکری حقوق و آزادی هموطنان و متهمان سلب شده و آنان نمی‌توانند آنطوری که لازم باشد از حقوق قانونی شان مستفید شوند و یا در برابر اتهام از خود دفاع نمایند. به همین منظور است که تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته جهان و در کشور ما افغانستان منسوبان پولیس جنایی مکلف به پوشیدن یونیفورم نمی‌باشند و نیز اصول تحقیق، استنطاق و تحقیق را در شعبات پرتجمل و دفاتر پر زرق و برق که متهمان را تحت تاثیر آورده، بالای آزادی و روان آنها اثر سوء بگذارد؛ بصورت قطع منع نموده است. در تمام ارگان‌های پولیس اعم از پولیس جنایی، پولیس سیاسی و پولیس امنیت اتاق‌های مشخص که بسیار ساده و صرف با چند عدد میز و چوکی مجهز بوده وجود می‌داشته باشند تا مجرمین خود را در تهدید و تخویف احساس نکنند. همچنان مستنطقین پولیس باید با پوشیدن لباس بسیار ساده، حتی هم‌رنگ با لباس متهمین خود را عیار و آماده تحقیق نموده از هر نوع عمل خلاف کرامت انسانی جلوگیری بعمل آورند.<sup>۱</sup>

باید توضیح نمود که در آن زمان تشکیلات اداری و حتی نظامی دولت افغانستان به تناسب اکثر کشورهای پیشرفته جهان کامل نبود و همچنان به علت ضعف اقتصادی، بودجی و مشکل تربیه پرسونل پولیس به مثابه یک ارگان جدا از نظامی، ناگزیر تشکیلات ملکی را در ایجاد و تأسیس ارگان‌های پولیس در نظر گرفته بودند.

واضح و روشن است که در تمام کشورهای جهان بخصوص از آغاز نیمه دوم قرن بیست بدینسو اداره پولیس و ارگان‌های امنیتی دارای تشکیلات جداگانه مانند (نظام قوای مسلح، نظام تشکیلات قوای هوایی و نظام تشکیلات قوای بحری) داخل نظام بوده از سرباز الی جنرال دارای رتبه‌ها و کتگوری‌های مشخص می‌باشند و هر کدام حقوق و امتیازات خاص خود را دارند. معلومات مفصل درین زمینه در آینده ارائه خواهد شد.

<sup>۱</sup> هدف از این یادآوری تنها و تنها توضیح میتود تدریسی، سیستم وظیفوی و اصول آنها بوده، نه اینکه خدای ناخواسته بی‌حرمتی به مسلک مقدس نظامی باشد و دوستان و خوانندگان نباید از تحریر فوق برداشت سوء نمایند. زیرا ما در افغانستان بخصوص در بخش اردو و دفاع ملی افغانستان از سابق تا اکنون شاهد سرسپردگی‌ها، وطنپرستی‌ها و قهرمانی‌های اردوی ملی افغانستان اعم از جنرال الی سرباز بوده ایم که در جهت دفاع از تمامیت ارضی، تأمین امنیت و حتا در مراحل، تلاش دستیابی به عدالت اجتماعی و حقوق بشر خاطرات فراموش ناشدنی را برای ملت غیور افغانستان به یادگار مانده اند و شرافت، عزت نفس و رضایت وجدان خود را هیچگاه به جاه و جلال دنیوی برابر نکرده و تسلیم زورمندان نشده اند. اما استثناء هستند افراد تسلیم طلب، فرصت جو، ترسو و بزدل که گذشته و اعمال آنها طی دوران طولانی تاریخ تحت قضاوت افراد ملت قرار می‌گیرند.

استخدام و جابجایی افسران و صاحب منصبان قوای مسلح و دفاع ملی، در بست‌های مربوط وزارت داخله و پولیس، نکته دیگر قابل توجه در زمان‌های قبلی است. شکی نیست که وظایف پولیس دشوار و پر از مخاطره بوده، چون افسران اردو دارای مهارت‌های مسلکی بوده از لحاظ معاش و غیره حقوق مادی نسبت به سایر مامورین ملکی بدون تکلیف بودجه، وضع بهتری داشتند، دلیلی برای توظیف آنان در ارگان‌های پولیس شده می‌تواند. اما با آنهم مدت طولانی افسران پولیس با وجود تحصیلات عالی و اختصاصی در داخل و خارج کشور از حقوق و معاش نظامی محروم بوده و در هیچ کتگوری به حساب آورده نمی‌شدند. درحالی‌که در تمام کشورها حقوق و امتیازات پولیس بالاتر از حقوق و امتیازات منسویین نظامی می‌باشد. زیرا پولیس مکلف به اجرای وظایف بیست و چهارساعته که این کار سعی و تلاش جدی فیزیکی و دماغی را در پیشبرد وظایف محوله و تعقیب حوادث جرمی و جزایی می‌طلبد.

از توضیحات فوق می‌توان نتیجه‌گیری نمود که امیر امان‌الله غازی منحصراً فرزند مبارز، صادق و وطن‌پرست افغانستان با آگاهی کامل از اوضاع ملی و بین‌المللی پاسخ منطقی به خواست تاریخ و زمان داده، با ایثار، فداکاری و ابتکار عمل افغانستان را عملاً در شاهره ترقی و پیشرفت قرار داد که دین مادر وطن را برای ملت مظلوم افغانستان به گونه شایسته و بجا اداء نمود و هیچگاه ملت افغانستان خدمات صادقانه آن ابر مرد زمان را فراموش نخواهد کرد.

اما با هزار حیف و افسوس که اقدامات ترقی‌خواهانه و انقلابی آن زمان، دشمنان افغانستان و ارتجاع داخلی و خارجی را برانگیخت که با انواع حيله و نیرنگ در صدد مخالفت و توطئه علیه ریفورم‌های اصلاحی برآمده کشور و ملت غیور افغان را از شاهره ترقی و پیشرفت باز داشتند و آن رژیم مردمی را با همه طرح‌های نیک و بزرگش به سقوط مواجه ساخته، بساط حکومت ملی شاهی مشروطه و حاکمیت قانون را برچیدند. گرچه مبارزان واقعی و جوانان آزاده که از تأثیرات این دوره طلایی به پختگی و نضج سیاسی رسیده بودند، در اعاده دوباره آن رژیم و برگشت مجدد آن شاه عدالت پسند سر بکف مبارزه کردند و از جان‌های عزیز شان گذشتند، اما توطئه‌های خائنانه دشمنان مردم و عاملان اغتشاش محیلانه‌تر از آن بود که راه برگشت را باقی بگذارد.

### بخش سوم: در قسمت دفاع ملی و ارتش

در قسمت قوای دفاعی کشور بعد از حصول استقلال سیاسی و کامل افغانستان که تصدی وزارت دفاع ملی را سپه‌سالار محمدنادر خان بعهده داشت. در زمان اعلیحضرت امیر امان‌الله خان تغییرات عمده در بخش‌های نظامی بوجود آمده و صفوف اردو به کته‌گوری‌های جداگانه چون:

- صنوف ضابطان: مانند بلوک‌مشران نمبر ۱، ۲ و ۳
- صنوف تولى مشران یعنی تولى مشر و تولى مشر قدمدار

- صنوف آمران: کندک مشر، غندمشر، لوامشر، فرقه مشر، فرقه مشر ثانی و فرقه مشر اول و نایب سالار و سپه سالار تغییر نام نمود که بالترتیب اسم قطعات به جزو نام‌های بلوک، تولی، کندک، غند، لوا و فرقه مسمی گردید و تجدید نام شد.

کتنگوری صنوف اردو			
شماره	قطعات	رتبه‌ها	کنه گوری
۱	بلوک	بلوک‌مشران نمبر ۱، ۲ و ۳	صفوف ضابطان
۲	تولی	تولیمشر و تولی مشر قدماتار	صفوف ضابطان
۳	کندک	کندک مشر	صنوف آمران
۴	غند	غند مشر	صنوف آمران
۵	لوا	لوامشر	صنوف آمران
۶	فرقه	فرقه مشر، فرقه مشرثانی، فرقه مشراول، نایب سالار سپه سالار	صنوف آمران

در زمان امیر امان‌الله خان ارتش و اردوی افغانستان مطابق نمونه‌های ارتش ترکیه و آلمان سازماندهی گردیده و اساسات تولید مهمات و مرمی‌های مورد ضرورت توسط دستگاه‌های ساخت آلمان پایه گذاری گردید.

امان‌الله خان ۵۳۰۰۰ قبضه تفنگ از فرانسه خریداری و استدلال می نمود که ریفورم و اصلاحات نظامی وی در سطح پیاده نظام برای دفاع ملی بحیث یک وظیفه مقدس هر افغان تلقی می شود. جهت خریداری ۵۰ هزار تفنگ اضافی و پنج میلیون مرمی مورد ضرورت، قانون مالیات جدید را وضع نمود.

امیر قبلاً یکتعداد طیاره‌های کوچک نظامی از کشور روسیه، آلمان و بریتانیا خریداری نموده بود و طی سال ۱۹۲۸ در حدود یکصد عراده موتر لاری و وسایط نقلیه دیگر جهت مودرنیزه شدن ارتش به کشور ایتالیا فرمایش داد.

هدف اصلی او موجودیت ارتش مدرن و لشکری بود که از حاکمیت هوایی و زمینی افغانستان بطور مطمئن و با کمال جسارت در مقابل دشمنان افغانستان پایداری و دفاع نماید. بهمین منظور یکتعداد محصلان افغانی را به روسیه و آسیای مرکزی جهت آموزش دروس پیلوتی و یکتعداد زیاد محصلین در داخل کشور توسط معلمین ایتالیائی که در داخل افغانستان استخدام شده بودند، آموزش می دیدند. باوجودی که مشاورین ایتالیائی و آلمانی به پرورش و آموزش افسران افغانی مصروف بودند؛ بطور عمومی آموزش و پرورش ارتش افغانستان در عهد آن امیر به افسران ترکی واگذار شده بود و مسوولیت اصلی به هیأت نظامی ترکیه که جنرال کاظم پاشا رئیس پیشین ستاد مشترک ارتش ترکیه آنرا رهبری می نمود؛ سپرده شد.



علاوه بر آن به تعداد ۵۰ نفر افسر افغان برای تعلیم و آموزش پیشرفته به ترکیه فرستاده شدند. افسران و قوماندانان داخل نظام با یونیفورم جدید ملبس گردیدند که شامل کلاه سیاه قره‌قل، کمر بند قهوه‌ئی مانند سواره نظام ترکی بود.

بمنظور ایجاد یک ارتش کاملاً آماده و مجهز می‌خواست خدمت مکلفیت را بدون استثنا برای همه اتباع ملت اجباری کند. سن قانونی برای سربازگیری را به هفده سال تقلیل و مدت خدمت سربازی را از دو سال به سه سال افزایش دهد.

سربازان ارتش معمولاً از میان اقلیت‌های قومی سربازگیری می‌شد. این سربازان معمولاً دو سال خدمت می‌کردند. اما قبایل بخصوص سمت جنوبی به شدت کامل از تلاش‌های امیر برای ملی کردن سیستم سربازگیری با عمومی ساختن آن بدبینی از خود تبارز دادند و در برابر هر نوع سیستم سربازگیری مقاومت کردند. طوری که بعدها ثابت گردید که سپه‌سالار محمدنادرخان با ساخت و بافت با مقاومت قبایل و نیز ارتباط مخفیانه با انگلیس‌ها بعوض اینکه بحیث یک افسر مجرب و بلندرتبه ارتش افغانستان همکاری نماید و نیز در جهت عدالت اجتماعی گام مثمر بردارد، برعکس بالای آتش خشم قبایل روغن می‌ریخت تا اهداف خصمانه دشمنان رژیم مردمی افغانستان را برآورده نموده و اهداف ملی رژیم را به ناکامی مواجه نماید.

با در نظر داشت اینکه هنوز دولت هند برطانوی با همان قدرت اولی و آژمندان در حصه خرابی اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان جد و جهد و تلاش می‌نمود و هیچگاه آرزو نداشت از مجاورت کشور هندوستان که تحت سیطره کامل سیاسی، اقتصادی و نظامی اش قرار داشت، ندهای آزادی‌خواهی ترقی و استقلال‌طلبی بآن طرف مرزها رسیده، باعث بیداری آن ملت غیور و رنج کشیده شود.

پس با مرور زمان در دوره سلطنت امیر امان‌الله خان کم توجهی و بی‌اعتنایی که در حصه تنظیم اردو (شاید سبوتاژ قصدی نادرشاه در کار بود) صورت گرفت نتایج نامطلوب بار آورد. این بی‌توجهی از قدرت رزمی و انسجام امور نظامی که مستلزم سازماندهی جدی در چنین اوضاع و احوالی بود کاسته، که حتی همسایه‌گان و ارتجاع منطقه چندان خوش‌بینی به تغییرات انقلابی و دگرگونی اجتماعی و سیاسی افغانستان نداشتند که باعث سقوط دولت مترقی شاه امان‌الله گردید. سقوط که کشور افغانستان و ملت غیور آنرا از شاهراه ترقی و تمدن باز داشت و اردوی با اعتبار افغانستان که روزگاری با توانمندی در معرکه‌های آزادی‌خواهی خوب رزمیده بود؛ دوباره به تشتت و پراگندگی گراییده و تجزیه گردید.

## فصل پنجم

### پادشاهی اعلیحضرت محمدنادر شاه



محمدنادر شاه

لقب	امیر افغانستان
زادروز	۲۱ حمل ۱۲۶۲ (۱۹ اپریل ۱۸۸۳ م)
زادگاه	دهرادون، هندوستان
مرگ	۱۷ عقرب ۱۳۱۲۸ نومبر ۱۹۳۳
محل مرگ	کابل، افغانستان
پیش از	محمدظاہر شاہ
پس از	حبیب‌اللہ کلکانی
دودمان	سلسله بارکزیایی

#### ۱. تشکیل دولت و سرکوب اغتشاشی‌ها و مخالفان

طوری‌که قبلاً نیز تذکر بعمل آمد پس از سقوط رژیم نوینیاد و متری امانی همه دستاوردهای متری آن دوره به دست عناصر مرتجع و ضد ترقی و پیشرفت به تاراج رفت و قبل از رسیدن محمدنادرخان بکابل، لشکریان قومی سمت جنوبی ساختمان‌هایی دولتی از جمله ارگ و دلگشا را با خانه‌های ارکان دولت حبیب‌الله چپاول نموده مال و منال آنان را به غارت برده بودند. این حادثه در ذهن باشندگان شهر که چند ماه پیش نظم و نسق لشکر سقاوی را در هنگام ورود به کابل با خودداری ایشان از تجاوز به دارایی مردم به چشم خود مشاهده کرده بودند، انتباه خوبی دربارۀ دستگاه جدید به جا گذاشت تا اینکه سپهسالار محمدنادرخان بر اریکه قدرت تکیه زد.

اعلیحضرت محمدنادرشاه بتاريخ ۲۳ میزان ۱۳۰۸ هجری شمسی مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۸ میلادی به حیث پادشاه افغانستان بر تخت سلطنت جلوس نمود. طبق روایت «حقیقت التاریخ»: «وی نخواست از خود خویشتن‌داری نشان دهد و بچه سقاء را باوجود تعهد و تضمینی که در مورد مصوونیت سلامت جان او و رفقاییش داده بود به اشد مجازات یعنی اعدام محکوم و همه آنانرا به دیار عدم روانه کرده، مقام‌های حکومت را بین برادران، پسر و اقارب خود تقسیم کرد. بدین ترتیب برخلاف دوره شاه امان‌الله غازی، قدرت را غضب و ارگان‌های کلیدی را صرف در حیطة صلاحیت شخص خود و اقارب نزدیک خود قرار داد. گرچه در ابتدا يك لویه جرگه نمایشی را به ذوق و سلیقه خود تشکیل داده و وعده تدوین اصول اساسی (قانون اساسی) تشکیل شورای ملی و اعیان، آزادی و مساوات، منع کار اجباری و بیگاری، تأمین حقوق مدنی و دموکراسی را بمردم داد؛ اما همه آن وعده‌ها صرف در نوشته‌ها باقی ماند. با اتکا به کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» «حتی وزیران، وکلا و مامورین عالیرتبه از محتویات آن چیزی نمی‌دانستند. می‌توان گفت که همه آن قوانین و فرامین نمایشی بوده؛ جهت اغفال

ذهنیت سران کشورهای پیشرفته آنرا ترجمه کرده به دسترس شان گذاشته بود و آن قوانین حتی تا چهار سال زندگی و مدت دو دهه از مرگش هرگز جنبه تطبیقی پیدا نکرد و در دسترس هیچ مامور، افسر و یا تبعه افغانستان قرار داده نشد در این دوره تمام قوانین مدنی و جزایی دوره امانی ملغی قرار داده شده و بار دیگر سیستم حکومت و دولتمداری زمان امیر عبدالرحمن خان رویکار آمد.

با وجود اینکه بالاتر مبارزات شجاعانه مردم برای مدت کوتاهی مزیت و برتری‌های دموکراسی، استقلال آزادی و حقوق بشر در افغانستان تجربه شده بود و نادرشاه نیز مدت طولانی را در اروپای متمدن آنوقت سپری کرده بود اما ارمغان وی و خانواده اش به ملت مظلوم افغانستان جز ظلم و ستم و جبر و اکراه چیز دیگری نبود.

اعلیحضرت محمدنادرشاه در دوران زمامداری خود به تصفیه و قتل بیرحمانه حریفان سیاسی و نظامی خود پرداخته، بهترین رجال و فرزندان صدیق افغانستان را چون خاندان چرخي و صدها فامیل دیگر را سر به نیست کرده، جای و جایداد و اثاثیه شان را ضبط و وابستگان شانرا به حبس‌های پرمشقت محکوم نمود. زندان‌ها از وجود منورین، روشنفکران و تحصیل‌یافته‌گان که سرمایه معنوی ملت افغانستان بودند؛ انباشته بود. در گیرودار چنین انتقام‌کشی‌ها که سلسله آن دوامدار بود؛ چنان پیچید که سرانجام خود و برادر خود را قربانی اهداف شوم و ناروایی خود کرد که همه اوراق تاریخ افغانستان گواه کارنامه‌های ضد مردمی وی و برادرانش است و ملت افغانستان در این کارنامه‌ها قضاوت خواهند کرد.»

دور از مفاد نخواهد بود که در مورد نادرشاه عیناً گزارش (فریزر تیتلر) یکی از مورخان نامدار آن‌زمان را تذکر بدهیم:

«از سال ۱۹۳۲ به بعد، حکومت نادرشاه توسط یک سلسله حوادث بصورت جدی تکان خورد. رشته حوادث در نوامبر همان سال آغاز شد. زمانی که حکومت با ترس از فعالیت‌های احتمالی غلام‌نبی‌خان چرخي نماینده قبلی افغانستان در ماسکو و حامی سرسخت امان‌الله‌خان خواست که حقوق بازنشستگی مناسب را بپذیرد؛ افغانستان را ترک و از سیاست دوری کند. طبق منابع رسمی افغانستان، غلام‌نبی‌خان درحالی که وانمود می‌کرد پیشنهاد را در نظر دارد؛ تلاش کرد تا شورش را در ولایت جنوبی به راه اندازد. او پیش از آنکه بحضور شاه فرا خوانده شود با دلایل محکمی متهم شده بود. نادرشاه دستور داد فوراً او را اعدام کنند.»

بر اساس گزارش فوق‌الذکر یک چنان اقدام شتابزده اشتباه اصلی بود آن تنها اشتباه در قضاوت مهمی بود که نادرشاه در کارهای خود مرتکب شده بود. این عمل استبدادی شاه احساسات زیادی را در سراسر کشور برعلیه وی دامن زد. موارد دیگر تخلف آشکار نادر از پرونده‌های اصلاح قانونی که تحت قانون اساسی ۱۹۳۱ اعطا شد؛ آزردگی گسترده را باعث شد. اعدای که او انجام داده بود به نظر می‌رسید مورد از کینه جویی شخصی باشد.

کشمکش‌های سیاسی بین عناصر طرفدار امان‌الله‌خان و دولت حاکم، ابعاد وسیع بخود گرفت و دشمنی خونینی ایجاد کرد.

موقعیت ضد دولتی که شامل طرفداران امان‌الله‌خان، اصلاح طلبان ناشکیبا و ملی‌گرایان ناراضی می‌شد؛ اولین قربانی خود را در جنوری ۱۹۳۳ گرفت. برادر نادر، محمدعزیز سفیر افغانستان در آلمان ترور شد. قاتل بنام سیدکمال اظهار داشت که عمل وی مخالفی بود علیه تسلط نفوذ بریتانیه در افغانستان و علیه تسلیم کردن قبائل مرزی توسط دولت به دشمن. کمی بعدتر شاگرد دیگری مکتب نجات با همان انگیزه به کشتن نماینده دولت انگلیس در کابل اقدام کرد. اما وی نتوانست که قربانی اصلی را از بین ببرد. ولی سرمنشی نمایندگی را با دو نفر خدمه به قتل رسانید که بالاخره این سلسله انتقام‌کشی‌ها و تحولات به ترور شخصی نادرشاه در ۸ نوامبر سال ۱۹۳۳ سالروز اعدام غلام‌نبی‌خان در طی مراسم جوایز یک مدرسه منجر شد که انگیزه قاتل درین مورد هم سیاسی بود و هم شخصی»

## ۲ - در بخش دفاع ملی و ارتش

از لحاظ تشکل و سازماندهی قوای دفاعی و امنیتی افغانستان باید گفت که نادرشاه در همکاری با برادرانش سردار محمدهاشم‌خان و سردار شاه‌محمودخان اساس آنرا گذاشت و در دوران سلطنت طولانی محمدظاهرشاه و جمهوری مرحوم سردار داوودخان مدار اعتبار بوده، توسعه یافته و مدرنیزه گردید که با تغییرات کم و بیش تا همین اکنون در سیستم اداره دولتی با برجامانده و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

برای خوانندگان گرامی خالی از دلچسپی نخواهد بود که در مورد مهارت‌های نظامی نادرشاه نقل قولی از کتاب «حقیقت‌التواریخ» بیاوریم:

«گرچه نشرات رسمی دوران خودش و پسرش او را بنام محمدنادرشاه غازی محصل استقلال افغانستان، محصل نجات و ناجی وطن نیز یاد کرده اند؛ اما آنچه که واقعیت دارد اینست که او سپاهی ورزیده، صاحب‌منصب لایق، کاردان امور عسکری، ماهر و طراح خوب فن جنگ بود.»

همینطور در جلد دوم کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» چنین قضاوت شده است:

«نادرشاه در تشکیل یک اردوی قوی و مجهز زحمت کشید و دسپلین اطاعت و انقیاد را در سپاه تعمیم نمود. معهدنا، نخست رؤس قوماندانی‌های نظامی را مخصوص خاندان و یا اقارب و وابستگان خویش نمود و در مرتبه دوم افسرانی را که بدون اطاعت کورکورانه و تقدس‌خاندان حکمران دیگر وظیفه برای خود نمی‌شناخت، قرارداد. بهمین سبب بود که تمام افسران مجرب و مشهور و هم تحصیل‌کردگان خارج به تدریج از اردو کشیده و یا به دوایر فرعی گماشته شدند. مگر آنانی که جزء اشراف و یا در خدمت اشراف بودند؛ باقی ماندند. بطور مثال:

- وزیر حربیه سپه‌سالار شاه‌محمودخان برادرشاه
- وکالت وزارت حربیه به شاهزاده محمدظاهر پسر شاه.

- قوماندانی گارد به اسدالله خان خواهرزاده شاه  
- قوماندانی سپاه ننگرهار به محمدداود برادرزاده شاه

و یا ریاست ارود به احمدعلی خان و همینطور ریاست فابریکه حربی و جبهه‌خانه‌ها در دست عبدالله شاه گادیوان پنجابی گذاشته شد که الفبای عسکری را نیز نمی‌دانست. درحالی که امثال همچو اشخاص از قبیل محمدعمرخان سورجرنیل، جنرال عبدالطیف خان، جنرال عبدالقیوم خان، جنرال محمد ابراهیم خان سکندری، کندک مشر دادمحمدخان ورکزائی و غیره از اردوی افغانستان رانده می‌شدند. از افسران جوان تحصیل یافته خارج به استثنای چند نفر محمدزائی و وابسته محمدزائی یکی پی دیگری از قطعات نظامی اردو اخراج می‌گردیدند. بآنهم در آن زمان دولت توانسته بود که یک اردوی مجهز چهل هزار نفری را با یک قوه کوچک اما مؤثر هوایی و یک دستگاه شدید نظامی و مطلق العنان تشکیل و در پهلوی آن ترکیبی از دسته‌جات حشری و آنهم مخصوصاً از مردم ولایت پکتیا از قبیل وزیری، مسعودی و جدرانی و غیره بحیث قوت‌الظهر ایجاد تا در اثنای ضرورت از آنها نیز استفاده کنند.»

به اساس نگارش گریگوریان در ظهور افغانستان نوین، نادرشاه اولین وظیفه خود را در ایجاد دوباره ارتش و سازماندهی جدید نیروی‌های نظامی معطوف نموده، روش سربازگیری را تا حدی داوطلبانه خدمت زیر بیرق را بصورت جبری و فعال دوسال و سیستم ضروری و محاروبی را الی مدت هشت سال بقسم احتیاط در نظر گرفت.

حقوق سربازان بقسم نقدی پرداخته می‌شد. وی جهت رشد سویه مسلکی افسران، دانشجویان را به ممالک فرانسه و آلمان فرستاد. در داخل کشور پسران سران قبایل را شامل مکتب حربیه نمود تا از طرفداری قبایل در حفظ رژیم خانوادگی اش مستفید گردد و تا اندازه اردو را میکانیزه نموده و نیروی هوایی کوچک سابقه را دوباره فعال کرد.

بعد از سرکار آمدن نادرشاه، قوای دفاعی جدید با کمیت ۱۲۰۰۰ نفری که از هزاره‌ها، منگل و یکتعداد دیگر تشکیل گردیده، بعدها سربازان و افسران دولت زمان امان‌الله خان نیز به آنها پیوستند که بزودی تعداد این اردو به حدود ۴۰ هزار نفر ارتقا داده شد که مجموعاً با ملیشه‌های سمت جنوبی تعداد اردو آن زمان به ۷۰ هزار نفر تخمین می‌گردید. در قسمت تجهیز اردو، برعلاوه اسلحه قبلی دست داشته، بریطانیای کبیر به تعداد ده هزار تفنگ و پنج لک مرمی و از کشور آلمان ۵ هزار تفنگ و پنج لک مرمی و از کشور فرانسه ۱۶ هزار تفنگ و یک و نیم میلیون مرمی به سیستم قرضه‌های با بهره و بدون بهره دریافت نمود. اما هدف اصلی نادرشاه بوجود آوردن اردوی مجهز به کمیت یکصد هزار نفری بود که ۱۵ هزار سرباز در شمال، ۱۵ هزار سرباز در ولایت جنوبی، ۱۵ هزار سرباز در ولایت قندهار، ۱۰ هزار سرباز در جلال‌آباد، ۵ هزار سرباز در غزنی و تعداد دیگر از این کمیت در کابل در آینده وضع الجیش اختیار نمایند و با این جابه‌جایی ارتش در بخش‌های مختلف کشور ثبات داخلی افغانستان را تضمین نماید.

جهت سوق و اداره اردوی جدید شماری از افسران سابقه و یکتعداد افغان‌هایی را که در اروپا و ترکیه تعلیم دیده بودند به کار گماشت و اداره اردو را بدست گرفت. وی در ارتباط

به ارتش در هنگام افتتاح مکتب حربیه در کابل چنین اظهار داشت: «امیدوارم که با کمک خداوند متعال افغانستان صاحب ارتش منظم و قدرتمندی شود که گل زیبایی بر سر دوستان و خاری در چشمان دشمنان خود باشد. ارتشی که صلح و خوشبختی را در کشور ما بیمه کند.»

### ۳- در بخش امنیت ( ژاندارم و پولیس

اعلیحضرت محمدنادرشاه با تجارب و ملاحظاتی که در سیستم دولتی سابق افغانستان و مقایسه آن با کشورهای منطقه و کشورهای اروپایی داشت؛ توجه خویش را بیشتر به سیستم ارگان‌های دفاعی ترکیه و امنیتی فرانسه معطوف نمود و با الهام از ساختار تشکیلاتی کشور فرانسه، وزارت داخله را در چوکات کابینه دولت دوباره احیا و اداره امور کشوری و امنیتی را به آن محول نمود. همین گونه ریاست ضبطاحوال را از تحت سلطه دیگر ارگان‌ها مجزا نموده، مستقیماً تحت اداره خود و صدراعظم که برادرش بود قرار داد.

در آغاز نگارش طی یک مقدمه مختصر در مورد تنظیم امور دفاعی افغانستان، سازماندهی تجهیز و تسلیح آن طی حدود یک قرن گذشته تذکراتی بعمل آمده توضیح گردید که مسوولیت امنیت و موضوعات امنیتی از سال‌ها قبل و حتی تا سال‌های نه چندان دور به افسران نظامی سپرده شده و همواره قوای ژاندارم<sup>۱</sup> و پولیس تحت قوماندان افسران نظامی ایفای وظیفه می‌نمود؛ در آن سال‌ها که قوت‌های ژاندارم و پولیس پرسونل جداگانه نداشتند افسران و پرسونل مجرب نظامی در کوتوالی که امروز بنام قوماندانی امنیه یا پولیس یاد می‌شود؛ وظیفه اجرا می‌کردند. در آن زمان‌ها موضوعات امنیت داخلی و سایر امور اجتماعی در حکم فرعیات بود و به آن اهمیت چندان قایل نبودند. در دوره‌های مختلف دولتی در افغانستان، زمامداران و دولتمردان همیشه در فکر تحکیم ثبات و پایداری خود و فامیل خود در حاکمیت بود. به همین ملحوظ، منظور از تقویه و نیرومندی قوای مسلح، سرکوب رعایا و مخالفین رژیم بوده و این کار از وظایف اولیه آن محسوب می‌گردید.

قبل از اینکه اصل موضوع را دنبال نمایم؛ ذکر این مطلب را ضروری می‌دانم که اینجانب به اتکالی اوراق مستند تاریخ افغانستان، فصل سوم از سلوک و اجراءات دستگاه‌های حکومتی آن زمان‌ها به ارتباط امنیت و عدالت اجتماعی و نیز از قساوت مظالم و شقاوت بی‌حد و حصر عاملین آن مثال‌ها ارائه کرده بودم تا خوانندگان و علاقمندان ارجمند تصور و برداشتی از ماهیت و محتوای اصلی چنین دستگاه‌ها و رژیم‌ها داشته باشند.

محمدنادرشاه تشکیلات اداره ملکی افغانستان را مانند سابق به نایب‌الحکومگی‌ها، حکومت‌های محلی و حکومت‌های محلی و علاقه‌داری‌ها تحت اداره مستقیم وزارت داخله سر از نوسازماندهی و تشکیل نمود. برای اینکه از ضوابط دسپلین و سیستم

<sup>۱</sup> کلمه ژاندارم واژه فرانسوی بوده که برای پولیس سرحدی و قطعات پولیس که در وظایف بزرگ و فوق‌العاده امن و نظم عامه و وظیفه اجرا می‌کنند اطلاق می‌شود.

دیکتاتوری نظامی در امور امنیتی استفاده اعظمی نموده بتواند، اداره امور پولیس و پولیس سرحدی را در تشکیل جدید تحت اثر يك نفر جنرال اردو گنجانیده و قوماندانی جدیدی را بنام قوماندانی ژاندارم و پولیس مسمی و آنرا در عمل سازماندهی نمود که در حقیقت قوماندانی ژاندارم و پولیس تابعیت دوگانه پیدا کرده، دایرکتیف و دسپلین نظامی در ارگان‌های وزارت داخله تطبیق شد.

اینکه چرا نادرشاه پروسه ایجاد و سازماندهی تشکیل پولیس را سد شد و از آن طفره رفت دلایل آن واضح و آشکار است؛ زیرا شاه و خانواده وی نمی‌خواستند تا زمانی که پایه‌های حاکمیت شان در جامعه دقیقاً تحکیم یابد، حرفی از حقوق مردم و عدالت‌خواهی مطرح شود. بناءً وی با ایجاد قوماندانی ژاندارم و پولیس در حقیقت ارگان‌های پولیس را دوباره تحت قومانده یکنفر تورجنرال قوای مسلح قرار داده، شعبات مربوط پولیس را به مدیریت امینه تنزیل داد و شعباتی را به نام واقعات، محبوسین، پاسپورت، ثبت واقعات جرمی و ثبت محبوسین مرکز و نائب‌الحکومگی‌ها ایجاد و به آن محول نمود که مدت طولانی از افراد و مامورین ملکی در بست‌های آن ایفای وظیفه می‌کردند. همچنان بخش دیگر آن بنام مدیریت سرحدی یا ژاندارم که به حوزه‌های مختلف تقسیم شده بود به وظایف توحید راپورهای سرحدی ولایات، ثبت واقعات سرحدی و تجاوز در سرحدات، تطبیق مقررات سرحدی توسط قوماندانی‌های ژاندارم و کمیساری‌ها، ثبت عبور و مرور افراد از دروازه‌های عبوری کمیساری‌ها و سرحداری‌ها و ثبت احصائیوی پروازهای بین‌المللی از کوریدورهای هوایی گماشته شده بود.

چنین بود دو بخش مهم قوماندانی ژاندارم و پولیس که در پهلوی سایر قدمه‌های اکمالاتی و معاونه در چوکات وزارت داخله وظیفه انجام می‌دادند.

باید اضافه نمود همانطوری که در آن زمان مناسبات افغانستان با دولت‌های دیگر حتی با همسایگان بسیار محدود بود؛ وظایف ارگان‌های سرحدی نیز در سطح بسیار نازل قرار داشت. بیشتر قبایل در حفظ و کنترل سرحدات نقش مؤثر داشتند. همچنان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس در تحت اثر خود يك نفر رئیس ارکان در بست لوا مشر (دگروال) در مرکز قوماندانی ژاندارم و پولیس، در نائب‌الحکومگی‌ها بشمول ولایت کابل، قوماندانی‌های کوتوالی (پولیس) و قوماندانی‌های ژاندارم یعنی پولیس سرحدی و به همین ترتیب در ولایات، قندهار مشرق (جلال‌آباد)، هرات، مزارشریف و قطغن که در آن زمان بنام نائب‌الحکومگی‌ها یاد می‌گردید. جهت کنترل کوریدور زمینی، سرحداری‌های سپین بولدک و تورخم و نیز کمیساری‌های سیاه‌گرد، تورغندی، امام‌صاحب و اسلام قلعه تحت اثر قوماندانی‌های ژاندارم نائب‌الحکومگی‌های مربوطه در تأمین امنیت سرحدات و جلوگیری از تجاوزات سرحدی ایفای وظیفه می‌نمودند که بالترتیب تحت اثر قوماندانی ژاندارم و پولیس و وزارت‌خارجیه وظایف نظامی - سیاسی را اجرا می‌کردند.

چون ذکر از کلمات کمیسار و سرحددار شد؛ بی‌مورد نخواهد بود تا در مورد این دو اصطلاح توضیحات مختصری ارائه گردد:

## ۱- اصطلاح کمیسار از نگاه مقررات سرحدی

در حالت‌هایی که دو کشور همسایه سرحدات یکدیگر را به رسمیت شناخته و مستقیماً بین همدیگر قراردادهای سرحدی و مقاولات را طبق اصول مروجہ بین‌الدول عقد نموده باشند، آمران پولیس سرحدی شان به نام کمیسار یاد شده و از حاکمیت دو طرف نمایندگی می‌کنند. این شخص (کمیسار سرحدی) هم آمر اداری قطعات مربوط خود بوده و هم اعتبارنامه سیاسی به امضاء وزیرخارجہ کشور متبوعه اش می‌داشته باشد که صلاحیت عام و تام اجرایی در سرحدات به وی اعطا می‌گردد.

کمیساری اسلام قلعه بین افغانستان و ایران و یا کمیساری سیاه گرد، تورغندی و حیرتان بین اتحادشوروی آنوقت و افغانستان را می‌توان از جمله این کمیساری‌ها دانست.

## ۲- اصطلاح سرحد دار

به آن افسران سرحدی گفته می‌شود که دو کشور همسایه خط سرحدی یکدیگر را به رسمیت نشناخته و معضلات سرحدی بین شان وجود داشته می‌باشد. آمر پولیس سرحدی (سرحدار) صلاحیت سیاسی نداشته؛ هیچنوع اعتبارنامه سیاسی از طرف وزارت‌خارجہ برایش صادر نمی‌شود. وظیفه قوماندان قطعات سرحدی فقط کنترل و نظارت و تأمین امنیت سرحدات است. سرحداری‌های تورخم و سپین بولدک نمونه‌های است ازین شمار.

باوجود اینکه ولایت کابل، ولایت سرحدی نبود؛ اما با آنهم علاوه از اینکه قوماندانی کوتوالی کابل در آنوقت دوباره بازسازی گردید، یک قوماندانی مجهز ژاندارم در تشکیل مرکزی شهر کابل گنجانیده شد تا در وظایف بزرگ و فوق‌العاده امن و نظم عامه بحیث قوت‌الظہر، بحیث پیاده مسلح و بعضاً بقسم سواره (با اسب) به صورت مشترک با قوای کوتوالی و سرماموریت پولیس کابل ایفای وظیفه کنند.

قوماندانی‌های ژاندارم در سراسر کشور علاوه بر وظایف فوق، مکلف به اجرای وظایف آتی نیز بودند

الف: محافظت و تأمین امنیت تمام وزارتخانه‌ها، موسسات و منابع مهم اقتصادی و تخنیکي بشمول بندهای برق و پروژه‌های تحت ساختمان.

ب: ایجاد پوسته‌ها در مسیر شاهراه‌های بزرگ مثلاً شاهراه کابل - ننگرها، کابل - قندهار و غیره که هم وظیفه تأمین امنیت شاهراه را داشتند و هم در اوقات برف‌باری و راه‌بندان از افراد آنها در باز نگهداشتن شاهراه‌ها و پاک‌کاری سڑک‌ها استحصال وظیفه می‌شد. این پوسته‌ها را بنام (کوتۀ معابران) یاد می‌کردند که در زمان حکومت اول سردار داوودخان بخش شاهراه‌ها و مراقبت آنها در تشکیل جدید بنام قوماندانی عمومی قوای کار تحت اثر وزارت فواید و عامه قرار داده شد.

این بود مختصری در مورد تشکیل قوماندانی ژاندارم و پولیس در دورۀ زمامداری محمدنادرشاه که دوام آنرا در دورۀ حکومت پسرش محمدظاهرشاه دنبال خواهیم کرد.



هرگاه ما در دوره‌های مختلف حکومت‌های افغانستان کمی دقیق شویم در سلوک ادارات دولتی در مقابل افراد ملت یک نوع دیکتاتوری جبار مسلط بوده و افراد ملت از کوچک‌ترین حتی برخوردار نبودند. افسرانی که دوره امتحانی خود را در وزارت دفاع گذراندند، یعنی افسران سرسپرده رژیم که به جز خوشخدمتی و چاپلوسی احساسی نداشتند در بخش‌های کوتوالی یعنی قوماندانی‌های امنیه آن زمان توظیف می‌شدند و تقرر حاصل می‌کردند. بنام قوماندانی‌های کوتوالی آن زمان که امروز بنام قوماندانی پولیس مسمی است در آن زمان‌ها دستگاه ظلم و ستم و دستگاه زجر و شکنجه علیه سایر اتباع کشور محسوب می‌گردید. بخصوص آنهایی که خواستار حداقل زندگی انسانی و خواهان حقوق مدنی بسیار ناچیز بشری بودند، با این خواست برحق خود در برابر منافع آزمندانه رژیم و در جمله مخالفین بر سر اقتدار قرار می‌گرفتند. گرچه بنیاد تشکیل قوماندانی‌های کوتوالی سازماندهی، تغییرات و تبدلات و توظیف یکی بجای دیگری که همواره از صلاحیت مقامات بالایی دولت بود و نزد اولیای امور درین مورد هیچ نورم و اصول دیگری پذیرفته نمی‌شد؛ تنها و تنها وفاداری و سرسپردگی برای همچو رژیم مستبد و ظالم ملحوظ نظر باید حتماً از مشخصات فوق برخوردار می‌بود. این حالت طی دوران طولانی و حتی جلوس یک پادشاه بجای دیگر (به استثنای دوره سلطنت امیر امان‌الله غازی) دوام و جریان داشت.

به هر صورت اتباع کشور در روابط و معاملات حقوقی و حقوق مدنی در نازل‌ترین سطح قرار داشتند. باید خاطرنشان نمود که هرگاه این موضوع دقیقاً ارزیابی گردد افسران و افرادی که در رشته نظامی تربیه و به جامعه تقدیم می‌شوند باید مطابق فن و رشته عسکری و نظامی آموزش ببینند و به آن عمل کنند؛ تکتیک و تعبیه عسکری و نظامی در مقابل دشمن عیار و در عمل تطبیق نماید. یعنی اینکه برای مجادله و مبارزه و حتی قربانی در مقابل دشمنان آماده می‌گردند و همیشه در مقابله با دشمنان می‌اندیشند. بنام وظیفه دارند تا در محو دشمنان خارجی و متجاوزین اقدام و فعالیت نمایند و در جریان ایفای وظیفه حق استعمال هر نوع سلاح را دارند. وقتی همچو افسران و افراد خارج از حیطه صلاحیت یعنی در امور پولیس و امنیتی موظف می‌گردند؛ هیچگاه جای انتظار نخواهد بود که در ایفای وظایف محوله از ترحم و رویه انسانی کار بگیرند و این حالت برای رژیم‌های دیکتاتوری و جابر کمال آرزو است. اما افسران پولیس و کارمندان امور امنیتی و یا ضبط قضایی اساساً خدمتگار جامعه بوده، دشمن ندارند. هیچگاه حق ندارند که به کشتن افراد اقدام و در مقابل افراد جامعه که هموطن خودش است؛ بی‌حرمتی نمایند. باید مخالفین و مجرمین را هر طوری که امکان میسر است زنده و سالم بدست بیاورند تا آثار و علایم و شهود جرمی از بین نرود. پس در جریان اجراءات خود و نیز در آموزش و تدریس افسران پولیس با علوم مختلفه بخصوص علم حقوق، منطق، روحیات، کریمنولوژی، کیمیا و سایر علوم طبیعی و غیره سر و کار داشته و نیز به استثنای تفنگچه و اسلحه خفیه حق استعمال سلاح‌های ثقیله را ندارند که فرق و تفاوت بارز رشته پولیس از رشته عسکری و نظامی نیز در همین موضوع نهفته است.

وقتی که از یک جمعیت یک جامعه یا یک کشور و ملت دفاع صورت می‌گیرد، هدف

منظور همیشه، ثبات پایداری و امنیت جامعه انسانی بوده و همه افراد ملت با قبول مصرف هنگفت ایثار و فداکاری و حتی دادن قربانی و ریختن خون پاک بهترین فرزندان و جوانان رشیدشان در دفاع از کشور سهم فعال می‌گیرند و متحداً پیروزی نصیب آنها می‌گردد. بناءً یگانه هدف انسانی جامعه تأمین امنیت و اعاده عدالت می‌باشد و بس. درین جاست که موضوعات دفاع همیشه با امنیت و امنیت همواره با عدالت اجتماعی رابطه ناگسستی پیدا می‌کند. پس بقای جامعه را، امنیت نظم و عدالت اجتماعی تضمین می‌نماید.

به اساس تذکرات فوق، لازم می‌دانم که از نگاه علمی و حقوقی راجع به امنیت یا امن عامه و نظم عامه توضیحات مختصر ارائه نمایم:

از نگاه اصطلاحات پولیسی خطر عبارت از حالتیست که امن و نظم عامه تحت تهدید حوادث اخلاص آمیز قرار می‌گیرد و این تهدید نظم و آسایش جامعه را برهم زده، بعضی اوقات حتی منجر به ایجاد کتستروف‌ها در جامعه می‌گردد.

**کتستروف (فاجعه):** عبارت از حالتیست که از اثر تقصیرات انسانی و یا حوادث طبیعی و آفات سماوی به پیمانده وسیع در یک کشور به وقوع پیوسته و باعث تلفات انسانی بی‌شمار و خسارات هنگفت مالی می‌گردد.

**مفهوم از امن عامه:** امن عامه عبارت از حالتیست که در آن نظام حقوقی دولت، آزادی و کرامت انسانی، تمامیت جسمانی و مالی مردم، حفظ قوانین مربوطه در جهت منافع اکثریت قاطع جامعه تطبیق و عدالت اجتماعی بطور کامل در جامعه تأمین شده و حفظ شود.

**مفهوم از نظم عامه نظم عامه:** عبارت از حالتی است که در آن آسایش اجتماعی به موجب قواعد حقوقی حاکم بر جامعه تأمین شده باشد.

باید خاطر نشان ساخت که موجودیت هر دولت، حکومت، نظام و یا رژیم در گرو امن و نظم عامه آن بوده که با در نظر داشت آن می‌توان وظایف ملی و بین‌المللی را بوجه احسن به پیش برد. تجربه طولانی در سطح جهانی بوضاحت نشان داده که بدون امنیت عام و تام نمی‌توان در یک کشور گامی به پیش گذاشت و از فعالیت‌های سیاسی اقتصادی اجتماعی و غیره در جهت منافع ملت و جامعه نام برد. چه در آنصورت همه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دستخوش بی‌ثباتی و نابسامانی گردیده؛ اجتماع و منافع عامه تحت تهدید حوادث اخلاص آمیز قرار گیرد که درین حالت فعالیت‌های جامعه و دولت برباد رفته؛ امن و نظم عامه جای خود را به آناشیزم و بی‌عدالتی داده؛ دیر یا زود جامعه از هم می‌پاشد؛ ستمگران در جامعه مسلط گردیده و حکومت می‌کنند.

باید اضافه نمود اشتباه بزرگ و برخورد تعصب آمیز که در حصه نادیده گرفتن قوای عظیم دفاعی و امنیتی افغانستان بعد از سقوط دولت دکتور نجیب‌الله صورت گرفت که از اثر آن بی‌ثباتی و ناتوانی حاکمیت تا همین اکنون در افغانستان شدیداً محسوس

است. زیرا تشکیلات اداری و حکومتی افغانستان با وجودی که رشد بسیار بطی داشته؛ اما محصول کم و بیش یک قرن اخیر بوده. بخصوص طی دهه‌های (۴۰-۵۰ ه.ش) با در نظر داشت تجربه طولانی کشورهای پیشرفته جهان اعم از اروپایی، اسلامی و منطقه تشکیل و سازماندهی گردیده، طبیعی است که در تسلیم‌دهی رژیم‌ها یکی بعد دیگری هر رژیم و یا سیستم سیاسی جهت بقای خود در رشد و ثبات آن سعی بلیغ به خرج داده اند. چنانچه احزاب سیاسی رژیم‌ها و حکومت‌ها تابع برنامه‌های سیاسی مشخص و گروپی خودها بوده؛ در مقطع زمان‌های معین با در نظر داشت مبارزات سیاسی و کمپاین انتخاباتی، جای خود را یکی دیگری می‌گذارند. بنه‌ا اورگان‌های قدرت و حاکمیت دولتی که قوای امنیتی جزو لاینفک آن است همیشه جهت تأمین منافع عامه، عدالت اجتماعی و حفظ ثبات جامعه بطور دوامدار احراز قدرت کرده و پابرجا باقی می‌ماند تا جوابگوی همه نیازمندی‌های جامعه حامی قوانین و تطبیق‌کننده آن بوده، مجرمین و متخلفین را به کیفر اعمال شان رسانیده عدالت را در جامعه بوجه احسن تأمین نمایند.

به تاسی از تذکرات فوق در حصه امنیت و نظم عامه ما به دو وظیفه مشخص برمی‌خوریم یعنی حفظ نظام حقوقی دولت که يك وظیفه سیاسی است و این وظیفه سیاسی، وظیفه مشخص پولیس سیاسی بوده که باید در جهت تأمین حفظ نظام حقوقی دولت کار و پیکار نماید. تشکیلات و وظایف این دستگاه محرم بوده که اگر فرصت باقی بود در مورد معلومات ارائه خواهد شد. همچنان باید اضافه نمود که حتی وظایف پولیس سرحدی و یا به اصطلاح سابقه ژاندارم نیز يك وظیفه نظامی - سیاسی بوده که جهت حفظ سرحدات در حالت عادی تمثیل‌کننده حاکمیت سیاسی و استقلال یک کشور می‌باشد.

اما وظیفه دوم که در تعریف فوق تأکید شده است؛ تأمین آزادی و کرامت انسانی، حفظ تمامیت جسمانی و مالی و حفظ نظم جامعه در يك کشور از وظایف پولیس و ارگان‌ها ضبط قضایی بوده که بخش عمده این وظیفه در تقسیمات وظایف توسط پولیس امنیه، پولیس جنایی، پولیس سرحدی، پولیس ترافیک و غیره ارگان‌های مربوطه اجرا می‌گردد.

ارگان‌های پولیس در هر کشور با وجود تشکیلات متفاوت و مشخص دو وظیفه مهم و حیاتی را برای حفظ و بقای جامعه بعهدہ دارند.

#### الف - وقایه از جرایم قباحت جنحه و جنایت

وقایه از جرایم عبارت از آن مفهومی است که اورگان‌های مربوطه پولیس ضرر و نقصانات را از حیات و اموال مردم دور نگه می‌دارند. این وظیفه از طریق تفهیم مردم و آگاهی عامه از قوانین و مقررات موضوعه اصول و موازین قبول شده جامعه انسانی، حفاظت مخصوص اشیاء و اجناس از دستبرد مجرمین، جنایتکاران و افراد مخل جامعه، تأمین امنیت و نظم صلح‌آمیز اجرا می‌گردد. در اینجا کلمه مخصوص به این معنی است که دانسته شدن مردم توسط آگاهی از قوانین و غیره اقدامات لازم کافی نبوده، باید تدابیر مشخص فزیک و عملی در برآورده شدن مأمول فوق عملی گردد. بطور مثال از

طرف شب باید تمام مارکیت‌ها، دکان‌ها، محلات تجارتي و منازل رهايشي سيستم قفل و تدابير مشخص تخنيكي در حفاظت دارايي‌هاي شان را در نظر بگيرند تا مورد دستبرد غير قرار نگیرند. چنانچه در حصه جرم سرقت روايت فقه اسلامي که شامل حقوق جزاي اسلام مي شود چنين توضيح و تعريف شده است که سرقت عبارت از گرفتن و تصاحب نمودن مال غير بطور خفيه بوده به شرطي که مال مذکور محرز باشد. يعني محفوظ بوده، تحت تدابير حفاظتي مشخص مالکين قرار داشته باشد.

#### ب - وظیفه دومي مجادله با جرایم و جنایت

این حالت بدان معنی است که ارگان‌های پولیس بخصوص و مامورین ضبط قضایی بالعموم اعمال جزایی را معلوم، اشخاص متهم را پیدا و جرم را به مساعدت آثار و علایم مادی و معنوی با استفاده از تمام امکانات وسایل تخنيكي و ارتباطات ظاهري و باطني بالاي مجرمين اصلي در محضر محکمه و حضار به اثبات رسانیده و مجرمين را به کيفر اعمالش برسانند. به اساس همین وظیفه بوده که ارگان‌های امنیتی و پولیس را در جامعه کنترولر و تطبيق کننده قانون یعنی چشم قانون می‌گویند. به هر صورت بحث ما به ارتباط سوابق ایجاد قوای امنیتی در زمان‌های مختلف در رژیم و حکومت‌های سابق ادامه دارد و مختصراً از آن یاد آوري بعمل می‌آید.

## فصل ششم

### پادشاهی اعلیحضرت محمدظاهرشاه



محمدظاهرشاه

دوران	از ۸ نومبر ۱۹۳۳ تا ۱۷ جولای ۱۹۷۳
لقب	آخرین شاه افغانستان
زادروز	۲۳ میزان ۱۲۹۳ (۱۶ اکتبر ۱۹۱۴ میلادی)
زادگاه	کابل افغانستان
مرگ	اول اسد ۱۳۸۶ (۲۳ جولای ۲۰۰۷)
محل مرگ	کابل افغانستان تپه مرنجان (تپه شهدا)
پس از	محمدنادر شاه
همسر	ملکه حمیرا ۱۹۳۱ - ۱۹۷۳ میلادی
دودمان	سلسله بارکزایی
پدر	محمدنادرشاه

#### بخش اداره و سیاست: (دوام سلطنت اعلیحضرت محمدنادرشاه)

بعد از کشته شدن نادرشاه و جلوس پسر هژده ساله اش محمدظاهرشاه بر تخت سلطنت افغانستان، اداره امور کشور به برادرهای نادرخان هر یک سردار محمدهاشمخان صدراعظم، سپهسالار شاه محمودخان وزیردفاع و سپهسالار سردار شاهولیخان مشاور امور سلطنت، که هر کدام شان در دوره پادشاهی برادرشان تجربه دولت داری و حکومت داری کسب کرده بودند؛ می‌رسد. آنها با الهام از مفکوره و نیت نادرشاه پلان‌های خصمانه، ظالمانه و دور از عدالت اجتماعی او را تخمیناً طی دو دهه دیگر در زمان سلطنت پسرش ظاهرشاه در عمل پیاده نموده؛ در پی تحکیم پایه‌های حاکمیت فامیلی شان برآمدند. البته در میان این سه برادر، هاشم‌خان با زرنگی خاصی که داشت توانست پس از مرگ برادر بیشتر قدرت را در قبضه خویش نگهداشته و بحیث فرد شماره یک کشور تبارز کند.

## بخش اول - حکومت سردار محمدهاشم خان

سردار محمدهاشم خان بعد از کشته شدن نادرشاه تمام صلاحیت‌های سلطنت و حکومت افغانستان را تحت کنترل شدید شخص خود قرار داده بود. خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر کمی به حاشیه رفته از لابلای کتب تاریخ اندکی درباره شخصیت این فرد بنویسیم:



دگر جنرال محمدنذیر کبیر سراج در قسمتی از فصل دوم صفحه ۳۰ کتاب تاریخ «رویدادهای نیمهٔ اخیر سدهٔ بیست در افغانستان» می‌نویسد: «...اگر مدت چهار سال پادشاهی نادرشاه را هم که محمدهاشم خان در آن وقت صدراعظم بود با دوره خدمتش در پادشاهی محمدظاهر علاوه کنیم؛ مدت صدراعظمی محمدهاشم خان يك دوره هفده ساله را دربر می‌گیرد.» وی در صفحه ۳۱ علاوه می‌کند: «... محمدهاشم خان با ملاحا، طبقه روحانیون و روشنفکران میانه خوبی نداشت. همهٔ این طبقات را تحت فشار قرار داده بود که از ترس صدا در آورده نمی‌توانستند. مخالفین خود را بی‌رحمانه سرکوب نموده و زندان‌ها را از رقبای سیاسی اش پر ساخت. شبکهٔ استخباراتی وسیعی را اساس گذاشته بود که حتی از داخل خانه‌های مردم اطلاع حاصل کرده می‌توانست.»

این موضوع نشان می‌دهد که اقشار و طبقات جامعه آن زمان مصئونیت شخصی نداشته و آزادی قدغن بود. آقای سراج همچنان در صفحه ۳۲ کتاب فوق‌الذکر تذکر می‌دهد که:

«در حکومت محمدهاشم خان زبان و قلم در بند بود. نشرات آزاد وجود نداشت. بحث و تبصره سیاسی ممنوع قرار داده شده بود. هیچ انسان سرشناس بدون اجازه شخص صدراعظم به خارج سفر کرده نمی‌توانست.»

محمدهاشم خان با دموکراسی حقوق بشر، عفو بین‌المللی و آزادی زندانیان سیاسی آشتی‌ناپذیر و بیگانه بود. به مخالفین سیاسی خود نیز از هیچ نوع ظلم و ستم دریغ نمی‌کرد. چنانچه در صفحه ۵۶۲ کتاب «تاریخ افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر» دورهٔ صدارت هاشم خان را چنین به تصویر کشیده است: سردار محمدهاشم خان صدراعظم حلقه‌های سیاسی و مشروطه‌خواهان را سرکوب نمود و مستبدانه و مطلق‌العنان وظیفه صدارت را به پیش برد. شاه در آن وقت فقط حیثیت سمبول را داشت. تبعیضات نژادی و قومی فزونی گرفت. صدارت محمدهاشم خان از نظر هیبت و سیاست گیرودارها در افغانستان چنان خوف و ترس را ایجاد کرد که خلف آن محمدظاهرشاه توانست چهل سال به راحتی و بی‌درد سر پادشاهی کند. همچنان درین مورد به صفحه «۲۰۵» جلد دوم «افغانستان در میسر تاریخ» چنین آمده است که می‌خوانیم:

«محمدهاشم خان افغانستان را چنان زیر کنترل جاسوسی و مراقبت شدید قرار داده

بود: گواه اینکه افغانستان نه کشور مستقل و بی طرف بلکه پارچه از دارالحرب و یا قسمتی از قلمرو هند انگلیسی است. در تمام ایستگاه‌های حمل و نقل کشور نماینده‌های ریاست ضبط احوالات ایستاده بود و هر فردی که در داخل می‌خواست از جایی به جایی برود بایستی هویت او تحقیق و اجازه سفرش از ریاست ضبط احوالات صادر می‌گردید و الی از مسافرت باز داشته می‌شد. بطور مثال محمدصالح خان مجددی را که برای سرکشی املاک خود در لوگر می‌رفت از موتر سرویس فرود آوردند. همچنان میر محمدشاه خان صدیقیان را که به غرض عروسی پسرش به قندهار سفر می‌کرد از مسافرت باز داشتند.»

باید اضافه نمود که یکی از خصوصیات انتقام‌های سیاسی بخصوص قتل‌ها در زمان حکومت مطلقه سردار محمدهاشم خان و خاندان وی این بود که اکثر اعضای فامیل، اقارب، نزدیکان و حتی رفقا و به اصطلاح عام مرغ‌خانه شخص فاعل محکوم به جزا - اعدام و یا حبس‌های پرمشقت می‌گردیدند. چنانچه محترم سید ولید صاعد در کتاب «درنگی بر برخی دریافت‌ها و رویدادهای افغانستان در قرن بیستم» مظلّم دوران هاشم خان را چنین تذکر داده اند که:

«زندان‌های محمدهاشم خان عبارت بودند از توقیف نقاره‌خانه، قلعه جدید، قلعه مخصوص، سرای موتی و بعضی زندان‌های دیگر مثلاً در زندان دهمزنگ يك تعداد ناسیونالیست‌های هراتی، مزاری، قندهاری که اسامی شان تا امروز نامعلوم مانده، زندانی بودند. در کابل بر علاوه يك تعداد افراد ناشناس مبارزین آزادی‌خواه نیز در این زندان به سر می‌بردند.

بابه عبدالعزیز، سرور جويا، شیخ بهلول، غلام نبي (هزاره) مشهور به چپه شاخ در قلعه مخصوص زندانی بودند. بابه عبدالعزیز به زندانی‌های قلعه مخصوص درس سوادآموزی می‌داد. سرور جويا زبان انگلیسی و شیخ بهلول عربی و فارسی تدریس می نمودند.

قرار روایت مرحوم محمدهاشم خان زمانی شاعر مبارز و انقلابی که خود در زندان بود، برای بار اول اصطلاح فیودالیزم و جمهوریت را در زندان از زبان بابّه عبدالعزیز شنیده بود.

محمدهاشم خان بین سال‌های ۱۳۱۳ و ۱۲۲۴ خورشیدی مطابق (۱۹۳۳-۱۹۴۴ میلادی) اکثر خانواده‌های طرفدار شاه امان‌الله و آزادی‌خواهان شهری و روستایی را گرفتار نمود. تمام زندانی‌های محمدهاشم خان کوته قلفی بودند. وی از اعدام علنی خودداری می‌نمود. اما اکثر زندانی‌ها را توسط پیچکاری، توسط تلقین روحی به قتل می‌رسانید و یا به دیوانگی سوق می‌داد. مثلاً فرقه‌مشر سیدحسن خان توسط پیچکاری از بین برده شد.

بابه چکری در آن زمان مبصر زندان بود، هر روز راست و دروغ احوال مرگ اعضای خانواده زندانی‌ها را به زندان می‌آورد. چنانکه در حدود ۲۳ زندانی زن که اکثر آنها مربوط خانواده زمان خان بودند در اثر مرض حمای لکه دار در زندان فوت شدند. سرطبیب‌های

محبس هریک حافظ احمدعلی، سرور هوتکی تا حدودی به محبوسین کمک کردند.

آنهايي که در دوره صدارت شاه محمودخان از زندان رها شدند عبارتند از:

محمدابراهيم صفا، بابه عبدالعزیز، سرور جويا، خالد، عبدالرحمن چرخي، دستگیر، امین هراتي، حقيقي قندهاري، عبدالغفارخان و عبدالغفورخان، عبدالوکیل، ناظر صفر، سيد اميرخان قوماندان، افندي ترکي، ابراهيم اوف، ملک خان صافي.

اما از خانواده‌هاي ملك قيس و زماني تنها زنها و اطفال آنها رها شده و مردهاي آنها به شمول عبدالسلامخان صافي در زندان باقي ماندند.

به همین ترتیب مجموع فامیل مرحوم غبار دانشمند و مورخ نامدار افغانستان، حبس و مجموع برادران، پسران کاکا، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌های غلام‌نبي خان چرخي حبس و اعدام گردیدند و صدها حادثه نظیر آن.»

چنانچه ماجرای اعدام (عبدالخالق که بخاطر قتل نادرشاه محکوم شده بود، به نقل از صفحه ۵۶۲ کتاب «حقیقت‌التاریخ» تذکر می‌دهیم:

«عبدالخالق به تنهایی دست به عمل قتل نادرشاه پادشاه (افغانستان) زده بود کسی در آن روز در عمل او شریک نبود، اما حکومت پدر، کاکا، ماما و چندین تن دیگر را اعدام کردند.»

بقول نویسنده قتل‌های سیاسی معاصر در افغانستان، یکتن از مامورین زندان همان وقت در مورد چنین واقعه جریان را طور ذیل توضیح کرده است:

«قاضی‌ها و مفتی‌ها حکم اجرای اعدام را خواندند، اعدام شوندگان را توسط تعداد از عساکر به طرف دهمزنگ بردند، در دهمزنگ قوماندان امنیه کابل طره‌بازخان ترتیبات لازم گرفته بود. اول پدر عبدالخالق یعنی خداداد، مامای او قربان‌علی و کاکای او مولاداد را پیش چشم او غرغره کردند. عبدالخالق هیچ به طرف شان ندید هر قدر که او را همراه برچه زدند و گفتند پدرت، مامایت، کاکایت را ببین؟ و تماشاکن؟ عبدالخالق هیچ نمی‌گفت و چشم خود را از زمین بالا نکرد.

بعد از آن محمودجان رفیق او را به دار کشیدند و گفت رفیقت را ببین. او را هم ندید. بالاخره بچه‌های غلام‌جیلانی خان چرخي (شاید ربانی جان و مصطفی جان بوده باشند) مولوي محمدایوب مدیر مکتب، میرعزیز، میرمسجدی و میرزا محمدخان را به دار آویختند. تنها وقتی که میرقاسم خان معین معارف را می‌خواستند غرغره کنند امر عفو او از طرف محمدظاهرشاه (پادشاه افغانستان) رسید و از کشته شدن معاف شد.

بعد نوبت عبدالخالق رسید. سيد شريف خان سرباور انگشت دست راست عبدالخالق را که ذریعه آن فیر کرده بود با چاقو برید، يك نفر چشم راست او را که همراه آن نشانه گرفته بود با چاقو از کاسه سر آن بیرون کشید، يك نفر جاجی (منظورم از قوم جاجی است) بینی او را برید، يك نفر دیگر هر دو گوش او را برید. خون مثل جوی از وجود او



جاری بود، بعد سپاهی‌های گارد شاهی با برچه‌های خود او راپاره پاره کردند که به شکل يك پارچه گوشت خون‌آلود در زمین شور می‌خورد تا اینکه جان داد.»

پس از آن سردار محمد هاشم خان به گرفتاری جمع غفیری از روشنفکران، آزادی‌خواهان و دانشمندان افغانستان اقدام کرده، عده‌ای را اعدام و عده‌ی دیگر را به حبس‌های پرمشقت و یا تبعید محکوم کرد.

بدین ترتیب سراسر کشور را فضای ترس، وحشت و اختناق سیاسی فرا گرفته بود. چون افراد ملت افغانستان در مجموع و مخصوصاً محاسن سفیدان، بزرگان، منورین و روشنفکران ارجمند افغان که تا اکنون در قید حیات هستند و خاطرات ناخوشایند از اعمال ضد کرامت انسانی چنین دستگاه‌های مخوف دارند، صرف به یادآوری چند مثال از اوراق تاریخ درین زمینه اکتفا و بعداً به تفصیل اصل موضوع که امنیت و نظم عامه است می‌پردازیم:

صفحه ۱۵۱ جلد دوم کتاب افغانستان در مسیر تاریخ چشم دید مؤرخ شهیر و دانشمند مرحوم غلام محمد غبار است: «من از صحبت‌های همین سپاهیان مطلع شدم که در توقیف‌خانه خورد و در توقیف‌خانه سیوت سوار، (سپوت در سابق ماموریت پولیس را می‌گفتند) که این توقیف‌خانه‌ها همه در جوار یکدیگر متصل قوماندانی کوتوالی (مقصد از قوماندانی امنیه است) افتاده بودند، صدها نفر توقیف‌شدگان که مقرر نان خشک نداشتند و خانه‌های شان در دهات علاقه‌های دوردست بود، از فرط ناداری و گرسنگی هر چاشت و شام روی صحن حویلی جمع شده در انتظار تکاندن سفره‌های طعام چند نفر توقیف‌شدگان درنده می‌بودند و حینی که سفره‌ها ریخته می‌شد آنان مثل حیوانات گرسنه هجوم آورده پارچه‌های استخوان ریزه‌های نان و هر آنچه‌ای بود می‌ربودند. این گروه بدبخت و یا به اصطلاح نویسندگان مزدور و جدیدالولاده افغانستان همان "رعایا و برایای صادق شاهانه" و به اصطلاح نمایندگان سیاسی قسمی از ملت غیور افغانستان بودند که پیوسته با چنین قساوت و شقاوتی کوفته می‌شدند.

در یکی ازین سال‌ها محمد معصوم خان مجددی که خانه اش در مرادخانی و نزدیک توقیف‌خانه‌های کوتوالی بود به من گفت: «شبى سرمامور پلیس ولایت کابل میر عبدالعزیزخان با حالت آشفته وارد منزل من شد (این شخص تحصیل کرده لندن نخست مدیر ضبط احوالات ارگ شاهی، بعداً رئیس ضبط احوالات و در اواخر والی کابل گردید) من سبب این آشفته‌گی را پرسیدم. او گفت الساعه از حویلی توقیف‌خانه عبور نمودم و صدای شکستن استخوان‌ها را شنیدم. وقتی که چراغ دستی خود را متوجه آن محل ساختم دیدم که چند نفر محبوس در گوشه‌ی تاریکتر حویلی استخوان‌ها را جمع کرده با دندان می‌شکنند و از فرط گرسنگی می‌خورند. این منظره حالت مرا بهم زد.»

مجددی بمن گفت: «آن شب نتوانستم نان بخورم. فردا اسپ لاغری را که می‌فروختند ذبح کرده شوربا پختم و با صد نان شب هنگام در توقیف‌خانه به اجازه محافظین به محبوسین نادر بادم و از آن به بعد هر شبی پنجاه نان خشک و چند کاسه شوربا شبانه می‌فرستادم. هفته گذشته بود که شب هنگام میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالات

وارد منزل من شد و گفت: والاحضرت صدراعظم صاحب محمدهاشم خان می‌گویند که شنیده ام شما برای محبوسین کوتوالی، شبانه نان می‌فرستید؛ باید در آینده این کار را نکنید چرا که حکومت می‌خواهد آنها را تأدیب نماید تا اصلاح شوند.»

یک بندی سیاسی که سراج‌الدین نام داشت هر قدر او را چوب زدند و قین و فانه کردند این بچه مرد آه نگفت. او را شب به نزد قوماندان آوردند. قوماندان گفت: من ترا در همین مجلس به اقرار می‌آورم. آن وقت امر کرد که مامور عبدل را بیاورید مامور عبدل وزیر آبادی رسید. قوماندان به او گفت عبدل خان این پسر را می‌بینی که خیانت کرده و اقرار نمی‌کند، ترا خواستم که بلایش اقرار کنی. مامور عبدل بالای سر محبوس آمده او را تهدید به اجرای عمل ننگین نمود، محبوس فوراً گفت «قلم و کاغذ بدهید من تمام آنچه شما می‌خواهید می‌نویسم.» قوماندان بخندید و از او نوشته گرفت.

در صفحه ۱۴۸ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» آمده است که مدت کوتاه قلفی محبوسین سرای موتی بیشتر از یک سال دوام نمود، در طی این مدت بر علاوه فشار در محبس، توسط نثار احمد لوگری مامور محبس به تهدید خانواده‌های محبوسین نیز پرداختند و از بعضی پول رشوت هم گرفتند. حتی نثار احمد مرد چهل ساله با دسیسه دخترک شیرمحمدخان تحصیل کرده جرمی در شق (رشته) برق را که در سرای موتی محبوس بود از مادرش به زنی خود گرفت و جهیزیه او را نیز از خانه‌های بعضی محبوسین دیگر تکمیل نمود. مثلاً بخانه محمدنعیم خان ترجمان پیغام داد که اطاق او نمناک است یکدانه قالین بفرستید، زنش قالین را فرستاد. نثار احمدخان بخانه خود برد. همچنین از سایر خانه‌های محبوسین اجناس مختلف را طلب و خود تصرف می‌نمود. زیرا این خانواده‌ها هیچگونه ارتباط حضوری و یا کتبی با محبوسین خود نمی‌توانستند داشته باشند. پیغام‌های مامور محبس را بحیث پیغام راستین محبوس خود می‌پنداشتند.

حکومت نثار احمد شیریر را که رتبه بلوک مشری کوتوالی داشت و در بدل مزاحمت‌هایی که در برابر روشنفکران محبوس بعمل آورده بود، بزودی ارتقا بخشیده و تا رتبه غندمشری بالا برد و این همان شیوه دیرینه خاندان حکمران بود که ترفیع مامور خودش را متناسب بادرجه ایذا و ضررش نسبت به مردم افغانستان می‌دانست. بسا از حکام و مامورین با کفایت کشور به علت پاک‌نفسی و مدارا با مردم، از خدمات دولتی و حداقل از ترفیعات رتبه‌وی، یا معزول و یا محروم گردیدند.»

## دوم در بخش دفاع ملی و اداره ارتش

طبق محاسبه گریگوریان در تاریخ «ظهور افغانستان نوین»: «بعد از اینکه اعلیحضرت محمدظاهرشاه بقدرت میرسد کاکاهای وی (سردار محمدهاشم خان صدراعظم، مارشال شاه‌ولی خان و سپه‌سالار شاه محمودخان) بحیث وزیر دفاع به سیاست قبلی نادرشاه جهت ریفورم دفاع ملی و ارتش افغانستان را ادامه دادند و درک کردند که می‌کانبزه شدن قوای دفاعی از اهمیت خاص برخوردار و ضرورت است. با نظر داشت اهداف فوق شعار خدمت نمودن به ارتش، خدمت نمودن به دین و خدمت به سرزمین افغانستان را تبلیغ

نموده جهت دستیابی به ثبات داخلی و دفاع از تمامیت ارضی استقلال سیاسی افغانستان و در نهایت حفظ جاه، مقام و بقای سلطنت فامیلی اداره ارتش را تحت کنترل کامل خودها قرار دادند.

چون شاه محمودخان یک نظامی با تجربه و روزگارهای گرم و سرد دنیا را در افغانستان گذشتانده بود تحت سرپرستی او ارتش با سلاح‌های ساخت آلمان، ایتالیا، بریتانیا و چکسلواکیا مجهز گردید و نیز یک نیروی هوایی کوچک اساس گذاری شد. تشکیل جزوتام محدود قوای تانک نیز بنیاد گذاشته شد. جهت سرعت عمل محاروبی اردو، جزوتام‌های حمل نقل با وسایط و تجهیزات ضروری بمیان آمد. کورس‌های تعلیمی پیلوتی و مکتب حربیه به شکل مدرن‌تر سازماندهی گردید. ریاست لوازمات یا لوژستیک جهت اعمار قرارگاه‌های نظامی و اکمالات اردو در تشکیل جدید مدرنیزه شد. در پهلوی ایجاد شفاخانه‌های نظامی، یک ستدیوم سپورتی برای ارتش بنام (غازی ستدیوم) نیز اساس گذاشته شد. اگر چه پیش از سال ۱۹۳۲ مریبان و مشاورین نظامی آلمان و ایتالیا در افغانستان وجود داشت اما از سال ۱۹۳۵ به بعد آموزشگاه‌ها برای افسران توپچی سواره و پیاده نظام در کابل هرات، مزارشریف و میمنه گسترش یافت و افسران به هندوستان، ایتالیا، جاپان و ترکیه جهت آموزش تخصص نیز فرستاده شد.

طبق نظر گریگوریان «حقوق ماهوار سربازان چهار برابر افزود گردید. دولت کوشش می کرد تا پسران سران اقوام را شامل اردو نموده و سهمی در حاکمیت فامیلی برای قبایل بدهد، جهت دفاع از حاکمیت قرار بگیرد. خدمت زیر بیرق برای دو سال تعیین و هر قبیله رقم مشخص از داوطلبان را در شمولیت به اردو تدارک می دید. سربازان دیگر با قید قرعه در میان روستایان که از هر گروه هشت نفری یک نفر به خدمت زیر بیرق معرفی می گردید. طی سال ۱۹۳۴ میلادی ارتش افغانستان دارای ۷۰ هزار سرباز تخمین می شد. در سال ۱۹۳۶ میلادی به ۸۰ هزار و تا سال ۱۹۴۱ به ۹۰ هزار محاسبه شده است. البته این ارقام به شمول ملیشه‌های قومی که در نزد رژیم ثبت بوده و در موقع ضرورت از آن استفاده بعمل می آمد در نظر گرفته می شد.»

طی سال‌های ۱۹۳۵ الی ۱۹۳۶ میلادی از مجموع عواید کشور که ۱۵۰ میلیون افغانی بود از آنجمله ۷۱ میلیون افغانی برای اردو بمصرف می رسید که طبق محاسبه ۵۰ فیصد عواید دولت را دربر می گرفت. در پهلوی قوت‌های دفاعی کشور حکومت همچنین پولیس و قوای ژاندارم را به عنوان نیروی ملی تحت صلاحیت وزارت امور داخله تجدید سازمان نمود.

در دوره هفده ساله صدارت محمد هاشم خان که سیزده سال آن مصادف با دوران سلطنت محمد ظاهرشاه بود، توجه جدی در تحکیم و توسعه تشکیل پولیس سیاسی یعنی ریاست ضبط احوالات مبذول گردید و برای این ارگان صلاحیت بی حد و حصر وظیفوی داده شد. در راس آن دستگاه مخوف شخصی بنام میرزا محمد شاه خان که در قساوت و بی رحمی مشهور و سرسپرده و وفادار رژیم و مورد اعتماد شخص صدراعظم بود، وظیفه اجرا می کرد. اما در مورد قوماندانی کوتوالی یا به اصطلاح امروزی قوماندانی

امنیه و پولیس به همان شکل سابق اکتفا کرده در راس آن یکی از هواداران ظالم و مستبد خود را بنام طره‌بازخان تعیین کرد که مدت طولانی بحیث قوماندان کوتوالی ولایت کابل در ظلم، شکنجه و ستم زبان‌زد عام و خاص بود و با ریاست ضبط احوالات مشترکاً وظایف امنیتی، تعقیب و شکنجه مجرمین سیاسی و جنایی را اجرا می‌کردند.

سردار محمد هاشم‌خان طی دوران طولانی صدارت خود به همان تشکیل پولیس و ژاندارم که در زمان نادرشاه سازماندهی و تجدید ساختمان شده بود اکتفا نمود. صرف به پاس خدمات طره‌بازخان پست قوماندانی کوتوالی را در سال ۱۹۴۱ میلادی از لوامشری (دگروالی) به فرقه‌مشری (جنرالی) ارتقا داد و طره‌بازخان قوماندان سابق را به آن منصوب نمود. همچنان در سال ۱۹۴۴ میلادی مکتب پولیس را تأسیس کرد. طبق قراردادی که در همین سال افغانستان با دولت انگلیس داشت، دوصد نفر افسر افغان را به هند بریتانوی و عده دیگر از جمله میر عبدالعزیزخان سابق والی کابل و رئیس ضبط احوالات محمد اکبرخان علمی، محمد اکبرخان، محمدرفیق‌خان و عبدالاحدخان و چند تن دیگر به کشور انگلستان و کانادا جهت تحصیل در مسلک پولیس اعزام گردیدند که بعد از عودت در بخش‌های سرمایه‌موریت پولیس کابل و قوماندانی کوتوالی ایفای وظیفه می‌کردند. اما در مورد لایحه وظایف، سیستم تحقیق و اصولنامه قوای امنیتی هیچگاه اقدام بعمل نیاورده و با همان دسپلین نظامی و عسکری الی اخیر دوران صدارت محمد هاشم‌خان تحقیقات مجرمین در فضای رعب، ترس و وحشت صورت می‌گرفت.

سردار محمد هاشم‌خان در مدت ۱۷ سال صدارت با صلاحیت نامحدود و حکومت مطلقه شاهی در حقیقت پادشاه نوجوان را به حاشیه کشانیده و تمام صلاحیت پادشاهی و حکومتی در دست او تمرکز یافته بود. وقتی که محمد ظاهرشاه یک نوجوان خام نه بلکه یک مرد ۳۵ ساله شده بود، تصمیم گرفت تا اداره امور را بدست خود گیرد بالاخره محمد ظاهرشاه طی فرمانی از طریق رادیو عزل او را رسماً به آگاهی ملت افغان و جهانیان رسانیده، زمام امور حکومت را به عم (کاکا) دیگرش یعنی سپه‌سالار شاه محمودخان طی فرمان جداگانه تفویض کرد.

بدین ترتیب شاه رسماً نمایش قدرت و موجودیت نمود و در عرصه سیاست و اداره دولت افغانستان بحیث پادشاه واقعی تبارز کرد. این زمان مصادف بود با ختم جنگ دوم جهانی، تغییرات عمده به نفع صلح و سوسیالیزم، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در سطح جهانی، شکست فاشیزم هیتلری و تبارز دولت پر قدرت اتحاد شوروی در عرصه سیاست جهانی، زوال حاکمیت استعماری دولت بریتانیای کبیر در سرزمین افسانوی هند قدیم و تجزیه آن به دو دولت هند و پاکستان، حضور سیاسی و نظامی امریکا در مجاورت افغانستان یعنی پاکستان که خلاء و جای پای انگلیس را در منطقه به اصطلاح پر نمود. تشکیل و ایجاد سازمان ملل متحد بخاطر تضمین صلح و آزادی تمام اعضای این سازمان، اعلامیه حقوق بشر در جهت رهایی ملت‌ها از اسارت و برده‌گی جور و ستم قرون متمادی و غیره.

این همه تغییرات در سطح جهان محمدظاهرشاه را وادار ساخت تا بساط حکمروایی ظالمانه و مستبدانه سردار محمدهاشم خان را کاهش دهد؛ بر زخم‌های مردم به اصطلاح ملحم گذارد و اگر مصلحت بود با خواست جامعه يك جا قدم بردارد.

## بخش دوم حکومت شاه محمودخان

با رویکار آمدن شاه محمودخان در راس حکومت، ناگزیر دولت افغانستان با الهام از



تغییرات سیاسی جهانی و نیز اوج‌گیری نفرت و خشم روشنفکران و مبارزین آگاه کشور از سیاست خشن و اختناق شدید حکومت که از طرف سلف آنها اعمال می‌گردید، دست به یک سلسله نوآوری‌ها و ریفورم زده این دفعه بعد از مرور هفده سال همان مسودهٔ قانون اساسی را که طی این مدت طولانی جبراً به فراموشی سپرده شده بود جهت اغفال منورین و روشنفکران به نمایش بگذارد که از آن جمله از عفو و آزادی محبوسین سیاسی، آزادی انتخابات در شورای ملی، آزادی تشکیل احزاب سیاسی، انتخابات آزاد روسای ناحیه‌ها و شاروالی‌ها، تا اندازه آزادی مطبوعات، آزادی جراید ملی و شخصی، منع کار اجباری و آزادی‌های مدنی می‌توان نام برد.

باید اضافه نمود که یکی از دست‌آوردهای مهم و ملی در سطح کشور همانا تأسیس احزاب سیاسی از قبیل حزب «خلق» به رهبری دوکتور عبدالرحمن محمودی، حزب «وطن» به رهبری میر غلام محمد غبار، حزب «ویش زلمیان» به رهبری عبدالروف بینوا و حزب دموکرات ملی و غیره و نیز جراید آزاد ملی بنام جریده وطن، انگار، ندای خلق و یکتعداد جراید، دیگر به همین ترتیب تصویب قانون انتخابات بلدیة (شهرداری) مبتنی بر رای سری، آزاد و کتبی را می‌توان نخستین اقدام عملی در جهت دموکراسی در دورهٔ صدارت شاه محمودخان گفت. این قانون به سال ۱۳۲۷ خورشیدی به تصویب رسید.

انتخابات دورهٔ هفتم شورای ملی افغانستان و مبارزهٔ آزاد روشنفکران و وطنپرست ملی که بعد از رژیم نادرشاه بطور نسبتاً آزاد بوجود آمده، تکانه در جهت بیداری افراد ملت و شناسایی وکلای ملی انتخابی آنها بوده که از سال ۱۳۲۸ الی اخیر سال ۱۳۳۰ خورشیدی دوام داشت. بر اساس گفته صباح‌الدین کشکی در کتاب «دهه قانون اساسی» از این پارلمان به نام شورای لیبرال نیز یاد شده است. شاه محمودخان هدایت داده بود تا اعضای مجلس شوری بدون مداخله حکومت انتخاب شوند.

این انتخابات پارلمانی شور و هیجان بزرگی را در میان شهریان کابل پدید آورد و آنها با علاقه‌مندی به پای صندوق‌های رای رفتند. در نتیجه شماری از شخصیت‌های ملی، روشنفکران و رهبران حزبی به نمایندگی از شهریان کابل و شهرهای دیگر در پارلمان راه یافتند. فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» این نام‌ها را مشخص ساخته است: «میرغلام محمد غبار از کابل، دکتر عبدالرحمان محمودی از کابل، گل‌پاچا الفت از جلال‌آباد، محمدکریم نزیهی از اندخوی، صلاح‌الدین سلجوقی از هرات، عبدالحی حبیبی از قندهار، سیدمحمد دهقان از بدخشان، قریشی از تخار، خال محمد خسته از مزار شریف، نظرمحمد نوا از میمنه و عدهٔ دیگری از سایر نقاط.

یکی از درخشان‌ترین کارهای که در این پارلمان عملی گردید؛ این است که در این دوره

پارلمان توانست به سال ۱۹۵۰ میلادی قانون مطبوعات را به تصویب برساند که در آن به نشریه‌های غیردولتی نیز اجازه نشرات داده شده بود. انتخابات آزاد شاروالی‌های شهرهای بزرگ از قبیل کابل، قندهار، هرات، مزارشریف و غیره که مردمان و اهالی شهرها برای اولین دفعه اشخاص مورد اعتماد و خدمتگاران ملت را بحیث شاروال انتخاب نمودند. از جمله مرحوم غلام‌محمد فرهاد تحصیل یافته آلمان و میر محمدصدیق فرهنگ بحیث شاروال و معاون شاروالی و محمدحسین خان نهضت منشی انتخابی مردم کابل، مرحوم غلام‌علی‌خان اورکزی از تحصیل یافتگان ترکیه بحیث شاروال انتخابی مردم شهر مزارشریف به اکثریت آرا انتخاب گردیدند. به همین ترتیب یکتعداد تحصیل یافتگان ملی دیگر در نواحی کابل و سایر شهرها.

همهٔ این اقدامات گامی به سوی دموکراسی و ترقی بوده که درین مدت کوتاه امیدی برای مبارزین و روشنفکران افغان و نویدی برای ترقی کشور در افق سیاسی جامعه نمایان گردید.

با تأسف این دموکراسی شاهانه و حکومت فامیلی تظاهر موقتی بوده؛ حکومت و خاندان سلطنتی نتوانستند شکیبایی خود را نگهدارند که در مقطع زمانی جهت فریب و اغوای ملت افغان بدان متوسل شده بود؛ دیر نپائید و پیگیری و دوام نداشت.

دستگاه حاکمه با مشاهده جنبش ملی و ندهای عدالت و حق طلبی از کرده پشیمان گردیده، چهرهٔ اصلی خود را نمایان و طی سال ۱۳۳۱ خورشیدی در آغاز مبارزات انتخاباتی دورهٔ هشتم شورای ملی مانند سلف خود به سرکوب مجدد حوزه‌های انتخاباتی و رهبران سیاسی، مصادره و توقیف جراید ملی، انحلال احزاب، انجمن‌ها و اتحادیه محصلین پرداخته با تهدید تخویف و حبس مبارزین آگاه و وطنپرستان صادق کشور بار دیگر جنبش‌های دموکراسی و عدالت خواهی را در گوی ملت افغان خفه و اختناق شدید سیاسی را رویکار آورد.

در مبارزات انتخاباتی دورهٔ هشتم شورای ملی افغانستان غلام دستگیرخان، مرحوم دادمحمدخان کندک‌مشر متقاعد که از جمله غازیان جنگ استقلال افغانستان بودند؛ بحیث ناظر در صحنه رای دهندگان شهریان کابل در ماه حمل ۱۳۳۱ خورشیدی حضور بهم رسانیده بالمواجه مشاهده نمود، آن‌عه افرادی که در صندوق آراء برای مبارزین سیاسی و ملی اقدام به رای دهی می‌کردند، (از جمله داکتر عبدالرحمن محمودی و میرغلام‌محمد غبار) مورد عتاب و هتک حرمت از طرف والی کابل بنام عبدالحکیم شاه‌عالمی (مشهور به بچه ملاقندی) قرار می‌گرفتند و رای آنها باطل اعلام می‌گردید.

این حرکت والی کابل عکس‌العمل شدید آنها را ببار آورده؛ برای والی کابل گفت که دولت انتخابات آزاد را اعلان‌نموده، باید در حصهٔ تصمیم افراد ملت و واقعیت موضوع ارج و احترام گذاشته شود. با اظهار این مطلب به والی کابل، مشاجره آغاز و والی مذکور به خشم آمده با کمال بی‌ادبی رای دهندگان را توهین و برای افسران پولیس امر نمود که همه افرادی که بمقصد رای‌دهی برای دوکتور عبدالرحمن محمودی و میر غلام‌محمد غبار آمده‌اند، به جبر و زور از صحنه انتخابات دور ساخته شوند.

بدین ترتیب موصوف صحنه انتخابات را برای وکلای انتصابی دولت مساعد ساخت تا در صندوق آرای افراد دولتی افزایش آراء بعمل آید. درین مشاجره لفظی که بین دادمحمدخان و والی کابل بمیان آمد چون وی جانب حق و عدالت را گرفته بود تمام محصلین پوهنتون و جمع غفیری از شهریان کابل با پشتیبانی از داعیه برحق او در مقابل رویه نامطلوب والی کابل بخشم آمده، انتخابات تقلبی را تحریم و دست به تظاهرات عظیم در شهر زدند.

عبدالحکیم شاه‌عالمی والی کابل، موصوف را بانی و محرک این ماجرا برای شاه‌محمودخان صدراعظم وانمود ساخته که در نتیجه امر توقیفی اش از طرف صدراعظم صادر گردید. ابتدا در ماموریت پولیس شهرنو و سپس در محبس سیاسی ولایت کابل محبوس گردیده که در ماه حوت سال ۱۳۳۱ خورشیدی بدون تحقیق و الزامیت در همین زندان داعی اجل را لبیک گفت.

جهت تائید موضوع تذکر صفحه ۲۶۹ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» را نقل قول می‌نمایم:

«...اعتراض کنندگان از طرف عبدالحکیم‌خان شاه‌عالمی والی کابل با چوب پولیس از حوزه‌ها برون رانده شدند و مقاومت کنندگان به محبس سوق می‌گردیدند. چنانچه دستگیرخان قلعه‌دار سابق ارگ را که مرد منور و ده سال محبوس سیاسی بود، با چوب پولیس برانندند. دادمحمدخان کندک‌مشر مشهور به لندی را که از غازیان جنگ استقلال بود؛ در محبس افگندند. و تا زمانی او را نگهداشتند تا در حوت همان سال در محبس بیمار گردیده و بدون دوا و طبیب با زندگی وداع گفت.»

بعد ازین ماجرا، تعداد کثیری از رجال، شخصیت‌های سیاسی و ملی محکوم به حبس گردیده، زندان‌ها از وجود آنها مملو گردید که مشهورترین آنها مرحوم دوکتور عبدالرحمن محمودی، مرحوم میر غلام‌محمد غبار، دوکتو غلام‌فاروق اعتمادی، دوکتور عبدالقیوم‌خان رسول، عبدالجی‌خان عزیز، برات‌علی‌خان تاج، فتح‌محمدخان فرقه‌مشر، محمدیوسف آئینه، بیک کارمل، عبدالحمید مبارز، غلام‌حسن‌خان صافی، سلطان‌احمد لوی نایب، پسران مهدی‌جان، آصف آهنگ، داکتر ابوبکرخان و صدها نفر وطنپرستان و مبارزین ملی افغانستان که نام‌های پرافتخار آنها همیشه ثبت اوراق زرین تاریخ افغانستان خواهد بود. (چشم‌دید نگارنده که نزد پدرم به محبس می‌رفتم و اشخاص فوق‌الذکر را می‌دیدم) به هر صورت باوجود این حالت باید افزود که دوره صدارت شاه‌محمودخان دوره نسبتاً بهتر و خوبتر نسبت به دو برادر قبلی اش بوده که مردم آنقدر در خوف و هراس و بی‌حقوقی زندگی نمی‌کردند و تا اندازه‌ای جلو ظلم و ستم گرفته شده بود.

اما در مورد اصل موضوع که دفاع و امنیت است باید اضافه نمود که شاه‌محمودخان صدراعظم مانند برادر بزرگ خود اعلیحضرت محمدنادرشاه افسر نظامی بوده و عمری را بحیث وزیر دفاع سپری، اندوخته زیاد از تجارب و سازماندهی امور نظامی و اداره داشته، در بخش نظامی مصدر خدمات شایانی گردید. چنانچه تأسیس حربی شونگی



مهتاب قلعه و تشکیل محدود مکتب حربیه در بالاحصار کابل، ایجاد تعلیم گاه‌های پیاده، توپچی، سواره نظام، لوازم، بیطاریه صحیه، موزیک و سپورت محصول و دست‌آورد او و همکارانش می‌باشد و نیز در اکمال و تجهیز سلاح و مهمات مالزومه و تجهیزات قوای مسلح افغانستان کارهای مؤثر انجام داده است. بخصوص در تجدید ساختمان و سازماندهی فرقه گاردشاهی، فرقه قلعه جنگی که در آن وقت در محل امروزی شفاخانه چهارصد بستر وضع الجیش داشت، فرقه هفت، بعدها فرقه هشت، فرقه حسین کوت در پایتخت کشور و فرقه‌های جلال آباد، گردیز، قندهار، هرات، مزار شریف، غزنی و لوای نهرین که بعداً به فرقه ارتقاء کرد؛ تلاش زیاد نموده و نیز در نصب قوماندانان وفادار و سرسپرده به رژیم که شخصاً از آنها شناخت داشت اقدام عملی نمود.

باید خاطر نشان نمود که وی با استفاده از فضای بهتر و باز که بعد از جنگ عمومی دوم جهانی بین کشورها بوجود آمده بود؛ تعداد از افسران اردو را به کشورهای هند، ترکیه، انگلستان، آلمان غرب و امریکا اعزام نمود که از آن جمله چند نفر افسر محدود رشته پولیس جهت آموزش به انگلستان و آلمان نیز فرستاده شدند که عبارت بود از مرحوم جنرال عطاالله عظیمی تحصیل یافته آلمان که بعدها بحیث قوماندان شونخی عالی پولیس، قوماندان امنیه کابل، قوماندان اکادمی پولیس، عبدالاحدخان (برادر مرحوم دوکتور عبدالظاهر سابق صدراعظم) قوماندان بعدی اکادمی پولیس، قوماندان امنیه کابل، محمداکبرخان علمی سابق قوماندان امنیه قندهار، محمد رفیق سابق قوماندان اکادمی پولیس از آن جمله اند که در لندن و کانادا تحصیل نموده بودند.

به همین ترتیب يك تعداد افسران ممتاز وزارت دفاع بخاطر کسب دانش ارکان حربی به ترکیه نیز اعزام گردیدند که سترجنرال خان محمد سابق وزیر دفاع، دگرجنرال غلام فاروق سابق لوی درستیتر، دگرجنرال خان محمد مرستیال، دگرجنرال سیدحسن سابق لوی درستیتر، دگرجنرال مرادعلی خان ناصری، دگرجنرال احمدسعیدخان سابق قوماندان قوای قندهار، دگرجنرال محمدنیسم سابق قوماندان عمومی توپچی و دگرجنرال عبدالرزاق میوند سابق قوماندان حربی پوهنتون از آن جمله می‌باشند.

سیستم واحدهای اداری افغانستان درین زمان طبق تشکیلات سابق به نایب‌الحکومه‌گی‌ها، حکومت‌اعلی، حکومت‌کلان، حکومت‌محلی و علاقه‌داری‌ها منقسم که هر کدام آنها دارای قوماندانی‌های کوتوالی و قوماندانی‌های ژاندارم بوده و تحت امر قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس در چوکات وزارت داخله ایفای وظیفه می‌نمودند.

به اساس یادداشت‌های مرحوم عبدالرحیم ضیایی، قوماندانی کوتوالی که در زمان امیردوست‌محمدخان بوجود آمده و از زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن‌خان در نزدیکی ارگ شاهی در منطقه نغاره‌خانه موقعیت داشت، به منطقه و تعمیر فعلی ولایت کابل انتقال نمود که سابق بنام مهمان‌خانه دولتی یاد می‌گردید. در همین مقطع زمانی نام قوماندانی کوتوالی به قوماندانی امنیه کابل تغییر داده شد که این تغییر نام در دیگر

مناطق کشور نیز عملی گردید. در جوار دفاتر قوماندانی امنیه کابل دفاتر سرماموریت پولیس و شعبات مربوط قوماندانی امنیه و در قسمت جنوب آن توقیف‌خانه ولایت کابل، در قسمت غربی آن نظارت‌خانه‌ها و محبوسین سیاسی جا داده شده بود.

والی کابل و دفاتر مربوطه آن در تعمیراتی که قبلاً مخصوص روسای مهمانان خارجی بود تغییر محل نمود.

با نقل مکان قوماندانی کوتوالی به تعمیر جدید، گنبد کوتوالی نگاره‌خانه با ملحقات آن به تدریج تخریب گردیده و میدان وسیع از آن بوجود آمد که مدت طولانی بحیث ایستگاه مرکزی بس‌های شهر مورد استفاده قرار می‌گرفت. این منطقه اکنون بنام چهاراهی پیشتونستان یاد می‌گردد که در مرکز آن تأسیسات فواره آب و در مقابل تعمیر وزارت مالیه قرار دارد.

باید خاطرنشان نمود که در زمان صدارت شاه‌محمودخان بخصوص دوران اخیر صدارت وی شهر کابل توسعه زیاد نمود. شهر کهنه از چنداول الی دروازه لاهوری، از عاشقان و عارفان و شوریازار الی باغ علی‌مردان و بارانه تا کناره‌های جنوبی دریای کابل به اساس ریفرم شهری که توسط دیپلوم انجینر غلام‌محمد فرهاد شاروال انتخابی کابل مورد تطبیق قرار گرفت. در وسط شهر کهنه جاده طولانی و وسیع احداث که بنام جاده میوند یاد گردید. نواحی جدید دیگر مانند شهرنو، شیرپور، شیرشاه‌مینیه الی کوته سنگی (میرویس میدان) علی‌آباد، قلعه فتح‌الله‌خان، شش‌درک، گذرگاه، زهردرسن، جمال‌مینیه، قسمت از برکی شهرآرا، کلوله پشته، شاه‌شهید به شیوه‌ها و نقشه‌های جدید اعمار شد. سرک‌ها و خیابان‌ها نیز مطابق به خواست زمان احداث شده که منظره شهر کابل را کاملاً دگرگون ساخت.

ناگفته نماند که در آن زمان در کابل صرف یک ونیم کیلو متر سرک اسفلت شده وجود داشت که از پل شاه دو شمشیره الی پل باغ عمومی دو طرف دریای کابل، پل باغ عمومی الی ارگ و سرک مقابل صدارت و وزارت خارجه امتداد داشته؛ سایر سرک‌های شهر کابل به شمول شاه‌راه‌های ولایتی بصورت عموم خامه بودند.

با توسعه شهر کابل، ناگزیری توسعه تشکیل قوماندانی امنیه کابل نیز رونما گردید. گرچه یکتعداد ماموریت‌های پولیس که بنام «سپوت» یاد می‌شدند در شهر کابل وجود داشت؛ ولی فاقد تأسیسات و ادارات امنیتی بود.

در زمان صدارت شاه‌محمودخان، طره‌بازخان قوماندان امنیه مستبد و دیکتاتور کابل معزول گردید و به عوض آن دگروال خواجه محمدنعیم‌خان که قبلاً قوماندان و مدیر تعلیمگاه پولیس و ژاندارم و یکی از دست پروردگان سردار محمدهاشم‌خان بود؛ تقرر حاصل نمود. قوماندانی ژاندارم ولایت کابل نیز تحت امر قوماندانی امنیه کابل قرار داده شد.

در مناطق جدید شهر کابل برای اولین بار ماموریت‌های پولیس کارته‌چهار (شیرشاه‌مینیه) و شیرپور بقسم تعمیر اساسی برای یک «استیشن» عصری پولیس و یا قرارگاه پولیس

ساخته شد که برعلاوهٔ دفاتر مربوط قرارگاه، یک‌یک تولی از قوت‌های سرماوریت در آنها جابجا گردید. ماموریت تنورسازی نیز با درنظرداشت نورم‌های جدید بازسازی گردید. برعلاوه کندک ماموریت شترخانه که در شوربازار موقعیت داشت و یک کندک مرکز قرارگاه در همکاری با سایر نیروهای پولیس امنیت شهر کابل را تأمین می‌نمود.

اولین مامور ماموریت عصری شیرپور مرحوم عبدالغنی‌خان وردک به رتبه تورنی (پدر عبدالرحیم وردک وزیر دفاع رژیم حامد کرزی رئیس جمهور اسلامی افغانستان) و در ماموریت کارته‌چهار مرحوم آدم‌خان بودند. آخرین وظیفهٔ عبدالغنی‌خان برتبه دگروالی بحیث قوماندان امنیه هرات و از آدم‌خان برتبه دگروالی بحیث قوماندان امنیه ولایت فاریاب بود.

هر ماموریت پولیس در آن زمان دارای یک نفر مامور، دو نفر معاونین، یکتعداد افسران و خوردضابطان بوده که مسئولیت تأمین امنیت بیست و چهار ساعته مناطق مربوطه بدوش آنها قرار داده شده بود. هر ماموریت در تشکیل خود نظر به وسعت ساحه از ۶۰ تا ۹۰ نفر سرباز داشته که طبق ضرورت و پروگرام ماموریت پولیس، بوظایف سوق می‌گردیدند.

این سربازان از جمله کسانی بودند که به اساس قانون مکلفیت عسکری به نیروهای مسلح کشور جلب می‌شدند. فراموش نباید کرد که قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس در ترکیب وزارت امورداخله در راس همه قوماندانی‌های امنیه ولایت کابل و سایر ولایات کشور قرار داشت و ارگان مرکزی امنیت داخلی مملکت شمرده می‌شد. در راس این قوماندانی دایم یک نفر جنرال مجرب قرار داشت که از یک تعداد آنها از زمان سلطنت محمدنادرشاه الی سال‌های نه چندان دور نام برده می‌شود: جنرال محمدگل‌خان مهمند وزیرداخله و هم قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، جنرال عبدالاحد ملکیار وزیرداخله و قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، جنرال سردار اسدالله سراج وزیرداخله و هم قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس.

آنهايي که صرف قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس بودند: جنرال سید اکبرخان مینه‌یار، جنرال سید صالح‌خان، جنرال محمدعلم‌خان لوگری، جنرال محمدگل‌خان، جنرال محمدعلی‌خان، جنرال عبدالشکورخان عظیمی، جنرال محمدرحیم‌خان ناصر، جنرال عبدالحکیم‌خان کتوازی، جنرال سیدعبدالغنی وردک و غیره.

از جمله قوماندانان مشهور کوتوالی و امنیه این‌ها بودند: محمدحسین‌خان، میرزا عبدالروف‌خان، مرحوم سمیع‌خان، سعدالدین‌خان بها، جنرال طره‌بازخان، دگروال خواجه محمدنعیم‌خان (بعدها به اتهام کودتا علیه دولت به همدستی سید اسماعیل بلخی یکی از روحانیون افغانستان گرفتار و مدت ۱۵ سال را در محبس دهمزنگ که خود اعمار نموده بود محبوس سیاسی گردید). جنرال محمدآصف‌خان که بعدها بحیث رئیس تهیه ارزاق کار می‌کرد، دگروال عبدالعزیز لودین، دین‌محمد دلاور، جنرال عطاالله عظیمی، جنرال عبدالاحدخان، دگروال عبدالحکیم‌خان کتوازی، دگروال عبدالحنان مینه‌پال، و غیره.

بخاطر پرورش پرسونل برای ژاندارم و پولیس، مکتبی در محل موجود اکادمی پولیس تأسیس گردید. درین مکتب فارغان صنف ششم مکاتب شامل شده؛ ابتدا برای شش ماه و بعداً برای نه ماه تحت تدریس قرار داده می‌شدند که به رتبه ۱۳ مامورین ملکی دولت معادل پرکمشر از کته‌گوری خوردضابطان قوای مسلح فراغت حاصل کرده و شامل خدمت می‌شدند. این‌ها بعد از سپری نمودن میعاد معینه خدمت و اخذ سجل مساعد بالترتیب به رتبه ۱۲ معادل معاون سرپرکمشر و رتبه ۱۱ معادل به سرپرکمشر ارتقا می‌کردند. سرپرکمشر قدمدار که درجه بین مامور رتبه ۱۰ و ۱۱ بوده، جهت ارتقا تابع کورس و امتحان جداگانه شده، در صورت موفقیت بحیث دریم بریدمن پولیس و ژاندارم شامل کار می‌شدند.

همچنان در دوره صدارت شاه محمودخان یک تعداد افراد با سواد که در قطعات پولیس و یا ژاندارم دوره مکفیت را سپری کرده بودند و یا آنعده مامورین جوان که در شعبات جزاء قوماندانی‌های کوتوالی و یا سرماموریت‌های پولیس ایفای وظیفه می‌نمودند؛ بنام تعلیم‌گاه شامل مکتب ژاندارم و پولیس گردیده بعد از سپری نمودن کورس‌های مشخص در صورت موفقیت بحیث وکیل ضابط شامل کار می‌گردیدند. اکثر فارغ‌التحصیلان این تعلیم‌گاه به کسب حقوق و امتیازات پولیس موفق می‌شدند. از آن جمله مرحوم سیف‌الله‌خان، فقیرمحمدخان، یارمحمدخان، بهالدین‌خان، گل‌نبی‌خان و غیره که دو نفر اخیر الذکر بحیث سرمامور پولیس کابل و قوماندان‌های امنیه ولایات هرات و قندهار نیز ایفای وظیفه نموده اند.

یکتعداد زیاد فارغان مکتب پولیس که بنام پولیس مکتبی یاد می‌شدند به رتبه‌های افسری ارتقاء نموده، حتی تا رتبه‌های دگرم و دگروال رسیده بودند. از آنجمله مرحوم محمدنادر سکندری، دستیار عطاالله‌خان عظمی قوماندان امنیه کابل و نعیم‌الله‌خان پنجشیری در شعبه قتل در زمان قوماندانی عبدالاحدخان، سحرگل‌خان، جمعه‌الدین‌خان، حنان‌خان، پاچا میرخان و تعداد زیاد افسران دیگر

حکومت افغانستان طی سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۴۵ میلادی به تعداد ۶۴۸ عراده موتر لاری باربری از امریکا خریداری نمود. این اقدام سیستم حمل و نقل و ترانسپورت کلاسیک کشور را که بر پایه نیروی حیوانی استوار بود؛ در معرض دگرگونی قرار داد. از جانب دیگر توريد بس‌های شهری و افزایش موترهای تیزرفتار باعث آن شد تا تشکیل جدید پولیس برای سوق و اداره وسایط ترانسپورتی صنعتی بمیان آید. برای حل این پرابلم اداره ترافیک شهر کابل اساس گذاشته شد. برای فعال ساختن اداره ترافیک یک تعداد افسران از قوماندانی امنیه کابل و بعضاً از ژاندارم توظیف گردیدند تا عبور و مرور وسایط ترانسپورتی و عابری را در شهر تنظیم بدارند.

همچنان طی سال‌های اخیر صدارت شاه محمودخان با تأسیس تعداد زیاد نمایندگی‌های سیاسی کشورهای مختلف جهان به سطح سفرا، وزرای مختار، قنصل‌گری‌ها، قوماندانی ژاندارم و پولیس در چوکات قوماندانی امنیه کابل تولى سفارت‌ها را بوجود آورد که تأمین امنیت سفارتخانه‌ها و سفرا بدوش آن گذاشته شده بود. برای این مقصد

از سریازان باسواد با پولیس‌های مکتبی استفاده بعمل می‌آمد. طی همین سال‌ها آمریت اطفائیه جهت مجادله با حریق و آتش‌سوزی‌ها در چوکات سرماموریت قوماندانی امنیه کابل بازسازی گردید. این بود فشرده از تغییرات در بخش قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس که در زمان صدارت شاه محمودخان جامه عمل پوشیده اما هیچگاه در حصه تدوین قوانین پولیس، قانون اجراءات جزایی، صلاحیت‌ها و غیره اقدامات قانونی توجه نشده و تا مدت طولانی وضع بدین منوال بود.

## فصل هفتم

### حکومت سردار محمدداودخان

بخش اول - اوضاع اجتماعی و سیاسی:



به سلسله توضیحات قبلی باید افزود درحالی که صدراعظم شاه محمودخان برحال شامل وظیفه بود، از رادیو افغانستان شنید که استعفا داده است. بدین ترتیب پادشاه عملاً او را در برابر عمل انجام شده قرار داده؛ سردار محمدداودخان را که پسرعم (کاکا) و شوهر همشیره اش بود، طی فرمانی به حیث صدراعظم در راس حکومت تعیین نمود.

سردار محمدداود که مانند محمدنادرشاه و سلف خود سپهسالار شاه محمودخان یک افسر نظامی بود و تجربه طولانی کار در امور و نظامی سیاست و اداره داشت در ۲۱ سرطان ۱۳۳۲ خورشیدی که مصادف با سال ۱۹۵۳ میلادی بود؛ زمام حکومت افغانستان را به عهده گرفت.

چون سیاست، اداره، تغییرات و دست آوردهای نسبی در مسیر دگرگونی بخصوص طی نیمه دوم قرن بیست با نام و کارنامه‌های سردار محمدداودخان ارتباط دارد؛ بناءً لازم دیده می‌شود تا جهت شناخت بهتر از وی شهرت مکمل این زمامدار افغانستان را از کتاب تاریخ «حکومت اول سردار محمدداود» نوشته محترم نجیم آریا و اکبر شالیزی نقل قول کنیم:

«سردار محمدداود پسر سردار محمدعزیز، برادرزاده اعلیحضرت محمدنادرشاه، پسر کاکا و شوهر همشیره اعلیحضرت محمدظاهرشاه در سال ۱۹۰۹ میلادی در شهر کابل تولد شده است. پس از تحصیلات متوسط در لیسه استقلال به فرانسه رفته در رشته مهندسی تحصیل کرد. با عودت به وطن در جریان سلطنت محمدظاهرشاه برای یکسال در تعلیم‌گاه نظامی پیاده شامل گردید و در پایان این دوره به حیث جنرال شامل خدمت در وزارت حربیه آنوقت شد. درحالی که سایر فارغان به رتبه‌های عادی خود فارغ شدند. این امتیاز صرف برای سردار محمدداود و سردار اسدالله که خواهرزاده نادرشاه بود؛ منظور شده بود. متعاقباً سردار داود به حیث نایب‌الحکومه و قوماندان نظامی ولایت بزرگ مشرقی و بعداً به حیث قوماندان نظامی و نایب‌الحکومه ولایت بزرگ قندهار و از سال ۱۹۳۵ الی ۱۹۵۱ بالترتیب به صفت قوماندان قوای مرکز و مکاتب حربی، وزیرداخله، وزیردفاع و سفیر افغانستان در پاریس کار کرد.

محمداکبر شالیزی و محمدنجیم آریا در صفحه ۱۸۷ کتاب شان «دوره اول حکومت

سردار محمد داود» از خصوصیات وی چنین می‌نویسند:

«سردار محمد داود شخص با اخلاق جدی، پرکار و تندخو بود. ولی به تمام معنی عسکری بود که به پیشرفت بسیار سریع کشور که تحت قیادت شخص خودش باشد؛ سخت علاقه داشت. با دموکراسی و آزادی‌های اساسی بشر آشتی ناپذیر بود.»

به همین ترتیب نویسنده دیگری به نام الف هارون از خصوصیات داودخان چنین تصویر می‌دهد:

«داودخان از ایام شباب و جوانی وظایف مختلفی را در کشور به عهده داشته است. معتاد به هیچ ماده مخدره نبود. دارای پشت کار بوده، در امور رسمی هیچ ملحوظی را مرعی نمی‌داشت. در اداره فرد قاطع و بی‌لوث بود. سرداران بی‌سر و پا را به راه آورده، تابع قانون عسکری و دوره مکلفیت اردو گردانید. در کار خود فرد مستقل بوده در اجرااتش خاطر پادشاه را نیز رعایت نمی‌کرد.

باید متذکر شد که سردار محمد داودخان از همان آغاز کار به فعالیت‌های سیاسی و سیاست مستقل افغانستان سخت علاقمند بود و روی همین منظور به سیاست عدم‌انسلاک و سیاست جهان سوم پیوسته توجه یکتعداد جوانان و روشنفکران را برای بار اول در حیات سیاسی کشور جلب نموده و چنین شعاری را بوجود آورد که پیروی، خدمت و حمایت از سیاست حکومت یک خدمت ملی محسوب می‌شود. چون خودش در راس حکومت و سیاست افغانستان قرار داشت؛ استدلال می‌نمود که غیر از خودش دیگر احدی نمی‌تواند در برآورده شدن این وظیفه ملی پیشگام باشد. سردار محمد داودخان در طرح سیاست فوق‌الذکر و جلب جوانان ملی و مترقی و روشنفکران توجه جدی خود را در ارائه سیاست و نهضت بی‌طرفی مثبت و فعال، عدم تعهد به پیمان‌های نظامی و دفاع قطعی از حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها معطوف نموده و جایگاه افغانستان را در جنبش عدم‌انسلاک معین ساخت که در ارائه این سیاست یکتعداد زیاد از جوانان تحصیل یافته، منورین، اشخاص ملی‌گرا و وطنپرستان جناح‌های راست و چپ را با خود هم‌نوا ساخته و بنیاد حکومت خود را بنا نهاد.»

تاریخ معاصر افغانستان واقعاً با نام و شخصیت سردار محمد داودخان گره خورده بنیادهای ترقی و عمران محصول و دستاورد مشخص عصر او است. گرچه غریزه خودخواهی نا عاقبت اندیشانه وی، همه صفات نیکوی او را بطور خاص در روزهای اخیر زمامداری اش تحت شعاع قرار داد و افغانستان را به تباهی کشاند که در بخش مربوطه اش روی آن مکث خواهیم کرد.

در مورد داودخان که بنیادخانوادگی سلطنتی تکامل شخصیت او بود؛ خواه ناخواه آگاهانه یا ناآگاهانه در تکامل شخصیت وی مؤثر بوده او را خودخواه، مغرور و خودراری بار آورده بود. یکی از دلایل دیگر خودخواهی سردار داود از نظر اینجانب پس از فراغت از مکتب حربیه، نایل شدن به رتبه جنرالی و تقرر در پست‌های بلند دولتی با صلاحیت‌های بی‌حد و حصر و طی نکردن سیر تکاملی افسری و ماموریت بود که او را از

زندگی رقتبار توده‌ها، فقر ملت، بخصوص قشر مامورین دولت و درک واقعیت‌ها و بالاخره دموکراسی و حقوق مدنی ملت مظلوم افغانستان دور نگه‌داشت. اما باید اذعان نمود که باوجود این حالت، یک شخصیت استثنائی در فامیل اهل یحیی و آگاه از جریانات بین‌المللی، دارای مفکوره‌ی عالی در جهت ترقی و عمران، صاحب اخلاق نیکو و بری از همه ملوثات و پلیدی‌ها بود. وی شخص پرکار، قاطع و مصمم مطابق عصر و زمان در همان وقت گام به گام متناسب به کشورهای منطقه و جهان حرکت نموده و در برآورده شدن این مأمول و رسیدن به سرمنزل مقصود از هیچ‌نوع مساعی دریغ نمی‌کرد.

مرحوم داودخان یک شخصیت ملی، یک افسر نظامی و افغان واقعی و با غیرت دارای جسارت لازم، اما دیکتاتور، خودخواه و خود رای بود. روحش شاد و بهشت برین جایش باد.

در اینجا لازم می‌دانم از دستاوردهای مرحوم سردار محمد داود که طی دوره کاری صدارت وی جامه عمل پوشیده و کارهای ماندگاری در جهت ترقی و عمران برای ملت افغانستان بوده بطور فشرده از اوراق تاریخ یادآوری کنم.

سردار محمد داودخان همین که عهده‌دار حکومت افغانستان شد؛ مانند سلف خود تقاضای مساعدت اقتصادی و نظامی از ایالات متحده امریکا نمود و پلان وسیع اقتصادی، کلتوری، عمرانی و تحکیم پایه‌های حاکمیت ملی افغانستان را پیریزی نموده، انکشاف معارف و ترقی کشور را نصب العین خود قرار داد. جهت دستیابی به اهداف مطروحه هیاتی را تحت ریاست سردار محمدنعیم برادرش که سمت وزارت خارجه را به عهده داشت به امریکا اعزام نمود. در ماه اکتوبر سال ۱۹۵۴ تقاضای خریداری معادل ۲۴ میلیون دالر امریکایی اسلحه را از ایالات متحده امریکا نمود و موضوع را مستقیماً با دالس وزیر امور خارجه آنکشور در میان گذاشت.

درین مورد در کتاب داودخان نوشته محترم الف هارون چنین می‌خوانیم:

«دو ماه بعد پاسخ این درخواست منفی و قسماً توهین آمیز بود. در پاسخ‌نامه علاوه بر درخواست پول نقد از افغانستان مصارف ترانزیت نیز به عهده افغانستان گذاشته شده بود. این مساله مصادف با ایامی بود که ترانزیت کراچی به دلیل بروز اختلافات بر سر موضوع پشتونستان از طرف پاکستان بروی مال‌التجاره افغانی مسدود گردیده بود و شرایط آن طوری بود که باید افغانستان در مقابل این قرارداد که هیچ‌نوع کمکی از جانب ایالات متحده امریکا از آن متصور نبود، خط تحمیلی نامنهاد دیورند را به رسمیت شناخته، شامل پکت‌های نظامی سنتو و سیاتو گردد و نیز از سیاست‌های کشور نوبنیاد پاکستان پیروی نماید.»

قابل ذکر است که تقاضای کمک از ایالات متحده بطور بسیار محرمانه صورت گرفته بود؛ اما مقامات امریکا با غرور کامل بدون در نظر داشت قوانین بین‌المللی و حقوق بین‌الدول و تعاملات جهانی، تقاضای کشور افغانستان را با زمامداران کشور پاکستان در



میان گذاشته و این اقدام اصولی و قانونی افغانستان را به بازی و تمسخر گرفته و به اصطلاح عام به ریش سردار محمدداودخان خندیدند.

با افشا این خبر، سردار داودخان که یک انسان صادق و یک افغان باغیرت و وطنپرست بود؛ باوجودی که این ژست زمامداران امریکا لطمه سخت به موقف افغانستان و شخص سردار محمدداودخان وارد نموده بود؛ اما با آنهم مدتی منتظر ماند تا اینکه کشور ایالات متحده امریکا در موقف قبلی خود تأکید بعمل آورد. همان بود که سردار داودخان به نمایندگی از حکومت افغانستان موضوع مطالبه کمک جهت تقویت قوای مسلح و انکشاف اقتصادی افغانستان و خط دیورند را به لویه جرگه محول و با تأیید از فیصله‌های آن جرگه قرارداد دوستی و مساعدت‌های نظامی و اقتصادی را با دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عقد و قرارداد جدید قرضه معادل یکصد میلیون دالری را به دوام قرضه قبلی هشت میلیون دالری به طرف اتحادشوروی به قید تحریر درآورده، عملاً پشتوانه جهت برآورده شدن اهداف ترقی خواهانه خود بدست آورد.

همانطور که ذکر شد سردار داودخان از آغاز کار پلان وسیع عمرانی و اقتصادی را بصورت علمی و دوامدار طرح ریزی نموده و اساس دسپلین کاری و خدمات صادقانه ملی را در بین تیم کاری و کابینه خود بنا نهاد. کنترل شدید اجراءات را از همکاران خود تقاضا کرد. جهت تطبیق طرح انکشافی، مالیه دولت را افزود، مالیات برعایدات را وضع کرد و تلاش زیاد بعمل آورد تا بودجه دولت از دستبرد افراد و اشخاص بخصوص کارمندان بلندرتبه دولتی که در سابق معمول بود درامان نگهداشته شود. همچنان تأکید زیاد در جلوگیری از فساد اداری رشوه و اختلاس می نمود.

موصوف قانون مکلفیت اردو را بالای خاندان محمدزایی تطبیق نمود، مصارف ارگ و دربار سلطنتی را تحت محاسبه قرار داد. وی جهت کسب کمک مساعدت سایر کشورها بخصوص کشورهای غربی از هیچ نوع تلاش دریغ نکرد.

خالی از دلچسپی نخواهد بود اگر از دستاوردهای عمرانی و تأسیسات اقتصادی و تخنیکی که داودخان با استفاده از قرضه یکصد میلیون دالری از خود بجا گذاشت از کتاب «حکومت اول سردار محمدداودخان» مختصراً یادآوری کنیم:

«سردار محمدداودخان طبق پلان پنجساله اول که جهت ترقی افغانستان آنرا براه انداخت، تمام سرک‌های شهر کابل اسفالت کاری و قیرریزی شد (تا آنوقت صرف یک و نیم کیلو متر قیرریزی شده بود). شبکه‌های آب آشامیدنی توسعه پیدا کرد، سیلوها در شهرهای کابل، پلخمیری، هرات، قندهار و مزارشریف احداث شد، فابریکات موتری جنگلک جهت ترمیم و مونتاژ وسایط موتری اعمار گردید. در آن زمان شهر کابل توسعه پیدا کرده، تعمیرات عصری و بزرگ بنا شد؛ شاهراه بزرگ شمالی و تونل سالنگ با حجم وسیع و توان برداشت وسایط موتری ثقیله و شاهراه‌های دیگر که بیشتر از سه هزار کیلو متر می‌شود، بصورت اساسی و استاندارد بین‌المللی بوجود آمد. بندهای برق نغلو به قدرت ۱۲۰ میگاوات، درونته به قدرت ۳۰ میگاوات و بند برق پلخمیری احداث گردیدند. اعمار میدان‌های هوایی عصری در کابل، مزارشریف، هرات، قندهار، قندوز و

میدان‌های محلی در سایر ولایات اعمار، تعمیرات بانک‌ها، تخنیک‌ها و لیسه‌ها در ولایات و لیلیه‌ها در ولایات بزرگ افغانستان بنا نهاده شد. قیریزی سرک‌های شهری قندهار، هرات قندز، مزار شریف، غزنی، خوست و جلال‌آباد، اعمار فارم‌های غازی‌آباد و هده و پوهنتون در ننگرهار، تفحصات نفت و گاز، فابریکات کود و برق در مزار شریف، بندرگاه‌های حیرتان و شیرخان در شمال کشور و بندر تورغندی در هرات، به همین ترتیب اعمار میکروویون‌های عصری و شهرک پولیتخنیک با پوهنتون تخنیک با تمام ملحقات آن و صدها پل خورد و بزرگ بالای دریاها، اعمار شفاخانه‌های وزیراکبرخان و چهارصد بستر اردو و اعزام فارغ التحصیلان مکاتب و پوهنتون‌ها به کشورهای دیگر جهت ادامه تحصیلات عالی و صدها پروژه عام‌المنفعه شامل پلان‌های قبلی و عمرانی او بود.

سردار محمدداودخان در ماه سنبله سال ۱۹۵۹ رسماً نهضت نسوان را اعلام نموده، اولین مرتبه مرحومه زینب خانم خود را بدون حجاب در لوژ سلطنتی در جشن استقلال افغانستان ظاهر نمود که بعدها همه مردم به رضا و رغبت خود از این اقدام بجا و مطابق عصر و زمان پیروی کردند و رفع حجاب در سرتاسر مملکت عملی گردید.

تذکر باید داد که حجاب بوسیله مسلمانان هند در افغانستان رایج شده بود و الی از گذشته‌های دور در تمامی شهرها، دهات و قریه جات افغانستان زنان و دختران افغان بدون حجاب با حفظ عادات و رسوم عنعنات پسندیده این سرزمین دوشادوش مردان و برادران با شهامت شان در زراعت و مالداری، کارگاه‌ها و فابریکات و سایر عرصه‌های اقتصادی اجتماعی کار کرده اند.»

بهر صورت در مورد سردار محمدداودخان و کارکردهایش در بخشی از کتاب «تاریخ معاصر افغانستان» نوشته محمدابراهیم عطایی چنین می‌خوانیم:

«سردار محمدداودخان در عصر محمدظاهرشاه و توافق وی، چون شاه امان‌الله این نهضت را منحیث یکی از کارهای مهم حکومت خود براه انداخته بود، دیگر زنان در کنار برادران و همسران‌شان در بازسازی و آبادی کشور خاصاً در معارف و صحت هموطنان زیاد سهم گرفتند تا اینکه سهمگیری شان در خدمت مملکت عام شد. بعداً دختران فارغ لیسه‌ها به پوهنتون کابل شامل شدند و صدها لیسانسه حقوق و علوم سیاسی، ساینس، اقتصاد، زراعت طب و غیره به جامعه تقدیم گردید. بطوری که چرخ‌های معارف کشور اکثراً بدست دختران و زنان تحصیل کرده افتاد که بعد از فراغت از دارالمعلمین‌ها، فاکولته تعلیم و تربیه، ادبیات ساینس و کورس‌های پیداگوژی در بخش‌های معارف شامل کار می‌شدند. بعداً کودکان‌ها تأسیس شد تا برای زنان مساعدت صورت بگیرد که با فراغ خاطر کار کنند. اولین بار شفاخانه زایشگاه در زمان سردار محمدداودخان تأسیس شد و زنان خود در رشته (ژنوکولوژی) به سویه تخصص ارتقاء و یکتعداد دکتوران و جراح‌های زن در قطار دیگر اطبای کشور موقع گرفتند و در کادر استادان فاکولته طب شامل شدند.

یکی از کارهای مهم دیگر ورود و خریداری سرویس‌های شهری و ایجاد شبکه وسیع

بس رانی شهری در تمام نواحی کابل و ختم دوران گادی رانی در پایتخت کشور است. همچنان تأسیس سینماها و پارک‌های زرنگار، پارک بزرگ با سینمای عصری در شهر نو و تأسیس انجمن زنان یا مؤسسه نسوان در کابل و سایر ولایات کشور از دست آورد مهم دیگری دوران سردار محمد داودخان بود که افراد تحصیل یافته و جوانان فارغ التحصیل پوهنتون کابل را با در نظر داشت مسلک و شغل اختصاصی آنها در بخش‌های مختلف اورگان‌های دولت بخصوص در وزارت داخله بحیث جوان توظیف نموده و برای تمام همکاران خود و وزرای مربوطه اکیداً هدایت صادر نمود تا از جوانان تحصیل یافته باسواد و لایق استفاده بعمل آورده و از آنان حمایت کامل نمایند.

بناءً در زمان حکومت داودخان تقریباً در یک فیصدی بالا، اهلیت، لیاقت و وطنپرستی ملاک و معیار تعیینات در کادرهای حکومت و نیز در قسمت امتیازات مادی، توزیع کوپون مواد اولیه برای مامورین در نظر گرفته شده و معاشات شان صد فیصد بالا برده شد. توجه جدی در قسمت عواید ملی بخصوص جلوگیری از حیف و میل در بنادر و گمرکات و غیره موسسات انتفاعی بعمل آمده، صنایع و سرمایه گذاری ملی تا اندازه رشد نمود. این بود شمه از ترقی و عمران در زمان سردار محمد داودخان.

### بخش دوم بخش نظامی ارتش و دفاع ملی

«سردار محمد داود با پلان آزمندانه امریکا در مورد افغانستان توافق ننمود. پس به استخدام مشاورین ترکی در اردوی افغانستان تمایل بیشتر نشان نداد زیرا ترکیه شامل پکت‌های نظامی ناتو و بغداد بوده و افغانستان عملاً در جنب کشورهای عضو جنبش عدم انسلاک بیطرفی عنعنوی خود را حفظ کرده بود. بناءً ناگزیر به تجهیز اردوی ملی از طریق دیگر دست به کار شد تا در وقت ضرورت بتواند از حاکمیت ملی افغانستان طور مطلوب دفاع نماید.

با نظر داشت اسناد تاریخی، داودخان زمانی به تشویش افتاد که امریکا به پاکستان مساعدت نظامی نمود و در سال ۱۹۵۴ میلادی کشورهای جنوب شرق آسیا معاهده نظامی سنتو (CENTO)<sup>۱</sup> پیمانی که در مانیل پایتخت فیلیپین در سال ۱۳۳۳ خورشیدی بین کشورهای امریکا، استرالیا، پاکستان، زیلاندنو، تایلند، فیلیپین، فرانسه و بریتانیای کبیر به امضا رسید؛ را بوجود آوردند که پاکستان نیز عضو آن گردید. این حالت دیگر تهدید بزرگ برای افغانستان محسوب می‌گردید و نیز پاکستان با استفاده از این عضویت، مناطق پشتون‌ها را در یک یونت پاکستان غربی با پنجاب و بلوچستان یکجا نموده آنرا سرزمین بالاستحقاق خود وانمود کرده وقتی به ادعاهای ارضی افغانستان نگذاشت.»

برای سردار محمد داودخان راه دیگری باقی نمانده بود؛ یا اینکه بدون قید و شرط تسلیم سیاست‌های امریکایی پاکستان می‌گردید؛ یعنی اینکه خط دیورند را به رسمیت شناخته، شامل پکت‌های نظامی سنتو و سیتو شده و نیز از سیاست‌های پاکستان پیروی می‌نمود

<sup>۱</sup> Central Treaty Organization

که هرگز ملت افغانستان این حالت شرم‌آور را در همان مقطع قبول نمی‌کردند. درحالی‌که ایالات متحده امریکا تمام مساعدت‌ها و روابط خود را به همین موضوع موکول کرده بود و یا اینکه جانب اتحادشوروی را می‌گرفت.

حالا جهت وارد آوردن فشار بالای حکومت افغانستان، پاکستان سرحدات خود را بروی اموال تجارتي افغانستان مسدود نموده، روابط سیاسی قطع و قوای مسلح هر دو طرف به حالت آماده باش قرار داده شدند. با این تهدید جدی و ناجوانمردانه امریکا، انگلیس و پاکستان، در حالی‌که هیچ راه دیگر برای ملت و حکومت افغانستان باقی نمانده بود. زیرا کشور شاهنشاهی ایران نیز از جمله متحدین امریکا بود. بناءً لویه جرگه ماه نوامبر سال ۱۹۵۵ میلادی رسماً برای حکومت افغانستان اجازه داد تا برای قوای مسلح افغانستان اسلحه خریداری نماید. زیرا پاکستان در آن مقطع زمانی سلاح مدرن از امریکا بدست آورده بود.

به تاسی از توضیحات فوق، سردار محمدداود ناگزیر جهت حفظ تعادل در بین دو ابر قدرت یعنی امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که سرحدات طولانی و رابطه حسن همجواری با آن داشت؛ از آن کشور اسلحه خریداری نماید. باید متذکر شد که در تاریخ‌ها و نوشته‌های افراد و اشخاص متعدد در مورد قراردادهای داودخان با شوروی وقت نظریات متفاوت ارائه شده است. بعضی‌ها اقدام وی را تمجید کرده و بعضی متعصبین و تنگ‌نظران دور از انصاف او را مورد سرزنش قرار داده به ذوق و سلیقه خود و به زیان دشمنان وی بدون در نظر داشت زمان مشخص و شرایط دشواری که از جانب دشمنان افغانستان با جبر و اکراه بالای دولت، حکومت و ملت افغانستان تحمیل می‌شد؛ خدمات صادقانه، شهامت، وطنپرستی و همه سجایای نیک او را نادیده گرفته وی را مورد انتقاد قرار داده به باد ملامتی می‌گیرند.

درینمورد به صراحت برای آن‌عده اشخاصی که همچو نظریات را ارائه می‌کنند باید خاطرنشان شود که سردار محمدداود نسبت به هر شخص دیگر از انگلیس و امریکا شناخت خوبتر داشت. وی به اساس روابطی که با آنها داشت، می‌دانست که هیچگاه هیچنوع مساعدتی از جانب آنان متصور نیست. بناءً با معقولیت عام و تام منحنی یک افغان و وطنپرست سرسپرده از آنها روی گشتانده و آگاهانه در تکمیل قراردادهای نظامی و اقتصادی با جانب اتحادشوروی گام برداشت.

خالی از مفاد نخواهد بود که در مورد شهامت و وطنپرستی داودخان یک خاطره تاریخی خود را برای خوانندگان ارجمند نقل کنم. بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ اینجانب که جهت تحصیل در رشته پولیس سرحدی در کشور اتحادی آلمان مصروف تحصیل بودم؛ در ماه اگست سال ۱۹۷۳ طبق پروگرام وزارت داخله، آلمان معین آنوزارت داکتر پیوخ (PEUCH) اینجانب را پذیرفته ضمن صحبت از درس‌ها و استفاده از تجارب آنها از رژیم جدید و جمهوریت صحبت بعمل آمده، در مورد شخصیت مرحوم داودخان گفت که او داودخان را از زمان‌های سابق می‌شناسد. زیرا موصوف زمانی در سفارت کبرای جمهوری اتحادی آلمان در افغانستان به حیث مشاور اقتصادی ایفای وظیفه

می‌کرد. وی افزود که داودخان یک رهبر واقعی ملی بوده و خدمتگار ملت افغانستان می‌باشد. سر بلندی، افتخارات و شهامت ملی و افغانی خود را بالاتر از همه می‌داند و اضافه نمود: داودخان زمانی که قرارداد دوستی و خرید سلاح را با اتحادشوروی عقد می‌کرد برای زعمای شوروی توضیح کرد که این قرارداد فقط بر اساس روابط حسن همجواری بین دو کشور بر اساس معیارهای بین‌المللی صورت می‌گیرد. هرگاه جانب اتحادشوروی سوسیالیستی خواسته باشد با این قرارداد نظریات و مطالباتی را مطرح کند که لطمه بر آزادی و شئون ملی افغانستان وارد کند حاضر نخواهد بود حتی یک کارتوس هم از اتحادشوروی خریداری نماید.

طبق یادداشت‌های تاریخی، امریکایی‌ها نیز در آن زمان در مورد سردار داودخان ابراز نظر کرده بودند که داودخان یک زمامدار قوی ملی‌گرا بوده جهت تقویت قوای مسلح و دفاع از کشور افغانستان از هرجایی که کمک برای او میسر شود؛ از آن استفاده می‌کند.

داودخان با استفاده از قرضه دولت شوروی در بخش دفاع ملی و تسلیح قوای مسلح اولتر از همه در تجدید تشکیل قوای مسلح افغانستان بذل مساعی نمود؛ قوماندانی‌های قندهار و پکتیا را به قول اردو ارتقاء و فرقه نظامی ننگرهار را تحت سلطه قوماندانی قوای مرکز قرارداد. وضع الجیش فرقه قلعه جنگی را به منطقه قرغه نقل مکان داده و به فرقه نبر هشت قوای مرکز مسمی ساخت. تشکیلات قول اردوها و فرقه‌ها را مدرنیزه ساخته، قدرت محاربوی و مانورهای نظامی آنانرا با شرایط آنوقت وفق داد. قطعات محاربوی را با وسایل، وسایط و تجهیزات مدرن مجهز ساخت؛ تشکیلات جدید قوت‌های تانک و زرهپوش را در صفوف اردو بوجود آورده، آنرا تا قدمه‌های قول اردو انکشاف داد. معاش و امتیازات افسران اردو را دو چند ارتقاء داد. جهت مساعدت‌های مادی در تجهیز و ایجاد کلوپ عسکری توجه زیاد مبذول نمود. دسپلین و انقیاد را در قدمه‌های اردو، جهت سلحشوری قوای مسلح همیشه توصیه می‌نمود.

در جهت دفاع مطمئن از حاکمیت و سرحدات فضایی و زمینی افغانستان، به خریداری طیارات شکاری و بم افکن از نوع میگ اقدام کرده، در اعمار و تأسیس میدان‌های هوایی نظامی به شکل مدرن در دهمدادی ولایت بلخ، بگرام ولایت پروان، شیندند ولایت هرات و نیز ولایت مرکزی کابل و قندهار توجه زیاد معطوف داشت. جهت تعلیم و تربیه پرسونل هوایی، محصلین ممتاز در صفوف قوای هوایی را به کشورهای اتحادشوروی و امریکا اعزام کرد. تشکیل جزوتام جدید طیارات هلیکوپتر را تحت تسلط قوای هوایی بوجود آورد و در چوکات قوماندانی عمومی هوایی تشکیلات دافع هوا را ایجاد و تشکیلات جدید قوای راکت را برای اولین بار در اردوی افغانستان تأسیس نمود.

در پهلوی این فعالیت‌ها، قوت‌های زمینی و پیاده افغانستان را نیز مطابق خواست زمان موتوریزه ساخت که بر اساس آن در قدمه‌های غند و لوای اردوی شاهی افغانستان در حرکات محاربوی می‌توانست سرعت عمل را کمایی و به هدف‌های مطروحه هرچه زودتر دسترسی پیدا کنند. همچنان در بخش تعلیم و تربیه مکتب حربیه را به حربی پوهنتون ارتقاء داده و تحت اثر یکنفر دگرجنرال پوهنخی‌های پیاده، توپچی، لوازم، سواره نظام و

غیره را تشکیل و در تعلیم و تربیه استادان حربی پوهنتون و اعزام آنها به کشورهای ترکیه، امریکا، هندوستان و اتحاد جماهیر شوروی توجه جدی بعمل آورد. اعمار حربی پوهنتون در منطقه پلچرخ به شکل بسیار مدرن و عالی با ملحقات و میدان‌های مجهز تعلیمی جهت تطبیقات محصلین پوهنتون و ایجاد قوماندانی‌های عمومی تخنیک، توپچی و تشکیل پوهنچی استحکام در چوکات حربی پوهنتون غرض تأمین مانورهای نظامی و رفع موانع از مناطق صعب‌العبور از اقدامات مؤثر شخص سردار محمد داودخان بوده که هیچ افغان با وجدان و روشنفکر ملی نمی‌تواند از آن چشم پوشی کند.

کنه‌گوری صفوف اردو در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهرشاه و حکومت سردار محمد داودخان			
شماره	قطعات	صنوف ظابطان و صنوف آمران	ملاحظات
۱	-	دریم بریدمن	
۲	-	دوهم بریدمن	
۳	-	لومری بریدمن	
۴	-	تورن	
۵	-	جگتورن	
۶	-	جگرن	
۷	-	دگرمن و دگروال	
۸	-	بریدجنرال، تورن‌جنرال، دگرجنرال، سترجنرال، مارشال	

یکی دیگر از اقدامات مؤثر و در خور توجه مرحوم داودخان اینست که تحت اثر وزارت فواید عامه، قوماندانی عمومی قوای کار، راه و میدان سازی را بوجود آورد و در قسمت اعمار سرک‌ها، میدان‌ها، تونل‌ها و غیره موارد عامه از سربازانی که تحت جلب خدمات نظامی قرار داشتند و اردو نمی‌توانست آنها را جهت ایفای خدمت زیر بیرق جذب نماید؛ درین بخش جدید فواید عامه در کار عمران و آبادی کشور از آنان استفاده بعمل می‌آورد.



این بود فشرده از فعالیت‌های سردار محمد داودخان در بخش قوای مسلح و ارتش ملی افغانستان که با این اقدام و جد و جهد واقعاً اردوی افغانستان به حیث یک اردوی قابل اعتبار در منطقه تبدیل گردید و می‌توانست جوایگوی مطمئن دفاع و امنیت در افغانستان و منطقه باشد.

بناءً تکانه جدی در دوران پادشاهی اعلیحضرت محمدظاهرشاه در زمان صدارت و حکومت سردار محمد داودخان که یک شخص مجرب نظامی بوده آرزوی جدی در حصه ترقی و تعالی افغانستان، ایجاد اردوی مدرن در سطح منطقه، مطابق مقتضات زمان و عصر که دفاع مطمئن از ساحات حاکمیت ملی افغانستان بتواند داشت.

لذا دور از انصاف خواهد بود که ما سعی تلاش جدو جهد و ایثار مرحوم شهید محمد داودخان را در جهت ایجاد اردوی مدرن و ملی افغانستان نادیده بگیریم. در زمان سلطنت اعلیحضرت محمدظاهرشاه بازهم تغییرات مجدد و عمده در بخش‌های نظامی بوجود آمده، صفوف اردو به کته‌گوری‌های جدید تغییر نام نمود: مانند دریم بریدمن، دوهم بریدمن، لمپی بریدمن، تورن، جگتورن، جگرن، دگرن، دگروال، بریدجنرال، تورن‌جنرال، دگرجنرال، سترجنرال و مارشال.

هکذا افسران لایق و تحصیل یافته که از داخل و خارج کشور دارای دیپلوم‌های مسلکی و دارای مهارت‌های اختصاصی در رشته‌های پیاده، توپچی، استحکام، هوایی، دفاع هوا، رشته‌های مختلف زره‌دار، راکت و رشته‌های مهم نظامی به سویه‌های عالی علمی که همه آنها روزگاری افتخار ملت افغانستان بوده اند و بدرجات و رتبه‌های عالی نظامی نیز ارتقاء نموده اند؛ وجود داشت.

با در نظر داشت تشکیلات وسیع ارتش و دفاع ملی افغانستان، اختصاصی شدن رشته‌ها و صنوف مختلف دارای سلاح و تجهیزات مدرن زمینی و مهمات کافی و مؤثر قوای هوایی و مدرن مجهز با طیارات مختلف جنگی، کشفی و ترانسپورتی، قوای راکت و دفاع هوای مجهز با قطعات منظم پیاده، توپچی، قوای زره‌دار، تکنیک مدرن و استحکامات مجهز، قوای مسلح افغانستان را بحیث یک اردوی قابل اعتبار در منطقه ببار آورده که دارای مانورهای خوب نظامی و دفاع افغانستان را به حد اعلی آن رسانیده بود.

### مکتی بر ضرورت رشد قوای دفاع و امنیتی در افغانستان

مفکوره تغییر و رشد قوای دفاعی افغانستان مصادف با ختم جنگ عمومی جهانی دوم طی سال ۱۹۴۵ میلادی بوده که به اصطلاح قهرمانان جنگ جهانی دوم یعنی کشورهای انگلیس، امریکا، روسیه، فرانسه و غیره کشورهای هم پیمان آنها غول قدرت نظامی فاشیست هتلی را به شکست مواجه و اکنون جهان را تحت تسلط و در چنگال خود داشته اند.

صف بندی‌های سیاسی و نظامی در جریان جنگ عمومی جهانی و حتی بعد از آن، در بین جمله کشورهای دور و نزدیک جهان بوضاحت آشکار بوده، همچنان یک تعدادی از

کشورها بی‌طرفی علنی خود را قبل از جنگ و طی جریان آن بکلی حفظ کردند که افغانستان نیز طی آن زمان شامل دایره این دول محسوب می‌گردید.

گرچه افغانستان طی سال‌های قبل از نگاه موقعیت جغرافیائی و جیوپولیتیک در همان آغاز جنگ و قبل از آن، که جنگ عمومی از نقطه عطفی در جهت روابط خصمانه دو کشور بزرگ یعنی استعمار کهنه‌کار انگلیس و دولت سابقه تزار روس بعداً دولت نوبنیاد با جهان‌بینی جدید سیاسی یعنی دولت اتحاد جماهیر شوروی محسوب می‌گردید؛ چاره دیگری به جز اتخاذ چنین سیاست بی‌طرفی نیز نداشت. اما تا جائیکه واضح است چانس خوب آن در اتخاذ این سیاست همانا قرار گرفتن دو حریف سابقه در یک جهت بمقابل نیروی بزرگ فاشیست هتلری به موفقیت این سیاست صحنه گذاشت.

هرگاه چنین نمی‌بود، مانند جنگ‌های اخیر که باعث سقوط دولت مسلط افغانستان گردید؛ در آن زمان هیچ ثبات و تضمینی در جهت اتخاذ این سیاست پایدار نمی‌ماند. زیرا بهترین فشار طوری که بعدها ثابت گردید جرقه قوی در جهت برهم زدن روابط جهانی در حالی که در آن زمان کشور بزرگ هندوستان به آزادی کامل خود نایل نگردیده و نیز حفظ سرحدات آسیای میانه برای دولت اتحاد جماهیر شوروی همانا تغییرات ثبات سیاسی افغانستان بوده و بس.

کشورهای که از اثر ظلم و ستم و تعدی فاشیست‌های هتلری و متحدین آنها به ستوه آمده، هست و بود و حتی جان‌هایی عزیز خودها را از دست داده بودند؛ نارضایتی عمومی، خشم و نفرت ابدی خودها را از جنگ و جنگ افروزان ابراز داشتند و این یک امر مسلم بوده، وقتا که در اخیر جنگ عمومی جهانی نتایج، پیامدها و خسارات مادی و معنوی که جامعه جهانی به آن مواجه گردیده، تحت محاسبه و ارزیابی قرار گرفت؛ همانا همه جهانیان به یک صدا به این عقیده شدند که باید ازین به بعد به جنگ‌ها لگام زده و خاتمه داده شود. توان جنگ را هیچ کشور نخواهد داشت واقعاً این ندها، فریاد وجدان و طینت پاک بشردوستان واقعی و آنهایی که جهان و رشد علم و تکنالوژی را برای ترقی و تعالی جامعه انسانی رشد و بقای همه جهان در پیرامون عدل انصاف، مساوات برابری و جلوگیری از همه انواع تبعیض، استعمار و استثمار می‌خواستند بوده که باید عملی می‌گردید و از طرف همه کشورها این مأمول رعایت و احترام می‌شد. اما واقعیت امر چیز دیگری بوده، دولت استعماری انگلیس که در آن زمان هیچ نیرو و قدرتی را با چنین ضدیت اما مجهز با تکنالوژی جدید مصمم به سرکوبی آنها بمقابل خود ندیده بود، خود را در مقابل چنین غول جنگ و خشم تنها و بیچاره و قوت‌های رزمی دریایی و زمینی خود را در ممالک استعماری اش پراکنده یافته و از جانب دیگر پیشرفت سریع اردوی هتلری جهت اشغال ممالک همجوار بشمول فرانسه و غیره کشورها آنها را به حیرت آورده، هیچ چاره بجز اتحاد با کشورهای مخالف سیاست نازی هتلری آلمان نداشت؛ ناگزیر دست بدامان امریکا و اتحاد شوروی آن زمان زده و با کوشش همه جانبه و حتی دادن امتیازات به آنها راضی گردید تا بتواند خود را از شر جنگ و از چنگال چنین دشمن مصمم و بی‌رحم نجات بدهد. همان بود که در نتیجه باوجود به درازا کشیدن جنگ، بلاخره پیروزی و ظفر را بدست آوردند.



نقطه عطف در ظفرمندی آنها، همانا درگیر کردن قدرت بزرگ دولت اتحاد جماهیر شوروی با ایدیولوژی مشخص از یکطرف و نیز ضدیت دولت امریکا که تازه به فکر جهان گشایی و پیروی از سیاست کهنه کار انگلیس جهت اعمال قدرت و اشغال نقاط ساحه های ستراتیژیکی و جهان چنین اتحاد را مصمم تر ساخته و نتایج موفقیت آمیز را نصیب کشورهای هم پیمان گردانید. چه اگر دقیقاً ارزیابی شود هرگاه دولت انگلیس در مقابل غول قدرت نازیسم هتلری باوجود مستعمرات اش تنها قرار می گرفت در آن زمان شکست دولت انگلیس ناگزیر و قطعی محسوب می گردید.

تلفات و خساراتی که اعم از انسانی، مادی و نابودی دست آوردهای بشری از اثر و عوامل جنگ بالای جامعه انسانی بخصوص قاره اروپا، جاپان و بعضی کشورهای دور و نزدیک آن زمان تحمیل گردید، دور از تصور است. چه قاره اروپا میدان داغ محاربات قدرت طلبی و زورآزمایی بوده؛ ویرانی و تلفات انسانی هنگفتی را متقبل و به آن مواجه گردیدند که در نتیجه ختم جنگ تعداد زیاد کشورها صمیمانه در جهت ضدیت با جنگ و جنگ زدائی و خاموش نگهداشتن آتش جنگ جد و جهد و مساعی پیگیر معطوف داشتند. بلاخره با جلب توجه عموم جهانیان در یک دایره وسیع، مؤسسه ملل متحد را که نمایندگی از همه کشورها در جهت تأمین منافع و حفظ دست آوردهای جامعه بشری بطور دوامدار نماید، بعوض جامعه ملل که بیشتر در جهت تأمین منافع اروپائیان بوجود آمده بود؛ بنیاد گذاشتند. آغاز کار مؤسسه ملل متحد با ارائه اساسنامه منشور ملل و مسوده حقوق بشر، ایجاد موسسات هلال احمر و صلیب سرخ در جنب آن و نیز بوجود آمدن سائر شعبات ضروری که وقتی گذاشتن به نظریات سازنده و ابتکار آمیز کشورهای خورد و بزرگ جهان گام های مؤثر و مثبت بوده که بعدها در جهت تأمین منافع همه کشورهای جهان و جامعه بشری بوجود آمده است.

متأسفانه مرحله ختم جنگ جهانی دوم نتایج نامیمون و پرمخاطره را برای ملت دولت وقت افغانستان به ارمغان آورد. یعنی دولت استعمارگر انگلیس که روزگاری معاهده گندمک و متعاقب آن خط دیورند را با کنار گذاشتن قسمت های شرقی سرزمین افغانستان به جبر و اکراه و قرار دادن آن تحت تسلط حاکمیت دولت هند بریتانیوی که از اهداف خصمانه این رژیم استعمارگر و جهانخوار بوده اما این بار با ایجاد کشور پاکستان از بدنه هند کهن و باستانی و الحاق ساحات فوق الذکر از سرزمین افغانستان به آن گردید. همینطور تقسیم کشمیر واحد مسلمان و یک ملت را بین کشورهای هند و پاکستان بوجود آورده؛ تا بتواند آتش جنگ کشمکش و بی ثباتی را بطور دائم درین منطقه نگهدارد که نتایج آن همین اکنون بین افغانستان، هند و پاکستان قابل درک است.

ملت غیور افغانستان که سرزمین آبایی شانرا با این حالت برای ابد از دست دادند، بخشم آمده رژیم مربوطه و مقام سلطنت را به ذرایع مختلف از داعیه برحق شان، آزادی و تعیین سرنوشت تحت فشار قرار دادند تا از طریق مؤسسه ملل متحد در حصه تحقق سرنوشت مردمان دو طرف خط تحمیلی دیورند جد و جهد و اقدام نمایند که از طریق تشکیل لویه جرگه ها، مجالس شورای ملی بطور قطعی در حصه رد و ملنی

دانستن این خط تحمیلی که از طرف و کشور استعمارگر انگلیس بطور یک جانبه بحالت جبر و اکراه بعمل گردیده فیصله‌های بعمل آوردند.

بناء رژیم سلطنتی افغانستان که روزگاری روابط نسبتاً مخفی و صمیمانه با دولت بریتانیای کبیر داشت ناگزیر در حصه خشم ملت افغانستان و فیصله‌های لویه جرگه شورای ملی و توقعات بر حق ملت جدو جهد و تلاش نماید و نمی‌توانست که از اراضی و ملکیت افغانستان چشم پوشی و صرف نظر کند. زیرا زمانی که رژیم در جهت تأمین منافع ملت که حق تعیین سر نوشت و آزادی قبایل بوده، موضع‌گیری نمود. پس طبیعی اعتماد دولت انگلیس و متحد منافع آنها که کشور امریکا بود نیز از دست داده، پس نقش قوی آنها را در برهم زدن ثبات و متزلزل ساختن رژیم که روزگاری متحد آنها بوده، خوب درک کرده و آگاه بودند که با این حالت دیگر نمی‌توانستند سیاست دورو و یا دو پهلو را با کشورهای فوق‌الذکر ادامه بدهند؛ مجبوراً دست بکار شده و برای بقاء و آینده رژیم تلاش و مساعی بخرج دهند و در تقویه قوای مسلح دست بکار شوند.

**عوامل تجهیز و مدرنیزه نمودن ارتش زمینی و هوایی با نظر داشت (حکومت اول سردار محمد داود خان تألیف محترم نجیم آریا و اکبر شالیزی) عبارت اند از:**

۱. تشکیل دولت نوبنیاد پاکستان از بدنه هند قدیم و افغانستان و ایجاد اردوی منظم در همسایگی افغانستان.
۲. فشار دولت‌های انگلیس و امریکا بالای رژیم وقت افغانستان مبنی بر صرف نظر نمودن حق تعیین سر نوشت قبایل آزاد که خطه اصلی افغان‌ها بوده است و نیز دنباله روی از سیاست مطروحه پاکستان
۳. وقعی نگذاشتن به تقاضای مکرر زمامداران افغانستان جهت تجهیز و تسلیح قوت‌های نظامی و مساعدت‌ها به رژیم وقت افغانستان (یعنی در زمان صدارت سردار شاه محمود خان و سردار محمد داود خان) که از طرف افغانستان به حکومت امریکا صورت گرفت و رد شده بود.
۴. فاش ساختن راز مذاکرات در مطالبات کمک‌های نظامی که در آن وقت بین دولت افغانستان و امریکا برهبری نکسن بعمل آمده بود؛ برای زمامداران پاکستان که حریف افغانستان به اصطلاح شناخته می‌شد و کم بها دادن به تقاضاء طرف افغانستان.
۵. شامل نشدن افغانستان به پکت‌های نظامی سیتو و سنتو که ایران و پاکستان نیز عضو آن بوده و شامل پکت‌ها گردیده بودند.
۶. مسدود شدن سرحدات شرقی و کوریدور زمینی توسط رژیم و حکومت پاکستان بحیث علل فشار بالای افغانستان
۷. تخطی‌های دوامدار سرحدی از طرف اردوی نوبنیاد پاکستان بخصوص قوت‌های هوایی آن که در اخیر باعث برهم زدن مناسبات دو کشور نیز گردید.

با این حالت، این زمان بهترین مجال و فرصت برای رژیم سلطنتی افغانستان بغرض تجهیز، تسلیح و مدرنیزه کردن قوت‌های دفاعی افغانستان بوده که با استفاده از جو و

فضای صلح آمیز بین‌المللی پایه‌های حاکمیت خود را بصورت اساسی در سرتاسر کشور قایم و روابط مستقل سیاسی و نظامی را با عقد قرار دادهای دو جانبه و چندین جانبه با همه کشورهای جهان بخصوص کشورهای همسایه بوجود آورد. یکی از این قراردادهای، عقد قرار داد نظامی و تسلیحاتی با دولت اتحاد شوروی وقت که دولت پادشاهی افغانستان بطور مستقل به اراده نماینده‌گان ملت افغانستان در حصه تجهیز و تسلیح قوت‌های دفاع ملی افغانستان اعم از زمینی و هوایی اقدام و توسط آن حاکمیت ملی بصورت اساسی در سرتاسر کشور قایم و یک قوای دفاع ملی با اعتبار در منطقه عرض وجود کرد که نقش قاطع و توانایی کامل سیاسی و نظامی در تمثیل حاکمیت ملی و دفاع از سرحدات افغانستان داشتند. ولی با هزار حیف و افسوس که بعد از سقوط دولت دکتور نجیب‌الله شهید آن قوای عظیم ملی که محصول و دست‌آورد یک قرن اخیر (از زمان امیر شیرعلی‌خان به بعد) در سطح دولت‌داری ملی افغانستان بوده با همه تسلیحات، تجهیزات، ترانسپورت قوی، وسایط و مالز زمینی و هوایی با وسایط ثقیل و خفیف حربی که دارائی ملی و ملکیت بیت‌المال کشور فقیر افغانستان محسوب می‌گردید، با خوش خدمتی بعضی رهبران جهادی، قیادی و طالبانی افغانستان جهت ادای احترام به بادران پاکستانی و ایرانی آنها به تجزیه‌گرانیده و طبق پلان منظم آی.اس.آی (I.S.I)<sup>۱</sup> پاکستان و موسسات استخباراتی ضد ترقی و تعالی افغانستان و هواخواهان آنها منحل و از بین برده شد که صدها هزار پرسونل فنی و مسلکی دفاع ملی افغانستان به دیار فقر و غربت کشانیده شده، نابود گردیدند.

این بود یادآوری مختصر از قوه دفاع ملی افغانستان که تراژیدی از بین بردن آنرا هیچ افغان وطنخواه روشنفکر ملی و رنج‌کشیده فراموش نمی‌کند، چه ضرورت همچو قوای منظم ملی همین اکنون شدیداً محسوس است و دشمنان افغانستان، واحد ابداً نمی‌خواهند که همچو قوای ملی که قبلاً وجود داشت دوباره بروی صحنه آید.

به ارتباط توانمندی دفاعی و محاروبی در قوای مسلح افغانستان که بعد از دوران ریاست جمهوری شهید دوکتور نجیب‌الله و تعویض حکومت به مجاهدین و به رهبری محترم صبغت‌الله مجددی و سایر رهبران جهادی که احمدشاه مسعود در آنوقت سمت وزیردفاع ملی را داشت، حکومت وقت بدون کم و کاست بطور مکمل در یک جلسه فوق‌العاده به حضور معاونین ریس جمهور صدراعظم وقت مرحوم خالقیار روسای شورای ملی و سنا مرحوم دکتور خلیل احمد ابوی و دکتور محمود حبیبی، قاضی‌القضات مرحوم عبدالکریم شادان احتراماً تسلیم داده شد. توجه خوانندهگان محترم را در ختم این مولفه تحت عنوان نگرشی بر تاریخ حرب افغانستان، نوشته محترم دگروال نبی یورش که در سایت وزین روشنایی بازتاب یافته جلب می‌نمایم.

<sup>۱</sup> Inter-Services Intelligence

## بخش - سوم اقدامات و تدابیر در مورد قوای امنیتی و پولیس

اگرچه سردار محمد داود خان قوماندانی ژاندارم و پولیس را از نگاه وظایف در حیطة قوای مسلح و مسمی به قوای نظامی می‌پنداشت؛ به همان تشکیل قبلی وزارت داخله که قوماندانی ژاندارم و پولیس نیز جزلاینفک آن بود اکتفا نمود. اما با آنهم در توسعه و ارتقای بست‌های مدیریت امنیه به مدیریت عمومی که تمثیل‌کننده بنیاد اصلی پولیس در مرکز وزارت داخله بود؛ توجه صورت گرفت. زیرا شعبات مهم پولیس عبارت از واقعات (جرائم و جنایات) محبوسین تمام ولایات و همچنان شعبات پاسپورت افغانستان بشمول مرکز کابل، میدان‌های هوایی و بنادر زمینی کشور طبق هدایات و دایرکتیف‌های مدیریت عمومی امنیه اجراآت یومیه و روتین را سازماندهی و در عمل پیاده می‌کردند. به همین ترتیب توسعه حوزه‌های سرحدی و تشکیلات قوماندانی‌های ژاندارم ولایات، کمیساری‌های سرحدی و سرحداری‌های افغانستان رشد و انکشاف یافت. همچنان تجهیز تسلیح و مدرنیزه کردن آنها با وسایل و وسایط عصری از دستاوردهای مشخص عصر او بود که مدت طولانی این قوای عظیم امنیتی را اعتبار و اتوریته بخشیده بود. یکی از اقدامات دیگر در زمان سردار محمد داود خان و طبق هدایت او توسعه سرماموریت پولیس کابل در چوکات قوماندانی امنیه آن ولایت، ارتقای چوکی سرماموریت به دگروالی و تقسیمات ساحات شهر کابل به هشت حوزه ماموریت پولیس متحدالتشکیل که تحت اثر یکنفر افسر به رتبه جگرن (معاون اداری پولیس) که در چوکات سرماموریت کابل (معاون سرماموریت پولیس کابل در موقعیت شتر خانه) موجود بود، اجرای وظیفه می‌کرد.

باید خاطر نشان نمود که به اساس قرارداد همکاری بین کشور ایالات متحده امریکا و افغانستان طی سال‌های ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ خورشیدی و حتی قبل از آن که امریکا با در نظر داشت قراردادهای همکاری زراعتی و تخنیک، در پروژه‌های وادی هلمند و ارغنداب، یکتعداد فارغ التحصیلان رشته حکام و حقوق که به زبان انگلیسی آشنایی داشتند؛ جهت تحصیلات عالی در رشته حقوق و پولیس به امریکا اعزام شدند که مرحوم عبدالصیر حکیمی، مرحوم حفیظ‌الله کریمی، محترم شعیب‌خان، محمد اکبرخان مرحوم، محمد سرورخان ایوبی و چند نفر دیگر از آنجمله بودند. این اشخاص بعد از عودت به وطن در بخش‌های مختلف وزارت داخله شامل وظیفه گردیدند. همچنان طبق هدایت سردار محمد داود برای اولین بار در افغانستان اختصاصی شدن بخش‌های واقعات جنایی در عمل پیاده گردید که در چوکات قوماندانی امنیه کابل در تحت اثر مستقیم سرماموریت، معاونیت جنایی بنام معاونیت اول تشکیل گردید و آمریت‌های بررسی قتل و جرح، آمریت بررسی جرائم سرقه، آمریت بررسی جرائم اخلاقی، آمریت بررسی جرائم متفرقه، آمریت تعقیب جنایی و آمریت تخنیک جنایی که در ابتدا بنام آمریت نشان انگشت مسمی بود؛ ایجاد گردید.

با ایجاد معاونیت اول یا معاونیت جنایی یکتعداد از فارغ التحصیلان مکتب حربیه از کشور اتحادی آلمان که در رشته پولیس مخفی (در آن زمان ضبط احوالات گفته می‌شد) بعد از تحصیل و عودت مستقیماً در ریاست ضبط احوالات توظیف و یکتعداد آنها در

چوکات سرماموریت قوماندانی امنیه کابل به حیث آمرین شعبات جنایی عز تقرر حاصل نمودند. از آنجمله محترم غلام عمر عسکرزوی به حیث معاون اول سرماموریت یا معاون، جنایی، محترم غلام غوث ناصری (بعداً) سترجنرال به حیث آمر قتل و جرح، مرحوم شهید نورمحمد مسجودی به حیث آمر بررسی جرایم اخلاقی، مرحوم شهید ظاهرخان عظیمی به حیث آمر بررسی جرایم سرقت، محمد موسی خان نعیمی وردک و یکتعداد دیگر به حیث استاد در مکتب عالی پولیس توظیف گردیدند.

از جمله مامورین سابقه رشته حقوق و حکام که قبلاً به آن اشاره گردید، صرف مرحوم محمد سرورخان ایوبی که یکی از فوتبالیست‌های معروف افغانستان و عیاری از جمله جوانان شهر کهنه کابل بود، داوطلبانه افتخار پوشیدن یونیفورم پولیس را بدست آورد. متباقی کمافی السابق در چوکات وزارت داخله به وظایف ملکی ادامه دادند. مرحوم محمد سرورخان در همکاری با محترم غلام عمر عسکرزوی در رشد و انکشاف آمریت نشان‌انگشت، بصورت علمی با تخنیک مدرن زحمات زیادی را متقبل شد تا اینکه این دفتر بنام آمریت تخنیک جنایی انکشاف نمود که آثار و علایم محلات واقعات جنایی را (شامل تثبیت و حفظ آثار، تدقیق، ارزیابی مقایسه، تمثیل، از قبیل آثار فیر، جرحه، تسمم، آثار و علایم خون، موی، نشان‌های انگشت، پل‌های پا، آثار و علایم دندان، عکاسی، ترسیم تثبیت و تمثیل محل واقعه و شعبات بیولوژی و کیمیا را نیز دربر داشت) توسعه پیدا کرد و یکی از شعبات جنایی سرماموریت کابل به حیث شعبه محور تبارز نمود.

ابتداء در راس این شعبه و بعداً به حیث معاون اول سرماموریت پولیس کابل مرحوم محمد سرورخان ایوبی قرار داشت که الی رتبه جگرنی ارتقا و در جریان وظیفه در تعقیب یک مجرم به خونریزی شدید معده مواجه و قلبش از تپش بازماند. روحش شاد باد

نباید فراموش کرد که اشخاص فوق‌الذکر در ایجاد، سازماندهی و تجهیز شعبات جدیدالتشکیل معاونیت جنایی کابل به خصوص محترم غلام عمر عسکرزوی با استفاده از مهارت‌های فنی و مسلکی جد و جهد زیاد را به خرج داده با استفاده از اتوریته اساس شعبات منظم جنایی را در جهت مجادله با جرایم جنایی در سطح ولایت کابل گذاشتند و نیز دسپلین انقیاد و اجراءات سالم را در تشکیل پولیس در عمل موفقانه پیاده نمود.

باید اضافه نمود که در آن زمان ایالات متحده امریکا نیز برای آمریت‌های جنایی و ماموریت‌های پولیس یکتعداد وسایط ترانسپورتی را به مارک‌های جیب‌های امریکایی جهت موتوریزه ساختن قوای پولیس کابل، اطفائی و نیز یکتعداد موترهای تیز رفتار (با مارک پلموت chevrolet) جهت مشایعت مهمانان خارجی و قسمتی از وسایل و تجهیزات را برای شعبات نشان انگشت و تخنیک جنایی با حکومت افغانستان مساعدت نموده بود که با ورود این وسایط قوماندانی امنیه ولایت کابل برای اولین بار موتوریزه شد که طی سال‌های طولانی در بخش‌های مختلف قوماندانی امنیه و بخصوص ماموریت‌های سمت مورد استفاده قرار داشت.

اما بعدها بمرور زمان علاقه کشور امریکا به همکاری با وزارت داخله افغانستان به نسبت

ملحوظات سیاسی کم رنگ گردید و به تمویل پروژه همکاری با پولیس افغانستان چندان تمایل نشان نداد. چون سردار محمد داود خان با در نظر داشت ترقی و پیشرفت در اوضاع جهانی پلان وسیع اداره، انکشاف، ترقی و عمران را در دست اجرا داشت؛ بناءً به تشکیل شعبات جنایی در شهر کابل اکتفا نکرده، به وزارت داخله آنوقت اکیداً هدایت صادر نمود تا بمنظور ارتقای مهارت مسلکی پولیس ببنوخی عالی پولیس را معادل مکتب حریبه تأسیس و در راس آن یکنفر جنرال را توظیف نماید. در ابتدا از چهار لیسه یعنی استقلال حبیبیه، نجات و غازی فارغ التحصیلان را جبراً شامل بنوخی عالی پولیس نموده و بعد از سپری نمودن موفقانه تحصیل در رشته‌های مسلکی و نظامی به حیث لیسانسه پولیس معادل رتبه نه ملکی بصفت کمیساران پولیس شامل دستگاه قوماندانی‌های امنیه ولایات افغانستان داخل خدمت می‌گردیدند. بنوخی عالی پولیس در سال ۱۳۳۵ خورشیدی اساس گذاری شد. اما طی سال ۱۳۳۷ بصورت اساسی اکادمیک همه‌جانبه بنیاد نهاده شد و دروس اساسی آن عبارت از کریمالیستیک، کریمنولوژی، کریمنال تخنیک، تعبیه و تکتیک پولیس، مضمون ترافیک سپورت و جودو که توسط استادان ورزیده و مجرب کشور اتحادی آلمان تدریس می‌شد البته اسپستان‌ها و مترجمین آنها همین آمرین شعبات جنایی ولایت کابل که از آنها در فوق تذکر بعمل آمد؛ بودند.

هکذا مضامین دیگر از قبیل پولیس علمی توسط محترم جگرن عبدالغنی خان ابوی که تحصیلات عالی پولیس را در کشور سوئیزرلند به پایان رسانیده بود؛ تدریس می‌شد. موصوف بعداً در پست‌های مدیر تدریسات اکادمی پولیس و معاون اول سرماموریت کابل و سرمامور ولایت هرات ایفای وظیفه می‌نمود که یکی از استادان متجرب در آن زمان محسوب می‌گردید. همچنان مضامین حقوق جزا و مبادی حقوق از طرف استادان فاکولته حقوق پوهنتون، اصول فقه اسلامی توسط علمای بزرگ چون مرحوم عبدالظاهر خان سامی که از جمله قضات مشهور و نستوه بود؛ تدریس می‌گردید که به تدریج تدریس این مضمون که در حقیقت حقوق جزای کشورهای اسلامی بود؛ توسط مرحوم محمد یعقوب کمک و پس از آن توسط استاد برهان‌الدین ربانی صورت می‌گرفت.

مضامین نظامی نیز توسط استادان و فارغ التحصیلان حربی پوهنتون تدریس می‌شد که عبارت بودند از مضامین پیاده‌گری، سوارکاری، توپوگرافی یا خریطه و اصولنامه‌های خدمات داخله و جزای عسکری که اسمای بعضی از استادان عبارت بودند از جگرن جان داد خان، حیدرخان مشاهد، محمد حیدرخان، نوردل خان، یار محمد خان، رستم خان بلوچ، افضل خان، هوتک خان، محمدزی خان، افضل خان سواری، لطیف خان، بصیرخان فراهی، عبدالله خان کاریزمیری و یکتعداد دیگر که روح همه شان شاد باد.

در مکتب عالی و اکادمی پولیس از ابتدای تأسیس دو لسان خارجی آلمانی و انگلیسی تدریس می‌شد و هر دو زبان جز مضامین اساسی بوده، شاگردان مکلف به گذشتاندن امتحان ازین مضامین بودند. زبان انگلیسی را میرا کبرخان خیر، محمد رفیق خان و عبدالاحد خان و زبان آلمانی را محترم محمدیوسف خان یکی از معلمین سابقه‌دار لیسه نجات و مرحوم میر محمد عثمان خان ترجمان عمومی که بعدها معاون اکادمی شدند، تدریس می‌کردند.

میر محمدعثمان خان از جمله محصلینی که شامل گروپ سیدکمال نام که یکی از محصلین آزادی خواه که سردار محمد عزیزخان پدر سردار محمد داودخان را ترور نموده بود و به همین اتهام میر محمدعثمان خان شانزده سال را در زندان پر مشقت ده مزنگ سپری نمود و بعداً به اساس تجویز سید عبدالله خان وزیرداخله وقت و هدایت شخص داودخان از حبس رها و به حیث ترجمان در مکتب عالی پولیس مقرر گردید. همچنان میراکبرخان خیبر، محمدزی خان، عبدالله خان کاریزمیری و قاضی عبدالظاهر سامی معلم فقه اسلامی سال های زیادی محبوس سیاسی بودند که به تجویز وزیرداخله وقت و موافقه سردار محمد داود در اکادمی پولیس رسماً مقرر شده وظیفه انجام می دادند.

جهت مسلکی شدن بیشتر شعبات پولیس در سراسر کشور، بازم طبق تجویز وزیرداخله و هدایت سردار محمد داودخان فارغان صنوف نهم مکاتب شهر کابل را جبراً شامل مکتب عالی پولیس نموده و پس از پایان سه سال دوره تدریس مسلک پولیسی، حقوق و نظامی مانند صنوف کمیساران که در فوق از آنها تذکر بعمل آمد بحیث بکوریایاس های پولیس به رتبه ده ملکی که معادل دریم بریدمن نظامی محسوب می شد؛ فارغ گردیده و شامل خدمت در بخش های مختلف قوماندانی های مرکز و ولایات می شدند.

این صنوف پولیس بنام ساتنوالان یاد می گردیدند که مدت طولانی این سلسله تدریس دوام داشت. فارغان آن مصدر خدمات شایانی در بخش های مختلف قوماندانی های امنیه بخصوص به حیث قوماندان های امنیه ولسوالی ها تقرر یافتند. اکثر این افسران به رتبه های عالی افسری حتی تا رتبه جنرالی نیز ارتقا نمودند.

اولین قوماندان مکتب عالی پولیس مرحوم جنرال عطاالله خان عظیمی بود. موصوف تحصیلات عالی را در رشته پولیس در کشور آلمان به پایان رسانیده بود. وی به حیث قوماندان امنیه ولایت کابل الی قوماندان اکادمی پولیس نیز ایفای وظیفه کرد و در اخیر از اثر مبتلا به مرض سرطان شش داعی اجل را لبیک گفت روحش شاد باد

از موضوعات مهم و با اهمیت یکی هم اختصاصی شدن پولیس به اساس رشته های مختلف جنایی، تشکیل معاونیت های جنایی در سایر ولایات و بوجود آمدن یونیفورم مشخص پولیس در سال های ۱۳۳۵-۱۳۳۷ خورشیدی است. درین سال برای اولین بار منسوبین پولیس که قبلاً لباس نظامی به تن می کردند با یونیفورم مشخص پولیس عرض وجود کردند. رنگ یونیفورم فولادی و کلاه افسران از دریم بریدمن الی بالاترین مقام به رنگ سیاه، دور کلاه فیته آبی، بالای پیک کلاه رشمه سیاه، اما از جگرن الی دگروال رشمه سیاه و زری و از جنرال دارای رشمه زری، مارک یخن آبی و بالای آن یک یا دو ستاره نظر به رتبه حک می گردید. دور آستین افسران مادون یک پللیت و یک خط سیاه و اما از افسران مافوق دو پللیت سیاه، بود. پیراهن سفید، نکتانی سیاه و همینطور بوت و جراب سیاه بود. نشان دولت شاهی افغانستان در پیشروی کلاه وجود داشت.

منظوری نشان های سرشانه در ابتدا چنین بود. برای دریم بریدمن الی جگتورن بترتیب از یک الی چهار پللیت سیاه، جگرن تا دگروال خوشه گندم با یک، دو و سه پللیت در

نظر گرفته شده بود اما پس از چند سال طی دهه ۱۳۴۰ خورشیدی که مرحوم عطاالله خان عظیمی بحیث قوماندان امنیه ولایت کابل عز تقرر حاصل نمود، بازهم در نشان‌هایی سرشانه افسران پولیس تغییرات بدین ترتیب بوجود آمد. سرشانه دریم بریدمن یک، پلیت سرشانه دوهم بریدمن یک خوشه گندم و یک پلیت و از لومری بریدمن الی جگتون به افزودی یک یک پلیت اما از جگرن دو خوشه و یک پلیت و از دگر من و دگروال به افزودی یک یک پلیت از همدیگر تفکیک می‌گردیدند.

پس از ایجاد ریاست هوانوردی ملکی و آغاز پروازهای بین‌المللی، در همکاری با شرکت امریکایی پان امریکن (Pan American) بمنظور تأمین امنیت پروازها مدیریت امنیه میدان هوایی زیر اثر مستقیم ریاست هوانوردی ملکی ایجاد گردید که شعبات پولیس به نام‌های آمریت پولیس امنیه که دارای یک تولی جهت حفاظت میدان هوایی، رنوی، تکسی وی و ملحقات آن بود. آمریت پولیس مجادله با جرایم قاچاق و مواد مخدر، آمریت پولیس پاسپورت و ویزه و آمریت پولیس ترافیک میدان هوایی بین‌المللی کابل منظور گردید که افسران پولیس این شعبات از طریق قوماندانی ژاندارم و پولیس در بخش ریاست عمومی هوایی ملکی و توریسم توظیف می‌گردیدند. عین تشکیل در میدان هوایی بین‌المللی قندهار در نظر گرفته شده بود. این شعبات تابعیت دوگانه داشته و وظایف قوماندانی ژاندارم و پولیس را مستقلاً در حیطه صلاحیت ریاست هوایی ملکی ایفا می‌کردند و تا امروز همان تشکیل پابرجا باقی مانده است.

### بخش پولیس ترافیک جاده:

طی سال ۱۹۵۱ کنفرانس بین‌المللی ترافیک جاده به اشتراک کشورهای عضو مؤسسه ملل متحد در شهر جنیوای کشور زیبای سویس دایر گردید. اولین قانون بین‌المللی جاده را پس از بحث به اتفاق آراء همه کشورهای شرکت کننده، قوانین، لوائح و تأسیسات متحدالشکل آنرا به تصویب رسانیدند که به تأسی از آن تمامی کشورهای عضو را مکلف به رعایت و ایجاد لوائح تأسیسات ترافیکی نمودند تا با در نظر داشت آن نظم جهانی ترافیک جاده بوجود آید و از تلفات و خسارات هنگفت جانی و مالی جلوگیری بعمل بیاید.

ریاست هیأت افغانی را درین کنفرانس سفارت کبرای افغانی مقیم پاریس به اشتراک سردار اسدالله سراج، مرحوم پڑواک بشمول مرحوم امان‌الله حیدری عضو هیأت که در آنوقت افسر جوانی در بخش قوماندانی ژاندارم و پولیس تعیین شده بود؛ داشتند. در کنفرانس رسماً سیستم ترافیک دست چپ را پذیرفته و افغانستان به حیث کشور عضو قانوناً مکلف به ایجاد لوائح و تأسیسات ترافیک و رعایت اصول و مقررات بین‌المللی گردید. چون در آن زمان تعداد وسایط موتوری کافی نبود و بیشتر ترافیک گادی‌رانی و ترافیک حیوانی مروج بود؛ در تطبیق این قانون توجه صورت نگرفت اما در زمان حکومت سردار محمد داودخان توجه جدی در مورد ترافیک جاده صورت گرفته؛ ابتدا چوکی مدیریت ترافیک کابل به دگرمنی و بعدها به دگروالی ارتقاء داده شده و بنام مدیریت عمومی ترافیک کابل مسمی گردید. گرچه قبلاً افسران مربوط قوماندانی ژاندارم



و پولیس درین پست مقرر شده بودند اما با تقرر مرحوم عبدالله خان عبدالرحیم‌زی که از جمله افسران جوان قوماندانی ژاندارم و پولیس بود تکانه جدی در تنظیم امور ترافیک بوجود آمد.

مرحوم عبدالرحیم‌زی با استفاده از اتوریته برادرش به حیث وزیرمالیه در استقلالیت مدیریت ترافیک از تسلط قوماندانی امنیه کابل تلاش زیاد کرد. اما متأسفانه در آن زمان از مقررات ترافیکی درپوران و تعداد کثیری از گادی‌رانان معلومات کافی نداشتند. مخصوصاً رانندگان وسایط عامه که تصادفاً با استخدام به حیث شاگردان درپور بنام کلینر یاد می‌گردید و با طی نمودن چند سال خدمت در شهرهای پشاور و کابل در رکاب درپوران بالاخره به حیث درپور جلو وسایط نقلیه را در دست داشتند، مدیریت ترافیک به عوض اینکه به آنان قواعد درپوری را بیاموزاند و تابع کورس‌ها بسازد؛ روش دیکتاتوری را در برابر آنان در پیش گرفته، درپوران و گادی‌رانان را که از جمله مردمان فقیر و ناتوان بودند به جریمه‌های غیرقابل تحمل و جزاهای دیگر محکوم می‌نمودند و با آنان مانند مجرم برخورد صورت می‌گرفت تا اینکه پس از مدتی، شخص سردار محمدداودخان در قسمت تنظیم امور ترافیک جاده توجه نموده مرحوم امان‌الله حیدری وردگ را به حیث مدیر عمومی ترافیک کابل توظیف و او را توصیه نمود تا با همه امکانات در تنظیم امور ترافیک شهر کابل کار و بیکار نماید.

مرحوم امان‌الله حیدری پس از تقرر در شهر کابل، مرکز شهر و شاهراه‌های مربوطه آنرا به سه تولی ترافیک تقسیم نمود. ساحهٔ مسولیت هر تولی را به نام تولی اول، دوم و سوم ترافیک تفکیک و مشخص کرد. همچنان موصوف جهت کنترل وسایط نقلیه شعبه لایسنس و جواز سیر را به شکل عصری بوجود آورد و شعبه تخنیک را بمنظور توزیع نمبرلیت به وسایط نقلیه اساس‌گذاری کرد که تا دوران اخیر حکومت سردار محمدداودخان ادامه داشت. اما در سایر ولایات کشور وضع به همان منوال سابقه بوده آمریت‌های ترافیک زیر اثر قوماندانی‌های ولایات ایفای وظیفه می‌نمودند. تحقیقات و تکمیل دوسیه‌ها و پرونده‌های حادثات ترافیکی نیز از طریق تولی‌های سه‌گانه صورت گرفته و از همان مسیر مستقیماً محول محکمه‌های مربوط می‌گردید. ناگفته نماند یونیفورم افسران ترافیک تا زمانی که یونیفورم مشخص قوای امنیتی و پولیس بوجود نیامده بود، پولیس ترافیک نیز از یونیفورم قوای مسلح استفاده می‌نمودند، اما بعد از ایجاد یونیفورم پولیس، یونیفورم پولیس ترافیک مربوط قوای امنیتی و پولیس شهری گردید.

نکتهٔ دیگری که جداً قابل توجه است اینکه تا آن زمان پولیس ترافیک افغانستان مسلکی نشده بود، و امر نهی نظامی در بخش‌های امنیتی حکمفرما بود. زیرا تقسیم شهر کابل به سه تولی از اساسات نظامی و قوای مسلح حاکمی است.

گرچه در ابتدا مدت تحصیلی صنف کمیساران مکتب عالی پولیس را دو سال در نظر گرفته بودند؛ اما بعد از دستور سردار محمدداود خان در حصهٔ جذب فارغ‌التحصیلان مکاتب عالی استقلال، حبیبه، غازی و نجات معیاد دوره اول کمیساران را نیز یکسال

دیگر تمدید کردند که در آنصورت معادل مکتب حربیه بحیث لیسانسه‌های پولیس شناخته شدند.

به هر صورت اولین فارغ التحصیلان صنوف کمیسار یازده نفر بودند که عبارت اند از کرور، لطیف وارد، میرحمزه، انور لغمانی، انور کوهدامنی و یک تعداد دیگر. دومین دوره فارغ التحصیلان معارف که از رشته کمیساران مکتب عالی پولیس به صفت لیسانسه‌های پولیس در اخیر سال ۱۳۳۹ هجری شمسی به جامعه افغانستان در بست‌های قوماندانی‌های امنیه کابل و سایر ولایات تعیین و تقرر یافتند عبارت بودند از ذوات آتی: محترم عبدالصمد ازهر که زمانی مدیر امنیه میدان هوایی کابل، رییس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندان امنیه هرات و بعد از یک دوره زندان حفیظ‌الله امین و امینی‌ها بحیث قوماندان عمومی آمرزون جنوب و نیز در چند کشور سمت سفیر کبیر افغانستان را به عهده داشت، مرحوم شهید غلام‌فاروق بارکزی که زمانی رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بود و در وظیفه اخیر در قوماندانی امنیه ولایت بلخ به شهادت رسید، مرحوم مهرالحق قطره، محترم عبدالرشید فرهنگیار، محترم نورالدین نوری که یکی از قهرمانان دوش (دونده) لیسه حبیبیه بود، محترم محمدعثمان اختری، محترم حکیم بارک، محترم محمدایوب اتمر، مرحوم غلام‌نبی‌خان سابق قوماندان اکادمی پولیس که با تأسف از اثر ظلم و شکنجه در دوره حفیظ‌الله امین از دو چشم کور گردیده بود. باید افزود که مرحوم غلام‌نبی‌خان از جمله وطنپرستان نستوه افغانستان محسوب می‌گردید. مرحوم عبدالستارخان صافی، مرحوم شهید ظاهرخان وردگ که در وظیفه اخیر به حیث قوماندان امنیه ولایت هلمند به شهادت رسید، سید حفیظ‌خان، محمدآصف‌خان، عبدالواحدخان، نورمحمدخان، عظامحمدخان، عظیم‌خان پروانی، روضت‌الله‌خان و یکتعداد افسران شریف دیگر بودند که از جمله آنها دو نفر محترم عبدالصمد ازهر و عبدالستار صافی در آن زمان جهت دوام تحصیلات عالی به کشور مصر تحت زعامت جمال عبدالناصر نیز اعزام شده بودند.

با فراغت اولین دسته از کمیساران پولیس، تشکیل معاونیت‌های جنایی در ولایات هرات، قندهار، مزارشرف و بعدها قندوز جامه عمل پوشیده، اکثر فارغ‌التحصیلان پولیس مستقیماً به صفت آمرین شعبات بررسی قتل و جرح، بررسی جرایم سرقت، آمرین ترافیک و غیره شعبات، حتی قوماندان امنیه لوی ولسوالی‌ها و حکومتات درجه اول مقرر و آغاز به کار کردند.

در این قسمت باید افزود که در فوق، تذکری از کمیسار که مسمی به لیسانسه‌های پولیس در افغانستان بوده و تا همین اکنون در سیستم اکادمی پولیس افغانستان مرعی‌الاجرا است اندکی توضیحات بدهم:

اصطلاح کمیسار در کشور افغانستان در زمان‌های گذشته که اصطلاح قوماندانی کوتوالی مروج و معمول بود؛ برای آمرین قوای سرحدی در سرحد مشترک بین ایران و افغانستان و همچنین بین کشور اتحاد جماهیر شوروی وقت و افغانستان گفته می‌شد.

اما کمیسار در سیستم پولیس آلمان صرف برای پولیس جنایی و بخش‌های مربوطه آن معمول بوده که افسران این رشته را بنام کمیساران پولیس یاد می‌کنند. به همین اساس اصطلاح کمیسار را به لیسانسه‌های پولیس افغانستان موزون و مناسب دانسته، صنوف فاکولته پولیس را به نام صنوف کمیساران پولیس رسماً نامگذاری کردند. زیرا استادان و افسران پولیس آلمان معتقد به این بودند که کمیساران پولیس واقعاً صلاحیت، کشف، تحقیق و تعقیب قضایای جنایی را دارند که شایسته‌ترین مقام و مرجع از نگاه معلومات آگاهی نسبت به سایر شعبات پولیس برای افسران پولیس جنایی در نظر گرفته شده بود، صاحب امتیاز و صلاحیت می‌باشند.

بعد از ایجاد مکتب عالی پولیس و جذب محصلین به صنوف کمیساران و ساتنوالان بعد از سپری شدن یکی دو سال هر یک از صنوف فوق‌الذکر به صنوف سه گانه ارتقا و توسعه پیدا نمود. (صنوف اول، دوم و سوم) که تعداد محصلین هر شش صنف تخمیناً به ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر می‌رسید. با در نظر داشت ضرورت به جذب بیشتر متعلمین معارف در صنوف کمیساران و ساتنوالان، دولت تجویز گرفت تا علاوه از صنوف دوازدهم و نهم مکاتب مرکز به جلب و جذب از سایر ولایات کشور نیز اقدام بعمل آورد. این اقدام بصورت طبیعی به معلمین، اسیستانتها و مترجمین بیشتر زبان آلمانی نیازمندی را بوجود آورد که جهت رفع آن مکتب عالی پولیس طبق دستور قوماندانی ژاندارم و پولیس از فارغ التحصیلان دوره دوم به صفت اسیستانتها و ضابطان اداری صنوف کمیساران و ساتنوالان در کادر علمی خویش استفاده بعمل آورد، زیرا دوره دوم صنف کمیساران که از شاگردان ممتاز تشکیل گردیده بود؛ یکتعداد آنها طی سه سال تدریس لسان آلمانی و انگلیسی را فرا گرفته و آماده ترجمه و همکاری با معلمین آلمانی گردیدند.

همان سال (۱۳۴۰ ه.ش) از صنف کمیساران چهار اول نمره فارغ و هر چهارشان در کادر علمی مکتب عالی پولیس جذب گردیدند این فارغ التحصیلان ممتاز عبارت بودند از: «مرحوم سترجنرال غلام فاروق خان یعقوبی که زمانی تا سطح آمر عمومی جنایی وزارت داخله و وزیر امنیت دولتی ارتقاء، نمود، محترم محمدصدیق واحدی وردگ که زمانی سرمامور پولیس کابل و آمر عمومی امنیت قوماندانی عمومی امنیه بود، محترم اسدالله احمدزی که زمانی آمر امنیت کابل و آمر عمومی سرحدی قوماندانی عمومی امنیه بود و سعدالله یوسفی که زمانی مدیر ترافیک کابل و آمر تخنیک قوماندانی عمومی امنیه بود.» محترم یوسفی به صفت استاد مضمون ترافیک در قسمت تدوین قوانین ترافیک جاده و مقررات ترافیکی مساعی زیادی به خرج داد و در کنفرانس بین‌المللی ترافیک جاده که در توکیو برگزار می‌شد؛ نمایندگی کشور افغانستان را به عهده داشت.

سایر افسران دوره سوم معارف عبارت بودند از: «محترم محمدظریف‌خان صدیقی که علاوه بر وظیفه معلمی در اکادمی پولیس به صفت آمر عمومی حرکات و آمر عمومی سرحدی قوماندانی عمومی امنیه اجرای وظیفه می‌کرد، مرحوم شهید جگرن مقیم سابق قوماندان امنیه سمنگان و مرحوم محمدقاسم‌خان وصال و مرحوم عبدالناصرخان، مرحوم عزیزخان، مرحوم شهید محمدحسن‌خان، میر فیض‌الدین‌خان، محترم کریم‌خان عثمانی، محترم مسعودخان منگل، مرحوم سید حفیظ‌خان، محترم عبدالرب‌خان رحیمی

که وظیفه معاون اول سرماموریت کابل را به عهده داشت، محترم علی شاه صالح که وظیفه آخرش آمر جنای ولایت بلخ بود، محترم محمدالباس مسکینار که وظیفه آخرش معاون اداری پولیس در منطقه شترخانه بود، محترم حاجی فاتح خان، محترم نصیر احمدخان، محترم عبدالرحمان خان و محترم عبدالغنی خان صافی مولف کتاب "شب های کابل" که تا رتبه جنرالی ارتقاء نمود.»

فارغ التحصیلان دوره چهارم معارف که از صنوف کمیساران فارغ گردیده بودند عبارتند از: «محترم بریالی طوطاخیل که زمانی مدیر ترافیک کابل بود، محترم محمدصدیق نور که همین اکنون [حین نگارش کتاب ۲۰۱۴] با تیم آلمانها در جهت تربیه پولیس همکار و مشاور وزارت داخله بوده و قرار معلوم به رتبه دگرجنرالی نایل گردیده است. محترم محمدعظیم خان، محترم خواجه عبدالستارخان، محترم سیدکاظم خان که زمانی به حیث معین اول وزارت داخله و رئیس اداره شش خدمات اطلاعات دولتی وظیفه اجرا کرده و به رتبه تورن جنرالی رسیده بود، محترم خیرمحمدخان که به رتبه جنرالی رسیده و مشاور امنیتی شورای وزیران حکومت جمهوری افغانستان بود، محترم عبدالغنی که به استاد غنی معروف بود و در پست ریاست تحقیق وزارت امنیت دولتی کار می کرد، محترم عبدالباقی فورملی که الی رتبه تورن جنرالی ارتقا نموده و در پست های قوماندانی امنیه ننگرهار و قندهار و ریاست های ۸۹ و ۵ خدمات اطلاعات دولتی، معینیت کادری وزارت داخله و ریاست قوای مسلح ریاست جمهوری و در آخر به حیث آتشه نظامی سفارت کبرای افغانی در مسکو ایفای وظیفه نمود، محترم فضل احمد مهمند که در کودتای شهید محمد داودخان شامل بوده و به دو رتبه نظامی ارتقا نموده، موصوف از جمله وطنپرستان صادق و نیز از فوتبالیستان مشهور افغانستان بود که در مسابقات جهانی فوتبال نیز اشتراک نموده، بود محترم میر محمدسعیدخان، محترم سید امیرخان بها، محترم میر عبدالرشید عزیز، محترم ضیاءالدین خان پغمانی، محترم طاهرخان پوپل، مرحوم شهید غلام رسول اتمر قوماندان امنیه بامیان، محترم فاروق بقایی که وظیفه اخیرش قوماندان اکادمی پولیس بود، مرحوم عبدالصبورخان، محترم همایون بها که مربی شعبه دفاع و عدل کمیته مرکزی ح.د.خ.ا بود، محترم جنرال محمدانور عزیز که زمانی قوماندان امنیه ولایات غزنی، جوزجان، ننگرهار آمر سرحدی و وظیفه آخرش رئیس ترافیک افغانستان بود، محترم عبدالقادرخان، محترم محمدحکیم خان پغمانی، محترم عبدالغفورخان هوتکی، محترم سیدکریم خان قوماندان امنیه سمنگان، محترم عبدالجمیل خان نورستانی که از جمله وطنپرستان حقیقی افغانستان بوده از احترام خاص در بین همه منسوبین افسران و مامورین سابقه دار افغانستان برخوردار بوده از همزمان مرحوم عبدالقدیر نورستانی و سردار محمد داودخان بود وی به یک رتبه ترفیع نایل آمده و در پست های قوماندانی امنیه کابل، آمر عمومی امنیت وزارت داخله، معاون اول وزارت امنیت دولتی، ریس عمومی دفاع از انقلاب و معین وزارت داخله و سرحدات کار کرده و الی رتبه تورن جنرالی ارتقا کرده است و محترم عبدالرحیم خان که بنام شاه رحیم مشهور بود.»

دوره پنجم معارف که از صنوف کمیساران اکادمی پولیس فارغ گردیده اند؛ عبارتند از:

«مرحوم عبدالقدیر نورستانی که از هم‌زمان طراز اول شهید داودخان بوده و در کودتای وی عضویت کمیته مرکزی شورای دولت و دو رتبه را کمای کرده به پاس خدماتش از طرف شخص داودخان بمقام قوماندانی عمومی ژاندارم پولیس و بعداً به حیث وزیرداخله مقرر گردید. مرحوم شهید جگرن نادرشاه ایوبی سابق قوماندان امنیه سمنگان، محترم محمدعلی احمدیار که به رتبه جنرالی رسیده و رئیس ترافیک و قوماندان امنیه ولایت بلخ بود. محترم دکاتور توریالی انگار مرحوم نصرالله خان عمرخیل سابق رییس اداری وزارت داخله، محترم سلطان محمد نورستانی که به لالاسلطان معروف بود. موصوف از رتبه ضابطی الی جنرالی باوجود تغییرات و تحولات رژیم‌های گوناگون تا اخیر به صفت قوماندان امنیه و پولیس میدان هوایی ایفای وظیفه نمود. محترم عبدالمتین خان که الی رتبه جنرالی ارتقا و وظایف اخیرش قوماندان مرکز تعلیمی و رئیس اداره چهار وزارت امنیت دولتی بود. مرحوم محمدعیسی خان نورزاد که از هم‌زمان مرحوم قدیر نورستانی بوده و در کودتای داودخان به دو رتبه ارتقا نموده و وظیفه آخرش آمر عمومی امنیت ملی وزارت امور داخله بود. مرحوم میرگل خان که در کودتا یک رتبه ترفیع نموده و وظیفه آخرش قوماندان امنیه ولایت کابل بود، محترم ولی جان سرخابی، محترم شریف خان، محترم میر بسم الله خان، محترم امین الله جدی که الی رتبه جنرالی رسیده و آخرین وظیفه اش رئیس مالی وزارت امور داخله بود، جنرال سید نصیراحمد که زمانی قوماندان امنیه ولایت بادغیس و بعداً آمر تعلیمات زون شمال بود، جنرال غلام علی اتمر سابق رئیس اداره شش و یکتعداد افسران دیگر.»

در اخیر باید متذکر شد که فارغ التحصیلان دوره ششم معارف که از صنوف کمیساران اکادمی پولیس فارغ گردیده و اینجانب نیز در آن دوره شمولیت داشتم عبارت از ذوات آتی می‌باشند: محترم فاروق میاخیل که به رتبه جنرالی ارتقا و در پست‌های قوماندانی امنیه قندهار، آمریت سیاسی قوماندانی امنیه کابل، ریاست امنیت دولتی قندز و ریاست اداره چهار وزارت امنیت دولتی کار نموده است، مرحوم محمدداود که رئیس امنیت قوای خارندوی و معاون ریاست عمومی نظامی بود، محترم دوست محمد که به رتبه جنرالی رسیده زمانی رئیس تحقیق ریاست جنایی بود، محترم سمیع نظر قبلاً مدیر ترافیک کابل، سلام جان غیاثی، محترم غلام محمدخان، محترم میر حفیظ الله «میر» جلالی که تا رتبه دگروالی رسیده وظایف اخیرش قوماندان امنیه ولایت لغمان و رئیس ترانسپورت بین‌المللی افغان در وزارت ترانسپورت بود، محترم محمدتوفیق سکندری که الی رتبه جنرالی ارتقا نموده و پست‌های قوماندانی امنیه ولایت سمنگان و معاونیت ریاست قوای مسلح ریاست جمهوری را کار کرده؛ فعلاً [حین نگارش کتاب ۲۰۱۴] رئیس اداری معینیت مجادله با مواد مخدر وزارت داخله را عهده دار است، محترم لعل محمد جهانگیری سابق قوماندان امنیه ولایت قندز، محترم غلام قادر ناصری، محترم میر غلام بهال‌الدین، محترم دین کریم تنی سابق قوماندان امنیه ولایت زابل بعداً رئیس تحقیق و تعقیب ریاست جنایی مرکزی، عبدالبصیر شهپر متخصص امور ترافیک، میر غلام محفوظ خان، محمدرضاخان خاخی، عبدالحمید فرهاد استاد اکادمی پولیس، میرحمزه خان فراهی و یکتعداد دیگر.»

همچنان سه نفر از افسرانی که از معارف شامل قوای مسلح و بعد از یک دوره خدمت، حربی پوهنتون را سپری کرده و مصروف خدمت در وزارت دفاع بودند، بطور فوق العاده بدون در نظر داشت تخصص رشته و عدالت اجتماعی در حالی که صدها افسر پولیس با تحصیلات عالی و تجربه کافی مستحق و تسلط به لسان آلمانی وجود داشت بعوض ایشان بورس‌های تحصیلی به آنها تخصیص و جهت تحصیلات عالی به آلمان فرستاده شدند و پس از عودت به وطن در پست‌های مختلف وزارت داخله ایفای وظیفه کردند که این سه تن افسران عبارت بودند از: « محترم عبدالقیوم عزیز سابق آمر امنیت ولایت بلخ، محترم ضیاءالله ناصری سابق آمر قاچاق وزارت داخله و محمدنعیم‌خان پوپل سابق استاد مضمون تعبیه در اکادمی پولیس، همچنان مرحوم محترم گل محمد اندر، محترم حی گل سلیمان خیل و محترم رحیم شنسب، مرحوم امیرجان شفق که بعد از تحصیلات پولیس با استفاده از بورس‌های تحصیلی کشور مصر در رشته حقوق به اخذ لیسانس حقوق موفق شده و از آنجمله محترم گل محمد اندر بحیث رئیس عمومی جنایی و محترم حی گل سلیمان خیل در چوکی‌های ریاست پیژند وزارت داخله و قوماندانی امنیت ولایت پکتیا کار کرده و الی رتبه‌های جنرالی نیز ارتقاء نموده اند.»

به همین ترتیب قوماندانان امنیت و سرماموران مشهور آن دوره‌ها عبارت بودند از: «مرحوم دین محمدخان دلور، مرحوم عبدالعزیزخان سیدالی، مرحوم عطاالله‌خان عظیمی، عبدالاحدخان، بختیارگل خان منگل، خلیل‌الله‌خان، گل نبی‌خان، غنی‌خان لغمانی، غلام‌علی‌خان، عبدالغنی‌خان وردگ، عسکرخان لوگری، عبدالله‌خان، غلام‌بها الدین‌خان، ورشمین‌خان، جمعه حسن‌خان، سیف‌الله‌خان، غفارخان معروف و یکتعداد دیگر که روح همه شان شاد باد!

این بود فشرده از سیستم و پرسونل قوای پولیس که در آن زمان در بخش‌های مختلف قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس ایفای وظیفه می‌کردند.

### ختم دوران صدارت سردار محمدداودخان

ختم دوران کاری و صدارت سردار محمدداودخان نه به اسلوب قبلی که اعلیحضرت محمدظاهرشاه در حصه کاکاهای خود عملی نموده بود، بلکه از طریق اقتناع و وعده‌های فریبنده به آن متوسل شده؛ زیرا در آن زمان همه صلاحیت‌های دولتی و حکومتی در تحت سیطره سردار محمدداودخان عملاً قرار داشت. اهرم‌های نظامی و دولتی قدرت تحت سلطه نیرومند وی حاکمیت ملی و دولتی افغانستان را تمثیل می‌نمود. نسبت به اسلاف اش در جهت پرهیزگاری، ترقی، عمران و عدالت نسبی سخن از محبوبیت او در میان و از پشتیبانی ملی‌گرایان نظامیان و روشنفکران نیز تا اندازه برخوردار بوده است.

بناء پادشاه موضوع کنار رفتن او را با تفاهم و مشوره با وی در میان گذاشته و توافق ویرا حاصل نموده بود. درین مورد با در نظر داشت اوراق مستند تاریخ (دههٔ قانون اساسی) که سردار محمدداودخان خود بعد از مدت ده سال ارائه نمود معلوم گردید که جهت گرفتن قدرت در آینده از طریق حکومت یک حزبی و مبارزات انتخاباتی که دوباره

بقدرت برسد، برای شاه پیشنهاد نموده که حکومت وی باید استعفا نماید تا در اثر آن از یکطرف این انتقاد دول دیگر مبنی بر اینکه افغانستان یک موناشرشی فیودال بوده، حکومت آن شخصی است، یکنفر از خاندان سلطنتی صدارت را برای فرد دیگری عین خانواده می‌گذارد از بین برود و از جانب دیگر خودش دوباره از طریق دموکراسی و انتخابات بحیث یک زعیم ملی بقدرت برسد. نظام شاهی مطلقه به یک نظام شاهی مشروطه یا دیموکراسی پارلمانی تعویض گردد و راه برای تدوین قانون اساسی جدید باز شود. طبق نظر محترم اکبر شالیزی و نجیم آریا در مورد سردار محمد داودخان در کتاب اش ارائه نموده که «محمدظاهرشاه با این اقدام و نیرنگ به اصطلاح او را کنار می‌کشد و در صحنه سیاست افغانستان احراز استقلالیت نموده و اشتراک سردار محمد داودخان را در عرصه‌های سیاسی آینده افغانستان با تدارک موانع‌های قانونی و اصولی برای ابد مانع گردیده حریف را در گوشه عزلت و تجرید قرار می‌دهد که این عملکرد پادشاه کینه توزی و حسادت سردار محمد داودخان را که یک شخص خودخواه و مغرور بوده اضافه‌تر برانگیخته به تفکر عمیق و آشتی ناپذیری دوامدار با شخص شاه و متحدینش قرار داده باعث شعله‌ور شدن دایمی حس انتقام‌جویی وی گردیده است.»

بهرصورت در بخش امنیتی کارهای دوران حکومت سردار محمد داودخان واقعاً بنیادی بوده، تشکیلات قوای پولیس و ژاندارم در مسیر اساسی قرار گرفته نظم و امنیت در جامعه سنتی افغانستان بدرجه بهتر سروسامان یافته بود. اما متأسفانه در جهت عدالت اجتماعی، تدوین قوانین جزائی، مدنی و حقوقی و جلوگیری از خودسری‌های اورگان‌های امنیتی و قضائی هیچ کاری صورت نگرفته؛ اگر چه شورای ملی بنام وجود داشت اما هیچ‌نوع مسوده‌های قانون و تدوین قوانین در جهت حقوق و منافع اساسی عامه مطرح بحث قرار نگرفت. صرف مرجع تائید تصامیم و اجراءات خودسرانه حکومت بوده و هرگز بحیث یک قوه مستقل عرض وجود نکرده بود. تمام صلاحیت‌های شورا در تحت سلطه شخص صدراعظم و وزرای کابینه قرار داشت.

همچنان سیستم قضاء و محاکماتی که وجود داشت؛ آنهم تحت تأثیر شدید اربابان قدرت، خوانین و فیودالان ظالم و مستبد بود. سخن از مصئونیت اشخاص و مسکن بطور عام گفته می‌شد، اما گرفتاری‌ها و تلاشی‌های قوای امنیتی بدون استیذان کدام مقام و یا مجوز قانونی صورت می‌گرفت. تعیین سرنوشت محبوسین بخصوص محبوسین سیاسی و جرایم جنائی ماه‌ها و حتی سال‌ها به درازا می‌کشید. کدام قانون و مقرر در مورد وجود نداشت. متهمین و محبوسین حق دفاع از خود را نداشتند، ماه‌ها و سال‌ها در نظارتخانه‌ها و توقیف‌خانه‌ها در حالت انتظار سپری می‌کردند. دوران مشخص و قانونی دوسیه‌های جنایی، قانون اجراءات جزائی و قانون مکلفیت و صلاحیت اورگان‌های امنیتی و قضائی وجود نداشت تا مسیر اجراءات ارگان‌های کشف، تحقیق و ضبط قضائی را معین و اجراءات آنها را تحت کنترل قرار بدهد.

اورگان‌های خارنوالی که کنترل کننده و تطبیق کننده مقررات و نورم‌های معینه اجراءات جزائی باشد، بمیان نیامده بود. سطح مسلکی قضات و اورگان‌های قضائی در سطح بسیار نازل قرار داشت. روسای محاکم و قضات مربوطه اکثراً فارغ‌التحصیلان دارالعلوم و

مدرسه‌های که درجه تحصیلی آنها تا سطح متوسطه بوده در تعیینات در نظر گرفته می‌شد. اندکترین معلومات از علم حقوق، کریمنولوژی (علم پی بردن به کنه علل جرایم) و حتی معلومات کافی از مضمون فقه و قوانین اسلامی که حقوق جزای اسلام را تشکیل می‌دهد؛ نداشتند و اجراءات اورگان‌های قضائی تحت تأثیر بروکراسی (فساد اداری، کاغذ بازی و رشوه‌گیری) و تأثیرات مادی و معنوی ارگان‌ها و اشخاص بانفوذ کشور اربابان و ملاکین قرار داشت دست ظالم از گوی مظلومین کوتاه نگردیده بود.

انتقاد از امور حکومتی وجود نداشت و وزرا دیکتاتوری دیوانه مآبانه را در مقابل افراد ملت ملاک عمل قرار می‌دادند. حوصله شنیدن هیچنوع منطق و دلیل را نداشتند. همچنان افسران و جنرالان عالی رتبه آن‌زمان در اردو با امر نهی خشک، بدون صمیمیت و در تعیینات بدون کدام نورم معین و رعایت نوبت در وظیفه دوام قدرت داشتند. افسران بی‌واسطه دائماً در اطراف و در وظایف شاقه به کار گماشته می‌شدند. بعدها معلوم گردید که همه بی‌عدالتی‌ها در اردو بنیاد عقده‌های گردید که طغیان نموده و آن صفوف ناراضی خوش به رضاء به کودتاها سوق و بعدها باعث تغییرات در رژیم و سرنگونی آن سیستم گردید.



## فصل هشتم

### قانون اساسی جدید و واگذاری حکومت به غیر از فامیل شاهی



تولد	۱۲۹۶ خورشیدی ۱۹۱۷ میلادی در کابل
پس از	محمد داودخان
پیش از	محمد هاشم میوندوال
مرگ	اول جنوری ۱۹۹۸ در کشور آلمان
ملیت	افغان
حزب سیاسی	مستقل
وظیفه	استاد پوهنتون سابق وزیر معادن و صنایع

محمدیوسف صدراعظم افغانستان  
۱۰ مارچ ۱۹۶۳ - ۲۹ اکتوبر ۱۹۶۵

#### بخش اول حکومت انتقالی دوکتور محمدیوسف خان

در بخش اداره (تشکیلات جدید نایب الحکومه گی ها به ۲۹ ولایات افغانستان)

اعلیحضرت محمد ظاهر شاه با فرصت طلبی که داشت در جهت تحکیم حاکمیت ۴۰ ساله پادشاهی اش مطابق به شرایط و زمان در قدم نخست از امکانات و شخصیت های نزدیک بخود یعنی کاکاها و پسران کاکای خود استفاده اعظمی کرد، تا اینکه آخرین حریف خود (محمد داودخان) را با نیرنگ از صحنه سیاسی و دولتی کشور دور نموده، ویرا در تجرید و انزوای سیاسی قرار داد.

نکته مهم که می توان بالای آن مکث نمود این است که سردار محمد داودخان و حتی کاکای همخونی وی سردار محمد هاشم خان خودها را وارثین حقیقی دولت و حکومت افغانستان مانند اعلیحضرت محمد ظاهر شاه می دانستند. زیرا آنها نیز در ماجراهای غضب قدرت حاکمیت و انتقام گیری های آن دوران، پدر محمد داودخان (سردار محمد عزیزخان) را قربانی داده بودند و محمد داودخان در این مورد می پنداشت که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه از یکطرف در برخورد باوی سطحی نگری کرده و از جانب دیگر خدمات صادقانه اش را در تحکیم حاکمیت نیز نادیده گرفته شده که با این احساس و درک، حس کینه توزی و انتقام گیری محمد داودخان بخصوص بعد از انفاذ ماده ۲۴ قانون اساسی جدید همیشه شعله ور بوده است. زیرا دوستی با اتحاد شوروی و برگشت سیاست از کشورهای غربی بخصوص امریکا و عقد قراردادهای مستقل با دولت شوروی من حیث همسایه شمالی کشور افغانستان که طویل ترین مرز سرحدی را حاوی بود، همچنان اتکای اقتصادی و نظامی بیش از حد معمول و کسب اعتماد آن کشور بزرگ و ابر قدرت زمان در جهت مساعدت های سخاوتمندانه نظامی و اقتصادی باوجود داشتن رژیم و سیستم های متفاوت سیاسی، رژیم شاهی مطلقه، کار آسان و ساده نبوده که سردار محمد داودخان با موافقت پادشاه به مهارت و قابلیت، توجه آن

کشور را به افغانستان معطوف نمود. اما سردگرایی این مناسبات مستحکم در آن زمان حد و مرز مجدد را بوجود آوردن یعنی تغییر سیاست و انحراف از خط‌مشی سردار محمد داودخان تنها و تنها قابلیت و استفاده از امکانات لازم اعلیحضرت محمد ظاهرشاه را نیز نشان می‌دهد که چطور با مهارت و اسلوب لازم، بالای همه آن شرایط قبلی نه خط بطلان کشیده و تأییدی نیز در زمینه از این اقدام و برگشت سیاست مطروحه کمائی نماید تا جانب اتحاد جماهیر شوروی و متحدین آن نتواند از این سیاست جدید انتقاد نماید. طوری که به اصطلاح عام «هم لعل بدست آید هم دل یار نرنجد» بناءً در این مورد هیچ راه دیگر وجود نداشت بجز اینکه با عزل سردار محمد داودخان حکومت را به سائر افراد ملت خارج از فامیل شاهی واگذار و با تقسیمات قوای ثلاثه دولت و انفاذ قانون اساسی جدید عملاً شاهی مشروطه که طی مدت سی سال آنرا به فراموشی سپرده، باغل و زنجیر ملت افغانستان را بخاک و خون کشانیده و هیچ‌نوع حقوق برای ملت قایل نبود؛ بنیاد نهاده شد. با این اقدام ادعای بلندپروازانه مبارزات انتخاباتی آینده سردار محمد داودخان را نقش بر آب نموده و راه دیگری برای سردار محمد داودخان باقی نگذاشت. لذا با صدور فرمانی عنوانی دکتور محمدیوسف‌خان که از تحصیل کرده‌گان نخبه تا سطح دکتورا و از جمله افراد عادی خانواده‌های افغانستان محسوب می‌گردید؛ عملاً زمام امور حکومت انتقالی را بوی تفویض نموده و حرکتی در جهت دموکراسی عدالت اجتماعی را آغاز کرد.

بهر صورت حکومت انتقالی و انفاذ قانون اساسی جدید کشور متعاقب آن واقعاً افق نوی را در حیات سیاسی اجتماعی بوجود آورد و تا اندازهٔ بساط حکومت جابر و دیکتاتور بر چیده شده آزادی و مصئونیت روشنفکران و ترقی‌خواهان، تضمین قوای ثلاثه عملاً عرض وجود نموده، حقوق و آزادی‌های مدنی و انسانی افراد ملت از تعرض مصئون اعلان گردید، جراید آزاد شخصی، آزادی مطبوعات و حق اجتماعات برای افراد ملت قانوناً مجاز و از تشکیل احزاب سیاسی نیز تذکراتی بعمل آمد. صلاحیت‌های اجرائیوی حکومت، شورا و قضاء از هم تفکیک و گواهی خوبی در جهت عدالت، قانونیت و فضای اعتماد در سطح ملت بوجود آمد. بناءً شرایط جدید و تمثیل حاکمیت قانون، کسب صلاحیت‌های حقوقی و قانونی افراد همه و همه مستلزم اجراءات اصولی و قانونی اورگان‌های امنیتی و ضبط قضائی بود که عملکرد آنها در اثنای وقوع حوادث جرمی می‌توان تمثیل دموکراسی را در جامعه عقب نگه‌داشته شده افغانستان ارائه و در سطح جهانی به نمایش بگذارد.

با ایجاد حکومت انتقالی تا اندازهٔ قوای امنیتی و پولیس با همکاری با کشور آلمان اختصاصی گردید و در ارتقای تعلیم و تربیه و سطح دانش مسلکی کارهای مؤثر صورت گرفته، اساسات تحصیلات عالی و مسلکی بنیاد نهاده شد. وظایف و صلاحیت‌های پولیس امنیه و پولیس جنائی و نیز وظایف شعبات جنائی تا سطح ولایات بزرگ از هم تفکیک و مجزا گردید.

در آن زمان تعداد لیسانسه‌ها و بکلوریاپاس‌های پولیس که بتوانند جوابگوی مقتضیات زمان باشد؛ انگشت شمار بودند و نیز مشکلاتی که از تأسیس بنونخی عالی پولیس تا

آمدن حکومت انتقالی همواره جلب و جذب خوش برضاء بخصوص بکلوریپاس لیسسه‌های عالی مکاتب معارف را مانع و سد می‌گردید، همانا نام بنوئخی عالی پولیس بود. شاگردان معارف از همان بدو تأسیس تا این سال‌ها ادعا می‌کردند که آنها بنوئخی عالی را به اصطلاح لیسسه عالی در معارف سپری نموده اند، بناءً باید بنوئخی عالی پولیس به پوهنخی پولیس و یا فاکولته پولیس تغییر نام نماید و این ادعا و تقاضا از دوران اول فارغ التحصیلان معارف که شامل شونخی عال پولیس شده بودند؛ همیشه ادامه داشت. عکس‌العمل‌های از جانب صنوف کمیساران همواره صورت می‌گرفت. چنانچه طبق تذکر محترم عبدالرب‌خان رحیمی که یکی از لیسانسه‌های بنوئخی عالی پولیس و زمانی معاون جنائی و سرمامور پولیس کابل نیز بوده طی مراسمی در رسم گذشت شاگردان معارف صنوف کمیساران پولیس متحداً نوشته شونخی عالی پولیس را در سال ۱۳۳۹ خورشیدی به تحریر اکادمی پولیس تعویض نموده، خواستند که بیرق متذکره را از مقابل لوژ سلطنتی که اراکین بلند پایه دولت و حکومت قرار داشتند مطابق پروگرام معینه بقسم نمایش عبور دهند که دفعتهً مرحوم عبدالاحدخان قوماندان بنوئخی عالی پولیس آنوقت متوجه گردیده و از عبور آن بیرق که به اکادمی پولیس مزین شده بود جلوگیری بعمل آورد. این مجادله تقاضای طلاب و معارف تا سال‌های بعدی ادامه داشت تا اینکه در زمان حکومت انتقالی به مجادله تقاضا و عرایض صنوف کمیساران بنوئخی عالی پولیس جواب مثبت داده شده به اشتراک دکتور محمدیوسف‌خان صدراعظم، دکتور عبدالقیوم‌خان وزیر امورداخله، تورنجرال محمدعلی‌خان قوماندان عمومی ژندارم و پولیس و اشتراک بعضی از اعضای کابینه آنوقت، رجال نظامی و ملکی، بنوئخی عالی پولیس به اسم اکادمی پولیس رسماً نام گذاری گردیده و اکادمی پولیس یگانه کانون علمی و مسلکی پولیس افغانستان در سطح کشوری تغییر نام نمود. بعدها زمینه جلب خوش برضا و توجه شاگردان معارف سراسر کشور به شمولیت در اکادمی پولیس معطوف و قناعت محصلین بخصوص صنوف کمیساران فراهم گردید که حتی سال‌های بعد با ایجاد امتحانات دشوار کانکور شمولیت در اکادمی پولیس را شرط اساسی گذاشتند.

باید خاطر نشان نمود که یکی از اقدامات بجا و مهم دیگر که در زمان حکومت انتقالی بخصوص در اثر توجه شخص دکتور عبدالقیوم‌خان وزیرامورداخله آنوقت در بخش تعلیم و تربیه و تحصیلات عالی در رشته پولیس عملی گردید، اعزام افسران پولیس جهت آموزش تحصیلات عالی با در نظر داشت قرارداد همکاری فی ما بین کشورهای اتحادی آلمان و افغانستان طی سال ۱۳۴۳ خورشیدی بود که در آن زمان ۱۵ نفر از فارغ التحصیلان پنج دوره کمیساران اکادمی پولیس را یعنی از هر دوره سه سه نفر از اول نمره الی سوم نمره و همچنان در حدود ۳۰ الی ۳۳ نفر افسران سابقه پولیس و ژاندارم را به کشور اتحادی آلمان اعزام نمود. به تعقیب آن تعداد پانزده نفر افسران کمیسار پولیس را به کشور عربی مصر و متعاقباً یکتعداد افسران جوان پولیس به کشورهای فرانسه، هند و انگلستان اعزام گردیدند که بدین ترتیب بعد از مرور سال‌ها، دروازه کشورهای اروپایی جهت تحصیلات و بازدیدهای علمی برای افسران پولیس باز گردیده

و به تجربه و کارائی ارگان‌های امنیتی کشور تأثیر مثبت و علمی بجا گذاشت.

با توسعه اکادمی پولیس و اعمار تعمیر مجهز و عصری برای صنوف کمیساران و ساتنوالان به اساس همکاری‌های دوامدار کشور اتحادی آلمان به تعداد طلاب صنوف کمیساران و ساتنوالان پولیس افزوده گردید و دولت در پهلوی این کتگوری فوق صنوف ساتنمنان پولیس را نیز بوجود آورد تا ارتقای سطح معلومات مسلکی افراد عادی پولیس نیز عملی گردیده؛ بدین ترتیب جای سربازان پیشکی پولیس را در آینده گرفته و سربازان دایمی در مسلک پولیس با رتبه‌های مشخص و مهارت‌های مسلکی در بلند بردن کیفیت کار در پولیس کشور تغییرات بوجود بیاید و نیز در تعلیم و تربیه سربازان پیشکی سهم فعال بگیرند. همچنان صنوف اختصاصی تربیه خوردضابطان ژاندارم و پولیس را در داخل اکادمی پولیس بوجود آورد تا آن‌عهه خورد ضابطانی که مدت طولانی در دستگاه‌های امنیتی قطعات پولیس و ژاندارم و ترافیک مصدر خدمت شده الی رتبه سر پرکمر قمدار رسیده، بعد از سپری نمودن کورس‌های مذکور در صورت موفقیت برتبه دریم بریدمن ارتقاء داده شوند.

تا همین اکنون در دستگاه پولیس و ژاندارم کشور از نمونه‌های ساتنمنان و خوردضابطان آن دوره‌ها که تا رتبه‌های بلند افسری ارتقا نموده اند به کثرت مشاهده می‌شود. طی این دوران یعنی تا سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ خورشیدی تشکیلات قوماندانی اکادمی پولیس نیز سازماندهی و عصری گردید. در کادرهای مسلکی و علمی آن افزودی بعمل آمده، دارای لابراتوارهای مجهز، تجهیزات و تسلیحات مدرن استفاده از تفنگچه‌های والتر، دنده‌های برقی پولیس و غیره مالزمه ضروری برای پولیس کابل عملی و تجهیز گردید بناءً اکادمی پولیس مبدل به کانون مرکزی تعلیمی و تربیوی دستگاه پولیس در کشور شد.

نکته دیگری که در خور توجه است اینکه طی سال ۱۳۴۳ خورشیدی حکومت انتقالی در تشکیلات اداری افغانستان تجدید نظر نمود. تغییرات بنیادی را در سیستم اداری و ملکی سراسر افغانستان عملی و تشکیلات اداری افغانستان را بعوض هفت نائب‌الحکومگی و چندین حکومت اعلی و کلان (حکمران) به سه کتگوری و ۲۹ ولایات یعنی ولایات درجه اول، ولایات درجه دوم و ولایات درجه سوم منقسم نمود. بدین ترتیب تشکیلات اداری افغانستان عملاً وسعت پیدا نموده، یعنی ولایات مزارشریف، قندهار، هرات، ننگرهار، پکتیا و غزنی بشمول کابل در تشکیلات فوق رتبه، و ولایات چون بدخشان، هلمند، قندوز، تخار، فاریاب و غیره در تشکیلات رتبه اول، ولایات چون لوگر، بامیان، ارزگان، کنرها و غیره در تشکیلات رتبه دوم در نظر گرفته شد.

هکذا با درنظرداشت ضرورت و شرایط آنوقت ناگزیر در تشکیلات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تجدید نظر صورت گرفت و قوماندانی‌های امنیه و ژاندارم نیز به سه کتگوری تشکیلات منقسم و توسعه پیدا نمود. یعنی قوماندانی امنیه ولایات بزرگ، ولایات متوسط و ولایات خورد. اما به استثنای ولایت کابل سائر ولایات همه پست‌های قوماندانی امنیه و ژاندارم آنها از بست دگروالی به بالا ارتقاء داده نشد. با تغییرات در قانون اساسی و انفاذ قانون اساسی جدید، شورای ملی انتخابی در سطح کشور پا بعرضه

وجود گذاشته، واقعاً وکلای انتخابی مردم از اثر رای آزاد، با درنظرداشت مبارزات انتخاباتی کرسی‌های شورای ملی را از آن خود کرده تکانه در جهت بیداری ملت از خواب غفلت و تأثیرات دوران طولانی دیکتاتوری قرون را تا اندازهٔ برملا و در رفع مشکلات عدیدهٔ ملت مظلوم افغانستان پیشنهادات مؤثر و سودمند ارائه نمودند.

همچنان با نصب کادرهای مسلکی دارای تحصیلات عالی در همه رشته‌ها بخصوص در رشته ارگان قضائی کشور و تقرر پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیائی بحیث قاضی‌القضات تقرر اشخاص عالم و تحصیل یافته از قبیل دکتور غلام‌علی کریمی و دکتور ولید حقوقی استادان پوهنخی حقوق در شورای عالی قضاء و وزارت عدلیه تأثیرات مثبت در این عرصه رونما گردید و تا اندازهٔ از خودسری‌ها و سوءاستفاده قضات و محاکم جلوگیری بعمل آمد.

همچنان در چوکات حکومت تحت اثر مستقیم وزارت عدلیه، اداره لوی خارنوالی تشکیل گردیده و مرحوم دکتور ولید حقوقی یکی از استادان دانشمند فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل بحیث معاون اول لوی خارنوالی عز تقرر حاصل نمود که کار و پیکار او در سازماندهی و بوجود آوردن تشکیلات لوی خارنوالی در کابل و سراسر کشور افغانستان و نیز تدوین قوانین بخصوص تدوین و انفاذ قانون اجراءات جزایی برای اولین بار در تاریخ افغانستان همه و همه از اثر زحمت کثی و اجراءات پیروزمند دکتور ولید حقوقی در این اداره نو تأسیس افغانستان می‌باشد.

باید خاطر نشان نمود که قانون اجراءات جزائی یکی از دست‌آوردهای مؤثر و در خور اهمیت در دوران حکومت انتقالی بود که وظایف و صلاحیت‌های وظیفوی اورگان‌های پولیس، خارنوالی و قضا را تعریف و مشخص می‌نمود. از خودسری‌ها ظلم و ستم بی‌حد و حصر دستگاه‌های امنیتی که طی قرون از طریق قوماندانی‌های کوتوالی و امنیه بالای افراد ملت مظلوم افغانستان روا می‌داشتند تا اندازه جلوگیری نمود. همچنان با تسوید و انفاذ قانون اجراءات جزائی بخصوص شامل نمودن ماده ۷۶ و مواد دیگر در این قانون برای اولین بار آثار و علایم تخنیکي نشان انگشت پل پا و غیره مواد ضروری اثبات جرم بحیث آثار و علایم انکارناپذیر عرض وجود نموده که اورگان‌های خارنوالی و محاکم را مکلف به رعایت آن نمود، که این حالت از فیصله‌های غیرعادلانه قضات و غیره اورگان‌های ضبط قضایی جلوگیری بعمل آورد.

هکذا قانون اجراءات جزائی صلاحیت اورگان‌های پولیس و قوماندانی‌های امنیه را در کشف و تحقیق موضوعات جرمی مدت سه روز وانمود کرده و بعد مدت یک هفته را جهت تکمیل بعدی تحقیق به صلاحیت اداره‌های خارنوالی موکول و اضافه از ده روز را به صلاحیت عام و تام اورگان‌های قضائی کشور آنهم بر اساس آثار و علایم مادی و معنوی غیرقابل انکار، اعتراف و اقرار متهمین و شهود بعمل آورده بود که بدین ترتیب صلاحیت اورگان‌های پولیس در حصه نظارت و توقیف متهمین الی سه روز و از ارگان خارنوالی الی یک هفته و بالاتر از آن به صلاحیت اورگان‌های قضائی و محاکم زیربط مربوط می‌گردید. درین قانون برای متهمین، حقوق دفاع از خود را قانوناً مجاز دانست

که از اثر انفاذ این قانون تعداد زیاد محبوسین از حبس‌های بی‌موجب و غیرقانونی رها و آزاد گردیدند.

در نتیجه تحت تأثیر همین قانون بعدها طی دوران انتقالی حکومت برای اولین بار در محضر محکمه ولایت کابل محترم کلیم‌الله څارنوال ولایت کابل قضیه یک قتل را به اشتراک جمع غفیری از اهالی و شهروندان کابل بصورت محکمه علنی برگزار و حرکتی بود در جهت دموکراسی که رسماً به نمایش گذاشت و در آن مجرمین بطور علنی از موقف جرمی خود به دفاع اقدام که مرحوم ولید حقوقی بحیث لوی څارنوال نیز حضور بهم رسانیده بود.

در سال (۱۳۴۴ ه.ش) قانون اجراءات جزائی و تغییرات در سیستم‌های قضائی و اورگان‌های امنیتی کشور در آن زمان تکانه قوی در جهت کسب حقوق حقه اتباع کشور بوجود آورده و از خودسری‌ها، تعدی و تجاوز اورگان‌های امنیتی و مامورین ضبط قضائی موانع قانونی بدسترس قرار گرفت.

بهمین ترتیب طی ماه میزان سال ۱۳۴۳ خورشیدی قانون اساسی جدید کشور عملاً توسط لویه جرگه تائید و تصویب و نیز توسط فرمان شاه توشیح که با انفاذ آن دوره انتقالی حکومت دکتور محمدیوسف‌خان به پایان رسید. حکومت طبق تجویز قانون اساسی از شورای ملی که طی سال ۱۳۴۴ خورشیدی با درنظرداشت انتخابات دوره دوازدهم شورای ملی باید رای اعتماد را حاصل می‌نمود که این تاریخ مصادف با سوم عقرب سال ۱۳۴۴ ه.ش بوده و حکومت نیز رسماً اشتراک هموطنان را جهت تعقیب رای اعتماد شورا، بحکومت طور علنی و آزاد اعلان نموده بود که بالاخر آن تعداد زیاد محصلین پوهنتون با شاگردان معارف، گروه‌های سیاسی، روشنفکران همه گروپ‌های ذیعلاقه به سیاست و نیز طرفداران و مخالفین حکومت در دور تعمیر شورای ملی گرد آمدند تا رای دهی شورا را به حکومت موظف تماشا و اشتراک نمایند که دفعتهً نظم رای دهی و جلسه بهم خورد و پولیس طبق دستور مقامات صالحه مداخله و زدوخورد شدیدی بین مظاهره‌چیان و قوای امنیتی صورت گرفت. مظاهره‌چیان اصرار داشتند که گویا طبق اعلامیه دولت در اینجا آمده اند و باید بگذارند که رای علنی شورا بحکومت جریان پیدا کند؛ اما حکومت و شورای ملی دستور لغو تصمیم قبلی را صادر و جلسه رای دهی را به آینده موکول نمود و حتی بخواست حداقل مظاهره‌چیان هیچنوع توجه صورت هم نگرفت که با این حالت مجموع اشتراک کنندگان اعم از محصلین، پوهنتون معارف و شهریان کابل دست به تظاهرات بیشتر زدند و این تظاهرات که مصادف با سوم عقرب سال ۱۳۴۴ خورشیدی بود بعد از چندین سال سکوت، یعنی بعد از ماه حمل سال ۱۳۳۱ خورشیدی که تظاهرات عظیمی در کمپاین انتخاباتی دوره هشتم شورای ملی صورت گرفته بود، این دومین تظاهرات عمومی پوهنتون معارف و گروه‌های سیاسی و روشنفکران کابل بود که به زد و خورد با پولیس منجر گردید.

طبق تذکر صفحه ۴۷ «دهه قانون اساسی» که توضیح نموده: «سردار عبدالولی که در آن زمان رئیس ارکان قوماندانی قوای مرکز و شخصاً مواظبت امور را در مناطق اطراف

عمارت شورا بعهدہ گرفته بود، در آنجا با یک تعداد تانک‌ها حضور داشت. به اساس همه شواهد دست‌داشته امر فیر را علیه مظاهره چیان صادر که از اثر فیر و مداخله قوای نظامی، بعوض پولیس در حدود یکی الی دو نفر به قتل رسیدند و چندین نفر دیگر زخمی گردید با این حرکت یکبار دیگر سردار عبدالولی چهره اصلی خود را نمایان و سرکوب آینده افراد ملت را که در ساحه قانون اساسی جدید خواهان حداقل حقوق اتباع کشور چون ادعای حق رای علنی شورا بحکومت موظف بوده، بازهم از طریق نظامی‌گری و توسل بقوه را هدف قرار داده، خواست که صدای حق و عدالت خواهی را یکبار دیگر در گوی ملت رنج کشیده افغانستان خفه و اختناق سیاسی را اعمال نماید.

همان بود که با این تعصب مرحوم دگروال ارکان حرب عبدالشکورخان عظیمی را که قوماندان فرقه ۷ ریشخور بوده بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و مرحوم دگرم عبدالحکیم کتوازی را که رئیس ارکان فرقه ریشخور بود بصفت قوماندان امنیه ولایت کابل و جگرن عبدالحنان مینه پال را بحیث رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، محمد انورخان را بحیث مدیر استخبارات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس رسماً مقرر نمود. درحالی که قوای امنیتی کشور تا آن زمان یعنی طی نیمه دوم سال ۱۳۴۴ ه.ش، بخصوص بعد از انفاذ قانون اساسی و دوره انتقال تجربه کافی مسلکی در جهت کار و پیکار داشته، بخصوص مرحومین عبدالاحدخان قوماندان امنیه کابل و محمدرفیق خان قوماندان اکادمی پولیس در آن زمان، محترم عبدالغنی خان ابوی و تعداد زیاد جوانان تحصیل یافته و متخصصین پولیس موجود بودند که باید جهت تطبیق نورم‌های عدالت اجتماعی و اهداف والای دموکراسی در جامعه نیز از تجربه و کارائی آنها در مسلک پولیس در آن مقطع زمانی استفاده اعظمی و بعوض توسل به قوای نظامی بعمل می‌آمد. همچنان با تعصب جدی به برطرفی مرحوم امان‌الله حیدری مدیر عمومی ترافیک کابل شخصاً اقدام نموده و بعوض وی شخص دیگری را در مدیریت ترافیک کابل توظیف نمودند. درحالی که تا آنوقت مدیریت عمومی ترافیک کابل تا اندازه اختصاصی و مسلکی شده بود. اگر چه توظیف دگروال محمدمیر تنیوال که زمانی یاور مرحومه ملکه حمیرا بوده جای امان‌الله حیدری را پر نمود. اما کار و پیکار امان‌الله خان حیدری جهت نظم ترافیکی و تطبیق مقررات ترافیکی در خور تمجید بوده که باید در نظر گرفته می‌شد.

با این حالت یکبار دیگر امر و نهی نظامی در ساحه تشکیلات امنیتی کشور سایه افکنده و چهره‌های دیکتاتوری باوجود قانون اساسی جدید نمایان و اهداف سردار عبدالولی که جداً خواهان بازگشت به دوره‌های قبلی مانند اسلاف شان بوده برملا گردید.

خوب بهر صورت حادثه تاریخی سوم عقرب سرآغاز تظاهرات و اعتصابات در شهر کابل و سائر شهرها، طی مدت موجودیت قانون اساسی در دهه آخر پادشاهی اعلیحضرت محمداظهارشاه و چندین حکومت دیگر بوده است که تا آن زمان در تاریخ افغانستان سابقه نداشت. چنانچه در صفحه ۴۹ «دهه قانون اساسی» چنین تذکر رفته: «واقعه سوم عقرب را می‌توان اولین ضربه قوی علیه مساعی افغان‌ها در راه تأمین دموکراسی تلقی کرد. زیرا نه پادشاه و نه حکومت هیچ کدام نتوانستند در برابر فشار قدرت‌های

متخاصم به این اصلاحات مقاومت نمایند. این حادثه بود که قدرت‌های متخاصم را نیرو بخشید تا در آینده بر حکومت‌ها فشار وارد کنند و حکومت‌ها را در برابر تقاضاهای خود تسلیم گردانند. چنانچه بعد از این حادثه در پنجم عقرب سال ۱۳۴۴ هجری شمسی خورشیدی شبنامه به این اشعار در شهر کابل پخش گردید.

داد امر قتل مردم را ولی داماد شاه  
خدمت برجسته سردار عالی را ببین  
اعتماد و رای شورا را بخون ما گرفت  
پاچه‌های سرخ منبصار شاهی را ببین

همچنان به ارتباط حزبی بنام زرنگار شبنامه به این مطلع که:

خلیلی به والله بلا می‌کنی  
دو صد ناروا را روا می‌کنی  
خلیلی به والله بلا می‌کنی  
خیانت به شاه و گدا می‌کنی

بناءً بالاتر حادثه سوم عقرب بود که اعلیحضرت محمد ظاهر شاه زیاده‌تر تحت تأثیر سردار عبدالولی قرار نگرفته و در تطبیق قانون اساسی مطابق شرایط زمان پافشاری و در تجدید حکومت اقدام نمود و فرمانی عنوانی مرحوم محمد هاشم میوندوال صادر، تا آمادگی خویشرا جهت اخذ رای شورا بحکومت مؤظف تدارک دیده و از حکومت انتخابی افغانستان بعد از موفقیت از رای علنی شورا در عمل اجراءات و نمایندگی نماید.

با این تحول می‌توان خاطر نشان نمود که در طول تاریخ افغانستان مطابق قانون اساسی برای اولین مرتبه مبارزه ملت جهت کسب حقوق مدنی و قانونی شان به نتیجه رسیده که از اثر آن صدراعظم افغانستان با جمیع افراد کابینه بشمول قوماندان امنیه کابل تا سرمامور پولیس و یکتعداد رجال دولتی دیگر معزول و پادشاه ناگزیر شخص دیگری را بمقام صدارت موظف نماید که تا اندازه اصول و موازین در جهت دموکراسی به نمایش گذاشته شد؛ تا آن زمان واقعاً در تاریخ افغانستان سابقه نداشته است.

به تعقیب موضوعات قبلی در جهت تعلیم و تربیه پولیس بخصوص طی دوران حکومت انتقالی که با ایجاد و تغییر اکادمی پولیس همراه بود؛ در سیستم درسی اکادمی پولیس نیز تغییرات رونما گردیده برای اولین بار در مورد تظاهرات و اعتصابات در مضمون تعبیه و تکتیک پولیس که هیچگاه سابق در تدریس مضامین اکادمی پولیس سابقه نداشت، افزود گردیده و محتوای اساسی تدریس این مضمون را تشکیل می‌داد. معلمین این مضمون که از جمهوری اتحادی آلمان جهت تدریس به اکادمی پولیس معرفی گردیده بودند، از متخصصین در رشته تعبیه و تاکتیک پولیس که محتوای درس آن همواره تظاهرات و اعتصابات و اشکال قانونی و غیرقانونی آن بوده و اجراءات یومی پولیس را در اثنای برگذاری تظاهرات و اعتصابات تشکیل می‌داد که طی دهه دوران قانون اساسی ثقل اجراءات یومی پولیس کابل و سائر شهرهای بزرگ در همین جهت معطوف بوده است



## بخش دوم حکومت مرحوم محمد هاشم میوندوال (در پرتو قانون اساسی جدید)

با تصویب و انفاذ قانون اساسی جدید و رشد کمی و کیفی کلتور جامعه در جهت ترقی و عمران و نیز تأثیرات مبارزات آزادی‌خواهی ملت‌ها و جنبش‌های آزادیبخش ملی در منطقه، اوج‌گیری و نضج مبارزات طبقاتی ملت‌های تحت ستم و رهایی آنها از یوغ استعمار کهن و تشکیل حکومت‌های



دموکراتیک و ملی در سطح جهان (تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی اکتوبر و انقلاب توده‌ی مردم چین) بخصوص، ترقی رشد و انکشاف علوم و تکنالوژی تأثیرات خود را بالای ملت افغانستان تا حدی گذاشت که از آن بی‌بهره نماند و این ملت را از خواب

غفلت بیدار و رژیم بر سراققتار را مجبور و مکلف به تغییر و تحول در حیات سیاسی اجتماعی و اقتصادی نمود. همان بود که طبق تجویز قانون اساسی جدید زمام امور حکومت به افراد خارج از فامیل برسر اقتدار شاهی برای سایر افراد ملت واگذار که بلااثر آن افراد ملت در جهت کسب حقوق مدنی و انسانی چون آزادی مطبوعات، حق اجتماعات، حق آزادی بیان، دفاع از حقوق صنفی و حرفوی، داشتن حق تشکل احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی به اساس روحیه وثیقه ملی (قانون اساسی جدید) جدوجهد و تلاش نمودند.

حکومت در پرتو قانون اساسی جدید مرحوم محمد هاشم میوندوال مقام صدارت را بعد از رای اعتماد شورا و فرمان شاه، اشغال و شروع بکار نمود. او برای اولین بار رهسپار مقر پوهنتون کابل گردیده؛ مجلس ترحیم و فاتحه خوانی کشته‌شدگان حادثه سوم عقرب را که توسط محصلین پوهنتون سازمان داده شده بود؛ گشایش و بیانیه تاریخی خویش را در جهت بازپرسی از مسئولین این حادثه ارائه و آرزوهای قلبی خود را در محضر استادان و محصلین پوهنتون در جهت دموکراسی و عدالت اجتماعی ابراز نمود که نسبتاً تسلی بخش احساسات آنها گردید. گرچه مرحوم محمد هاشم میوندوال دارای سجایای عالی انسانی و شخص پرهیزگار و با دیانت بوده به دموکراسی واقعاً عقیده‌مند بود؛ اما با مشکلاتی که از نگاه صحت و نیز اتهاماتی که طی دوران صدارت وی از جانب شخصی بنام عبدالطیف هوتکی در بازدید رسمی وی از ایالات متحده امریکا عاید او و چند نفر دیگر اراکین بلندپایه حکومت آنوقت افغانستان، در مصاحبات مطبوعاتی صورت گرفت، حکومت وی دیری نپائید.

اینجانب یکی از خاطره‌های خود را که مصادف با بازدید رسمی آن مرحومی از وزارت داخله و منسویین قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس آن زمان بود و مجموع افسران و منسویین اداری و امنیتی ارگان وزارت داخله را مخاطب قرار داده، آنها را به پاک نفسی، تقوی و امانت‌داری توصیه می‌نمود و چنین شعری را با فصاحت و بلاغت کامل کلام بر زبان آورد که هیچگاه فراموش خاطر من نمی‌گردد و آن شعر چنین بود:

هرچه بگنجد نمک اش می‌زنند وای به وقتی که بگنجد نمک

یعنی مرحوم میوندوال درین شعرش موقف نقش و مقام پولیس را در جامعه به نمک برای مجادله و وقایه از جرایم و جنایات مثال می‌آورد.

بناءً می‌توان گفت که در دوران کاری تحت زعامت چهار صدراعظم افغانستان یعنی بعد از ختم دوران انتقالی که مصادف با استعفاء دکتور محمدیوسف‌خان و آغاز کار محمدهاشم‌خان میوندوال و به تعقیب آن نوراحمد اعتمادی برای دو دوره و دکتور عبدالظاهرخان و محمد موسی شفیق از عقرب سال ۱۳۴۴ الی سرطان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی بوده مشکلات و ثقل وظیفوی کار پولیس و اورگان‌های امنیتی را مجادله و مبارزه در تقابل و رویارویی با تظاهرات و اعتصابات اتخاذ تدابیر مؤثر جهت حفظ تأسیسات اقتصادی و اجتماعی دولت و دارائی‌های عامه از دست برد عناصر فرصت طلب و اخلال گران تشکیل می‌داد که در طول مدت فوق‌الذکر از طرف عناصر مربوط به یک حزب، اتحادیه صنفی و یا گروه سازمان داده می‌شد و رهنمای اصلی همه این تظاهرات در آن مقطع زمانی همانا محصلین پوهنتون، شاگردان معارف، موسسات تخنیک، فابریکات کارگری و تعداد زیاد استادان و معلمین همه موسسات علمی و کارگری بوده‌اند. بناءً با درنظرداشت شرایط جدید و ایجابات زمان، یگانه ارگانی که باید در جهت حفظ منافع عامه و تأمین امن و نظم اجتماعی در تمام شهرهای افغانستان مسؤولیت این وظیفه خظیر را بعهده داشت؛ قوای امنیتی بخصوص پولیس و حتی ژاندارم بوده است. تغییرات و رشد کمی و کیفی اورگان‌های قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس را طبق تشکیلات جدید اداری در زمان حکومت انتقالی تحت رهبری دکتور محمدیوسف‌خان قبلاً توضیح نموده‌ام.

اما در حکومتی که با شرایط قانون اساسی باید کار و خدمات صادقانه ملی را در سرخط وظایف خویش قرار می‌داد؛ همانا اجراءات قوای امنیتی و پولیس بود و همچنان سائر اورگان‌های که به امور و اجراءات جرمی سروکار دارند. لذا توصیه این حکومت همه همه رعایت اصول و موازین قانونی، صداقت، پاک‌نفسی، تقوی و امانت‌داری بوده که مطابق بخواست زمان باید صورت می‌گرفت. زیرا جابجائی کادرهای جدید تا آن زمان نیز تحت تأثیر و همان شیوه‌های کهنه و عناصر زمان‌های دیکتاتوری با صلاحیت‌های بی‌حد و مرز سابقه بوده که می‌بایست در شرایط جدید خودها را وفق بدهند و از خودسری‌ها و سوءاستفاده از مقام و منزلت ابا و ورزند و در شعار خدمت بمردم و مسیر قانونی و اصولی همه اجراءات خود را عیار سازند.

در شرایط جدید تحت زعامت محمدهاشم میوندوال با موجودیت جنرال عبدالشکورخان عظیمی بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس در تشکیلات آن قوماندانی عمومی کدام تغییر و ابتکار صورت نگرفته، بلکه بر خلاف دوره انتقال امر و نهی خشک نظامی حکمفرما و قوماندان مذکور بمجرد اشغال پست قوماندانی ژاندارم و پولیس، قهر و غضب خویش را بالای مجموع پرسونل ژاندارم و پولیس وانمود کرده؛ حادثه سوم عقرب را توطئه و دسیسه اورگان‌های امنیتی گفته، در یکی از روزها

خاطر نشان نمود که وی «ارمغانی بوده که شخصاً از طرف شاه به این وظیفه گماشته شده تا مجموع پرسونل قوماندانی ژاندارم و پولیس را به اصطلاح اصلاح و تأدیب نموده، تحت اداره سالم خود قرار می دهد.»

در حالی که به شهادت اوراق مستند تاریخ بانی و محرک واقعه سوم عقرب سال ۱۳۴۴ خورشیدی فرقه نظامی ریشخور بوده که از اثر فیر ناسنجیده و مداخله نظامی بعوض ارگان های پولیس، تشنج و تظاهرات عمومی را بار آورده و در آن اثنا موصوف قوماندان فرقه هفت ریشخور، عبدالحکیم خان کتوازی رئیس ارکان و عبدالحنان خان مینه پال آمر حرکات آن فرقه بودند که همه آنها به پاس فیر حادثه و سوم عقرب به چوکی های قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس عز تقرر حاصل نمودند. با این ادعاء خواستند که به اصطلاح برف بام خود را بالای دیگران اندازند!!! در صورتیکه تورن جرال محمد علی خان سلف وی بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس که یک افسر سابقه دار، شخص باتجربه و متواضع اردوی افغانستان بوده و همواره افسران پولیس را از تشدد فیر در حادثه بر حذر می داشت و بدون موجب برطرف گردید.

باید خاطر نشان نمود که مرحوم تورن جنرال عبدالشکور خان عظیمی طی چندین دهه قبل از اثر تقدیرات الهی به جاودانگی پیوسته و اینجانب در تذکر فوق از وی نقل قول نموده ام. باید افزود که اینجانب در آن زمان دارای رتبه به اصطلاح دوهم بریدمن و در شعبه بررسی قتل و جرح ولایت کابل ایفای وظیفه می نمودم. در یکی از روزها که تاریخ دقیق آنرا بخاطر ندارم به گمان اغلب که شروع ماه قوس سال ۱۳۴۴ هجری شمسی بود در همان روز با یونیفورم پولیس ملبس بودم که از پیشروی تعمیر بانک ملی (د افغانستان بانک) عبور می کردم؛ تصادفاً از مقابل من یک نفر دگروال ملبس به یونیفورم نظامی گذشت. چون آن ایام دوران شباب و نوجوانی بود نمی دانم که آگاهانه و یا ناخودآگاه برای آن دگروال که بعدها اسم وی معلوم گردید که دگروال محمد هاشم خان سابق قوماندان ژاندارم ولایت قندهار بوده و از هموطنان صفحات شرق وطن عزیز ما بود؛ از اجرای رسم تعظیم طفره رفتم و ادای احترام نکردم. در آن اثنا دگروال موصوف مرا توقف داده و خطاب بمن گفت که «چرا رسم تعظیم نکردی؟» من بدون آنکه معذرت بخواهم و یا بگویم که فکر من نشد برایش گفتم که چرا سربازان وزارت دفاع برای ما افسران ادای رسم تعظیم نمی کنند؟ که من هم با شما رسم تعظیم نمایم پس وزارت دفاع ما (منسوبین پولیس) را بحیث افسر نمی شناسند؛ آیا ما افسر نیستیم؟ بناءً ما خود را نیز چون منسوبین وزارت دفاع مکلف به رسم تعظیم نمی بینیم.

با ایجاد این مشاجره موضوع مایان به حضور قوماندان ژاندارم و پولیس مرحوم عبدالشکور خان عظیمی که در آن وقت جدیداً بصفت قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر شده بود؛ محول و افسر موصوف شکایت خود را آغاز نمود. گرچه من بوساطت چند نفر افسران بلند پایه نظامی که در آنجا حضور داشتند از این ماجرا بدون جزا رهایی یافتم، اما در حضور داشت غلام فاروق بارکزوی که آمر دفتر و یاور وی بوده، الفاظ فوق الذکر را بر زبان آورد. بعدها بالاثر همین مفکوره، طی سال ۱۳۴۵ هجری شمسی از اجرای ترفیعات نوبتی و استحقاق قانونی ترفیع اکثریت افسران ژاندارم و

پولیس در ماه سنبله ممانعت و جلوگیری بعمل آمد. بخصوص افسران کمی‌سار و ساتنوالان را که همه جوانان تحصیل کرده و متخصصین پولیس بودند، هیچکسی به ترفیع بالا، باوجود سجل مساعد ارتقاء داده نشد. بناءً آن مرحومی نیز با چنین روحیه در چوکی قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس دیر نپائید. در مقابل وزیر جسور و قدرتمند چون عبدالستار شالیزی توانائی زیاد از خود تبارز داده نتوانسته بلکه به تعقیب آن چندین قوماندان دیگر چون مرحوم محمدرحیم ناصری، عبدالحکیم خان کتوازی و سید عبدالغنی خان وردک، همچنان چند وزیرداخله حتی صدراعظم‌ها یکی بجای دیگر عزت‌تقریر حاصل و به برطرف شدند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در کتاب «دهه قانون اساسی» وظیفه مرحوم سردار عبدالولی را «قوماندان قوای مرکز» طی سال ۱۳۴۴ خورشیدی وانمود کرده است، درحالی که در آن زمان وی رئیس ارکان قوای مرکز بوده. زیرا در آن زمان مرحوم دگرجنرال محمد عیسی خان نورستانی بچیث قوماندان قوای مرکز ایفای وظیفه، می نمود اما این درست است که صلاحیت وی از قوماندان قوای مرکز و حتی وزیردفاع بالا تر بوده است.

## بخش سوم - حکومت شهید نوراحمدخان اعتمادی

### اقدام و تدابیر در مورد امتیازات و هسته‌های تشکیلاتی مدرن پولیس



نگارنده از چپ به راست نفر دوم در میدان هوایی کابل حین مصافحه‌خانم اندیرا گاندهی صدراعظم هند و استقبال از سوی نوراحمد اعتمادی صدراعظم افغانستان

در بخش قوای امنیتی در دورهٔ دموکراسی پادشاهی و یا شاهی مشروطه زیاده‌تر وظایف اورگان‌های امنیتی در جهت تظاهرات و اعتصابات معطوف بود. به اساس ضرورت یک سلسله نوآوری‌ها و تجدید تشکیلات رونما گردید. بخصوص در دور صدارت نوراحمدخان اعتمادی و انجنیر بشیرخان لودین بحیث وزیرداخله. زیرا تا آن زمان افسران پولیس نه منحیث افسر نظامی قبول و نه مطلقاً به صفت مامورین ملکی پذیرفته می‌شدند. درحالی‌که همه افسران پولیس تا سطح لیسانس و بکلوریاس‌های مسلکی تخصص حاصل نموده، تمام دروس مسلکی، نظامی و حقوقی را فرا گرفته و به رتبه‌های بالا نیز ارتقاء نموده بودند؛ اما دارای هیچنوع امتیاز نبوده، با معاش ملکی مکلفیت وظایف ۲۴ ساعته را داشتند. درحالی‌که در اجرای امور تابع مقررات نظامی بودند که در صورت تخلف وظیفوی به محاکم نظامی مانند افسران ارتش سوق می‌گردیدند. علاوه‌برآن افسران عالی رتبه وزارت دفاع تعصب و بدبینی بی‌مورد در حصه افسران و اورگان‌های امنیتی حتی افسران ژاندارم داشتند. افسران قدمه‌های پائینی ارتش با بی‌اعتنائی و حسادت به آنها، می‌نگریستند. درحالی‌که افسران و اورگان‌های امنیتی و ژاندارم مصروف وظایف شباروزی خدمت در جهت تأمین امنیت نظم و آسایش جامعه که افسران قوای دفاعی نیز از آن مستفید می‌شدند؛ بودند. بهمین ارتباط یک واقعیت پنهان را با نظرداشت تذکر فوق که خود نیز بحیث یک افسر پولیس شاهد عینی بوده ام در حصه مرحوم دگروال عبدالاحدخان و دگروال محمدرفیق‌خان که اول‌الذکر قوماندان امنیه کابل و دومی قوماندان اکادمی پولیس، همچنان عبدالعزیزخان سیدالی و دین‌محمدخان دلاور که سابق قوماندانان امنیه کابل بود و همهٔ آنها و فارغ‌التحصیلان مکتب حربیه و نیز تحصیلات عالی را در رشته پولیس در کشور کانادا با یک تعداد افسران دیگر سپری نموده و تجارب زیادی در اورگان‌های امنیتی کشور داشتند، از اعتماد همه جانبهٔ دولت و مقامات نیز برخوردار و علاوهٔ چوکی‌های قوماندانی امنیه کابل و اکادمی

پولیس دارای بست‌های جنرالی بوده، سال‌ها را در رتبه دگروالی در خدمت به میهن سپری نموده؛ اما به رتبه جنرالی که مطابق اصول حق مشروع آنها بود؛ ارتقا داده نشدند و برخلاف تمام نورم‌های اصولی و حتی بدون نظر داشت سوابق نظامی آنها، مجبوراً عبدالاحدخان را به رتبه دوم ملکی و دین محمدخان دلاور را بحیث والی بدخشان و ننگرهار ارتقا دادند و اما هیچگاه به ترفیع رتبه جنرالی ارتقا داده نشدند.

بهر صورت بنظر اینجانب بی‌اعتنائی و شک تردید مقامات در آن زمان بخصوص متوسل شدن دگروال خواجه محمدنعیم‌خان قوماندان کوتوالی، یکی از دست پروردگان رژیم، به کودتای نظامی از عوامل بی‌اعتنائی آنها به قوای امنیتی و پولیس شده می‌تواند. زیرا قطعات پولیس و افراد مسلح این ارگان که در نقاط و مراکز کلیدی شهر کابل بخصوص نقاط آسیب‌پذیر وضع الجیش داشتند با ارتقا دادن و سازماندهی بیشتر توجه مردم با این نیرو زیادتر جلب گردیده و از خطر احتمالی جلوگیری بعمل آمده می‌توانست. چنانچه سردار محمدداودخان با استفاده از همین اسلوب و نیروی محدود از همچو مراکز بخوبی و با مهارت توانست تا کودتای ۲۶ سرطان را به پیروزی برساند.

دور از دلچسپی نخواهد بود که در این حصه عین اظهارات محترم جنرال گل محمد اندر را که از متخصصین پولیس در رشته حقوق بوده و مدت طولانی بحیث رئیس عمومی جنائی در وزارت امور داخله ایفای وظیفه می‌نمود، در مفاهمه با اینجانب که طی ماه میزان سال ۱۳۸۷ خورشیدی در کابل در یک محفل با دوستان ملاقی شدم، ضمن گلایه‌های متعدد از آندوره‌ها به شکوه‌ها چنین آغاز سخن نمود: «پولیس در دوره نظام شاهی فوق‌العاده تعجیزآمیز موقف داشت که باید در نوشته‌ها به تمثیل کشیده شود. مثلاً امتیازش ملکی ولی مکلفیت‌های نظامی را مانند پیشبرد تعلیم و تربیه افراد، سوق و اداره، جمع وقید سلاح و مهمات و در صورت ارتکاب جرم، محاکم و محکمه آن در دیوان حرب عسکری مطابق قانون اصولنامه جزای عسکری انجام می‌گرفت. دریشی یا یونیفورم بخصوص باید پوشیده می‌شد ولی تکه دریشی، تکه بالاپوش، دوخت و تهیه آن بدوش افسران پولیس بیچاره که باید از همان معاش ملکی تدارک می‌دید. حتی مرجع تهیه تکه آن موجود نبود و به الوان میسر لباس پوشیده می‌شد. نشان کلاه به پیاده‌های شاروالی کابل مشابه بود و سر شانه‌ها نیز از پلاستیک سفید نصب می‌گردید که با این حالت منسوبین اردو به افسران بلند رتبه پولیس رسم تعظیم نمی‌کردند؛ ولی میرغضب‌های اردو بصورت وارونه خواستار رسم تعظیم بودند.

این محکومیت در زیر سلطه نظامیان اردو که پیوسته برهبری پولیس امتیاز داده می‌شد ادامه داشت.»

این بود شمه از بی‌عدالتی در مقابل کتله بزرگ قوای پولیس کشور که مصروف وظایف شبانه روزی بوده و از هیچنوع حقوق طی دوران طولانی برخوردار نبودند.

جالبتر اینکه تمام افسرانی که از اردو و یا از طریق ریاست ضابط‌احوالات در پست‌های قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس موظف شده بودند؛ مستحق تمام امتیازات نظامی، بوده اما مماثل آنها که فارغ التحصیلان و افسران اکادمی پولیس بودند و نیز دوش با

دوش یکجا وظیفه اجرا می‌کردند؛ دارای معاش ملکی و از هیچ‌نوع حقوقی مستفید نبودند. تا اینکه در اثر مساعی جمیله مرحومین محمدرفیق‌خان و غلام‌فاروق بارکزوی که اول الذکر در آن‌زمان بحیث قوماندان اکادمی پولیس و دوم‌الذکر بحیث رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس ایفای وظیفه می‌کردند و نیز سعی و تلاش مرحوم انجنیر محمدبشیر لودین وزیرداخله و توجه شخص اعتمادی صدراعظم در اول میزان ۱۳۴۹ خورشیدی از اثر فرمان شهزاده احمدشاه که در آن‌زمان وکالت مقام سلطنت را بعهدہ داشت امتیازات پولیس معادل افسران نظامی تحت اجرا قرار گرفت.

با درنظرداشت تغییراتی که در سیمای شهر کابل بمیان آمده بود؛ توسعه ماموریت‌های پولیس نیز صورت گرفته که عبارت بود از ماموریت تنورسازی، چنداول، شاه شهید، باغ علیمردان، باغ عمومی، زنده‌بانان، آنطرف دریای کابل و نیز ماموریت‌های پولیس کارته ولی، ده افغانان، پشتونستان، شیرپور، شهرنو، کارته پروان، کارته چهار، کارته سه، کوته سنگی، ماموریت پولیس قلعه شاده و همچنان طی سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ خورشیدی نیز ماموریت‌های پولیس جمال‌مینہ، ماموریت پولیس خیرخانه و ماموریت پولیس سید نورمحمد شاه مینہ در تشکیلات افزود گردیده که تا آن‌زمان مجموعاً ۱۸ ماموریت پولیس تحت اثر یکنفر معاون اداری که از قدیم‌الایام در منطقه شترخانه موقعیت داشت، اداره و تحت هدایت آن بنام معاونیت اداری سرماموریت پولیس کابل قرار داشتند. مابقی نواحی شهر کابل تحت حوزه قوماندانی‌های ولسوالی ده سبز، چهاردهی، بگرامی، شکرده، میریچه کوت، بگمان الی شش کرورهی (کابل) مربوط می‌گردید.

اگر چه در صفحه ۷۱ کتاب «وزارت داخله در گستره تاریخ» تألیف محترم حصین طی سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ خورشیدی تعداد ماموریت‌های پولیس را به ۲۱ ماموریت تذکر داده اما به یقین که تا سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ خورشیدی تعداد ماموریت‌های پولیس از شمار فوق‌الذکر بیشتر نبوده است. همچنان در کتاب فوق‌الذکر تاریخ ارتقای بست مدیریت عمومی سرحدی را طی سال ۱۳۴۶ الی ۱۳۵۰ خورشیدی توضیح نموده اند؛ اما طوری که اینجانب در تحریر قبلی تذکر داده ام مدیریت سرحدی در سابق موجود بوده اما واقعاً از اثر سعی و کوشش مرحوم جنرال محمدرحیم‌خان ناصری و عبدالحکیم‌خان کتوازی که در آن‌زمان بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس ایفای وظیفه می‌نمودند فعال و ارتقاء داده شد و یکنفر دگروال به اسم رحیم‌خان بحیث مدیر عمومی سرحدی رسماً مقرر گردید.

طی سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ خورشیدی در چوکات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس علاوه از مدیریت عمومی امنیه، مدیریت عمومی ترافیک با تنزیل بست مدیریت عمومی ترافیک کابل به رتبه دگرمنی جهت نصب و تقرر محترم سعدالله یوسفی که از جمله استادان ترافیک در اکادمی پولیس بود و نیز تحصیلات عالی در بخش ترافیک جاده داشت از اثر مساعی دوامدار مشاورین آلمانی جهت تنظیم بهتر امور ترافیکی ایجابات زمان، کثرت و تردد انواع وسایط نقلیه که هیچ نوع امکانات دیگر جهت تبدیلی دگروال محمدمیرخان با درنظرداشت نفوذ و شناختی که بمقامات بالا و حتی مقام مربوط به

سلطنت داشت، ناگزیر تشکیلات مدیریت عمومی ترافیک کابل را تنقیص و سعدالله یوسفی را که در آن زمان رتبه تورنی، داشت بعوض وی بحیث مدیر ترافیک کابل مقرر نمودند. همچنان مدیریت عمومی پیژند، مدیریت عمومی لوازم، آمریت عمومی تفتیش و استخبارات در تشکل جدید تغییر شکل نمود و بعد مدیریت عمومی لوازم نسبت کسب امتیازات نظامی برای منسوبین قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس به ریاست لوژستیک ارتقاء داده شد.

در پرتو قانون اساسی جدید طی سال ۱۳۴۴ هجری شمسی وظایف همیشگی اورگان‌های امنیتی و پولیس کشور را بخصوص در شهر کابل تظاهرات و اعتصابات تشکیل می‌داد که بعدها این حالت دامنگیر قوای امنیتی ولایات جوزجان، بغلان، مزارشریف، قندهار، هرات و حتی ولایت ننگرهار نیز گردید. با مصروفیت‌های شباروزی سرماموریت‌ها و قوماندانی‌های امنیه، حکومت را ناگزیر نمود تا در مقابل این پدیده تدابیر مشخص و قایوی و مجادلوی اتخاذ و ماموریت‌های پولیس را بوظایف اصلی آنها که تأمین امن و نظم عامه در محلات است سوق نمایند. بناءً از اثر تجویز قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس و وزارت امورداخله ایجاد دوغند پولیس که مجهز با همه وسایل وسایط و تجهیزات و حتی سلاح خفیفه بود بنام قطعات منتظره نمبر "۱" و نمبر "۲" در شهر کابل اقدام نموده و به سائر ولایات نیز همچو معمول توصیه گردید. بعد به مساعدت کشور اتحادی آلمان در تربیه پرسونل و تجهیزات سعی و تلاش دوامدار صورت گرفت. گرچه توظیف معلمین آلمانی در سابق از آغاز شونئی عالی پولیس بین دولتین افغانستان و آلمان در حصه تربیه افسران افغان جامه عمل پوشیده بود، اما این همکاری‌ها در زمان دوکتور عبدالقیوم‌خان بحیث وزیرامورداخله بیشتر گردیده؛ طی سال ۱۳۴۳ خورشیدی یکنفر جنرال بحیث سرمشاور در قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس نیز موظف گردید تا در رشد و توسعه این مناسبات تلاش نموده و توجه دولت آلمان را در حصه تربیه و تشکیلی پولیس افغانستان خوبتر جلب نماید. اولین جنرال آلمانی که به این وظیفه گماشته شد جنرال (Steinveg) شتاین ویک نام داشت که همه معلمین و منسوبین اتباع آلمانی تحت اثر وی در اکادمی پولیس قرار داشتند. بهمین ترتیب طی سال ۱۳۴۶ هجری شمسی مدیریت جنائی مرکزی از اثر همکاری گروپ آلمان‌ها در شهر کابل تشکیل و شعبه واقعات مدیریت عمومی امنیه بآن ملحق که طی سال‌های بعدی شعبات مربوط جنائی مرکزی در ولایات قندهار، هرات، بلخ و بعدها قندوز و جلال‌آباد نیز فعال گردیده و در نصب و تقرر افسران لایق و شایسته که در جریان کار و تجربه از خود مهارت و لیاقت تبارز داده بودند توسط یک کمیسیون موظف در بست‌های جنائی مرکزی جابجا و آغاز بکار نمودند.

چون صحبت از ایجاد مدیریت جنائی مرکزی نمودیم؛ لازم می‌افتد تا کم و بیش دربارهٔ وظایف مشخص این شعبه پولیس روشنی و معلومات ارائه نمایم:

وظایف مهم و در خور توجه این بخش پولیس مجادله با مجرمین سیار جمع‌آوری نشان‌هایی انگشت مجرمین در سطح کشور و بطور جداگانه در هر ولایت و مقایسه نشان‌هایی انگشت مجرمین جهت تشخیص اسلوب جرمی برای شناخت کتگوری‌های



مجرمین، اخذ، ترتیب، جمع‌آوری و کارتوتیک محبوسین سراسر کشور، جمع‌آوری احصائیه‌های جرایم به تفکیک جرایم جنحه، جنایات و قباحت، جمع‌آوری فوتو و عکس‌های محبوسین، مجرمین، بخصوص مجرمین متکرر و معتاد جرمی و مجرمین خطرناک می‌باشد. جمع‌بندی، مطالعه و ارزیابی جرایم مختلف از قبیل سرقت، قتل و جرح، جرایم اخلاقی و غیره جرایم متفرقه، تحلیل، ارزیابی و مقایسه اسلوب‌های جرمیو سازماندهی شعبات عکاسی، خط‌شناسی، شعبات تکنیک سلاح، آثار و علایم دندان، آثار و علایم خون و همه اسناد و آثاری که جهت ارزیابی و مقایسه غرض تثبیت عاملین جرمی نقش و تأثیر داشته است.

مدیریت عمومی جنائی مرکزی بحیث یک شعبه محور در جهت وقایه و مجادله با جرایم جنائی نقش بسیار مهم داشته و رهنمای اصلی قوماندانی‌های امنیه در مجادله با مجرمین و جنایتکاران می‌باشد. اولین قرارگاه مدیریت جنائی مرکزی در چهارراهی بریکوت یا چوک دهمزنگ در جوار تعمیر ریاست ترافیک موقعیت داشت و اولین افسرانی که در جهت ترتیب و تنظیم این مدیریت کار و پیکار نموده اند عبارت بودند: از مرحوم محمدسروخان ایوبی، محترم غلام‌عمرخان عسکرزوی، غلام فاروق خان یعقوبی، استاد سراج‌الدین‌خان، استاد جیلانی‌خان، محترم عبدالرب‌خان رحیمی، میر حفیظ‌الله‌خان، میر عزیزخان، توریالی، سید کریم‌خان، محمداکلیل‌خان، دکتور محمدصادق‌خان آمر شعبه کیمیا، محترم عبید واسع که زمانی هم مدیر جنائی مرکزی بود، محترم حسن قندهاری، محترم هاشم احدی و محترم سیدامیرخان بها بودند.

با تشکیل مدیریت عمومی جنائی مرکزی واقعاً قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس در جهت مجادله با جرایم جنائی، امکانات و کنترل بهتر را بدست آوردند. طی سال‌های بعد الی سال ۱۳۵۰ هجری شمسی ولایات کابل، قندهار، بلخ، هرات و غیره ولایات خود دارای شعب جنائی در سطح ولایات مربوط خود گردیده و از همه وسایل و تجهیزات مدرن برخوردار بود. تا سال ۱۳۵۲ هجری شمسی مدیریت‌های جنائی مرکزی تحت اثر مدیریت امنیه قرار داشت. همچنان طی سال ۱۳۴۶ هجری شمسی برای اولین بار صنف کمیساران پولیس اناث در پهلوی صنوف کمیساران ذکور در اکادمی پولیس شروع به تدریس و ایجاد گردیده بعد از سپری نمودن مدت سه سال در جدی سال ۱۳۴۸ ه.ش اولین فارغ‌التحصیلان اناث پولیس به سویه لیسانس به جامعه تقدیم شد.

فارغ‌التحصیلان دوره اول اناث عبارت بودند از محترمه سعیده افغانی، محترمه پشتون، محترمه نسرین فضل، سمونوال قمر میاخیل، سمونوال نجیبه خطاب قدسیه، جمیله، تورپیکی، فاضله، محبوبه جبار، محترمه عزیزه که برتبه جنرالی ارتقا و فعلاً در وزارت امور داخله رئیس پاسپورت می‌باشد و یک تعداد زیاد دیگر خواهران ما که بعد از فراغت و کسب تجربه در بخش‌های مختلف حتی بحیث آمرین شعبات جنائی تقرر حاصل نمودند.

به ادامه همین نوآوری‌ها طی سال ۱۳۴۷ هجری شمسی برای اولین بار دیپارتمنت تربیه

سگ‌های تعلیمی پولیس بوجود و این تعلیم گاه سگ‌های وظیفوی را جهت معاونت در کشف آثار و علائم جرمی کمک می‌کرد که در اکادمی پولیس جدیداً تأسیس گردید و طی چند سال تا سطح ولایات بزرگ در توزیع سگ‌های تعلیمی منحیث همکار وظیفوی گماشته می‌شد که استفاده مؤثر از این سگ‌ها در دستگاه پولیس افغانستان بعمل آمد.

همچنان طی سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ ه.ش تغییرات مهم در ارگان اطفائیه کشور رونما گردیده، این اداره با وسایل و وسایط و تجهیزات عصری مجهز گردید. آمريت اطفایه در وظایف مجادله با حریق‌های مدهش و نیز در اثنای تظاهرات وسیله خوبی جهت مساعدت با اورگان‌های امنیتی بحساب می‌آمد.

هکذا طی سال ۱۳۴۵ آمريت‌های قاچاق دروازه‌های کابل از بین رفته بعوض بنادر آمريت قاچاق مرکزی در جنب شعبات دیگر قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تشکیل و با وسایل و وسایط عصری مجهز گردید و در وظایف این شعبات سرعت عمل بوجود آمد.

بهمین ترتیب طی سال ۱۳۴۶ هجری شمسی آمريت مخابره در مرکز قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تشکیل یافت و قطعات پولیس بخصوص قوای پولیس کابل و قطعات منتظره پولیس با دستگاه‌های مدرن مخابره (تاکی وای)‌های ساخت کشور اتحادی آلمان عیار و مجهز گردیدند.

به دوام این اقدامات طی سال‌های فوق‌الذکر قوماندانی اکادمی پولیس بیشتر از سال‌های قبل فعال گردیده و به تدویر کورس‌های اختصاصی و کورس‌های تجدید معلومات افسران پولیس اقدام و در همه رشته‌های مربوطه پولیس و حقوق کورس‌های قصبرالمدت و طویل‌المدت را جهت رشد سویه مسلکی افسران و ساتنمنان پولیس براه انداخت.

طی سال ۱۳۴۸ هجری شمسی برای اولین بار محکمه جرایم ترافیکی بوجود آمد. اولین رئیس این محکمه قدوس رفیق بود.

طی سال ۱۳۴۷ هجری شمسی کوپراتیف برای تهیه لوازم و تجهیزات اورگان‌های قوای پولیس و ژاندارم بوجود آمده. اما باوجود همه این نوآوری‌ها تا آن تاریخ حکومت موفق نگردید که اقلاً تکه دریشی یونیفورم را برای افسران پولیس بطور رایگان و یا اقلاً به قیمت ناچیز تهیه و بدسترس افسران قرار بدهد، درحالی که مکلفیت پوشیدن یونیفورم و تهیه آن از پول شخصی طبق مقررات و مجوز نظامی قابل تطبیق بود.

به ادامه این فعالیت‌ها طی سال ۱۳۴۹ ه.ش مجله پولیس تحت امتیاز نشراتی قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بنام (پولیس د تولنی خدمتگار) در چوکات آمريت حرکات بنام آمريت نشرات و مدیریت مجله بوجود آمد. اولین شماره آن طی سال فوق‌الذکر آغاز به نشر نمود و ماه یک شماره به نشر می‌رسید. همچنان در نشرات رادیو نیز جهت ارائه معلومات، مسلکی حقوقی و علمی در اورگان‌های امنیتی کشور

نشرات از طریق اداره مجله صورت می‌گرفت که زمانی نگارنده نیز آمر نشرات و مدیر مسوول این مجله بودم.

همچنان طی همین سال آمریت ترافیک شاهراه در چوکات آمریت عمومی ترافیک مرکزی قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس ایجاد و شروع بکار نمود. از اینکه وظایف ترافیک در شاهراه با اهمیت و درخور توجه بود؛ بناءً این اداره جدیدالتأسیس با وسایل و وسایط عصری از قبیل آمبولانس‌های مجهز، موترهای مشخص و مخصوص ترافیک شاهراه مجهز با دستگاه تاکي واکی‌های مدرن، لودسپیکرها، سلاح، مهمات و تفنگچه‌های مدرن ساخت آلمان مجهز و تعداد زیاد ساتنمنان با سپری نمودن کورس‌های ترافیکی درین بخش توظیف گردیدند.

ناگفته نماند که طی سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ هجری شمسی تمام بخش‌های قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس اعم از مرکز و ولایات بشمول شعبات و قطعات سرحدی با وسایط و وسایل بخصوص تیپ عراده جات روسی موتوریزه گردیده در مرکز و ولایات تعداد قابل ملاحظه افسران تحصیل‌یافته و مسلکی حتی با سپری نمودن کورس‌های اختصاصی در داخل و خارج کشور مشغول و مصروف کار و پیکار در جهت تأمین امنیت کشور قرار داشتند؛ نظم خاص در همه فعالیت‌های این ارگان حکمفرما بود و نیز یک سلسله قوانین و اصولنامه‌ها در بخش‌های مختلف وظیفوی بخصوص بعد از تقرر مرحوم غلام‌فاروق بارکزوی بحیث رئیس ارکان در قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تسوید و بدسترس قرار داده شد.

چون شهر کابل طی سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ ه.ش توسعه پیدا نموده و شهرالی دامنه کوه‌های خیرخانه، سید نورمحمدشاه مینه‌الی بگرامی و از سمت غرب تا دو سرکه پغمان، نیازبیک و علاءالدین و از سمت جنوب قلعه‌چه و چهارآسیاب، شرق و شمال شرق پل‌چرخ، قصبه‌خانه سازی شامل نواحی شهری گردیده و نفوس کابل طبق تخمین در آن سال‌ها الی یک میلیون نفر می‌رسید. بناءً جهت سهولت بخصوص با در نظر داشت مسئولیت زون‌های امنیه، معاونیت اداری سرماموریت کابل به سه حوزه بنام معاونیت‌های اداری حوزه شهر کهنه، حوزه شهرنو و حوزه بریکوت منقسم گردیده، در رأس هر یکی ازین حوزه‌ها یک نفر جگرن بحیث آمر حوزه‌های امنیتی در تشکیل جدید آغاز بکار نموده و هر یکی حوزه‌ها ماموریت‌های پولیس حوزه مربوطه را رهبری و تحت اداره داشتند.

نکته که قابل ذکر است اینکه طی سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ه.ش در تمام شعبات جنائی در مرکز و ولایات مجموعاً در تمام ماموریت‌های پولیس و حتی سرماموریت‌های پولیس افسران تحصیل‌یافته و مسلکی پولیس اعم از کمیساران و ساتنوالان موظف بوده، با درایت و کفایت کامل با کمال پاکی و امانت داری در جهت ایفای وظایف صادقانه مصروف خدمت بودند. بطور مثال مرحوم غلام‌فاروق بارکزوی رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس که تحصیلات عالی در رشته پولیس را در آلمان غرب، فرانسه و نیوزیلاند به پایان رسانیده بود و به سه لسان انگلیسی فرانسوی و آلمانی روان

صحبت می نمود، محترم صدیق واحدی سرمامور پولیس کابل به لسان انگلیسی و آلمانی، غلام عمرخان عسکری تحصیل یافته آلمان مدیر عمومی امنیه، سعدالله یوسفی مدیر ترافیک کابل به لسان آلمانی و انگلیسی، اسدالله احمد زی معاون تدریسی اکادمی پولیس تحصیل یافته آلمان به لسان های انگلیسی و آلمانی، عبدالصمد ازهر مدیر امنیه میدان هوایی کابل به لسان انگلیسی و عربی که تحصیلات عالی را در مصر سپری نموده، بود محمدایوب خان اصیل تحصیلات عالی را نیز در مصر گذشتانده و بحیث آمر نشرات و مدیر مسوول مجله پولیس، مرحوم غلام فاروق یعقوبی آمر حرکات تحصیل یافته آلمان، غلام غوث خان ناصری قوماندان امنیه لوگر تحصیل یافته آلمان و همچنان محمد موسی خان نعیمی رئیس ترافیک در قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس و محمد علی احمدیار مدیر تدریسات اکادمی پولیس، خیرمحمدخان فقیری آمر حرکات و باقی خان فورمولی مدیر پیژند تحصیل یافته گان در آلمان غرب، به همین ترتیب همه افسران پولیس از تحصیلات عالی برخوردار بوده که در کیفیت کاری دستگاه ژاندارم و پولیس تأثیر به سزایی داشتند.

### ارزیابی مختصر پیرامون اوضاع سیاسی اجتماعی در پرتو قانون اساسی



نگارنده از راست به چپ نفر اول در میدان هوایی کابل حین مصافحه مارشال شاه ولیخان غازی با اعلیحضرت محمدظاهرشاه پادشاه افغانستان بعد از بازگشت شان از سفر خارج کشور

با نظرداشت استعفای مرحوم نوراحمدخان اعتمادی بعداً نوبت صدارت به دکتور عبدالظاهرخان می رسد. اما نسبت بحران اقتصادی اجتماعی و خشک سالی های متواتر حکومت وی دوام داده نتوانسته، مجبور به استعفا گردید. سپس که نوبت حکومت به محمد موسی شفیق محول و اعتماد پادشاه و شورای ملی را حاصل می کند، نسبت کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش توسط سردار محمد داودخان مجال حکومت داری برایش میسر نمی گردد.

با نظرداشت تذکر فوق و الهام از دوران قانون اساسی واضح و آشکار است و هیچ انکاری وجود نخواهد داشت که دهه اخیر در رژیم شاهی در طول تاریخ افغانستان تحت زعامت اعلیحضرت محمدظاهرشاه ( به استثنای دوره امیرامان الله خان) دوره طلایی از نگاه حقوقی بوده که ملت افغانستان به آن نایل شده بود. می توان گفت که

نتایج قانونمند مبارزات مشروطه خواهان که بعد از قربانی‌ها و تحمل رنج عذاب جانکاه و هستی‌سوز طی مدت طولانی برای ملت افغانستان به ارمغان آورده شده بود. واقعاً همه متون آن حاکی از عدالت آزادی فردی و اجتماعی و نیز در جهت انصاف بوده، در سطح جهان باوجود عقب ماندگی قرون، این کشور وزن و تعادل خود را داشت که می‌توان در روابط بین‌المللی بالای آن مقطع زمانی حساب نمود. اما سوال در اینجاست که چرا همچو قانون اساسی مقبول و زیبا دارای متون و اهداف انسانی دوام نه نمود و مورد آزر و کین و حتی تمسخر نهادهای طمع جو و مدعا طلب قرار گرفته، با سبزه‌جویی در مقابله با آن آمده و در پی براندازی آن برهه از تاریخ کشور شدند که با انهدام و تغییر در آن سیستم خود نیز نتوانستند اقلماً در نگهداشت همان سطح از رشد اجتماعی سیاسی، قابلیت ابتکار عمل، تحمل و شکیبائی نشان بدهند و صرف همه فعالیت‌های آنها در شعار باقی ماند که نتایج آن همه بی‌اعتنائی‌ها به سرنوشت ملت و مقدسات آن و موضع‌گیری‌های نامدبرانه و دور از واقعیت‌ها که طبعاً با غرور و خودخواهی دست اندرکاران آن سیاست‌ها همراهم اینک تاکنون که اضافه از سه دهه می‌گذرد هنوز خون انسان‌هایی بیگناه این سرزمین ریخته شده، کشور عملاً مورد تاخت و تاز همسایگان و بیگانگان آزمند قرار گرفته که گناه نابخشودنی در سطح ملت افغانستان محسوب می‌گردد که جوابگوی آن سردمداران عاری از عدم مدیریت سالم و تیم با تخصص با درایت و کار آزموده در راستای تاریخ بوده می‌تواند.

اگر چه نتایج مؤثر این برهه از تاریخ معاصر افغانستان را که باعث بیداری، حق‌طلبی، مبارزات سیاسی، اجتماعی، آزادی مطبوعات و بیان در جهت عدالت اجتماعی در آن اوضاع و احوال مشخص بوده؛ با در نظر داشت قانون اساسی نمی‌توان فراموش کرد. اما واقعیت امر اینست که همه نهادهای سیاسی و اجتماعی بشمول حکومت، قضاء، شورا و حتی سازمان‌های سیاسی بنام احزاب از خود قابلیت و ابتکار لازم بخرج نداده زمینه سقوط آن دوره را فراهم نمودند که هرگاه وقت میسر بود در بخش مشخص بالای آن مکث خواهیم نمود. اما به ارتباط این وثیقه ملی که ما آنرا بهترین دوره قانونیت وانمود نموده ایم؛ لازم می‌دانم که در این حصه ارزیابی تحقیق و تدقیق یکی از مورخین سابقه‌دار کشور را که هم ژونالیست بوده و نیز در سطح وزارت اطلاعات و کلتور در دستگاه دولت همکاری نموده و مسئولیت داشته جنساً جهت معلومات بیشتر هموطنان عزیز ارائه نمایم؛ محترم صباح‌الدین کشکی چنین تحلیل نموده اند:

**الف: در بخش قضاء:** مطابق به احکام قانون اساسی ۱۹۶۴ میلادی قضاء بحیث یک ارگان مستقل دولت تبارز کرد. برای اینکه قضا استقلال خود را حفظ کند در چوکات ستره محکمه که مرجع نهائی قضا بود، مقام عالی اداری خود را تشکیل داد. قاضی ستره محکمه باید ۳۵ سال عمر می‌داشت و واجد شرایطی می‌بود که برای انتخاب به شورا وضع شده بود، اما از علم حقوق اهداف ملی حقوق و نظام حقوقی افغانستان آگاهی کافی می‌داشت. قاضی‌القضات که از میان قاضی‌های ستره محکمه از طرف پادشاه تعیین می‌گردید باید کمتر از چهل و بالاتر از شصت سال عمر نمی‌داشت. قاضی‌القضات در پهلوی صلاحیت‌های عالی قضاء از صلاحیت‌های اداری بحیث یکی از قوای مستقل

دولت برخوردار بود. قاضی‌های ستره محکمه حق نداشتند در مدت تصدی وظیفه و بعد از آن در احزاب سیاسی شمولیت ورزند. آنها همچنان حق نداشتند بعد از ختم دوره خدمت بحیث رئیس یا عضو حکومت، عضو شورا یا مامور دولت ایفای وظیفه نمایند. برای اینکه اعضای ستره محکمه درباره آینده خویش نگران نباشند؛ مطابق به احکام قانون اساسی از تمام حقوق و امتیازات مالی مقام خویش بحیث عضو ستره محکمه تا آخر دوره زندگی مستفید می‌شدند. اما باوجود این همه امتیاز و استقلالیت، محترم کشکی نقایص عمده این ارگان را در کارائی و ثبات دولت به قرار ذیل توضیح نموده است.

«علل عمده ناکامی قوه قضائیه و سیستم حقوقی کشور در تطبیق ارزش‌های مندرج قانون اساسی ذیلاً خلاصه می‌شود:

۱. موسسات حقوقی و قضائی از پرسونل ورزیده و متخصص به حد کافی برخوردار نبودند، بنابراین نتوانستند فعالیت‌های شانرا با خواسته‌های نظم جدید هم سازند و مطابق بشرایط حقیقی فعالیت ورزند.
۲. وزرا نمی‌خواستند قدرت را از دست دهند و اصرار می‌ورزیدند تا بر مجاری امور عدلی نیز نفوذ داشته باشند.
۳. ریاست تفتیش و دیوان محاسبات که جزء قوه اجرائیه بود؛ حاضر نبود تا اداره عمومی خارنوالی حق عام و تام تحقیق و بررسی را در قضایای انجام دهد که تحت بررسی صلاحیت آنها قرار داشت.
۴. در بسا موارد وزیر عدلیه که در عین حال بحیث لوی خارنوال نیز ایفای وظیفه می‌نمود؛ فهم عمومی راجع به امور قضائی و خارنوالی نداشتند.
۵. مداخلات در امور قضاء از طرف اورگان‌های دولت و اعضای شورا و اختلاس و خویش‌خوری جلو استقلال قوه قضائیه را می‌گرفت.
۶. در اثر فقدان وسایل تخنیکی، پولیس و خارنوالی نمی‌توانست تحقیقات درست و مناسب انجام بدهند.
۷. سیستم قضایی افغانستان باید همه جنایات را تصنیف و هر دسته جنایات را به محکمه اختصاصی آن ارجاع می‌نمود. اما محاکم اختصاصی صرف برای مامورین به ارتباط به جرایم ناشی از مکلفیت‌های رسمی، محاکم امنیت عامه، محاکم مواد مخدره و صرف محکمه جرایم ترافیک تأسیس شده. توانست در دیگر ساحه‌ها محکمه‌های اختصاصی بمیان نیامد.
۸. اداره عالی خارنوالی و پولیس نتوانستند با هم همکاری ورزند. هرگاه در کادر قوه اجرائیه وزیر داخله مقتدرتر تبارز می‌کرد؛ او اداره مدعی‌العموم را از اکثریت صلاحیت‌های او محروم می‌ساخت. همچنان هرگاه وزیر عدلیه نیرومند می‌بود؛ پولیس را از صلاحیت‌هایش به نفع اداره خارنوالی محروم می‌کرد. مگر بصورت عام تسلط پولیس در امور تحقیقات جنائی و عدلی از خارنوال که جدیداً با بمیان آمدن قانون اساسی در کشور تأسیس شده بود و صلاحیت‌های پولیس را در این ساحه محدود می‌کرد بیشتر بود. همچنان پولیس چه از لحاظ داشتن

سابقه در کار و چه از لحاظ قدرت و نفوذ بالای مردم و چه از لحاظ ناآشنا بودن مردم به نظام خارنوالی و اهداف تأسیس آن بر خارنوالی اعمال نفوذ می‌کرد.

آنچه درین مورد لطمه مؤثر و مهلک و غیرقابل جبران وارد نمود همانا تعدیل قانون خارنوالی بود که برخلاف احکام قانون اساسی و احکام مندرج قانون اجراءات جزائی به بهانه کمبود پرسونل کافی صلاحیت‌های مامورین ضبط قضائی را توسعه بخشید. پولیس با این تمسک در امور تحقیق کماکان مداخله می‌نمود و برای اثبات جرم بعوض دلایل و آثار مشهود، به اقرار متهم و شهادت شاهدان اکتفا می‌کرد. آنهم تحت شرایط آکراه و تزویر بعمل می‌آمد. گرچه برای جلوگیری از همچو عوامل، قانون چنین پیش بینی کرده بود که مامور ضبط قضائی اجراءات فوق را تحت رهنمائی و امر لوی خارنوالی انجام داده و از مقام لوی خارنوالی کسب صلاحیت نماید. مگر در ساحه عملاً این قید قانون رعایت نمی‌گردید. بنابراین عامل عمده و اساسی در عدم تأمین عدالت همانا تحقیقات ابتدائی قضایای جنایی بود که بدست پولیس که از دانش حقوقی برخوردار نبودند؛ صورت می‌گرفت و در بسا موارد باعث جار و جنجال‌های فراوان و سبب رد و بدل دوسیه‌های جزائی بین دوائر پولیس، خارنوالی و قضاء گردیده اسباب رکود و تعطیل سیر اجراءات می‌شد. در بسا موارد تأمین عدالت را مشکل و ارگان عدلی و قضائی را به شک و تردید مواجه می‌ساخت. چنانچه مثال‌های دیده شده است که متهم یکی از قضایای جنائی، بر اثر فشار به چندین قضیه جنایی دیگر که پولیس به کشف مرتکب آن دست نیافته بود؛ اعتراف نموده، اورگان‌های عدلی و قضائی به استناد چنین، اعتراف ویرا بحیث مرتکب جرایم متعدد یا متکرر مجازات می‌نمود. بعداً آثار مادی جرم از قبیل مال مسروقه از جای دیگر بدست آمده و در اثر تحقیقات بعدی ثابت شده است که سارق شخص دیگری بوده است یا اینکه شخصی که مرگ او ادعا شده است؛ بعداً زنده پیدا شده است. قضات و کارکنان عدلی غالباً با قوانین جزائی و قانون اجراءات جزائی آشنا و نیز از فقه اسلامی بهره لازم نداشتند. همینطور قضاتی که دارای تعلیمات عنعنوی و خصوصی درس خوانده بودند و یا از طریق مدارس علوم اسلامی تحصیل کرده بودند از اساسات حقوق معاصر معلومات کافی نداشتند.

از آنجائیکه شورا غیر فعال بود؛ قوانین غالباً از طریق فرامین تقنینی نافذ می‌شد. بنابراین ممکن نبود پیش از انفاذ آن از محک آزمایش افکار عامه بدر آید، قضات از رویه‌های قضائی که باعث وحدت مجاری قضائی می‌شود بی‌خبر بودند. زیرا اداره برای انجام این کار تأسیس نشده بود. بنابر ارزیابی از حالت فوق‌الذکر دستگاه قضائی را در آن زمان قوه علیحده ولی فاقد آزادی عمل بحساب آورده اند.»

ناگفته نباید گذاشت که در صفحه ۱۳۸ کتاب «دهه قانون اساسی» چنین تذکر بعمل آمده است:

«در بسی موارد وزیر عدلیه که در عین حال بحیث لوی خارنوال نیز ایفای وظیفه می‌نمود فهم عمومی راجع به امور قضائی و خارنوالی را نداشت. در حصه این تذکر محترم

صبح‌الدین کشکی باید خاطر نشان نمود که در دوره انتقالی تحت زعامت دکتور محمدیوسف‌خان و نیز چهار صدراعظم دیگر چون مرحومین میوندوال، اعتمادی، دکتور عبدالظاهرخان و محمد موسی شفیق همیشه در راس وزارت عدلیه خاړنوالی و قوه قضایه اشخاص خبیر و با دانش چون پوهاند دکتور عبدالحکیم ضیایی، دکتور غلام‌علی کریمی، دکتور محمدحیدرخان، دکتور ولید حقوقی، دکتور عبدالحکیم طیبی، پوهاند محمد اصغر، دکتور احسان تره‌کی، دکتور عبدالستار سیرت و دکتور محمدانور ارغندیوال که همه حقوق دانان، استادان پوهنتون و متخصصین حقوق بوده اند؛ ایفای وظیفه می‌کردند. بناءً تذکر محترم کشکی درین مورد وارد نمی‌باشد. همچنان الی سال‌های ۱۳۴۵ - ۱۳۵۷ خورشیدی اکثراً خاړنوالان و نیز طور نسبی قضات دارای تحصیلات عالی، فارغ‌التحصیلان فاکولته‌های حقوق و شرعیات بودند و در دستگاہ پولیس کشور طی این سال‌ها در تمام ماموریت‌های سمت پولیس شعبات جنائی، معاونیت‌های اداری و جنائی در مرکز ولایات و حتی سر ماموریت پولیس، شعبات پاسپورت و اداری مربوط قوماندانی‌های امنیه هم افسران دارای تحصیلات عالی و مسلکی که اکثریت به سطح لیسانس در داخل و خارج کشور، تحصیلات مسلکی و تخصصی را آموخته بودند.

#### در مورد اردو و قوای مسلح:

«اکثر افسران اردو به خانواده‌های زمیندار مناطق روستائی تعلق داشتند که اساساً دارای یک طرز دید دیموکراتیک بودند. این احساس ایشان در تحت شرایط یک اجتماع تابع اساسات مساوات و مفکوره عدالت اسلامی تشکیل یافته و بعدها که در تحت نفوذ مارکسیزم قرار گرفتند بطور خاص ایشان سلطنت را بحیث بارزترین مظهر بی‌عدالتی اجتماعی تلقی می‌کردند. بقول یک صاحب‌منصب افغانی وقتی این افسران برای تحصیلات عالی به روسیه می‌رفتند؛ اکثر ایشان با نفرت شدیدی که در دل‌هایشان در برابر نظام کاشته شده بود؛ بوطن باز می‌گشتند.

بناءً دسته قابل ملاحظه افسران اردو را کسانی تشکیل می‌داد که در برابر رژیم به سراق‌تدار نفرت داشتند و توقع می‌رفت که در سقوط دادن آن همکاری کنند. اولین گروه محصلین افغانی برای فرا گرفتن تعلیمات تاکتیکی نظامی در اکادمی‌های اتحادشوروی وقت از سال ۱۹۶۰ میلادی آغاز گردید و اکثراً شاگردان لیسه مهتاب قلعه که یک لیسه نظامی بود و دوازده سال درس می‌خواندند؛ برای اعزام به اتحادشوروی انتخاب می‌شدند چون درین لیسه و تمام قطعات نظامی افغانستان مطالعه طلاب بصورت قطعی به کتاب‌ها منع قرار داده شده بود وقتی که در آن کشور تحت تدریس مضامین بخصوص مضامین سیاسی قرار داده می‌شدند خواهی نخواهی تأثیرات محیط از یکطرف بمقایسه کشور عقب‌نگهداشته شده افغانستان و محرومیت‌های اجتماعی از طرف دیگر، رشد ذهنی و تأثیرات برداشت آنها از چنین فضا با مقایسه با کشور خودشان، باعث ایجاد عقده‌های در جهت رشد و ترقی گردیده، معلوم‌دار در اثنای بازگشت بوطن، طرز دید



و فکر آنها دگرگون می‌گردید و تأثیرات بی‌عدالتی اجتماعی آنها را به تفکر عمیق وادار می‌ساخت.»

با نظرداشت تذکر فوق، محترم صباح‌الدین کشکی اضافه می‌نماید که بعد از استعفای محمدداودخان از مقام صدارت، پادشاه و سردار عبدالولی هر دو سعی بلیغ شانرا بخرچ می‌دهند تا این قدرت را از محمدداود سلب کنند. زیرا در آن زمان هیچ‌نوع تردیدی در میان نبود، که سردار محمدداود در اردو حتی نسبت بخود پادشاه بالقوه یک شخصیت قویتر بود. به همین منظور سعی بعمل آمد که طرفداران محمدداود را از اردو دور و یا بوظایف غیرمهم سوق نمایند، بناءً با این حالت سردار عبدالولی بحیث جانشین محمدداود در اردو تبارز نمود و بحیث قوماندان عمومی قوای مرکز مقرر گردید. وی بخصوص بالای افسران ولایت پکتیا زیاده‌تر اعتماد کرد. اعتماد او بر این افسران در اثر احساسی بود که کاکایش شاه‌ولی‌خان برای وی توصیه نموده بود. شاه‌ولی‌خان و برادرانش را عمدتاً مردم ولایت پکتیا در سال ۱۹۲۹ میلادی کمک کردند تا تخت و تاج کابل را بدست آورند. ترفیعات همه بر اساس نظر و شناخت سردار ولی و شخصیت‌های نزدیک به او صورت می‌گرفت. این نوع روش‌های تبعیضی، سبب عدم رضایت میان افسران و ایجاد نفرت علیه دستگاه بر سر اقتدار گردید.»

به تاسی از تذکرات فوق باید خاطر نشان نمود، دلایلی را که محترم کشکی در توضیحات خود ارائه داشتند؛ وارد و در خور توجه بوده، اما هرگاه کتاب دههٔ قانون اساسی تحت ارزیابی دقیق قرار داده شود؛ مولف کتاب همه در جهت نقض سیاست و روش‌های سیاست چپ‌روانه آن برهه از تاریخ افغانستان دست آورده‌های آنرا به هیچ گرفته که دور از انصاف بوده و بعد از دوران طولانی، تاریخ مردم افغانستان بطور نسی در جهت ترقی و عمران به آن نایل شده بود سردار محمدداود تا آن تاریخ با اجراءات و ابتکار درین جهت اقدام نمود و طوری که در تاریخ افغانستان توسط محترم عطایی توضیح گردیده: «هیچ شخص دیگر بجز محمدداودخان مرحوم این توانائی را در آن شرایط نداشت تا بساط تغییر و ترقی را در افغانستان بنانهد.»

کتاب «دههٔ قانون اساسی» گاهی این موضع‌گیری را به ارتباط با عناصر اطلاعاتی سیاست گرانهٔ راست، بطور واضح برجسته ساخته و گاهی هم تحت پوشش سیاست‌های مقدس مذهبی را برملا و حرکت‌های ملی و چپ‌روانه آنرا که اکثریت قاطع ملت افغانستان با در نظر داشت ظلم و ستم چندین قرون از اثر تلفیق سیاست ظلم، اختناق دولتمردان ظالم و هم‌نوائی تعداد از نهادهای مذهبی مزدور صفت و معلوم‌الحال در خدمت همجو رژیم‌ها که همواره تحت انتقاد اکثریت قاطع ملت مظلوم افغانستان بوده و هست طرفه رفته است؛ از رشد نسبی که قبلاً بخصوص طی یک دهه در پرتو قانون اساسی جدید در طرز دید جوانان و روشنفکران بمیان آمده نادیده گرفته است.

درحالی که محترم عبدالحمید مبارز در حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان سقوط سلطنت و ظهور طالبان چنین تذکر بعمل آورده است: «درحالی که در سابق در حادثه سوم عقرب روابط عبدالولی با جوانان و تعدادی از روشنفکران داخل احزاب خراب

می‌شود؛ سردار عبدالولی بیشتر به اقوام سمت جنوب اتکاء کرده و شرایط تغییر خورده موجود را بدقت در نمی‌یابد که در سابق اینگونه تقرب با اقوام و غیره سران قبایل مفید واقع می‌شد. چنانچه در آغاز سلطنت نادرشاهی مفید واقع گردید. ولی تحت شرایط قانون اساسی جدید بعد از آنکه رژیم برای رشد اجتماعی از طریق ارتقای فرهنگی و اقتصادی خود قشر روشنفکران و تعلیم یافته را بوجود آورد؛ دیگر معیارها تغییر خورده و روابط اجتماعی وسیع‌تر خصوصاً در یک دموکراسی از ایجابات و نیاز اولیه بحساب می‌آمد. این نارسائی‌ها دایرهٔ اختلافات را بیشتر وسیع ساخت که اینگونه فضا در اواخر سلطنت زیاده‌تر بین اعضای حکومت، شورا، قضا بوجود آمده و هر لحظه رژیم را بطرف سقوط می‌کشانید. چنانچه تأکید قانون اساسی در جهت دموکراسی طبق تذکر صفحه ۱۱۸ کتاب «افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه» تألیف محترم عنایت‌الله سادات که مشعر است: «قانون اساسی در بخش‌های حقوق عامه و افراد محتوای ارزش‌های بود که با قانون اساسی سال ۱۹۳۱ میلادی به هیچوجه قابل مقایسه نبود، آزادی‌های فردی و مصئونیت مسکن، آزادی مناسک مذهبی، آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب سیاسی تسجیل گردید؛ شکنجه، تبعید، سانسور قبل از نشر و تعقیب مخالفان سیاسی غیر مجاز اعلان شد. تسوید کنندگان قانون اساسی یا بخاطر اثبات وفاداری شان به سلطنت و یا به اثر هدایت سلطنت تعریف حلقهٔ خانوادهٔ شاهی را شامل کاکا و پسران کاکای شاه نیز ساختند که مطابق ماده ۲۴ اعضای خانوادهٔ سلطنتی حق نداشتند به عضویت پارلمان، کابینه و ستره محکمه توظیف شده و در فعالیت‌های حزبی شرکت ورزند. گرچه این تذکر ظاهراً تعبیری از جدا ساختن سلطنت و حکومت را بدست می‌داد. اما تمام اشخاص خبیر می‌دانستند که مقصد مقنن چه می‌باشد!! این ماده که بعداً بنام ماده داودخان شهرت یافت؛ در جلسه لویه جرگه با یک رای مخالف تأیید شد.

بهر صورت در تحت سلطه رژیم سلطنتی می‌توان تطور و تحول نسبی و بطی را در سیستم‌های اجتماعی و سیاسی افغانستان در طول تخمیناً دو نیم دهه یعنی از سال ۱۳۲۵ هجری شمسی به بعد بحساب گرفت. اما نمی‌توان انکار نمود که اساسات ترقی عمران و دفاع مطمئن ریفورم و آرایش قوای دفاعی و امنیتی در همه سطوح اجتماعی از آغاز دوره صدارت محمد داودخان صورت گرفت. چنانچه اینجانب بطور فشرده در بخش سوم این مؤلفه از آنها یادآوری نموده ام. زیرا هر نگارنده باید در قضاوت خود عادل باشد.

در کتاب «دههٔ قانون اساسی» کوشش شده، تلاش و جان نثاری مرحوم داودخان را که با قبول ریسک همین دستاورد ناچیز را در جهت ترقی و عمران آن برهه از تاریخ کشور است، با تحلیل و ارزیابی افراد مغرض و مدعا طلب که هیچگاه در قضاوت خودها عادل نبوده اند؛ شرایط زمان را نادیده گرفته، مستند ساخته درحالی که خود در همین مؤلفه حکایه می‌کند که: «وی حینی که طفلی بیش نبود پدرش معمای را که کدام کشور است که یک پادشاه، یک هتل، یک سینما و یک سرک قیریزی شده دارد؟ که هدف این معما در جریدهٔ کشور ترکیه در آن زمان، افغانستان بوده که پدراش برای وی اظهار نموده بود.»

اگرچه کشور افغانستان آغاز زندگی آبرومند و انسانی را در جهت ترقی و عمران به سبک کشورهای مترقی جهان با ترکیه و جاپان، بعد از حصول استقلال سیاسی یکجا به عرصه عمل قرار داد؛ اما آن دوره از تاریخ پرافتخار افغانستان را عناصر خائن بوطن با تبانی اندیشه پردازانی معلوم الحال خارجی، در براندازی آن رژیم مترقی جد و جهد و تلاش نموده و اتهام ناروا را علیه آن زمامداران و تیم کاری در خورد عناصر تبهکار و ماجراجوی ضد ترقی و ضد ملی قرار داد که بالاخره به سقوط آن رژیم ملی و مترقی انجامید. بناءً این دست آوردها هیچگاه ناچیز نبوده و بدون ابتکار و ریسک برای ملت افغانستان میسر نگردیده که در آن مقطع زمانی مساعدت‌های صادقانه کشور اتحادشوروی را بلکه نه از روی تعصب باید توأم با واقعیت بآن ارج گذاشت.

شاه افغانستان و نیز محمد داودخان بود که این واقعیت و دوستی صادقانه را در آن مقطع زمانی با درک شرایط در عمل از آن استفاده نمودند. هرگاه پلان‌های انکشاف اقتصادی، اجتماعی و نظامی به مساعدت قرضه‌های اتحادشوروی ناصواب و اشتباه سردار محمد داودخان بود؛ پس چرا در زمان حکومت محمد موسی شفیق که محترم کشکی در سطح وزیر در آن حکومت مسئولیت داشت برای چهارمین بار آنرا با جانب اتحادشوروی تمدید نمودند؟ بناءً این سخنان صرف تبلیغ به مقصد اهداف دیگر بوده که ملت مظلوم افغانستان قربانی توطئه‌ها و اهداف شوم آنها گردید و گرنه در آن زمان سلطنت شاهی با دموکراسی پارلمانی و همه نورم‌های که امروز کشورهای غربی بشمول امریکا و بریتانیای کبیر بعد از مدت چهار دهه در صدد بنیانگذاری مجدد آن در افغانستان هستند؛ وجود داشت و این کشورهای فوق‌الذکر هیچ‌نوع مساعدت و کمک جهت نجات ملت فقر زده افغانستان بعمل نه آوردند. چنانچه خشک‌سالی و قحطی مدهش در سال‌های ۱۳۵۰ الی ۱۳۵۲ خورشیدی تشویش جامعه جهانی را نیز به بار آورده بود.

به تاسی از تذکر فوق، آنها صرف یک هدف را دنبال می‌کردند که انتقام از ملت سریلند افغانستان نسبت نافرمانی از تطبیق پلان‌های غیر واقعی و ضد ملی انگلیس و امریکا در منطقه و جبران جنگ متجاوز کارانه ویتنام از حریف سابقه شان (اتحادشوروی وقت) که کفاره آنرا از ملت افغانستان گرفتند و بس. چنانچه بطور مثال:

در آنزمان‌ها که مرحوم محمد داودخان آزادی قشر نسوان بخصوص رفع حجاب را در سرخط اهداف خود قرار داد؛ آن‌عده منورین روشنفکران و آنهایی که به علوم، ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی معتقد اند؛ کار ساده و آسان نبود. زیرا در آن زمان نیز جامعه سنتی و عقب‌نگهداشته شده افغانستان خوبتر و طور بهتر آماده پذیرش توطئه‌های شیطانی جاسوسان و گماشتگان دشمنان سوگند خورده افغانستان واحد بودند.

اما هوشیاری و نیز توانائی و اداره نیرومند نظامی محمد داودخان بود که به همچو عناصر خود فروخته و متعصب اجازه و مجال آنرا نداد که بار دیگر افغانستان را کانون شرارت و بنیادگرایی بگردانند و آنچه که در زمان شاه امان‌الله صورت گرفت بار دگر تکرار گردد.

ما به چشم سر در این اواخر دیدیم که چطور همچو عناصر بعد از مدت سه چهار دهه درحالی که همه این ایام دوران حقوق بشر، ترقی رشد علوم و تکنالوژی و عدالت اجتماعی و بطرف نور و روشنی بوده با چهره‌های کثیف و اصلی خودها ظاهر با ارتباط با مساعدت‌های مالی و تخنیکی دستگاه‌های معلوم‌الحال جاسوسی کشورهای خارجی (امریکا، انگلیس پاکستان و حتی چین و کشورهای عرب) حلقه بگوش آنها آشکارا ملت مظلوم افغانستان را تحت شلاق، دُرّه، بی‌حرمتی به مقدسات و توهین قرار داد. چنانچه همه جهان همین شب گذشته (۸ اپریل ۲۰۰۹م) شاهد شلاق زدن دختر معصوم منطقه صوبه سرحد، صوات که جزء اقوام ملت افغانستان عزیز و انسان شریف و بی‌دفاع قرن ۲۱ بوده، با چی بی‌حرمتی آنرا بنام ایفای مناسک دینی در عمل قرار داده اند و جهانیان بخصوص کشور بزرگ، امریکا، انگلستان که تا همین اکنون نیز آفتاب در مستعمراتش غروب نمی‌کند؛ توسط پاکستان گروه وحشی‌صفتان و منفوران جامعه بشری را ایجاد و بطور "تحفه و ارمغانی" برای ملت افغانستان گسیل نمودند. هرگاه بهانه حادثه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ میلادی به وقوع نمی‌پیوست؛ اولتر از همه خود امریکا و به تعقیب آن تمام کشورهای غربی و شرقی آنها را برسمیت می‌شناختند و نیز آنانی که سخن از دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی در قرن ۲۱ می‌زنند اکنون نیز بالای حکومت دست نشانده خود تأکید که با آنها مصالحه نموده، آنها را در قدرت ملت افغانستان شریک نمایند. زیرا این مخلوقات اولاد صالح خود آنها بخصوص غلامان حلقه بگوش ISI پاکستان بوده تا با شرکت آنها در قدرت هر زمانی که خواسته باشند حکومت‌های ملی افغانستان را تحت فشار قرار بدهند که گویا یک افغانستان ضعیف و وابسته به پاکستان را ایجاد نمایند.

این جاسوسان معلوم‌الحال دستگاه‌های جهنمی (CIA و ISI ایران و اعراب زاده‌گان) جهت دستیابی بقدرت و تسلط باداران و خلق کنندگان خود از هیچ‌نوع اعمال و کردار شیطانی ابا نمی‌ورزند.

درحالی که جوهر قوای مسلح اروپا، بنام سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و عساکر دریائی زمینی و هوائی کشور ابرقدرت ایالات متحده امریکا از یکطرف در سرزمین افغانستان در جنگ و رویارویی تحت ادعای مبارزه با تروریسم قرار دارند؛ اما از جانب دیگر از طریق رسانه‌ها و تلویزیون با نمایش دادن چند نفر طالب‌نمای بی‌سواد و وحشی وابسته با دستگاه‌های جاسوسی فوق‌الذکر همه آنها را با راکت‌انداز و کلاشنکوف آنها از غنیمت جنگ‌های قبلی افغانستان مجزه نموده، با عبور دادن در موترهای داتسون قدرت رزمی آنها را به نمایش می‌گذارد تا آنها را بالای ملت مظلوم افغانستان یکبار دیگر بقبولانند و تمثیل می‌نمایند که باید آنها را پذیرفت. زیرا توانائی مقابله را همه قوت‌های جهانی بآنها ندارند، تا معاملات تریاک مافیای جهانی و مافیای نفتی در جهت تأمین منافع دستگاه‌های جاسوسی فوق‌الذکر اخلاص نگرند.

به تاسی از تذکر فوق، ما همه افغان‌ها و حتی جهان ظلم ستم، تعدی و تجاوز به نوامیس ملی و همه مقدسات چه در داخل کشور و چه از خارج عملاً مشاهده نمودیم نکاتی را که در کردار و اظهار این مزدور صفتان یافت اینکه همیشه ادعای می‌کردند که: (مونرو

خالصه اسلامی حکومت جوړو) یا (حکومت خالص اسلامی) این مفهوم چنین معنی می‌دهد که در افغانستان هیچگاه ملت افغانستان مسلمان و از مزایای دین برخوردار نبوده؟ بناءً باین اظهار ملت افغانستان را تحقیر می‌نمودند. درحالی‌که با دیانت‌ترین مسلمانان، ملت افغانستان بوده و این مزدورصفتان به ناحق خودها را نماینده اسلام و ملت افغانستان جاه زده اند.

بناءً این ادعای آنها یک واقعیت نیز است؛ هرگاه آنها همچو مجال قدرت را می‌یافتند و از جنگ قدرت که آنرا دامنگیر ملت بیچاره افغانستان نیز نمودند و به اصطلاح عام آب در روده‌های آنها گرم می‌شد؛ آن ظلم، ستم و کشتاری را که طی یک دهه یعنی از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۱ خورشیدی تنها و تنها در کابل منجر به شهادت ۶۰ هزار از شهروندان کابل و انهدام تماماً تأسیسات اقتصادی و اسکان مردم، پیامد بودی از نتیجه قدرت طلبی شان که نصیب ملت افغانستان نمودند آنرا باردرگر با این ادعای شان به ده‌ها چند افزوده و تمام ظلم و ستم را بالای ملت مظلوم افغانستان روا می‌داشتند.

بهر صورت این‌ها طوری که قبلاً نیز گفته آمدیم؛ تحفه دستگاه (سی.آی.ای و آی.اس.آی و دستگاه جاسوسی کشور استعماری بریطانیای کبیر) برای ملت غیور افغانستان بوده که در مقابل زورآزمایی جهانی هرگز سر تسلیم فرو نکرده، ناگزیر آنها را جهت تعمیل سیاست‌های آینده خویش یکبار دیگر بقبولانند. درین مورد خواندن مقاله دانشمند پوهاند دکتور حسام مل راتحت عنوان «د یویشتمی پیری بربران د آی.اس.آی مزدوران) برای همه افغان‌های ارجمند در وبگاه وزین روشنایی به آدرس ذیل توصیه می‌نمایم.<sup>۱</sup>

باید خاطر نشان نمود که مطلب از توضیحات در بخش دفاع و امنیت طی دههٔ قانون اساسی بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ خورشیدی بوده که با در نظر داشت اوضاع و احوال فعلی وطن، کمی حاشیه رفتیم. اما سال‌های اخیر سلطنت تحت شعاع قانون اساسی تحول مثبت و ریفورم در همه عرصه‌ها و بخش‌های حکومتی افغانستان به ارمغان آورده شده بود که نمی‌توان از آن بخش‌ها و دست‌آوردهای آن چشم پوشی نمود.

همینطور در بخش‌های نظامی و قوای مسلح کشور تمام کادرهای اردو اعم از زمینی، هوایی، دافع هوا، بخش‌های تخنیک و حتی صحنی از بلوکمشر الی جنرال همه دارای تحصیلات عالی و اقلماً لیسانسه از یکی از پوهنخ‌های حربی پوهنتون و فیصدی قابل محاسبه دارای تحصیلات عالی از کشور اتحادشوروی، ترکیه، هندوستان، چکوسلواکیا، مصر، امریکا، فرانسه و نیز کشور انگلستان بود. بخصوص تکانه و تغییرات در اردو که محمد داودخان بوجود آورد، دور از مفاد نخواهد بود که ما عین تذکر محترم کشکی را مثال بیاوریم و ضرورت مدرنیزه آنرا که در صفحه ۱۸۳ کتاب دههٔ قانون اساسی فصل هفتم بخش اردو از آن یادآوری نموده برجسته سازیم:

«بعد از جنگ عمومی دوم، افغانستان برای انکشاف اقتصاد و حمایت از سیاست خود

<sup>۱</sup> <http://sadib.blogfa.com/post-۱۳۸۵.aspx>

در مورد سرحدات شرقی و جنوب شرقی کشور به اردوی قوی ضرورت احساس کرد، اغتشاشی که در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷ خورشیدی در ولایت شرقی کشور بوقوع پیوست بحکومت واضح گردید که اردوی آن حتی صاحب آنقدر قدرت نیست که یک اغتشاش محلی را خاموش گرداند. آشوبگران اکثراً با تیر و کمان چاقو و سنگ مجهز بودند؛ ولی سه سال را در بر گرفت تا حکومت اغتشاش را سرکوب نماید. در آن زمان محمداودخان رئیس تنظیمه و قوماندان عسکری ولایت مشرقی ( شامل ننگرهار، لغمان و کنرها بود) او خودش موقف ضعیف حکومت را مشاهده کرد و همینکه او بحیث صدراعظم مقرر گردید در پی توسعه و تجهیز اردو برآمد.

بناء همان اردوی را که داودخان مجهز و مدرنیزه نموده بود؛ حکومت بعدی طی دوران قانون اساسی همواره در اکمال و ارتقای قابلیت محاربوی و سازماندهی آن جد و جهد و تلاش نموده، چنانچه طی دوران صدارت محمدموسی شفیق پیوسته به اساس کمک‌های قبلی برای چهارمین بار دولت و حکومت جهت انکشاف و رشد پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی قرضه یکصد میلیون روبل اتحادشوروی را به تصویب رسانید که مخصوصاً در بخش‌های نظامی از آن استفاده اعظمی بوجود آمد. اگر چه در صفوف بالایی اردو اکثراً جنرالان از اتوریته لازم برخوردار بودند و هر یکی سنگ وفاداری را بخصوص برای شاه و رژیم به سینه می زدند؛ اما طوری که بعدها به اثبات رسید معلوم گردید که آن قوای مجهز و سازماندهی توسط افسران مربوطه آنها صرف به یک سوگند و شکل نمایشی (آماتور) بوده از قدرت کافی رزمی طوری که مقام بالائی بالای آنها حساب می کردند؛ برخوردار نبوده و وفاداری رجال آنها نیز زیر سوال قرار داد که ما در آینده بالای آن مکث خواهیم نمود.



تصویر نگارنده (آمر امنیه میدان هوایی بین‌المللی کابل) هنگام دریافت کارت ترفیع رتبه تورنی که توسط دکتور عبدالخالق معاون ریاست عمومی هوایی ملکی و توریزم تقدیم می‌گردد باید اضافه نمود که اولین یونیفورم و نشان‌هایی پولیس در آن زمان می‌باشد. سال ۱۳۴۹ ه.ش.



تصویر نگارنده ( معاون پاسپورت میدان هوایی بین‌المللی کابل) هنگام دریافت کارت ترفیع رتبه لومپری بریدمدنی که توسط سردار سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوایی ملکی و توریزم تقدیم می‌گردد سال ۱۳۴۶ ه.ش

## فصل نهم

### تأسیس اولین جمهوریت



محمد داوود نخستین رییس جمهور  
افغانستان

دوران	۱۳۵۲-۱۳۵۷ (۱۹۷۳-۱۹۷۸)
بعد از	ظاهر شاه آخرین شاه افغانستان
زاد روز	۲۷ سرطان ۱۲۸۸ (۱۸ جولای ۱۹۰۹ م)
زادگاه	کابل افغانستان
مرگ ۲۷	اپریل ۱۹۷۸ (۶۸ سال)
محل مرگ	کابل
حزب	انقلابی ملی
همسر	شاهدخت میرمن زینب (زینب خاتون)
فرزندان	خالد، عمر، ویس درخانی، زربشت، شینکی، تور بیگی
پیشه	سیاستمدار
دین	اسلام سنی

### بخش اول کودتای نظامی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به رهبری سردار محمد داودخان و تأسیس اولین جمهوریت

تطبیق قانون اساسی نظام شاهی مشروطه در جهت دموکراسی، حقوق و آزادی‌های اساسی اتباع کشور افق نوی در حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان بوجود آورده و وطنپرستان، روشنفکران، منورین بخصوص عناصر جوان و تحصیل یافته کشور را تشویق نمود تا بطور آگاهانه و فعال در مبارزات سیاسی و اجتماعی وسیعاً اشتراک نموده و در پی دفاع از داعیه برحق ملت مظلوم افغانستان که سال‌های طولانی در بند و زنجیر اختناق سیاسی و اجتماعی به سر می بردند، برآیند. همه ما شاهد رشد توسعه و نتایج مؤثر آن طی یک دهه یعنی از سال‌های ۱۳۴۲ الی ۱۳۵۲ هجری شمسی بوده ایم که تا آن وقت واقعاً در تاریخ پریشیب و فراز افغانستان سابقه نداشت. بناءً این حالت که سردار محمد داودخان را کاملاً در تجرید و حاشیه کشانیده، در کنج عزلت و حرمان قرار گرفته، با حسرت و افسوس که زمانی همه کارها به یک اشاره چشم وی بدون چون و چرا جامه عمل پوشیده از بالاترین مقام نظامی و ملکی کشور جبراً و قهراً حق پرسش را در مقابل اوامر داده شده وی نداشتند؛ اکنون دیگر همه جنرال‌ها، وزرا، مامورین عالی رتبه دولت، سران اقوام و قبایل و حتی دوستان شخصی بوی اعتنا و الطافات نداشته به فراموشی سپرده شده و کسی مانند سابق به عیادت و دلجوئی او نمی‌آیند.

بلی! حاکمیت‌ها و جبر تاریخ در مسیر زمان بطور طبیعی به همین منوال بوده که باید انسان‌ها طبیعتاً به آن وقعی گذاشت و آموخت. بهر صورت از یکطرف کینه‌توزی،



بغض، غیظ و خودخواهی فطری و از جانب دیگر تغییرات و تحول در جهت دموکراسی و آزادی‌های طبیعی افراد ملت به اصطلاح به مزاج سردار محمد داودخان و طبیعت دیکتاتوری که همواره در روان وی نهفته بود؛ برابر نبوده تنها و تنها آنرا در انتقام‌گیری از حریفان یعنی پادشاه و سردار ولی و دوستان ضعیف‌النفس خود توجیه نمود و قانون اساسی را با همه مزایای آن به هیچ گرفته، آنرا دموکراسی قلابی توصیف و بعد از یک مدت طولانی در پی توطئه و تغییر رژیم از پادشاهی به جمهوری برآمده، عملاً در سازماندهی آن اقدام می‌نماید.

اگر چه محترم دگر جنرال محمدنذیر کبیر سراج در کتاب «رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان» طی تذکر صفحه ۷۰ مفکوره داودخان را در مورد کودتا طی سال ۱۹۶۲ میلادی تذکر داده، اما جریانات و حوادث بعدی و پلان‌های که سردار محمد داودخان بحضور شاه قبلاً وانمود کرده بود، و نیز استعفی وی به رضاء و رغبت خودش گمان نمی‌رود که در آن زمان سردار محمد داودخان بفکر کودتا بخصوص در مورد سقوط سلطنت بوده باشد. اما در تحت جریانات بعدی و اوج فعالیت‌های سیاسی و توسعه دموکراسی در کشور مفکوره وی نضح یافته که بالاخره به کودتا متوسل شده است. زیرا سردار محمد داودخان ناگزیر خود را مدت طولانی با حالت گوشه‌نشینی و عزلت وفق داده و الی سال‌های ۱۳۴۹ در تجرید به سر می‌برد. لذا تأثیرات دهه دموکراسی و واقعیت‌های آن دوباره روان سردار موصوف را به شور آورده در پی سقوط رژیم فعال گردید.

در آن زمان‌ها از ماه حمل سال ۱۳۴۶ هجری شمسی الی اخیر سال ۱۳۵۰ هجری شمسی اینجانب ابتدا بحیث عضو از افسران پولیس و بعداً به صفت آمر امنیت میدان هوایی بین‌المللی کابل ایفای وظیفه می‌نمودم و در تحت امر خود یک تولی اجیر پولیس داشتم که متشکل از سربازانی که دوره مکلفیت را در صفوف اردو و یا قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس به سر رسانیده و دارای ترخیص، قد و اندام و قیافه مناسب می‌بودند استخدام و مکلفیت محافظت امنیت میدان و هوایی ملکی کابل و ملحقات آنرا چون خط‌های رنوی و تکسی‌وی، هنگ‌های گمرک، تاور، دستگاه‌های مخابره، ترمینل، نقاط ممنوعه و سالون‌های VIP و اطراف میدان هوایی کابل را بعهده داشتیم.

بخاطر دارم که سردار محمد داودخان بعد از استعفاء هر سال یکی دوبار آنهم بخاطر استقبال و یا وداع با پسران خود بنام‌های خالد و ویس گاهی تنها و بعضاً با خانم خود در میدان هوایی بین‌المللی کابل ظاهر می‌گردید؛ آنهم مانند سائر مراجعین در لانژ خارجی با عزیزان (خویشاوندان و دوستان) خدا حافظی می‌کردند و هیچگاه در لانژ مسافری که محل ممنوعه سرحدی بود داخل نمی‌شدند و نیز بطرف سالون‌های VIP که به استقبالشان آماده بود؛ نمی‌رفتند. اما طی سال ۱۳۴۹ بخصوص در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی برخلاف سال‌های قبل آمدورفت سردار محمد داودخان و همچنان سردار محمدنعیم‌خان در میدان هوایی و ترمینل زیادتر صورت گرفته؛ بعضی اوقات به همراهی وی سید وحید عبدالله و دکتور محمدحسن شرق و بعضاً سردار تیمورشاه و دو الی سه نفر افسران قوای مسلح و یا افراد ملبس با دریشی ملکی بطور علنی می‌آمدند و قابل توجه

این بود که این بارها خلاف معمول قبلی با فامیل خود مستقیماً داخل لانژ مسافری می‌گردیدند و مردم و همه افسران پولیس برای وی و فامیل‌شان ادای احترام و رسم تعظیم می‌کردند.

نکته‌ای که واقعاً بعد از مدت طولانی و سکوت سردار محمد داود خان مجدداً فعال گردیده و تحرک از خود نشان می‌داد هیچ شکی در آن زمان نمی‌باشد، چنانچه طی همین سال‌ها یکی دو بار سردار محمد داود خان و همچنان سردار محمد نعیم خان جهت تداوی و معالجه به اتحاد جماهیر شوروی نیز سفر نمود که با این حالت گوشه‌گیری و عزلت را ترک گفته و زمینه جذب و تماس با یکتعداد افسران میسر و اطمینان آنها را جهت تطبیق توطئه کودتا و تغییر رژیم حاصل می‌نماید.

جای تعجب اینست که در اثنای کودتا، قوماندانان سرسپرده که خودها را فدائی رژیم پادشاهی و در صف اول معرکه وانمود می‌کردند و عملاً قوماندۀ قطعات و جزواتام‌های مرکز را عهده دار بودند که عبارت از سترجنرال خان محمد خان وزیر دفاع، دگرجنرال غلام فاروق خان لوی درستیز، جنرال سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز، جنرال عبدالحکیم کتوازی قوماندان فرقه ۷ ریشخور، جنرال محمد صدیق خان قوماندان فرقه هشت، سید عبدالغنی وردک قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، دگروال عبدالحنان مینه پال قوماندان امنیه کابل که قوماندۀ دو قطعه منتظره تحت امرش بود، دگروال رحمت‌الله مشهور به رحمت‌الله بروت قوماندان قطعه ۴۴۴ کماندو که در اثنای ایجاد آن قوماندانی در مقر بالاحصار تاریخی کابل بدو طرف دروازه عبوری مجسمه دو قلاده شیر را در آنجا نصب و از جمله سرسپردگان سردار عبدالولی خود را وانمود می‌کرد، اما متأسفانه از قطعه تحت امر خود نیز آگاهی لازم نداشت که همان قطعه تحت امرش کودتای ۲۶ سرطان را به کامیابی رساند؛ تمام قطعات قول اردوی نمبر "یک" و قوماندان قول اردوی قندهار دگرجنرال محمد سعید گلبهاری که از جنرالان ارکانحرب ترکیه بوده، همیشه سنگ شاه‌دوستی را بر سینه می‌زد و خود را حتی از سترجنرال خان محمد خان و دگرجنرال غلام فاروق خان بمقام بلند بالا می‌زد و بهمین ملحوظ نشان‌هایی وافر شاه دوستی و حتی نشان سردار عالی را از آن خود کرده بود، محمد نسیم جبل‌السراجی قوماندان عمومی توپچی و سائر جنرالان.

دور از دلچسپی نخواهد بود که اینجانب یکی از خاطره‌های خود را که در آنوقت آمر امنیت میدان هوایی بودم اظهار نمایم: در دهه‌ی قانون اساسی تمام مامورین عالی رتبه دولت و جنرالان جهت پذیرائی مهمانان دولتی در میدان هوایی حضور بهم می‌رساندند و از مهمانان بخصوص صدراعظم‌ان و روسای دولت‌ها استقبال بعمل می‌آوردند. در آن زمان آنقدر تعداد جنرالان اردو زیاد بود که تخمیناً نصف نصف مستقبلین را جنرالان تشکیل می‌داد. بعدها ریاست ارتباط خارجه وزارت دفاع تصمیم گرفت که همچو جنرالان را داخل یک صف تنظیم نماید که همواره یک صف طولانی در میدان هوایی کابل مربوط جنرالان بود. چون در آن زمان جنرال سردار ولی رئیس ارکان قوماندانی قوای مرکز بود؛ وضع بهمان منوال ادامه داشت. اما به مجردیکه سردار عبدالولی رسماً بحیث قوماندان قوای مرکز عزت‌تقریر حاصل نمود و چوکی دگرجنرالی را اشغال کرد؛ وزارت

دفاع ملی تجویز اتخاذ نمود که به استقبال مهمانان خارجی صرف جنرالانی اشتراک نمایند که چوکی و پست آن دگرجنرالی باشد و از آمدن سائر جنرالان در استقبال از مهمانان جلوگیری بعمل آمد. بهر صورت در فرجام و با این همه آرگاه و بارگاه و تشکیلات لجام گسیخته چند نفر افسران پائین رتبه با چند نفر افراد ملکی که هیچ نقشی در اداره اردوی افغانستان نداشتند؛ بطور موفق گردیدند که با یک پلان و یک حرکت شب‌خون به اصطلاح رژیم ۴۰ ساله سلطنتی و تسلط ۱۵۰ ساله آنرا طبعاً با حرکت مؤثر و سنجیده شده که تعداد رهبران این حرکت از شمار انگلستان و مجموع سهم گیرندگان آن بطور فعال از صد نفر تجاوز نمی‌کرد؛ ارگان قوای مسلح و امنیتی کشور را بشمول قوای هوایی به نفع رژیم کودتایی چرخانیده و صفحه جدید حاکمیت را بنام نظام جمهوریت بعوض رژیم سلطنتی بوجود آوردند که بعدها به استقبال همه افراد ملت، مبارزین، وطنپرستان، روشنفکران و اکثریت منسوبین اردوی افغانستان مواجه گردید.

به نظر اینجانب از یکطرف در دهه دیموکراسی نعره‌های آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، برابری و مساوات از حنجره مبارزین آگاه و ملی افغانستان چه از طریق شورای ملی و چه از طریق رسانه‌های آزاد مطبوعات، و محافل طی یک دهه کامل صورت گرفت که تأثیرات ژرف آن در بیداری ملت افغانستان نقش به‌سزایی داشت و از جانب دیگر رشد علوم و تکنالوژی و نشرات بین‌المللی بالای منسوبین اردوی افغانستان خود وسیله بود که ملت مظلوم افغانستان از آن بی‌تأثیر نمانده و در دگرگونی افکار آنها نقش با اهمیتی بازی نموده است. پس آن‌عه جوانانی که جهت کامیابی به هدف‌های عالی انسانی، مساوات، عدالت، خدمت به اکثریت ملت سر بکف گرفته و از حیات خود و اعضای فامیل در جهت برآورده شدن این مأمول گذشته باید فراموش خاطر نگردیده و بمقام و منزلت آنها ارج فراوان قایل بود.

علاوه از تأثیراتی که در بالا از آن تذکر بعمل آمد تغییرات و تکانه که در صفوف اردو نسبت به اردوی قبلی و فرمانبردار رژیم بوجود آمد یکی از عوامل عمده و قابل توجه در صفوف اردو را شامل شدن جوانان معارف افغانستان بخصوص شاگردان صنوف دهم لیسه‌های عالی مرکز که بحیث ضابطان مستعجل در اردو ظهور و تبارز کردند طی سال ۱۳۳۸ هجری شمسی می‌دانم. این افسران دیگر آن افسران سابقه و مظلوم دوران بی‌حقوقی نبوده، همه آنها زندگی به سویه عالی داشته، آگاهی کامل از عدالت اجتماعی، کرامت انسانی و قدسیت مقام انسان و نیز اکثراً پسران جنرالان، روشنفکران و مامورین عالی رتبه دولت بوده اند. آنها در شهر کابل زندگی مجلل و در خور توجه داشتند که دیگر نمی‌توانستند به اوامر خشک و بی‌منطق مقام‌های بالائی و لو تحت قومانده آنها بودند؛ گوش فرا دهند.

تکانه دیگر که در سیستم اردوی جدید افغانستان بعمل آورد؛ همانا شمولیت فارغ التحصیلان صنوف دوازدهم معارف بخصوص فارغ التحصیلان صنوف دوازدهم مکاتب عالی حبیبیه، نجات، استقلال و غازی بود که همه آنها دارای سطح معلومات کافی علمی و از سیستم زندگی کشورهای جهان آگاهی داشتند و از فامیل‌های منورین و روشنفکران افغانستان بودند. همچنان تأسیس و ایجاد کورس ضابطان احتیاط در

پهلوی صنوف حربی پوهنتون و شمولیت آنها در قطعات مرکز و ولایت که همه آنها از تحصیلات عالی و مسلکی برخوردار بودند، حتی مقامات بلند پایه وزارت دفاع را ناگزیر میساخت که در روابط بین افسران و حتی سربازان محتاط بوده، به حقوق مدنی آنها باید ارج گذاشته شود و در نهایت اعزام محصلین و افسران قوای هوایی و قوای دفاع ملی به کشورهای پیشرفته جهان از قبیل امریکا، انگلستان هندوستان، چکوسلواکیا آلمان، فرانسه و بخصوص جماهیر اتحادشوروی سوسیالیستی که همه دست بدست هم داده تکانه و در دگرگونی اجتماعی و سیاسی بوجود آوردند.

در مورد کودتای سردار محمد داودخان توانائی اردو و سقوط سلطنت در تاریخ پرمحتوای «اردو و سیاست» تألیف محترم سترجنرال محمدنبی عظیمی و نیز در کتاب «سقوط سلطنت» تألیف محترم عبدالحمید محتاط که همه تدابیر و اقدام کودتا را منحصی قهرمانان اصلی صفوف فعال آن برملا و توضیح نموده، تبصره زیاد لازم نمی‌دانم. اما صرف یادآوری قهرمانان اصلی این حرکت را ضروری می‌دانم.

شورای دولت بنام کمیته مرکزی عبارت بودند از:

- سردار محمد داودخان رئیس  
- دکتر محمد حسن شرق بحیث منشی

اعضای آن عبارت بودند از:

- دگروال غلام حیدر رسولی  
- دگروال محمد سرور نورستانی  
- جگرن فیض محمدخان  
- جگرن پادشاه گل وفادار  
- جگرن غوث الدین فایق  
- جگرن مولاداد فراهی  
- جگتورن ضیاء مجید  
- جگتورن عبدالحمید محتاط  
- سید عبداللله  
- سرشارمن عبدالقدیر نورستانی افسر پولیس  
- دگرم محمدیوسف  
- و جگرن حبیب الله زرمتمی که شهید گردید.

البته در اولین نشست کمیته مرکزی هیئات شورای وزیران رژیم جمهوری عبارت از ذوات آتی اعلان گردید:

- سردار محمد اود خان بحیث رئیس دولت، صدراعظم وزیر دفاع ملی و وزیر خارجه  
- دکتر محمد حسن شرق بحیث معاون صدراعظم  
- فیض محمد خان وزیر امور داخله

- سید عبداللہ وزیرمالیہ
- غوث الدین فایق وزیر فوآئدعامہ
- پاچاگل وفادار وزیرسرحدات
- عبدالحمید محتاط وزیرمخابرات
- جگرن ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری
- جگرن نبی عظیمی قوماندان انضباط شهری
- عبدالقدیر نورستانی بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس
- جگتورن خلیل اللہ بابکرخیل بحیث قوماندان توپچی مہتاب قلعه

و یکتعداد دیگر افسران کودتاچی در ساحہہای مختلف وزارت دفاع رسماً تقرر حاصل نمودند، اما رئیس ادارہٴ مصئونیت ملی تورنجنرال محمداسماعیل خان فرمان کمافی سابق در پست خود باقی ماند؟

### بخش دوم قوای امنیتی و پولیس در نظام جمهوریت

تشکیلات و سازماندهی قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس

قبل از کودتای ماه سرطان سال ۱۳۵۲ طی دوران حکومت محمدموسی شفیق، دکتور نعمت اللہ پژواک بحیث وزیرداخلہ ایفای وظیفہ می نمود، قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس تورنجنرال سید عبدالغنی وردک بوده کہ وی پستہای مهم قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس را از افسران مربوط بہ قوم خود توظیف نموده بود. بطور مثال قوماندان امنیہ کابل دگروال عبدالحنان وردک، سرمامور پولیس کابل جگرن محمدصدیق وردک، رئیس ترافیک دگرمن محمدموسی نعیمی وردک، قوماندان اکادمی پولیس دگرمن نورمحمد مسجدی وردک.

بہرصورت عبدالقدیر نورستانی از اثر خدمات در وظایف محولہ کودتا و بدسترس گذاشتن منزل شخصی خود جہت توقیف مجموع رہبران دولت و حکومت و حفاظت آنها، علاوہ از پست قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، بہ افتخار دو رتبہ بلند نیز نایل گردید و برتبہ دگرمنی ارتقاء نمود. باید متذکر شد کہ از جملہ افسران پولیس سہ نفر ہر یک محمد عیسی نورزاد آمر ترافیک بغلان، فضل احمد مہمند افسر قطعہ منتظرہ و نیز تورن عبدالاحد پنجشیری جہت اشتراک و سہم فعال بدو رتبہ بلند موفق گردیدند کہ دو نفر اول الذکر از طرف عبدالقدیر نورستانی بمقام بالا معرفی، اما جگرن عبدالاحد پنجشیری بہ اساس پیشنہاد دگرمن غوث الدین فایق معرفی و بہ اخذ دو رتبہ موفق گردیدہ بود. همچنان عبدالجمیل نورستانی در جملہ رفقای کودتا شامل بودہ، وظیفہ فعال (یعنی فلج نمودن دستگاہ چینل سیستم مخابرہ کارتہ چہار) در شب کودتا کہ مامور پولیس کارتہ چہار بود بہ وی محول گردیدہ، اما چون دستگاہ چینل سیستم کارتہ چہار در وقت و زمان موعود نسبت مقاومت مامورین تخنیکی دستگاہ فلج نگردیدہ بود، موصوف بدو رتبہ بالا نایل نگردیدہ کہ بعدہا طی سالگرد انقلاب ۲۶ سرطان از اثر تقدیر نامہ بہ یک رتبہ بالا یعنی جگرنی ارتقاء و بحیث قوماندان امنیہ کابل تقرر حاصل

و تا اندازهٔ قدیرخان خدمات ویرا جهت اشتراک در کودتا جبران نمود. اما عبدالقدیر نورستانی هیچگاه با جگرن عبدالاحد پنجشیری رویه خوش نشان نداده، ویرا مستحق دو رتبه نمی‌دانست. چون موصوف از طریق غوث‌الدین فایق معرفی گردیده بود که بالاخره وی را در بست جگرنی بحیث سرمامور پولیس ولایت لغمان مقرر و در حملات مخالفین دولت در آن ولایت طی ماه میزان سال ۱۳۵۴ به شهادت رسید.

قوماندان عمومی جدید طی ماه سرطان سال ۱۳۵۲ خورشیدی در اولین فرصت محمدعیسی نورزاد و فضل‌احمد مهمند را بحیث قوماندانان قطعه منتظره "نمبر یک و نمبر ۲" و نیز عبدالصمد ازهر را که تا آن وقت مدیر امنیه میدان هوایی بین‌المللی کابل بود، بحیث رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس توظیف نموده و یک سلسله وظایف را به وی تفویض کرد. نبی‌خان بحیث قوماندان اکادمی پولیس، فاروق یعقوبی را بحیث مدیر عمومی امنیه، نورمحمد مسجیدی را بحیث قوماندان امنیه قندهار، مهرانحق قطره را بحیث مدیر استخبارات، باقی فورمولی را بحیث مدیر عمومی پیژند مقرر نمود.

باید اضافه نمود که قبل از "تقرر" عبدالصمد ازهر بحیث رئیس ارکان، مرحوم غلام‌فاروق بارکزوی از مدت چند سال قبل وظیفه ریاست ارکان را به عهده داشت که خدمات صادقانه وی در بخش پولیس و حصول امتیازات نظامی برای ارگان پولیس از اثر مساعی دوامدار و تلاش خستگی ناپذیر وی و مرحوم محمد رفیق‌خان قوماندان اکادمی پولیس در آن زمان بوده است.

مرحوم غلام‌فاروق بارکزوی چه در زمان مدیریت حرکات و بعدها بحیث رئیس ارکان قوماندانی عمومی در حصه تدوین قوانین مختلف پولیس، تشکیلات و اصولنامه‌ها بخصوص قانون ترفیع و تقاعد پولیس سعی و تلاش زیاد نموده، مسوده همه این قوانین را که در آن زمان اشد ضرورت به آن محسوس می‌گردید؛ ترتیب نموده، و آماده طی مراحل و ارجاع به شورای ملی بود که متأسفانه شورا تعطیل و به تعقیب آن کودتای ۲۶ سرطان به پیروزی رسید و همهٔ این مسوده‌های قانون بدسترس عبدالقدیر نورستانی قرار گرفت. چون در ترتیب و مسوده قوانین متذکره گروه سر مشاوریت آلمان‌ها نقش زیاد داشته، نواقص آنرا مطابق شرایط، به همکاری و مساعدت محترم ازهر و کمیسیون تدقیق مطالعات رفع و آماده نمود.

عبدالقدیر نورستانی با زرنگی خاص که داشت در هر سه ماه هر یکی ازین قوانین را طی پیشنهادی بمقام ریاست دولت تقدیم و منظوری اجرای آنرا تقاضا و آنرا طی فرمانی بغرض تطبیق به نشر می‌فرستاد. این اجراءات از یکطرف خلای قانونی را که از سال‌ها قبل نیازمندی جامعه به آن محسوس بود؛ پر می‌نمود. از طرف دیگر در سطح مجلس وزراء نقش عبدالقدیر نورستانی را در تقدیم هر مسوده و مقررره مربوطه تبارز داده و برجسته و انمود می‌ساخت و سائر وزرا بشمول محمدداودخان تصور می‌نمود که این مسوده‌ها دستاورد مشخص عبدالقدیر نورستانی و سعی بلیغ او درین مورد است و در توریته و ارتقای بعدی وی بحیث وزیر امورداخله رول اساسی را بازی نمود. درحالی که

همه این مسوده‌های قانون دستاورد مرحوم غلام‌فاروق بارکزی به همکاری آقایان محترم صدیق واحدی، اسدالله احمدزی فاروق یعقوبی، خیرمحمد فقیری، سعدالله یوسفی، باقی‌خان فورمولی، محمدعلی احمد یار، محمدصدیق نور و نبی‌خان قوماندانان اکادمی پولیس بوده که بدسترس وی قرار گرفته بود.

عبدالقدیر نورستانی در ابتدا میرگل‌خان تورن را بحیث مدیرترافیک کابل و عبدالجمیل نورستانی را بحیث معاون اداری حوزه شهرنو سرماموریت کابل تعیین نموده و هریک محمد صدیق واحدی سرمامور کابل و سعدالله یوسفی مدیر ترافیک کابل را از وظایف شان سبکدوش نمود و سلطان‌محمد نورستانی مشهور به "لالاسلطان" را بحیث مدیر امنیه میدان هوایی طبق تجویز محترم صمد ازر که سمت ریاست ارکان را داشت به موافقه سردار سلطان محمود غازی مقرر نمود.

جای تعجب این بود که هم در کودتا ۲۶ سرطان و هم در انقلاب ثور و حتی بعد از آن توجه جدی افسران، میخانیکان و حتی پیلوتان قوای هوایی به اشغال چوکی‌ها و مقام‌های قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس معطوف بود. بدون آنکه توانایی مسلکی، حقوقی و تجارب خود را در این ارگان با اهمیت و اوضاع حساس انقلاب در نظر داشته باشند. بطور مثال سید داود ترون، پاچا سرباز، واسع‌خان کوهستانی، لعل‌محمدخان، حمزه‌خان و تعداد زیاد دیگر، همینطور دو نفر افسران قوای هوایی بنام پاچا سرباز بحیث قوماندان امنیه کابل و عبدالواسع پیلوت بحیث رئیس ارکان آن قوماندانی طبق تجویز مقامات کودتائی رسماً تقرر حاصل نمودند که هر دو نفر مذکور با نابلدی در وظیفه و عدم فهم و درک از وظایف امنیتی بخصوص شهر کابل، دوران حکومت سقاوی را بخاطر شهریان کابل بیاد آوردند و به زودی نسبت انحراف از مسیر اصلی وظیفوی و عدم رعایت آداب و رسوم شهریان کابل هر دووی آنها از وظیفه سبکدوش، به عوض پاچا سرباز عبدالجمیل نورستانی بحیث قوماندان امنیه کابل و عبدالواسع‌خان پیلوت بحیث آمر سرحدی ولایت نیمروز مقرر گردیده که در آنجا نیز در برخورد نظامی با پولیس سرحدی کشور ایران باعث شهادت چندین نفر سربازان بی‌گناه کشور گردید. همچنان عبدالقدیر نورستانی به عوض دگرمن محمد موسی نعیمی رئیس ترافیک، جگرن حفیظ‌الله‌خان را که قبلاً آمر وی و قوماندان تولی اول ترافیک در جاده میوند بود، به صفت رئیس ترافیک مقرر نمود. اگر چه حفیظ‌الله‌خان دارای تجارب زیاد در بخش ترافیک جاده داشت و خدمات شایانی را بعد از کودتای ۲۶ سرطان در بخش ترافیک جاده انجام داد؛ اما نمی‌توان از کار و پیکار شخص عبدالقدیر نورستانی در جهت تبارز دستگاه پولیس به حیث یک ارگان مستقل و با اعتبار کشور، تنظیم و توسعه خدمات ترافیکی، احداث جزائر ترافیکی، نصب لوايح و تأسیسات ترافیک بین‌المللی، ایجاد و توسعه سیستم سیگنال‌های ترافیکی، ایجاد سیستم یکطرفه بودن عبور از جاده‌ها، تطبیق قوانین سیر و حرکت و سایر نقلیه و تنظیم امور جواز سیر و جواز راننده‌گی همه و همه تکانه جدی در بخش ترافیک نشانه بارزی از تغییر و تحول در جاده‌های شهر کابل و حتی سائر شهرهای افغانستان بود.

بعد از تطبیق قانون ترفیع و تقاعد ارگان پولیس و ژاندارم کشور (پولیس سرحدی) اولین

دفعه دستگاه پولیس کشور بحیث یک ارگان مستقل ابراز موجودیت (داخل نظام مربوط بخود) کرده و به اساس آن رتبه‌های جداگانه به ترتیب ذیل در کشور مسمی و ثبت تاریخ گردید (طی سال ۱۳۵۲)

دریم خارن / دریم بریدمن

دوهم خارن / دوهم بریدمن

لمری خارن / لمری بریدمن

خارمن / تورن

سرخارمن / جگتورن

سمونیار / جگرن

سمونمل / دگرمن

سمونوال / دگروال

مل پاسوال / برید جنرال

پاسوال / تورنجنرال

لوی پاسوال / دگرجنرال

سترپاسوال / سترجنرال

با درنظرداشت نظام جمهوریت، برای اورگان‌های امنیتی بشمول پولیس سرحدی لایحه وظایف مشخص ترتیب و در عمل پیاده گردید. صورت کنترل و بازخواست از اجراءات اصولی و قانونی اورگان‌های امنیتی بعمل آمد. همچنان طی نیمه دوم سال ۱۳۵۲ ه.ش طبق قوانین جدید ترفیع و تقاعد پولیس با درنظرداشت کنترل بهتر از ارتقای سطح معلومات مسلکی افسران پولیس به رتبه‌های بالا بخصوص رتبه جگرنی یا سمونیار کورس عالی افسران پولیس را سال یک مرتبه در اکادمی پولیس تأسیس نموده که آن‌عه از جگتورن‌ها و سرخارمن‌های که مستحق ترفیع به جگرنی بودند، شامل تا بعد از سپری نمودن کورس عالی پولیس و تدریس مضامین مسلکی، مضامین حقوق و قوانین کشور در صورت موفقیت در امتحان، اخذ سجل مساعد، اشخاص مستحق برتبه سمونیار ارتقا داده می‌شد.

مضامینی که در کورس عالی تدریس می‌گردید عبارت بود از:

- حقوق جزاء.

- حقوق بین‌الدول.

- حقوق اداره که از طرف استادان فاکولته حقوق تدریس می‌گردید.

- ترافیک

- تعبیه و تاکتیک پولیس که از جانب گروپ آلمان‌ها تدریس می‌شد.

- کریمنالستیک، قوانین لوژستیک، کریمنولوجی و تحولات اجتماعی که از طرف افسران

سابقه‌دار پولیس و استادان حربی پوهنتون به سویه بالاتر و عالی تدریس می‌گردید.

هرگاه شخص در کورس عالی موفق و کامیاب نمی‌گردید از ترفیع به جگرنی محروم می‌گردید.



همچنان در جریان سال ۱۳۵۲ هجری شمسی سیستم تدریس در اکادمی پولیس تغییر داده شد؛ صنوف کمیساران یا فاکولته پولیس لغو قرار گرفته، کورس‌های قصیرالمدت را در سیستم درسی اکادمی پولیس بوجود آوردند که بحیث ساتنمنان از اکادمی بعد از مدت یکسال فارغ و عملاً شروع بکار می‌کردند.

بخصوص محصلین صنوف اول کمیساران اکادمی پولیس که تقریباً نصف سال تعلیمی را مطابق شرایط قبلی اما بدون امتحان کانکور سپری نموده بودند به بهانه اینکه محصلین فوق‌الذکر اکثراً پسران جنرالان اردو، و کلای شورا، معینان و یا وزیران سابقه بوده اند که این رویه تعصب‌آمیز آنها بخصوص شخص عبدالقدیر نورستانی بمقابل یک تعداد جوانان با کلتور شهری، عدول کامل از عدالت اجتماعی و حقوق حقه محصلین مذکور بوده که با خیره‌نگری و بی‌مسئولیتی انجام گرفت.

همچنان طی ماه میزان سال ۱۳۵۲ ه.ش عبدالقدیر نورستانی تحت نظر خود یک کمیسیون را بنام کمیسیون تدقیق و مطالعات در جنب قوماندانی ژاندارم و پولیس بوجود آورد که ذوات آتی در این کمیسیون شمولیت داشتند:

عبدالصمد ازهر، محمدصدیق واحدی، اسدالله احمدزی، سعدالله یوسفی، فاروق یعقوبی، مہرالحق قطره، سیدکاظم‌خان، غلام‌نبی‌خان قوماندان اکادمی پولیس، الیاس مسکینیار، غلام‌رسول اتمر، احمدهمایون، همایون بها، سلطان محمد نورستانی، نصرالله عمرخیل، ولی سرخابی، میر بسم‌الله‌خان، میرگل‌خان، محمدعیسی نورزاد، حفیظ الله‌خان رئیس ترافیک، عبدالجمیل نورستانی قوماندان امنیه کابل، حفیظ‌الله کریمی مدیر پاسپورت، محمدایوب اصیل، فضل‌احمد مهمند، خیرمحمدخان فقیری، عبدالباقی فورمولی، محمدعلی احمدیار، محمدظریف‌خان صدیقی و اینجانب نگارنده که همه افسران سابقه دار پولیس بوده، در بعضی موارد در موضوعات اداره و امنیت، تعدیل و تسوید مقررات مشوره و همکاری می نمود.

قبل از کودتای ۲۶ سرطان و رژیم جمهوریت، دولت افغانستان با کشورهای اتحادی آلمان، فرانسه، انگلستان، هندوستان و مصر در حصه تحصیلات عالی پولیس قرارداد و همکاری تحصیلی داشت. متأسفانه با تقرر عبدالقدیر نورستانی در پست قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، تحصیلات پولیس را در خارج ممنوع قرار داده؛ چون خودش از بورس‌های متذکره استفاده نکرده بود با اشخاصی که از همچو بورس‌ها استفاده و به اندوخته‌های مسلکی خود افزوده بودند؛ روحیه خوش‌نشان نمی‌داد و با حسادت با آنها برخورد می‌نمود. روزی در جلسه کمیسیون مطالعات بعد از مقدمه مختصر یادآوری نمود که کار ما در حصه وظایف از همین اکنون با درنظرداشت نظام جدید قابل محاسبه خواهد بود و برای هر یکی ورق سفید در اعمال و کردار آنها در نظر گرفته و از سابقه آنها صرف نظر می‌کنم و متذکر گردید که ما سوابق را به فراموشی می‌سپاریم. هر یکی از ما و شما باید از اکنون در اعمال خود مسئولیت داشته و وطنپرستی خودها را به اثبات برسانیم. در آن اثنا محمدعلی احمدیار که بعدها جنرال و رئیس قوماندان امنیه ولایت بلخ گردید به احساسات آمده گفت که شخصیت فعلی هر انسان را سجایا و اعمال

قبلی، فعلی و آینده او تشکیل می‌دهد. هرگاه ما از اعمال قبلی اشخاص صرف نظر کنیم، بناءً به آینده نیز نمی‌توان امیدوار بود و همچو سخنان. این حرف احمدیار خشم او را بار آورده، جلسه را ختم اعلان نمود. خلاصه اینکه موصوف صداقت و وطنپرستی را صرف در جهت که خودش روان بود و در خوش خدمتی بخود معیار قرار داده بود.

بهر صورت طی سال ۱۳۵۳ در قسمت تشکیلات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تجدید نظر صورت گرفت و تشکیل جدیدی را بنام قوماندانی عمومی امنیه، ترتیب و منظوری آنرا از مقام ریاست دولت حاصل و آنرا قرار ذیل در عمل پیاده نمود:

در رأس تشکیل قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس - قوماندان عمومی امنیه در نظر گرفته شد. سه چوکی در بست‌های بریدجنرالی یا مل‌پاسوال بنام‌های آمریت عمومی امنیت، آمریت عمومی جنایی و آمریت عمومی سرحدی در تشکیل جدید بوجود آمد. یعنی ریاست ارکان بنام آمریت عمومی امنیت و مدیریت عمومی امنیه سابق بنام آمریت عمومی جنایی و مدیریت عمومی سرحدی بنام آمریت عمومی سرحدی در بست‌های برید جنرال عرض وجود کرد. سائر بست‌های قرارگاه قوماندانی عمومی امنیه هر یک بست‌های دگروالی یا سمونوالی در نظر گرفته شد. مانند آمریت عمومی حرکات، آمریت عمومی محبوسین، آمریت عمومی پیژند، آمریت عمومی پاسپورت، آمریت عمومی تخنیک و ترانسپورت، آمریت عمومی تفتیش و آمریت عمومی ترافیک. اسم ژاندارم بکلی از تشکیل حذف گردیده و بعوض بنام پولیس سرحدی مسمی گردید. تمام قوماندانی‌های ژاندارم و قوماندانی سرحدی بنام آمریت‌های پولیس سرحدی و کمیساری‌های سرحدی تحت اثر و قومانده قوماندان امنیه قرار گرفت. لایحه وظایف مشخص برای هر یکی از تشکیلات جدید ترتیب گردید.

ولایات افغانستان نیز به سه کتگوری طوری که قبلاً نیز بهمین شکل موجود بود تجدید تشکیل گردیده؛ منتها چون تشکیل قوماندانی امنیه کابل برید جنرالی یا مل‌پاسوال از سابق وجود داشت؛ اما در تشکیل جدید، بست‌های قوماندانی‌های امنیه ولایات قندهار، هرات، بلخ، ننگرهار و پکتیا در بست‌های بریدجنرالی در نظر گرفته شده و تمام آمریت‌های پولیس سرحدی تحت امر و قومانده آن در کتگوری اول در تشکیل جدید متشکل گردید.

کتگوری دوم ولایات مانند ولایات غزنی، هلمند، فراه، نپروز، پروان قندوز، تخار، فاریاب، بغلان، جوزجان و بدخشان درین سلسله ولایات قوماندان‌های امنیه در بست‌های دگروال یا سمونوال، آمریت‌های پولیس سرحدی در بست‌های دگرمنی یا سمونمل تحت اثر قوماندان امنیه گنجانیده شد.

کتگوری سوم ولایات که عبارت بود از بامیان، سمنگان، لغمان، کنرها، میدان وردک، ارزگان، غور، بادغیس، لوگر، پکتیکا و زابل؛ درین ولایات بست قوماندانی‌های امنیه آن دگرمنی یا سمونمل در نظر گرفته شده بود. بناءً با در نظر داشت کتگوری‌های فوق عین تیپ تشکیلاتی قرارگاه قوماندانی عمومی امنیه در هر یکی از ولایات نیز تطبیق و عملی گردید. با نظر داشت تشکیل جدید محمدصدیق واحدی را بحیث آمر عمومی امنیت،

فاروق یعقوبی را آمر عمومی جنایی، اسدالله احمدزی را آمر عمومی سرحدی، فاروق بارکزوی را قوماندان امنیه ننگرهار، سعدالله یوسفی را آمر عمومی تخنیک و ترانسپورت و ظریف صدیقی را آمر عمومی حرکات تعیین نمود.

به همین ترتیب طی سال ۱۳۵۵ ه.ش نشان‌های سرشانه و نشان کلاه افسران، پولیس بشمول پولیس سرحدی از شکل سابقه که غیرفلزی و از پلیت‌های سیم دوزی برنگ سفید ساخته شده بود از بین رفته و به عوض آن از فلز سفید رنگ قرار آتی تغییر شکل نمود:

- دریم‌خارن - یک پلیت سفید در بالای شانه
- دوهم‌خارن - یک پلیت و یک شعاع (شکل ستاره اما چهار کنج)
- لمری‌خارن - یک پلیت و دو شعاع
- خارمن - دو پلیت و یک شعاع
- سرخارمن - دو پلیت و دو شعاع
- سمونیار - دو خوشه گندم و یک شعاع
- سمونمل - دو خوشه گندم و دو شعاع
- سمونوال - دو خوشه گندم و سه شعاع
- مل‌پاسوال - سه خوشه گندم و یک شعاع
- پاسوال - سه خوشه گندم و دو شعاع
- لوی‌پاسوال - سه خوشه گندم و سه شعاع
- ستریاسوال - سه خوشه گندم و چهار شعاع

یکی از موضوعات مهم دیگری که طی سال‌های اخیر ریاست جمهوری سردار محمد داودخان با در نظر داشت اولین قانون اساسی رژیم جمهوریت در بخش جرایم و حقوق جزا تحت مباحثه و مذاقه قرار گرفت؛ تغییر سیستم تحقیق و تحقیقات جنایی و ارجاع صلاحیت آن به وزارت عدلیه لوی خارنوالی بوده که برای ارگان پولیس صرف صلاحیت کشف موضوعات جرمی باقی ماند. زیاده‌تر ارگان پولیس را به وظایف نظم عامه مصروف و به اصطلاح وظیفه غیرفعال و وقایوی با آنها محول گردید. آنهم جهت کشف و تثبیت آثار و علایم جرمی مدت سه شب و روز یعنی ۷۲ ساعت تعیین صلاحیت شد که بی‌کفایتی و ناتوانی ویرا در حصه حرمت به مسلک و هم‌مسلمانان اش برملا می‌سازد. زیرا تا آن زمان دستگاه پولیس افغانستان رشد کیفی و کمی قابل توجه نموده، تمام افسران پولیس از دانش مسلکی، حقوقی و تخنیکی در داخل و خارج کشور بخصوص در بخش تحقیقات جنایی نسبت به دستگاه خارنوالی که از سوابق تشکیل آن مدت یک سپری نگردیده بود؛ دست بالای داشته و از همه مهارت‌های مسلکی برخوردار بودند. لذا از اثر عدم تجارب کافی نتوانست که از حقوق حقه این ارگان با اهمیت و سابقه‌دار کشور دفاع قانونی نموده و شورای وزیران را که تعداد زیاد آنها نیز به بی‌تجربه‌گی و عدم شناخت از جامعه و اداره دولت مشهور بودند؛ به قناعت شان بپردازد که در حقیقت این تصمیم مقامات بالا بی‌کفایتی شخص خودش را در آن برهه تاریخی وانمود می‌سازد.

یکی از موضوعات مهم در آن زمان این بود که در اثنای تغییر تشکیلات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس و تعدیل آن به قوماندانی عمومی امنیه کوشش زیاد نمود که برای قوماندانی مذکور بست معاون و یا رئیس ارکان در تشکیل گنجانبه نشود هدف این بود که عبدالصمد ازهر را که عملاً وظیفه ریاست ارکان را عهده دار بود از تشکیل جدید حذف نموده، ویرا در پی سرنوشتی قرار بدهد. درحالی که تا آن تاریخ موصوف از خدمات صادقانه در جهت قانونیت، عدالت اجتماعی و مشوره‌های سالم با وی مضایقه نکرده بود. چون داودخان از اجراءات روزمره کارها با خبر و از صداقت و فهم کار ازهر<sup>۱</sup> قبلاً در جلوگیری از آثار باستانی و دستگیری ۳۰ تا ۴۰ کیلو طلا با قاچاقبران آن در دفعات مختلف در میدان هوایی کابل از طریق سردار سلطان محمود غازی که در تماس دائمی با داودخان بوده؛ آگاهی داشت؛ بناءً زمینه تخریب او را در نزد داودخان- عبداللہ، رسولی و غیره فراهم نمود تا مقام و چوکی او را در آینده تصاحب نکند.

همینطور هیچگاه سعی بعمل نیامد تا افسران تحصیل یافته و صادق پولیس را که به امانت داری و صداقت باوی شب و روز در ایفای وظایف همکاری نموده بودند به بالا، بخصوص برای شخص محمد داودخان معرفی و از آنها حمایت نماید. چون محترم غلام‌غوث ناصری، شهید ظاهرخان عظیمی، نبی‌خان قوماندان اکادمی پولیس، ظریف صدیقی، موسی نعیمی، شهید نورمحمد مسجدی، سلطان عزیز قادری، عسکرخان لوگری، فاروق یعقوبی، محمد صدیق واحدی، اسدالله احمدزی، محمد صدیق نور، غلام‌فاروق بارکزی، حیدرخان مشاهد، گل‌احمد قندهاری، محمد عمر قندهاری، جمیل نورستانی، غنی‌خان، سید کاظم‌خان، مهرالحق قطره، همایون بها، انورخان عزیز و تعداد زیاد دیگر و تلاش موصوف در هر دو مورد فوق‌الذکر همانا حفظ شخص خودش در چوکی قوماندانی عمومی امنیه و نداشتن کاندید و رقیب درین مقام بود. برعکس اشخاصی که نه لیاقت و نه اهلیت آنرا داشت مانند میرگل قوماندان امنیه کابل، همچو قماش‌ها در چوکی‌ها نصب می‌گردید. بلاخره نتیجه آن گردید که از اثر کم بها دادن نقش افسران دانشمند مسلکی پولیس و تخریب آگاهانه وی، سردار محمد داودخان نیز بعد از ارتقای وی بحیث وزیرداخله، پست قوماندانی عمومی امنیه را دوباره به

<sup>۱</sup> یک واقعت پنهان را در مورد محترم عبدالصمد ازهر سابق قوماندان عمومی امنیه باید روش ساخت و آن اینکه وی متکی به فهم مسلکی و درک حقایق استقلالیت که در تصمیم‌گیری و اجراءات خود داشت هیچگاه تحت تأثیر اوامر خلاف روحیه قانونی قرار نمی‌گرفت. در زمان اولین جمهوریت شخصاً قدیرخان اقدام به برطرفی اش از چوکی ریاست ارکان نمود و بعد از انقلاب ثور که دوران پرمشقت شکنجه آگسا و عذاب زندان مخوف پلچرخي باند جنایتکار حفیظ‌الله امین را نیز گذرانده بود؛ در پست قوماندانی عمومی امنیه که بست آن سترجنرالی بود، به رتبه جنرالی ارتقا داده نشد. درحالی که افراد مورد نظر حتی ظابطان و افراد ملکی را به رتبه‌های تورن‌جنرالی و دگرجنرالی از رتبه‌های بادآورده شده مفتخر ساختند. بهر صورت دیری نگذشته بود که بزودی از اثر مخالفت مشاورین شوروی از پست قوماندانی عمومی امنیه نیز سبکدوش و بعد از پی‌سرنوشتی طولانی مدت بوظیفه دیگری بحیث آمر زون جنوب غرب موظف گردید. درین پست نیز در تقابل و رویارویی با مشاورین زون جنوب غرب قرار گرفت. اگر چه مقامات صلاحیتدار حکومت افغانستان اجراءات نیک او را به دیده قدر می‌دیدند، اما از برطرفی بی‌موجب ازین پست نیز کدام اقدامی بعمل آورده نتوانستند و در نتیجه بازهم مدت طولانی بیکار ماند تا آنکه ناگزیر او را بوظیفه خارج از کشور توظیف نمودند. قابل یادآوریست که موصوف تا پایان کار بنابر موضعگیری خصمانه مشاورین شوروی، باوجود استحقاق قانونی ارتقای رتبه نیافت.

نظامیان محول نموده و به عوض وی جنرال طاهرخان را به قوماندانی عمومی امنیه مقرر و توظیف نمود.

در اخیر باید خاطر نشان نمایم که یکی از دستاوردهای مهم دیگر در جهت قانونیت و عدالت اجتماعی در رژیم جمهوریت تشکیل اورگان‌های خارنوالی و محکمه اختصاصی برای ارگان قوای پولیس و یا ژاندارم بوده تا افسران پولیس و قوای امنیتی در صورت تخلف از نورم‌های وظیفوی جهت تحقیقات و محکمه در آن اداره‌ها گسیل گردند.

اولین رئیس محکمه پولیس مرحوم عبدالکریم شادان بعدها قاضی القضاات افغانستان بود. محترم اتمر و تیمور شاه‌خان لیسانسه حقوق اولین خارنوالان دستگاه پولیس بوده است.

نباید فراموش نمود که دست آورد مهم و در خور توجه رژیم نوبنیاد جمهوریت در زمان مرحوم محمد داودخان همانا تسوید تصویب و انفاذ قانون جزای افغانستان بوده که با استفاده از اساسات حقوق جزای کشورهای اسلامی چون مصر و نیز کشورهای پیشرفته جهان بخصوص فرانسه تحت نظر هیئات با صلاحیت از نگاه علم حقوق و قوانین شرعی فقهی اضافه از ۵۰۰ موارد جرمی تشخیص، تعریف و جزای معینه در وجه هر جرم تعیین گردید که برای ملت افغانستان و جلوگیری از صلاحیت‌های بیحد و حصر قضاات و مقامات قضائی سوءاستفاده از صلاحیت‌های آنها در نظر گرفته شده بود که کارماندگاری از اقدامات مؤثر آن دوره را نشان می‌دهد.

### سقوط فاجعه بار اولین جمهوریت در افغانستان

برای اینکه بهتر بتوانیم عوامل سقوط اولین جمهوریت را دقیق و همه جانبه تحلیل و ارزیابی نماییم لازم دیده می‌شود تا بطور فشرده عوامل سقوط سلطنت را که بنیان گذار اولین جمهوریت خود از جمله منتقدین آن بوده و عملاً در سرنگونی مقام سلطنت اقدام و رژیم جمهوریت را جانشین آن نمود؛ طی مقدمه مقایسه و توضیح نماییم تا در روشنی فاکت‌های مشخص، آن عواملی را که مرحوم شهید سردار محمد داودخان طی دهه فاکت‌های مشخص، آن عواملی را که مرحوم شهید سردار محمد داودخان طی دهه فاکت‌های مشخص، آن عواملی را که مرحوم شهید سردار محمد داودخان طی دهه فاکت‌های مشخص، آن عواملی را که مرحوم شهید سردار محمد داودخان طی دهه فاکت‌های مشخص، آن عواملی را که...

باید یادآور شد که ایجاد سیستم شاهی مشروطه و واگذاری امور حکومت به غیر از فامیل شاهی یعنی به سائر افراد ملت با تسوید و انفاذ قانون اساسی جدید طی سال ۱۹۶۳ میلادی که در آن حقوق و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی اتباع کشور تضمین گردیده بود، آغاز خوبی طی دهه ۵۰ هجری شمسی و نویدی در تجلی آرمان‌هایی دیرینه ملت مظلوم افغانستان بوده که باید طبق نص صریح این وثیقه ملی طبعاً با در نظر داشت تغییرات سیاسی و اجتماعی ژرف و مترقی در اوضاع و احوال جهانی، در راه رهائی ملت افغانستان از اسارت‌های قرون و نیز در جهت ترقی و عدالت اجتماعی گام بگام جامه عمل پوشانیده می‌شد. اما متأسفانه عدم قاطعیت و پیگیری در امور ملی و

دولتی، عدم اجرای ریفورم‌های ضروری اجتماعی و اقتصادی که جزء لاینفک تحول و تغییرات فوق‌الذکر بوده و نیز ضعف رهبری که ناشی از تصامیم متزلزل و آرزوهای عوام فریبانه بود؛ امور کشوری، شورای ملی، فعالیت‌های قضاء و حکومت را به بن‌بست مواجه و از اهدافی که در متون زیبای قانون اساسی جدید بازتاب یافته بود؛ انحراف صورت گرفت که علت این بی‌بندباری عدم توجه و ارجحیت به فقر ملت، امور ملی و منافع علیای کشور همانا نصب کادرهای قبلی حکومت و مهره‌های که صرف وفاداری به مقام سلطنت‌خاندان مربوطه حفظ مقام جایگاه و منزلت خود هدف دیگر نداشتند می‌باشد.

هکذا به توقعات افراد ملی و مترقی و سائر افراد ملت وقعی نگذاشته که نتایج همچو حالت‌ها خواناخواه در تقابل و رویارویی و ناهمگونی قرار گرفت و اهداف مطلوب قانون اساسی را به بیراهه کشانید و از تطبیق آن عدول صورت گرفت و طرفه رفتند. چنانچه طی دوران قانون اساسی آن‌عده اشخاصی که در رأس حکومت حتی شورا و قضاء قرار گرفتند اشخاصی سرسپرده رژیم وفادار به افراد بالا و در سابق از نعمات مقام‌های سفارت وزارت و غیره امتیازات برخوردار بودند. بناءً هیچگاه از عناصر ملی و روشنفکران آزاده، وطنخواه و مبارزین آگاه در امور حکومتی و داعیان دموکراسی دعوت بعمل نیامد. همچنان یکی از عناصر مهم و ضروری در جهت ایجاد دموکراسی مبارزات انتخاباتی و فعالیت‌های سیاسی قانون احزاب سیاسی بوده که باوجود تذکرات صریح قانون اساسی، پادشاه شخصاً از توشیح آن طرفه رفت و هراس نمود. درحالی که برعکس تصور و تزلزل وی، توشیح و تطبیق قانون احزاب سیاسی همانطوری که فعالیت‌های احزاب سیاسی را در مبارزات سیاسی و انتخاباتی تنظیم و رهنمائی می‌نمود؛ پیوست به آن می‌توانست مواد لازمه قانونی را در جهت تأمین امن و نظم عامه و احترام به فعالیت‌های اجتماعی منافع سائر سکتورها، رعایت آداب و رسوم ملی، اجتماعی، جلوگیری از فعالیت‌های تخریبی توسط منسوبین ماجراجو و احساساتی احزاب و در مجموع مسئولیت احزاب را در مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی برجسته وانمود کرده و تخطی از آن مورد بازخواست قانونی قرار گرفته می‌توانست.

یکی از عوامل، دیگر فعالیت‌های آشکار و پنهان سردار عبدالولی داماد شاه در امور دولتی و تطبیق آن طبق خواست و سلیقه‌های شخصی وی و همچو افراد وابسته دربار، مجال فعالیت‌های سیاسی را از عناصر و مبارزین آگاه و وطن دوست ملی بطور آشکار سلب نموده و اعتماد آنها را در فعالیت‌های آینده خدشه دار نمود. چنانچه فعالیت‌های صریح و مداخلات سردار عبدالولی در تاریخ سوم عقرب سال ۱۳۴۳ هجری شمسی در اثنای اخذ رای اعتماد حکومت دکتور محمدیوسف از شورای ملی و نیز مداخلات صریح حکومت و سلطنت در مبارزات انتخاباتی دوره دوازدهم سال ۱۳۴۴ خورشیدی شورای ملی که باعث شکست انتخاب مبارز مشهور و مورخ نامدار کشور در مقابل محترمه میرمن رقیه ابوبکر کاندیدان شهر کابل و یکتعداد دیگر مبارزین در شهر کابل و ولایات اظهر من الشمس است. زیرا مرحوم میر غلاممحمد غبار که از مبارزین آگاه ملی کشور بوده جهت تثبیت و تمثیل دموکراسی واقعی خود را در زمره مخالفین و اپوزیسیون

حکومت در نواحی شهر کابل کاندید اما با مخالفت و مقاومت شدید حکومت مواجه گردیده و بعوض وی محترمه رقیه ابوبکر که خواهر مرحوم سید قاسم رشتیا وزیرمالیه آن زمان بوده انتصاب گردید.

اینجانب بیاد دارم در بهار سال (۱۳۴۴) در سالون سینمای زینب ننداری محفلی که به ارتباط کاندید وکالت مرحوم غبار ترتیب گردیده بود؛ چند نفر از جاسوسان حکومت می خواستند که در کاندید شدن غبار با اهانت برخورد نمایند. اما مرحوم علم ناخدا که بعدها "علم ریشنو" تخلص می نمود؛ (برادر بزرگ محترم اعظم رهنورد زریاب بود) موصوف اخلال کننده گان را مجال نداده، به افشاء هویت آنها اقدام نمود. تا آنکه مرحوم غبار فرصت یافت تا بیانیه مبارزه انتخابی خود را اعلام نماید. همینطور در مبارزات انتخاباتی سال ۱۳۴۸ ه.ش یعنی دوره سیزدهم شورای ملی از اثر مداخله حکومت وقت در حصه کاندید شدن مرحوم محمدهاشم میوندوال از ولسوالی مقر ولایت غزنی به ناکامی انجامید. اگر چه مرحوم میوندوال از خدمتگزاران سابق خاندان محمدزایی بوده؛ چون در حصه نشر جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که در آن وقت مرحوم عبدالروف بینوا وزیر اطلاعات و کلتور بوده نقش فعال همه جانبه داشت و نیز با نظرداشت افشاء شخصی بنام لطیف هوتکی که در اثنای دعوت مرحوم محمدهاشم خان میوندوال از جانب حکومت امریکا صورت گرفته بود، ویرا جاسوس CIA وانمود کرد، هکذا سردار عبدالولی و هم مرحوم نوراحمدخان اعتمادی با وی بنای خصومت را گذاشته، عملاً در حصه ناکامی میوندوال موصوف بحیث کاندید وکیل از ولایت غزنی در انتخابات اقدام نمود. چنانچه در مورد خصومت حکومت در حین مبارزات انتخاباتی، مرحوم محمدهاشم میوندوال در جریده مساوات همان سال چنین تذکر بعمل آورد که من از قوای هوایی افغانستان تشکر می کنم که در مبارزات انتخاباتی علیه من سهم نگرفته بود. یعنی از همه امکانات دیگر علیه وی استفاده بعمل آمد؛ که مداخله آشکار حکومت آن زمان را برملا می سازد.

بهمین ترتیب سردار محمدداودخان و برادرش سردار محمدنعیم خان با وجودی که با شخص پادشاه و سردار عبدالولی در خصومت قرار داشتند و نیز مرحوم محمدهاشم میوندوال را از دوستان سابقه خود می دانستند با طبع و نشر افغانستان در مسیر تاریخ که آنرا اهانت به فامیل شاهی و دودمان آل یحیا دانسته، با موصوف بنای خصومت را گذاشته، آشتی ناپذیر گردیدند. زیرا آنها هیچگاه بی اعتنائی و بی احترامی را به خاندان شاهی نمی بخشیدند؛ بخصوص از جانب آنعده خدمتگزاران که همه امتیازات خاص به آنها در رژیم مربوطه اعطا گردیده بود.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> طی سال ۱۳۴۸ محترم محمد بشیر رفیق که در آنوقت رئیس آژانس اطلاعاتی باختر یا سرپرست آن بود؛ طی صحبتی که با اینجانب که در آنوقت افسر امنیتی میدان هوایی کابل بودم، گفت که مرحوم محمدهاشم خان میوندوال در حصه طبع جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ علاوه از سردار عبدالولی و نوراحمد اعتمادی از سردار محمدداودخان و سردار محمدنعیم خان نیز شکایت نمود. باید اضافه نمود که مرحوم بشیر رفیق یکی از اعضای فامیل محمد انورخان بسمل و ناظر صفر و شخص وطنپرست و شریعی بود.

از همانجا بود که در آن زمان به اهمیت موضوعات طبع و نشر توجه مبذول نموده جهت سانسور و کنترل آزادی مطبوعات و بیان فوراً به تقرر دکتور محمدانس خان و محمد ابراهیم عباسی در وزارت اطلاعات و کلتور دست بکار شده و یا توسط جواسیس معلوم الحال خویش و افراد شناخته شده این بخش مهم را تحت کنترل قطعی دولت قرار داد. چنانچه بعد از تقرر دکتور محمدانس وزیر کلتور آنوقت اظهارات مرحوم غبار را در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ بازگو می کنیم. در صفحه ۲۷۷ جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ آمده:

«یکی از نواسه گان امیر دوست محمدخان (دکتور محمدانس) غبار را رسماً بوزارت اطلاعات خواست تا در حدود چهل جلدی را که غبار بدست آورده بود (حشمت خلیل مهمتم چاپ جلد اول این نسخه ها را در جریان چاپ کتاب طبق قرارداد از مطبعه گرفته بود) واپس بگیرند. این وزیر حکومت به زبان تهدید به غبار گفت: «شما قسمت زیاد عمر خود را در زندان و تبعید گذشتانده اید؛ زنجیر و زولانه زندان های افغانستان از دست شما به فغان رسیده است؛ اما باز هم شما چنین کتابی را می نویسید؟»

غبار در جواب گفت: «شما منزل مرا ندیده اید؛ بین خانه من و محبس ولایت کابل یک دیوار گلی حایل است.» آنوقت منزل غبار در جاده ولایت کابل در جوار توقیف خانه و محبس بود. غبار افزود: اطاقی که من در منزل دارم، کوچکتر از اطاقی است که در این زندان در زمان حبس برایم تخصیص داده شده بود. پس تهدید به حبس و زندان اثری ندارد. نوشتن تاریخ واقعی مردم افغانستان را وظیفه خود می دانستم و راه قانونی این است که تاریخ را که نوشته ام از توقیف رها کنید و حکومت با وسایل که دارد می تواند بعضی از نویسندگان مستخدم خود را که در گذشته در تحریف وقایع تاریخی افغانستان امتحان داده اند؛ مؤظف به نوشتن جوابیه این کتاب سازد.

با در نظر داشت تذکرات فوق، باید خاطر نشان نمود که مرحوم سردار محمد داود خان تا آخرین لحظه زندگی دست به آزادی کتاب جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ نه زده و این تاریخ پراهمیت افغانستان محکوم به سانسور دائمی گردید که می توان ماهیت دموکراسی را از موضوعات فوق الذکر بصورت واضح احساس نمود. همینطور یکی از عوامل با اهمیت در جهت سقوط سلطنت عدم توجه و همکاری کشورهای غربی بخصوص امریکا با رژیم نوپای شاهی مشروطه در جهت دموکراسی بوده. در حالی که پادشاه می خواست و تلاش نمود که تعادل و توازن را بین کشورهای سوسیالیستی از همه اولتر با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای غربی مخصوصاً ایالات متحده امریکا و سایر کشورها که متمایل به افغانستان بودند؛ حفظ نماید. اما متأسفانه کشورهای غربی و امریکا در جهت مساعدت های همه جانبه مالی، اقتصادی و تخنیکي اقدام بعمل نیاورده، آنها صرف مساعدت های خودها را در آن زمان طور فورمالیته و از حد بورس های تحصیلی و اعمار بعضاً موسسات کوچک و ناچیز آنطوری که باید جوابگوی پیشرفت اقتصادی، زمینه شغلیابی و ثبات تخنیکي و اقتصادی افغانستان را تضمین نماید؛ علاقه نشان ندادند. باوجودی که حکومت های آن زمان به تمديد پلان های پنجساله بعدی از طریق اتحاد جماهیر شوروی وقت تمایل بیشتر نشان نداده و خواهان



کمک‌های بیشتر کشورهای غربی و امریکا بود و نیز طی این دوران مناسبات افغانستان با همسایگان بخصوص کشورهای پاکستان و ایران بهتر و دوستانه از هر زمان دیگر بود و نهایتاً عدم همکاری احزاب نام نهاد، اتحادیه‌های کارگری مسلکی و اجتماعی، علما و عناصر ملی با درنظرداشت اوضاع و احوال مشخص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهت نضج ریشه و تکامل دموکراسی و مبارزه پهلودار و یک جانبه ایدیولوژیکی بدون تحلیل و درک واقعیت‌های سنتی فهم و برداشت جامعه از آن؟

نتیجه آن گردید که فقر و غربت زیاده‌تر دامنگیر ملت گردیده، خشک سالی‌های متواتر نیز در تشدید اوضاع نقش منفی بازی نمود که این حالت برای سردار محمدداودخان که در کمین نشست و جهت بهره برداری از آن، روز شماری می‌کرد؛ دوباره فعال گردیده با حسادت‌های خودخواهی فطری که در روان وی نهفته بود جهت گرفتن انتقام و احیای مقام و منزلت قبلی خود بدون آنکه توانائی جسمی، روحی و آماده‌گی کامل خود را در جهت دموکراسی واقعی و آزادی ملت افغان مبارزه ده ساله روشنفکران، احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی، آزادی نسبی مطبوعات و بیان عقیده‌های سیاسی و غیره ملحوظات ملی و اجتماعی (که در آن زمان غنیمتی برای ملت عقب نگه‌داشته شده افغانستان محسوب می‌گردید) که آیا می‌توان آنرا در آینده آزمایش و تحمل نمود؟ درحالی که چنین شکیبائی را پادشاه با برده‌بازی حفظ و تا اندازه لازم از آن حمایت و پشتیبانی نموده بود. اما سردار موصوف با استفاده از فرصت ذوق زده گردیده، کودتای نظامی را بهترین راه توسل به قدرت و آرمان‌هایی جاه طلبانه شخص خود و چند نفر همکاران عقده زده و احساساتی انگشت شمار دانسته، خلاف نورم‌ها و موازین قبول شده سیاسی، فلسفی، اجتماعی و بین‌المللی راه رسیدن بقدرت را نه از راه مبارزات سیاسی و اجتماعی، بلکه از طریق کودتا وسیله قرار داده و رژیم جمهوریت را با همکاری عناصر چپ ترقی‌خواه به کامیابی رسانید.

بناء با درنظرداشت تذکرات فوق، علاوه باید کرد که واقعاً محمدداودخان یک ناسیونالیست (ملی‌گرا) بود و برای ترقی کشورش خیلی تلاش داشت. با توسل به کودتای نظامی سپید، درحالی که ظاهر شاه پسرکاکایش که به منظور تداوی چشم در کشور ایتالیا بسر می‌برد؛ از سلطنت خلع کرد و نظام جمهوری را باعده از افسران تحصیل یافته سربکف و با ایمان مربوط قوای مسلح البته با تلفات نهایت اندک (تلفات چهار تن از افراد پولیس و دو نفر هم به اثر آتش ماشیندار اتفاقاً کشته شده بودند) به پیروزی رسانیدند. داودخان دهه گذشته را به مثابه دموکراسی قلابی بباد انتقاد گرفت و ساعت ۷:۰۲ صبح ۱۷ جولای ۱۹۷۳ به رادیوی کابل رفته خبر سقوط سلطنت و ایجاد جمهوریت را در افغانستان اعلام کرد.

سردار محمدداودخان با اجرای کودتا و غصب حاکمیت دولتی و حکومتی، تأسیس رژیم جمهوریت را برای همکاران و ملت افغانستان تبریک گفته و دموکراسی دوران شاهی مشروطه را قلابی خواند و به ضرورت ریفورم‌ها و اصلاحات امور اجتماعی اقتصادی و سیاسی طی یادداشت‌های خود بنام «خطاب ب مردم» وعده داد. درحالی که با نظرداشت مبارزات ده ساله دموکراسی دوران شاهی که مبارزین ملی، روشنفکران بخصوص

جوانان و حتی قشر مختلف اجتماعی در آن نقش اساسی داشتند و در رژیم جمهوریت باید چندین برابر رشد و تکامل می‌نمود؛ برخلاف از تمام جریانات چشم پوشیده، گویا خط بطلان کشید و با غضب حاکمیت باردیگر دیکتاتوری و سانسور را در همه امور جامعه بمیان آورد.

با ایجاد رژیم جمهوریت، شورای دولت را بنام کمیته مرکزی مسمی و ترکیب آنرا از عناصر کودتایی تشکیل نموده، پست‌های ریاست دولت، صدارت عظمی، وزارت دفاع و خارجه را بخود تخصیص داد. اگر چه تعداد کثیری از جوانان، روشنفکران و منورین سازمان‌های سیاسی و اجتماعی از رژیم جمهوریت پشتیبانی نموده و آغاز رژیم جدید را فال نیک گرفتند، بعضاً پایکوبی و به اصطلاح جشن برپا کردند؛ اما مبارزین ملی و وطنپرستان واقعی از شناختی که قبلاً از سردار محمدداودخان داشتند در شک و تردید منتظر نتایج و واقعیت‌های اهداف نهائی ماندند.

داودخان با برقراری نظام جمهوریت در اوایل نفرت عمیق خود را علیه سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز و داماد شاه تبارز داده، ویرا خائن بملت و منافع ملت قلمداد نموده در حبس و تحقیق جدی قرار داد. اما دیری نگذشته بود که از کرده پشیمان گردیده؛ ویرا در یکی از قصرهای مجلل انتقال و بعد از یک دوره محدود نظارت شخصاً امر تیره آنرا صادر و بخارج از کشور اعزام نمود. اما سائر افسران و اتباع کشور را بنام مخالفت علیه رژیم نوبنیاد در قید و زندان‌های پرمشقت نگهداشته و رهبران آنها را به جزایهای اعدام محکوم و سربیه نیست نمود. درحالی که همچو اعمال را حتی در دوران شاهی مطلقه به اعدام محکوم نکرده بنام مخالفین و محبوسین سیاسی صرف در قید و زندان نگهداشتند. چنانچه کودتای خواجه محمدنعیم‌خان قوماندان امنیه سابق کابل به همدستی سید اسماعیل بلخی یکی از روحانیون کشور و نیز کودتای عبدالملک‌خان بهمدستی جنرال خواجه خلیل‌خان قوماندان سابق قلعه جنگی کابل. اما با تأسف که سردار محمدداودخان در نظام جمهوریت به اعدام مخالفین سیاسی متوسل گردید.

باید خاطرنشان نمایم که اینجانب با همه احترام که به سردار محمدداودخان داشتم و دارم در بخش‌های قبلی پیرامون وظایف صدارت و حکومت اول این مرد بزرگ در تحت تسلط اعلیحضرت محمدظاهرشاه همه اجراءات و سجایای نیک او را به نظر تحسین و تقدیر نگریسته و در جهت ترقی و تجهیز اردو و عمران در آن مقطع زمانی ارج فراوان به آن قایل بوده‌ام. اما در شرایط و قضاوت‌های تاریخی باید علاوه دارم که «چو هنرش بگفتی، عیبش نیز بگو»، بنابراین لازم دیدم که پس از صفت‌ها در حق آن مرحومی نقص و شگفت انگیزی‌شان را برشمارم:

باید متذکر شوم که با سن کهولت در حس خودخواهی و غرور وی افزوده شده بود و با گذشت زمان که در افغانستان نیز رشد و دگرگونی‌های زیادی در افکار و شعور اجتماعی مردم و روشنفکران بخصوص نسل جوان تحصیل یافته به به میان آمده بود؛ هیچ وقعی نگذاشته، به یکه تازی و قدرت طلبی خود ادامه داد.

خالی از دلچسپی نخواهد بود که در حصه خودخواهی و عدم وقع گذاشتن به سائر افراد

ملت یک واقعیت دیگر را طبق تذکر حکومت اول سردار محمدداودخان تألیف محترم نجیم آریا و اکبر شالیزی یادآوری نمایم:

«سردار محمدداودخان بعد از سپری نمودن دوره متوسطه تحصیل شامل تعلیمگاه مسلک پیاده مکتب حریبه گردیده و بعد از مدت یکسال تحصیل از آن کورس فارغ و با پسر عمه اش سردار اسدالله سراج برتبه جنرالی نایل آمده و آغاز بکار کرد. وی تا آخر عمر به رتبه جنرالی و مسلک نظامی گری افتخار و مباحثات می نمود. اما در اثباتی که به آرزومندی کودتا و تأسیس جمهوریت افسران تحصیل یافته، (افسرانی که دوره بکلوریا، لیسانس، فوق لیسانس و کورس های مسلکی را در خارج و داخل کشور گذرانده) و سر بکف در اجرای عملی کودتا رژیم ۱۵۰ ساله شاهی و سلطنت ۴۰ ساله اعلیحضرت محمدظاهرشاه را سرنگون و خودش را عملاً بقدرت رسانید، آیا با در نظر داشت سوابق سردار محمدداودخان رهبران نظامی این کودتا که تعداد فعالین اصلی آن از تعداد انگشتان هم اضافه نبود، مستحق رتبه جنرالی نبودند؟ که باید اصولاً بالاترین رتبه نظامی را کمائی می کردند. اما سردار محمدداودخان به همچو اشخاص دو رتبه، حتی بعضی از آنها را به رتبه جگرنی هم ارتقاء نداد. زیرا جنرالی صرف استحقاق سرداران بوده؟؟ که مرحوم غلامحیدرخان رسولی به آن نایل گردید.»

چنانچه محمدنذیر کبیر سراج مؤلف کتاب «رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان» در صفحه ۱۰۶ چنین می نویسد:

«دگروال محمدسرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار و یکی از فعالین و رفقای انقلاب جمهوری چون در سال ۱۹۷۷ انتظار ترفیع برتبه جنرالی را داشت موفق نگردید، یعنی قصداً و برایش ترفیع جنرالی داده نشد. اعتراض کنان تمارض نموده و بغرض تداوی رهسپار خارج گردید و عمداً میدان را برای دیگران خالی نمود که طبق تذکر فوق به اصطلاح آغاز ناسپاسی سردارمحمدداودخان و بی اعتنائی در مقابل ایثار و فداکاری همزمان کودتایی وی بوده است که در بخش بعدی بالای این موضوع مکتب خواهیم نمود.»

همچنان بعد از اینکه تا اندازه رژیم اولین جمهوریت استحکام و ثبات یافت دوباره به یک تازی، خودپسندی، اعمال غیردموکراتیک و دیکتاتوری رو آورد و از تعهدات و وعده های که به همکاران و همزمان کودتایی خود که عملاً ویرا بقدرت رسانیده بود طرفه رفت و عدول نمود. چنانچه در اولین انتقادی که طی جلسه از طرف یکی از همزمان دست اول عبدالحمید محتاط مواجه گردید؛ با تمام بی اعتنائی به خدمات که در کامیابی کودتا داشت؛ شدیداً با وی برخورد نموده، ویرا از چوکی وزارت مخابرات و عضویت کمیته مرکزی سبکدوش و تحت تعقیب و نظارت شدید نظامی پولیسی قرار داد. بدین ترتیب تیم همکاران دست اول بعد از تصفیه های متعدد در بخش های ملکی و نظامی چون رسولی، قدیرخان، سید وحید عبدالله، عزیزالله واصفی، غوثالدین، فایق و یکتعداد دیگر که هیچنوع نفوذ و رسوخ معنوی حتی در بین ماموران تحت اثر خویش نداشتند به یک تازی و دیکتاتوری روی آوردند که گویا درین حصه از سردار

محمد داودخان نیز پیشی گرفتند.

آنها اندکترین انتقاد و پیشنهاد را نمی‌پذیرفتند؛ بلکه با عاملین همچو پیشنهادها از در خصومت پیش آمده، آنها را به اتهام وابستگی به یکی از جریانات مخالف منسوب می‌نمودند. (درحالی‌که همه آنها اهل فضل و دانش و مشوره‌های سودمندی را از تجارب خویش ارائه کرده می‌توانستند. همچنان اشخاص متذکره از بهترین و صادق‌ترین همکاران رژیم بخصوص وفادار به شخص سردار محمد داودخان بودند) که می‌توان از محترم محمد عالم نوایی، دکتور محمود حبیبی، دکتور خلیل احمد ابوی، فضل ربی پژواک، ضیا مجید قوماندان گارد، مستغنی، دکتور حسن شرق، سرور نورستانی و از صدها همچو اشخاص نام برد که با نظر داشت ضرورت در آن مقطع زمانی همکاری آنها لازم پنداشته می‌شد که بعوض همچو بدبینی و رقابت‌های ناسالم با همچو اشخاص به سیاست مسالمت آمیز روی آورده، نباید قهر و غضب سردار محمد داودخان را در سبکدوشی از مقامات و پست‌های مهم دولتی تحریک می‌نمودند.

با این حالت دیری نگذشته بود که در میان تیم طراز اول نیز بدبینی، غرور، عدم اعتماد باور و جاه‌طلبی تبارز و رونما گردید. هر یک نسبت به دیگری سنگ و طندوستی، وفاداری به رهبر را به سینه زده، در جهت رشد شهرت خودها گروه مشخص و گروه بندی‌های متعدد را بمیان آوردند که با چال و نیرنگ اطراف رهبر را احاطه، با معلومات اطلاعات دور از واقعیت و غرض‌آلود رهبر را تحریک و در تاریکی قرار داده و خودها همه کاره میدان شدند.

در تعیینات بدون رعایت اصول عدالت اجتماعی، در تقرر تیم‌های مربوط به خود در هر یکی از اورگان‌های مربوطه دست بکار شدند. بخصوص در وزارت داخله، دفاع ملی و فواید عامه که باید صداقت و تقوای وظیفوی در نظر گرفته می‌شد که با این حالت در پیکر اردو و دفاع ملی شدیداً لطمه وارد گردید. زیرا شرایط دو دهه اخیر بخصوص طی دوران دهه دموکراسی و قانون اساسی که افسران جوان و حتی سربازان دوران مکلفیت به موجی از عدالت خواهی و حق طلبی مبدل گردیده بود و نتایج قبول شده آن همان کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی بوده است که اردو را خواسته و یا ناخواسته مستقیماً در سیاست داخل نموده بود که دیگر آن اردوی چشم و گوش بسته نبود.

بناءً با نظر داشت چنین اوضاع و احوال در اردو، باید تحلیل مشخص سیاسی نظامی صورت گرفته، تدابیر و تغییرات همه جانبه در قسمت قبولی واقعیت‌های عینی این کتله بزرگ انسان‌ها که در شرایط دشوار زنده‌گی اجتماعی و نظامی به آن مواجه بودند؛ بعمل آمد. چنانچه طبق تذکر (صفحه ۱۴۵ تاریخ پر محتوای «اردو و سیاست» که در آنوقت اردو محل سربازگیری احزاب سیاسی نیز قرار گرفته بود) اما افسران بلند پایه اردو با آنکه توجه آنها را آگاهانه به موضوع کودتای ۲۶ سرطان جلب کرده؟ بخواب غفلت رفته، بدون درک درست از این حالت، بازهم به سیستم قرون وسطایی دسپلین خشک و بی‌محتوا مانند سابق در اداره اردو اقدام و هیچ اعتنایی به اردوی نوین و شرایط

جدید به افسران جوان نکرده که حتی باید مفکوره رهبر را در این جهت معطوف و توجه آنرا در اداره اردوی جوان و شرایط مشخص جلب و به قناعت آن می‌پرداختند. از همه اولتر شخص لوی درستیز که پسر محترم خودشان نیز از جمله این کودتاچیان بود، در ضدیت کامل با جوانان کودتاچی برآمده و آنها را تحمل نمی‌کرد. درحالی که شیرازه اردوی سابق از هم پاشیده و دیگر آن اردوی سابق نبوده که بعدها کودتای هفتم ثور واقعیت موضوع را آشکار و هیچ یکی از قطعات مرکز بجز گارد جمهوری بطرفداری از آنها تمایل بیشتر نشان نداد، حتی یک نفر هم چند قطره اشکی بخاطر سرنوشت شوم آنها نریخت و تمام افراد ملت از سقوط آنها به پایکوبی نیز پرداخته و سقوط آنها را فال نیک گرفتند.

اما با هزار حیف و افسوس که رهبری و اداره نابکار بعدی با افراطی‌گری و اجراءات غیرعادلانه عقده‌پی در اراده ملت خلل جبران ناپذیر وارد نمود. بهر صورت بعد از مرخصی جناب لوی درستیز که نوبت به خلف وی یعنی دگر جنرال غلام‌حیدر رسولی می‌رسد، اوضاع در اردو بمراتب آشفته‌تر از سابق در جریان بوده، از یکطرف رهبر اختیارات کلیدی را در حیطه صلاحیت خود گرفته و بمشوره اشخاص مسلکی گوش فرا نمی‌داد و از جانب دیگر با دانش کلاسیک قبلی بخصوص بعد از کامیابی کودتای ۲۶ سرطان خود را عقل کل وانمود، مشوره‌های مشاورین نظامی را که در آن زمان در اداره اردو وجود داشت به نظر شک و تردید نگریسته و به نظریات آنها چندان اهمیت قابل نبود. عین رویه را وزیردفاع و لوی درستیز حتی وزیر داخله نیز تقلید می‌کردند. بخصوص وزیردفاع که تجربه کافی در امور قطعات محاروبی نداشت و از اوضاع و احوال متشنج داخلی و بین‌المللی نیز بی‌خبر و روزها را در ضیافت‌ها و یا در نزد افراد و اشخاص مشکوک روحانی سپری و توجه اراکین بلند پایه دولت را نیز در خدمت همچو اشخاص جلب می‌نمود. به این ارتباط تاریخ اردو و سیاست، در مورد مذکور چنین تذکر بعمل آورده است: «می‌گویند که موصوف یک شخص بسیار عصبی بوده در اثنا قهر و غضب بحالت‌های عجیب مواجه می‌گردید.»

با نظر داشت تذکر فوق یک واقعیت را که اینجانب نیز در جریان آن واقعه قرار داشتم و بالمواجه از زیان شخص دین‌محمدخان مامور پولیس که از جمله دوستان من بوده و تحت لت و کوب قرار گرفته بود بازگو می‌نمایم:

در زمانی که مرحوم غلام‌حیدر رسولی وزیردفاع بود؛ یکنفر از افسران تحصیل یافته پولیس بنام دین‌محمد که در سمت مامور پولیس سمت یا حوزه دوم شهر کابل ایفای وظیفه می‌نمود، نسبت با قیداری مالک یکی از دستگاه‌های خشکه شویی را جلب و جهت تصفیه باقیداری اش وی را در ماموریت پولیس برای چند ساعت احضار و نگهداشته بود. از اثر شکایت همان شخص که از دوستان نزدیک وزیردفاع بوده، وزیر موصوف شخصاً به ماموریت پولیس متذکره مراجعه نموده، دین محمدخان موصوف را در حالی که یونفورم افسری نیز به تن داشت، مورد لت و کوب شدید قرار داد و در اثنای غضب حتی گوش او را توسط دندان گزیده که از اثر همین لت و کوب و بی‌حرمتی یک دندان مامور پولیس مذکور نیز شکسته بود.

با وجود این حالت در وزارت دفاع اوضاع در وزارت داخله به مراتب بدتر و مایوس کننده‌تر بود. وزیر داخله با غرور و تکبر در تصفیه افسران پولیس اقدام نموده در حالی که با مسئولیت می‌توان گفت که بسیاری از افسران تصفیه شده به هیچ سازمان سیاسی و احزاب وابستگی نداشته و صرف خدمت به میهن مردم و رژیم جمهوریت را نصب‌العین قرار داده، با در نظر داشت قانون و پرنسیب نمی‌توانستند طبق تعهد و مکلفیت‌های وظیفوی به احزاب سیاسی شمولیت داشته باشند. اما وزیر داخله تمام آنها را که تعداد شان بحیث عدالت خواه کم نیز نبود از صنف فعال اورگان‌های امنیتی خارج نموده و به عوض آنها اشخاص استفاده جو، عیاش بی‌خرد، و بی‌خاصیت که تنها و تنها به شخص وزیر داخله و حزب انقلاب ملی وفادار می‌بودند توجه مبذول نمود. که مثال برجسته توظیف میرگل نام که بدنام‌ترین شخص در دستگاه پولیس بود و تعداد زیاد دیگر می‌باشند که از اثر همین خودخواهی بی‌کفایتی و بی‌خبری‌ها بود که اجساد بیشتر از ۸۰ نفر اشخاص مظلوم و بی‌گناه دارالمجانین کابل در قلعه زمانخان که به اشکال مختلف توسط قوماندان آن مؤسسه به قتل رسیده بودند بر ملا و مسولیت این جنایت عظیم متوجه شخص قوماندان امنیه کابل میرگل‌خان دوست بسیار نزدیک او و شخص وزیر داخله بود؛ و باعث لکه‌نگی در رژیم جمهوریت گردید که مدت طولانی بخصوص سال‌های اخیر تحت حاکمیت دونفر فوق‌الذکر این گناه نابخشودنی جریان داشت. اما هیچ کس نه از وزیر داخله و نه از قوماندان امنیه کابل پرسش بعمل آورد.

با در نظر داشت چنین وضع و تشنجات روز افزون در نظام داخل کشور، تعداد زیاد مامورین و روشنفکران در صف مخالف قرار گرفته، همه آنهائی که مانند خودشان نمی‌اندیشدند عمداً و جبراً آنها را در زمره مخالفین محسوب می‌کردند. بناءً سردار محمد داودخان نخست با موجودیت همچو همکاران و این حالت‌ها در سیاست‌اجرائی هم‌زمان واقعی خود که ویرا عملاً بقدرت رسانیده بود؛ به تدریج از دست داد. ثانیاً با تسلط کامل قدرت و حاکمیت و حذف احزاب و سازمان‌های سیاسی در مخالفت صریح با آنها برآمده، همه فعالیت سازمان‌های سیاسی را ممنوع اعلان نمود که از اثر آن روشنفکران، ملی‌گرایان، جوانان، مبارزین ملی، حتی صفوف بزرگی از افسران سابقه اردو و مامورین دولت در مخالفت آن قرار گرفته و تبلیغات وسیع را در جهت سرنگونی رژیم براه انداختند.

در این حصه باید یادآور گردید که در قوای هوایی و اردو قبلاً بنام‌های توطئه‌گران، اسلام‌گراها، شاه‌پرستان و ناراضیان و ده‌ها اتهام واهی مختلف، تصفیه‌های زیادی را عملی نموده و به پرستیژ افسران مربوطه و اورگان‌های متذکره لطمه وارد کرده بود و رژیم در تکمیل عمارت جدید و بزرگ محبس پلچرخي بغرض حبس و به زندان کشیدن حریفان سیاسی و مخالفین رژیم بیصبرانه روز شماری می‌نمود.

چون در رژیم جمهوریت حقوق و آزادی‌های نسبی مدنی، آزادی مطبوعات و بیان شدیداً تحت کنترل و سانسور قرار گرفت با مقایسه با زمان شاهی مشروطه روشنفکران، ملی‌گرایان و مبارزین آزادی‌خواه سابقه درک نمودند که رژیم بطرف اختناق سیاسی دوباره برگشت می‌کند و حالا دیگر سردار محمد داودخان به مرد یکه تاز و خودرای در

سیاست داخلی و هم پیرامون سیاست خارجی مبدل گردیده به مشوره هیچ شخص گوش فرا نداده و کمترین اعتبار و حیثیت حتی به نزدیک‌ترین همکاران خود نیز قابل نبود.

چنانچه طبق معلومات موثق روزی در دعوت یکی از سفارت‌ها در کابل، سفیر امریکا برای وحید عبدالله معاون وزیر خارجه می‌گوید که: امشب هیأت شورای مرکزی حزب انقلاب ملی اعلان می‌گردد. اما سید وحید عبدالله در رد گفتار سفیر امریکا پافشاری نموده و این گفتار او را دور از واقعیت می‌داند و اضافه می‌کند که همچو تصمیمی تا اکنون وجود ندارد. اما در شب موعود گفتار سفیر امریکا واقعیت پیدا می‌کند و سید وحید عبدالله به ناحق در تائید سخن خود پافشاری داشت.

بعد از اعلان شورای مرکزی حزب، سید وحید عبدالله با چند نفر وزراء دیگر از قبیل انجنیر عبدالکریم عطائی، دکتور عبدالله عمر وزرای مخابرات و صحت عامه یک تعداد دیگر نزد داودخان مراجعه و طور گلایه آمیز از تصمیم داودخان گویا اینکه آنها خودها را فدایی و در زمره نزدیکترین اشخاص با اعتماد او می‌دانند؛ اما از نام آنها در جمع اعضاء شورای مرکزی حزب تذکری بعمل نیامده است. داودخان با شنیدن همچو کلمات به چنان غضب و قهر برای آنها خطاب کرده و می‌گوید که این تصمیم بشما مربوط نبوده و فوراً به عزل آنها از وزارتخانه‌ها و خانه‌نشینی امر و هدایت می‌دهد که بعد از مدت طولانی در خانه آنها بعد از وساطت و اصرار سردار محمدنعیم‌خان برادرش دوباره به وظایف حاضر می‌شوند.

رژیم با وصفی که در بخش سیاست خارجی روش عدم انسلاک، احترام به منشور ملل متحد و برقراری روابط با تمام کشورها را سرلوحه کار دولت جدید خود اعلام کرد، اما مناسبات و دوستی عنعنوی را با اتحادشوروی خدشه‌دار نموده و تبلیغات وسیع جهت برهم زدن مناسبات دوستانه در سطح دولت و حکومت بطور آشکار صورت می‌گرفت. با این حالت و سیاست‌های علنی و مخفی مخالفت با اتحاد جماهیر شوروی از طرف رفیع‌ترین مقام‌های دولتی که همه اشخاص متعصب، خودخواه و مغرور که الفبای از سیاست و روابط بین المللی بخصوص قراردادهای بین‌الدول و موقف جیوپولیتیک افغانستان بین دو ابرقدرت زمان نمی‌دانستند، با وجود سرحدات طولانی، همسایگی و وابستگی‌های اقتصادی، تخنیک و نظامی در حالی که شاه‌رگ‌های اساسی حیاتی به آن وابسته بوده، به هیچ گرفت. چنانچه تذکر محترم صمدغوث در کتاب سقوط افغانستان که چنین توضیح نموده اند:

«خارج شدن افغانستان از موقف بی‌طرفی و شامل شدن به محور تهران - اسلام‌آباد و کابل طبق تمایلات غرب و امریکا و تبدیل شدن به یک کشور دشمن با وجود قراردادهای جاری، شوروی‌ها را سخت به تشویش انداخته بود.» هکذا وی نیز ضرورت پایه‌داری کشور را در حفظ توازن میان همسایگان نیرومند رقیب دانسته که متأسفانه از طرف محمداود عمداً برهم زده شد و آله دست کشورهای دیگر شده، با بی‌خردی آب بر آسیاب بیگانه‌گان می‌ریختند و آنقدر در خودخواهی، خودپرستی، غرور و نشئه قدرت

دولتی غرق شده بودند که دیگر همه چیز را بکام خود می‌دیدند و همه چیز خود آنها بود، و بحال ملت و فقر آن و اوضاع پرتشنج داخلی و طوفان حوادث خارجی نمی‌اندیشیدند که نتیجه همچو بی‌مبالاتی‌ها ملت افغانستان را بخاک و خون کشانید.

چون عیسی نورزاد آمر عمومی امنیت ملی از دوستان نزدیک من بود که روحش شاد، چندین مرتبه صحبت‌های خصوصی او را با شخصی بنام واکمن که این ارگان را با ساواک ( سازمان امنیت و اطلاعات پولیس ایران که در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۷ فعالیت داشت) رابطه می‌داد؛ شاهد عینی بوده‌ام.

یک موضوع در خور توجه که پلان‌های آینده، مفکوره و نیت داودخان را در جهت دیکتاتوری، اختناق سیاسی و در بند و زنجیر کشیدن مجدد روشنفکران و مبارزین سیاسی برملا، حسادت او را در غصب حاکمیت آشکار می‌سازد؛ چشم پوشی از آزادی نسبی مطبوعات، آزادی بیان، فعالیت احزاب سیاسی، تظاهرات، اعتصابات اجتماعات و سیاسی و انتقاد از اعمال حکومت که طی ده سال اخیر سلطنت در حصه احقاق حقوق بشری تا اندازه نضج یافته بود و در مقابل اعمار تعمیر بی‌سرو پا و وسیع محبس پلچرخی بوده که این حالت تأسیس جمهوریت را بمقصد رویکار آمدن شخص خودش در قدرت و حاکمیت هدف دیگر را نشان نمی‌دهد. در حالی که در رژیم جمهوریت آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر و بهتر میسر گردیده، باید بعوض اعمار تعمیر وسیع محبس به اعمار و تأسیس مکاتب، فابریکات، رشد زراعت و تکنالوژی اقدام صورت می‌گرفت. در حالی که موضع‌گیری پادشاه در این جهت مثبت بوده و دموکراسی بطور بهتر تمثیل و موضوع محبس و محبس داری تا اندازه کم‌رنگ گردیده و بی‌اهمیت شده بود.

و با این انگیزه گویا آرمان و نیت کینه توزانه پیشوا و مری همخونی خود، سردار هاشم خان را آنهم در رژیم جمهوریت تحقق بخشیده و جامه عمل بپوشاند. توجه نمایید به متن صفحه ۱۷۹ جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» که چنین مشعر است:

«در سیاست داخلی، محمدهاشم خان پالیسی اختناق عمومی را پیشه کرد و خواست افغانستان را بدوره امیر عبدالرحمن خان قرن نوزدهم رجعت دهد. بنابراین زندان‌ها را وسعت بخشید و حتی نقشه اعمار یک محبس بزرگ و عمومی را در جوار موضع پلچرخی شرق کابل در وسعت ده‌ها جریب زمین بشکل یک استحکام جنگی طرح کرد تا بتواند هزاران نفر افغان را در آن بگنجانند. اما فرصت تکمیل این نقشه را نیافت زیرا جنگ عمومی دوم جهانی نزدیک شده بود.

موضوع در خور توجه دیگری که غرور و به اصطلاح کله شخی داودخان را خلاف تعامل اصول قوانین بین‌الدول بخصوص قراردادهای اقتصادی بین کشورها آشکار می‌سازد اینکه: طبق قرارداد اقتصادی در حصه تطبیق پلان‌های انکشافی کشور که از مدت طولانی بین افغانستان اتحادشوری عقد گردیده بود از قرضه آنکشور و استفاده از متخصصین و و تکنالوژی در جهت تفحصات نفت و گاز با در نظر داشت پلان جداگانه کار تفحصاتی صورت گرفت. وقتی از اثر همین همکاری‌ها در مناطق سرپل جوزجان و



قسماً فاریاب چاه‌های نفت قشقری و انگت کشف آماده بهره برداری شد که باید طرفین از آن بهره برداری و نتایج مثمر ببار می‌آورد.

اینجانب در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی به حیث کمیسار سرحدی منطقه سیاه گرد که مسیر دریای آمو نواحی ولایات سمنگان، بلخ و جوزجان را در بر می‌گرفت؛ ایفای وظیفه می‌نمودم. طی آن سال‌ها تشخیص دوباره خطوط سرحدی به اساس توافق هر دو کشور شامل کار عملیاتی کمیساری سیاه گرد افغانستان و سرخان دریای ترمز اتحادشوروی گردید. یعنی پیلرهای خطوط سرحدی که از اثر خیزش آب دریای آمو در سال‌های قبل بی‌جا شده بودند به جاهای اصلی شان نصب می‌گردید. جهت برآورده شدن این مأمول هیاتی از طرف حکومت به اشتراک نمایندگان ریاست عمومی کادستر و کارتوگرافی، ریاست عمومی تفحصات، آمریت عمومی سرحدی وزارت داخله به شمول اینجانب موظف گردید تا کار تشخیص خطوط سرحدی را آغاز و پیلرهای سرحدی به جاهای اصلی اش دوباره نصب گردد. در جلسات متعدد که گاهی تحت ریاست اینجانب دایر می‌شد؛ آقای مندرخیل رئیس تفحصات نفت که در مزارشریف اقامت داشت و نیز آقای سید عبدالله رئیس تأسیسات گاز جوزجان که پسر کاکای سید وحید عبدالله بود، بعضاً اشتراک می‌نمود. طی سال متذکره در مناطق فوق‌الذکر نفت کشف و آماده بهره برداری گردید.

جهت تصفیه و استخراج نفت، کشور اتحاد جماهیر شوروی وقت آماده گردید تا با نصب تأسیسات تصفیه‌خانه اقدام به ارسال تأسیسات و سامان آلات تخنیکی نمایند.

باید خاطر نشان سازم که یکی دو هفته قبل آقای مندرخیل در یک جلسه به حضور داشت اینجانب، اسدالله احمدزی، سید عبدالله و آقای کوبکیوال نماینده کادستر اظهار نمود که: «اگر دولت افغانستان قرارداد اعمار تصفیه نفت را با اتحادشوروی عقد کند وی از ریاست تفحصات نفت شمال استعفا خواهد داد.» وی گفت دولت این قرارداد را باید با جاپان و با کشورهای دیگر عقد نماید.

برداشت من از صحبت مندرخیل این بود که حرف‌های وی خیلی بالاتر از صلاحیت کاری وی بود. زیرا مقام بالاتر از وی د "تیلو ملی مؤسسه" که در آن زمان یک ارگان مستقل بود؛ وزارت معادن و صنایع و بالاتر از آن مقام صدارت و ریاست جمهوری که در مورد باید تصمیم می‌گرفت. نتیجه اینکه گفتار مندرخیل باید از ارتباطات شخصی وی با سید عبدالله رئیس گاز شبرغان و از طریق وی با سید وحیدعبدالله منشا گرفته باشد. اما مندرخیل موصوف از پروتوکول‌ها و قراردادهای بین‌المللی آگاهی نداشت. بعد از سپری شدن تخمیناً دو هفته از این جلسه، قوماندانی تولى سرحدی حیرتان با من تماس تیلیفونی گرفته متذکر شد که کشتی سرخان دریای اتحادشوروی بیرق افراشته (طبق تعامل رژیم سرحدی) و خواهان تماس شده اند.

من برای قوماندان تولى حیرتان سرخارمن خواجه عبدالستار تذکر دادم تا با آنها از نزدیک مفاهمه نماید. بعد از تماس موصوف از تسلیمی مکتوبی عنوانی کمیساری سرحدی سیاه گرد ولایت بلخ اطمینان داد و مکتوب یاد شده فردای آن روز برای من

رسید که حاوی این مطلب بود: «چون عنقریب دستگاه تصفیه‌خانه نفت قشری یا انگوت در ساحل حیرتان به طرف افغانی تسلیم داده می‌شود و ساحل دریا به علت آب خیزی توان برداشت دستگاهی با چنین وزن زیاد را ندارد و خطر غرق شدن آن موجود است؛ لهذا طبق نظر مقامات تخنیک‌ی اتحادشوروی به خاطر رفع خطر باید هرچه زودتر و قبل از رسیدن دستگاه تصفیه ساحل حیرتان بوسیله پلیت‌های بزرگ سمندی تحکیم گردد.»

پیشبینی و تذکر جانب شوروی درین زمینه دقیق بود. چون تحکیم سواحل به اساس قرارداد رژیم سرحدی از صلاحیت کمیساران سرحدی بود؛ این وظیفه متوجه من می‌شد. اما چون از یک جانب رابطه غلام عمر عسکر زوی آمر سرحدی و کفیل قوماندانی امنیه بلخ با من خوب نبود و از سوی دیگر سخنان آقای مندرخیل مبنی بر عدم عقد قرارداد با اتحادشوروی مرا واداشت تا در زمینه با ارسال یک شفر از وزارت خارجه طالب هدایت شوم. پس از گذشت سه روز شفر عاجل وزارت خارجه با امضای سید وحید عبدالله معاون وزارت خارجه با این متن مواصلت کرد: «متن شفر نمبر ... شما را به حضور شاغلی رئیس صاحب جمهور گزارش نمودیم و ایشان فرمودند که هرگاه طرف اتحادشوروی بخواهد حتی یک بیل هم در ساحل افغانی بزند برای شان قطعاً اجازه ندهید و از عقد پروتوکول ابا ورزید.»

از جریان این رویداد هویدا می‌گردد که تا چه اندازه مرحوم داودخان در ضدیت با اتحادشوروی قرار گرفته و حتی به موضوع که منافع افغانستان در آن مضمربود توجه نکرد و ایجاد تصفیه خانه نفت که دو دهه به کمک مالی و تخنیک‌ی آن کشور آماده بهره برداری گردیده بود، به کشور سومی طور رایگان امتیاز داده شود و مساعدت‌های اقتصادی قرضه و جان‌فشانی‌های متخصصین آنرا به حیث یک ابر قدرت جهانی و یک همسایه نیک تا آن زمان به هیچ گرفته شده و ملت افغانستان را در تقابل و رویارویی قرار داد. درحالی‌که بانی همه این قراردادها خودش بود و باید با فراست، فروتنی و با در نظر داشت منافع ملت افغانستان عمل می‌کرد. درحالی‌که با یک ژست نامطلوب و غرورآمیز به همه آن کمک‌ها پشت پا زد و عدول نمود. یعنی اینکه قرضه، متخصصین، وسایل و همه مساعدت‌های تخنیک‌ی و اقتصادی از یک کشور، اما وقتی که پروژه به بهره برداری سپرده می‌شود به کشور دیگری حتی کشورهای مخالف آن امتیاز داده شود. درحالی‌که طی همین دوران طبق تذکر «سقوط افغانستان» تألیف محترم صمد غوث، همکاری اقتصادی بین افغانستان و اتحادشوروی جریان داشته و مدار اعتبار قانونی بوده که شوروی‌ها در سال ۱۹۷۵ میلادی برای افغان‌ها یک قرضه ۴۳۷ میلیون دالری قبلاً داده بودند و در سال ۱۹۷۶ میلادی بین دو کشور قرارداد تجاری دیگری نیز امضا شده بود که تا سال ۱۹۸۰ میلادی میزان تجارت بین دو کشور ۵۶ درصد افزایش می‌یافت. که این اقدام رژیم آنوقت خلاف موازین پروتوکول‌های قبلی اقتصادی و دور از انصاف بوده است.

به این ارتباط موضوع مشابه دیگری را یادآوری می‌کنم: در اخیر سال ۱۳۵۲ خورشیدی اینجانب به حیث آمر پلان ترافیک کابل ایفای وظیفه می‌کردم. این زمان مصادف با

سال اول تأسیس جمهوری بود. دولت جهت تقویه خدمات بسرانی شهری کابل تصمیم گرفت تا از پول قرضه بانک جهانی حدود صد عراده بس شهری برای شرکت ملی بس خریداری نماید. برای برآورده شدن این هدف کمیسیونی از مقام شورای وزیران به اشتراک نمایندگان وزارت‌های داخله، مالیه، تجارت، ریاست ترافیک و ریاست ترانسپورت موظف گردید که بنده نماینده وزارت داخله و ریاست ترافیک معرفی گردیدم. کمیسیون بعد از تدویر جلسات متعدد و ارزیابی‌های همه جانبه تصمیم گرفت تا از پول متذکره بس‌های نوع لیا از کشور بلغاریا که پوزه جات خیلی ارزان داشت؛ خریداری صورت بگیرد. اما بانک جهانی خریداری بس‌ها را از کشورهای سوسیالیستی اجازه نداد و پیشنهاد کرد تا از کشورهای اروپای غربی یا کشورهای دیگر خریداری صورت بگیرد و با پافشاری بانک جهانی کمیسیون ناگزیر شد از کشور هندوستان صد عراده از بس‌های نوع "تاتا" را خریداری کند. بناءً عکس‌العمل‌های بدون سنجش و جبران‌ناپذیر داودخان و همکاران او اتکای قوی دفاعی و اقتصادی افغانستان را که تا آن‌زمان مرهون احسان و حمایت این کشور بزرگ جهان بود؛ اقلأ در همان مقطع زمانی که هنوز جمهوری ثبات نیافته بود و دشمنان منطقه به خصوص پاکستان و ایران خوشبینی به این تحول نداشتند و از تحکیم آن احساس خطر می‌کردند از دست نمی‌داد؛ لازم بود در چنین موقع منافع ملت افغانستان را در نظر می‌گرفت و به تعهدات و پروتوکول‌های که خودش عقد کرده بود؛ اصولاً یا بند باقی می‌ماند.

یکی از مسایل با اهمیت را که اینجانب در اثنای ایفای وظیفه بحیث کمیسار نواحی سرحدی رودخانه آمو با تجربه نظامی که در رشته سرحدی داشته ام برای دولت مردان افغانستان خاطر نشان می‌نمایم که ازین مسیر دریا کشور مانند تاجکستان، ترکمنستان و ازبکستان خودسرانه به تعداد ده‌ها بند برق آب دریا استفاده اعظمی نموده و هم سواحل دریایی سهم خودها را تحکیم کرده اند.

از آنجایی که در فصل تابستان کمبودی آب محسوس و حتی کشتی‌های اموال تجارتي در مسیر شیرخان بندر و حیرتان به مشکلات مواجه می‌گردد که ضربه قوی بر پیکر اقتصاد کشور وارد می‌کند. در حالیکه طبق قوانین بین‌الدول و رژیم قرارداد سرحدی استفاده از آب دریا و اعمار آبگردان و فابریکات برق حق مساویانه هر دو کشور بوده؛ ولی با تأسف که هیچنوع توجه به منافع ملی و اقتصاد زراعتی کشور نکرده اند. جای تأسف است که دولت‌های افغانستان در خواب غفلت بوده و جانب مقابل به خصوص جمهوری‌های فوق‌الذکر خلاف موازین بین‌الدول و قراردادها و قوانین سرحدی که تا همین اکنون مدار اعتبار است؛ خودسرانه بدون کدام توافق جانبین و دولت افغانستان یک جانبه از آب‌های دریای آمو استفاده می‌کنند. چنانچه به این ارتباط مولانای بزرگ بلخ با کلام زیبای خود چنین اشاره‌ی بعمل آورده اند.

آب جیحون را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

موضوع با اهمیت و در خور توجه دیگر اینکه از سال‌های قبل و حتی از زمان تأسیس

سازمان کشورهای عدم انسلاک، کیوبا همیشه عضو سازمان عدم انسلاک بوده و در موقف کشورهای جهان سوم نقش فعال داشت. در زمانی که داودخان بحیث صدراعظم در کنفرانس‌های کشورهای عدم انسلاک اشتراک می‌نمود؛ نه خودش و نه کدام کشور دیگر هیچگاه از اشتراک کشور کیوبا در آن جلسات اعتراض نکرده بودند که کیوبا حق اشتراک را در جلسات آن سازمان ندارد و با افتخار در تمام کنفرانس‌های عدم انسلاک اشتراک می‌نمود و مباحثات نیز می‌کرد. اما متأسفانه بعد از مرور زمان و گذشت چندین دهه اکنون داودخان جهان را در کام خود دیده و همه آن مساعدت‌ها را در زمانی که پاکستان و حامیان بین‌المللی اش راه ترانزیت و اکمالاتی افغانستان را مسدود نموده و عملاً حاشیه‌های سرحدی و حتی قسمت‌های از مناطق جنوبی را بمباردمان کردند. در چنان شرایط تنها کشور اتحادشوروی بود که از کمک‌ها و قرضه‌های سخاوتمندانه همه جانبه در قسمت تجهیز قوای مسلح مساعدت‌های تخنیکی، اقتصادی و باز نمودن راه ترانزیتی و هوایی برای افغانستان دریغ نکرده که مشت کوبنده عملی در آن جهت و آن زمان علیه دشمنان منطقی و بین‌المللی افغانستان محسوب می‌گردید. اما داودخان آن مساعدت‌ها را فراموش و ارزش آن‌ها را به هیچ گرفته بحیث یک قهرمان اشتراک کشور کیوبا را در کنفرانس کشورهای عدم انسلاک که در ماه ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی در شهر کابل تدویر می‌گردید؛ ناصواب دانسته و از اشتراک وزیر خارجه آن در کنفرانس کابل جلوگیری می‌نمود.

چنانچه تذاکرات صفحات ۹۹ - ۱۰۰ «رویدادهای نیمه دو سده بیست افغانستان» سید وحید عبدالله معاون وزارت امور خارجه که حامل این پیام داودخان بوده به هندوستان جهت برآورده شدن این مأمول سفر نمود تا موضوع را از طریق سفیر کبیر کشور کیوبا مقیم دهلی به سمع آن کشور برساند.

باوجودی که وزیر خارجه هندوستان برای سید وحید عبدالله که حامل چنین پیام بود؛ بصفت یک دوست هشدار داده که «هوش کنید این کار را نکنید که برای ملت افغانستان بسیار گران تمام می‌شود و از جانب دیگر به این کار موفق هم نمی‌شوید. یعنی سایر کشورهای عدم انسلاک موافق هستند، در آن صورت یک رای افغانستان در محاسبه نیز نمی‌آید.»

درحالی که در آن برهه از تاریخ کشور کیوبا منحیث کشور مطرح در بلاک کشورهای عدم انسلاک و سوسیالیستی بخصوص اتحاد جماهیر شوروی بوده، اشتراک و یا عدم اشتراک آن نیز کدام تأثیری در موقف افغانستان نداشت. موقعیت جیوپولیتیک افغانستان و سوابق تاریخی این خطه جهان از همجو تصامیم نیز هشدار می‌داد. اما داودخان با تمام توانایی در ضدیت کامل چنین عکس‌العمل را در آن مقطع زمانی بوجود آورد. درحالی که رژیم نوپای افغانستان هنوز ثبات نیافته و تحکیم نگردیده بود و همجو حرکت‌ها از نگاه سیاسی هم لازم نبود.

از توضیحات فوق برمی‌آید که داودخان بدون در نظر داشت شرایط ملی، منطقی و بین‌المللی و عواقب کارهای خود حتی ادعاهای بلندپروازانه در حصه خط تحمیلی

دیورند و فیصله‌های لویه جرگه‌ها و شوراهاى ملی در مورد آن، سرنوشت رهبران پشتون، بلوچ و یکتعداد دیگر از همچو افراد که عملاً در داخل افغانستان زندگی می‌کردند و نیز توقعات و خواسته‌های ملت باشهامت افغانستان به اصطلاح با کمال عدم دورنگری اما همدست با چند نفر همکاران متعصب که ذره از فراست و آگاهی در نظریات و شخصیت آنها نهفته نبوده، به اصطلاح عمداً و قصداً "راه خود را به ترکستان" جهت داد که به استناد تاریخ فوق‌الذکر نزدیکترین اعضا فامیل نیز از او روگردان شده و با سیاست‌های مطروحه او را هشدار می‌داد. چنانچه طبق تذکر رویدادهای نیمه دوم سده بیست افغانستان تألیف محترم دگرجنرال نذیرخان کبیر سراج پسرش با مایوسی چنین وانمود کرده بود: «کسی را که بحیث یک بت می‌پرستیدم، افتاد شکست!» و سردار سلطان محمودخان غازی که از جمله صاحب‌نظران افغانستان و شخص شریف و نجیبی بود با این حالت موافق نبوده استعفی نمود و نیز سردار نعیم‌خان منتظر فرصت بود تا افغانستان را ترک کند.»

داودخان در حقیقت به عواقب خطرناک قضایا که در بالا تذکر یافت؛ می‌اندیشید و یا نمی‌اندیشید؟ ولی با حرکات و ژست‌های نابخردانه و خودخواهانه صرف به وعده‌ها و تعهدات میان تهی فریبنده و مغرضانه شاه ایران، امیران مزدور صفت صحرائشین عربی و انور سادات که همه در تقابل و رویارویی با اتحاد شوروی وقت، ابر قدرت آن زمان قرار داشتند؛ هیچگاه در وعده‌های خود صادق نبودند. اعتماد، پشتیبانی و اتکای قوی خارجی و همسایه‌گی نیک خود را بحیث یک ابر قدرت و متحد قبول شده ملی و بین‌المللی (مطابق میثاق‌های بین‌المللی قبلی نظامی و اقتصادی بین دول و نیز لویه جرگه عنعنوی در زمان شاهی و حکومت شخص خودش) که از آزمون زمان نیز گذشته بود؛ از دست داد که در حقیقت این موضع‌گیری مرحوم محمدداودخان و تیم همکاران عاقبت نیاندیش او، موقف افغانستان را از حالت بی‌طرفی عنعنوی سابق خدشه دار نموده و افغانستان را در جهت تقابل و رویارویی دوستانش قرار داد که در نتیجه برای ملت افغانستان و شخص خودش فاجعه آفرید و از همان تاریخ تا اکنون و همین لحظه انسان‌هایی بیگانه افغانستان آگاهانه و ناآگاه قربانی برهم خوردن این مناسبات که مدت بیش از سی و پنج سال را در بر گرفته و تا هنوز نیز سرنوشت ملت افغانستان در موهومات و بدون پیش‌بینی قرار دارد؛ تحت پاشنه‌های آهنین تجاوز و تعرض آشکار دشمنان تاریخی اش چون ایران و پاکستان و چندین کشور بدخواه دیگر دست و پنجه نرم می‌کند و هر روز قربانی می‌دهد و فاجعه می‌آفریند که به اساس پیش‌بینی بزرگ مرد افغانستان استاد میراکبر خبیر که قبل از حادثه ترور اش برای محترم انجینر عزیز سابق وزیر پلان و معاون صدراعظم افغانستان چنین فرموده بود: «دعا کنید که مناسبات داودخان با کشور اتحاد جماهیر شوروی برهم نخورد و اگر چنین شود در کشور ما فاجعه بوجود خواهد آمد» و واقعاً این فاجعه از خود او و داودخان آغاز و تا اکنون دوام دارد و آینده این فاجعه نیز موهوم است.

بناءً در حقیقت این چراغ سرخ بود که سردار محمدداود با خون خود و خانواده‌اش در جاده سیاست برای ملت و دولت افغانستان روشن کرده بود که تا اکنون تشنج، مرگ

و جنگ جغرافیای سیاسی و اقتصادی افغانستان را در خود پیچانده است! این بود سرنوشت و فرجام اولین جمهوریت که واقعاً به فاجعه گرایید.

چنانچه در صفحه ۲۰۱ افغانستان در قرن بیستم چنین تذکر بعمل آمده است که: «شکی نیست که پاسخ‌های تند و صریح محمدداود به برژنف بیانگر غرور و شجاعت او به عنوان رهبر یک کشور کوچک در برابر رهبر یک امپراتوری بزرگ آن روز بود. اما این واکنش با درنظرداشت تردیدهای شوروی در مورد گرایش داود به راست و خودخواهی رهبر شوروی به قیمت گرانی برای سرنوشت رژیم تمام شد. محمدنعیم‌خان برادر محمدداود و شریک رازهای قدرتش پس از این سفر در سپتامبر ۱۹۷۷ به یکی از دوستانش گفت: قمار را باختیم.»

لیست عده از منسوبین و فامیل شهید سردار محمدداودخان اولین رئیس جمهور افغانستان که با موصوف یکجا به شهادت رسیده اند: (طبق تذکر تاریخ «رویدادهای نیمه دوم سده اخیر قرن بیست در افغانستان»)

- ۱- سردار محمدداودخان رئیس جمهور.
- ۲- سردار محمدنعیم‌خان برادر رئیس جمهور
- ۳- شاهدخت زینب، خانم محمدداود، خواهر ظاهر شاه.
- ۴- شاهدخت بلقیس، خانم تیمور شاه آصفی، خواهر ظاهر شاه
- ۵- محمد عمر پسر ارشد محمدداودخان.
- ۶- ویس پسر محمدداودخان.
- ۷- خالد پسر محمدداودخان.
- ۸- شینکی دختر محمدداودخان
- ۹- زرلشت دختر محمدداودخان.
- ۱۰- شیما عروس محمدداودخان، خانم ویس
- ۱۱- هیله، نوه محمدداودخان، دختر عمرجان.
- ۱۲- غزال، نوه محمدداودخان دختر عمرجان.
- ۱۳- حارث پسر ویس.
- ۱۴- وایگل پسر ویس.
- ۱۵- زرمینه خانم عبدالعظیم غازی، دختر محمدنعیم
- ۱۶- صفورا، دختر عبدالعظیم غازی
- ۱۷- عایشه، خواهر محمدداودخان
- ۱۸- نظام‌الدین، داماد محمدداودخان، پسر سردار شاه‌محمودخان غازی.
- ۱۹- سید عبدالله معاون رئیس جمهور
- ۲۰- عبدالقدیر نورستانی، وزیر داخله

کسانی که زخم برداشته و بعداً شفا یافتند:

- ۱- گلالی، خانم عمرجان دختر عبدالله ملکیار
- ۲- خورشید، دختر عبدالعظیم غازی.

- ۳- زهرا دختر نظام‌الدین غازی
- ۴- داود، پسر نظام‌الدین غازی
- ۵- زهره، دختر تیمورشاه آصفی.
- ۶- تورن، پسر تیمورشاه آصفی
- ۷- شرین‌گل، پرستار عایشه

مجموعاً ۲۷ نفر شهید و زخمی گردیدند. صرف زهره‌جان خانم سردار محمدنعیم‌خان، خواهرظاهر شاه، تیمورشاه آصفی خسیره ظاهرشاه و یک تعداد از وزراء که در آنروز در گلخانه قصر ریاست جمهوری بودند از معرکه جان به سلامت بردند.

### توطئه‌های جهانی و منطوقی در فاجعه سقوط:

با نظرداشت تذکر سال ۲۰۱۳ میلادی سایت وزین سپیده دم به اقتباس از کتاب داکتر جان کولمن [کمیته ۳۰۰] به این ارتباط چنین می‌خوانیم:

«در زمان اقتدار سردار محمد داوود رئیس دولت جمهور افغانستان، فعالیت‌های خرابکارانه و بازی‌های استخباراتی ممالک همسایه و دول غربی، شکل و مضمون دیگری پیدا کردند.

سقوط پادشاه (محمدظاهر)، عظمت طلبی ایرانی‌ها را دوباره تحریک نمود. شاه ایران در سال ۱۹۷۴ میلادی به این تلاش‌های خود آغاز نمود که کابل را در دایره اقتصادی و امنیتی شامل سازد که گویا متمایل به غرب بوده باشد و از تهران اداره گردد که ایران، افغانستان، پاکستان هند و دولت‌های خلیج را احتوا نماید.

ایالات متحده امریکا این پالیسی شاه را بحیث جزء همکاری‌های وسیع اقتصادی و نظامی واشنگتن و تهران در فعالیت‌های پوشیده و مخفی در جنوب شرق آسیا تشویق و تأیید نمود. وزیرخارجه سابقه ایالات متحده امریکا هنری کیسنجر به صراحت اظهار می‌داشت که داود بصورت شعوری و یا غیرشعوری نماینده اتحادشوروی است. اما کیسنجر و سایر مامورین ذیعلاقه ایالات متحده امریکا می‌گفتند که در صدد ایجاد تمایل به غرب در منطقه نیستند؛ بلکه می‌خواهند که بعوض جنبش غیرمنسلک فعلی طرفدار مسکو، یک عدم انسلاک اصیل را به وجود بیاورند. مخصوصاً آنها به این نکته تأکید می‌کردند که در صدد تأسیس مناسبات کمک‌های نظامی با کابل نیستند. نتیجه غیرمرعی مساعی شاه (محمدرضا شاه پهلوی) توسعه فعالیت‌های شبکه جاسوسی ساواک بود که می‌خواست جاگزین کی.جی.بی در افغانستان گردد.

همزمان شبکه‌های جاسوسی عربستان، هند، چین و یک تعداد دیگری از کشورهای خلیج فارس شرق میانه نیز بعد از سال ۱۹۷۳ میلادی در افغانستان نفوذ نمودند. نقش ایران را در سال ۱۹۷۵ میلادی اولاً فریدون هویدا نماینده ایران در ملل متحد بمن (سلیک هریسن) بیان نمود. وی به این نقش ایران بحیث یک نمونه همکاری امریکا و ایران اشاره کرد. بعداً من (سلیک هریسن) در مورد شبکه‌های جاسوسی در کابل و

رقابت‌های آنها در جریان سفرهای خویش به آن شهر و مراکز ممالک منطقه مطالب زیادی آموختم.

ساواک و سی.آی.ای باهم همکاری می نمودند. این دو سازمان بعضی اوقات فعالیت‌های خود را با دستگیری گروه‌های مخفی مسلمانان بنیادگرا به پیش می بردند. گروه‌های مسلمانان بنیادگرا در مخالفت خویش با اتحادشوروی با سی.آی.ای و ساواک شریک بودند؛ اما از خود اهداف علیحده ای داشتند.

گروه‌های بنیادگرایان به نوبه خویش با اخوان المسلمین مصر و رابطه عالم اسلامی عربستان سعودی که یک شاخه از فعالیت‌های وهابیت را تمثیل می نماید نیز ارتباط داشتند. زمانی که عایدات کشورهای عربی از مدرک فروش تیل زیاد گردید؛ عمال کشورهای نو به ثروت رسیده عرب نیز با پول هنگفت به کابل سرزیر گردیدند. این‌ها نیز مانند ساواک جواسیسی را استخدام می نمودند تا طرفداران کمونیست‌ها را در حکومت و قوای مسلح افغانستان تشخیص و به ایشان معرفی نمایند.

تهران از یک طرف از طریق کمک‌های خویش بر داؤد فشار می آورد که آنهایی را از کار حکومت برکنار سازند که گمان می شد با کمونیست‌ها ارتباط دارند. از طرف دیگر ساواک اسلحه، وسایل مخابراتی و سایر کمک‌های شبه‌نظامی را به جمعیت‌های ضد داؤد می‌رسانید. برخی از این کمک‌ها توسط ایران مستقیماً به ناراضیان قبایلی که در غرب افغانستان فعالیت داشتند؛ توزیع می گردید. قسمتی از آن ذریعه پاکستان به دسته‌های بنیادگرایان که فعالیت‌های زیر زمینی داشتند می‌رسید. سلسله اذیت و آزار داؤد ذریعه مقامات پاکستانی وقتی به نقطه اوج خود رسید که تحت سرپرستی اسلام‌آباد بر یک تعداد اهداف در داخل افغانستان حملات صورت گرفت. ساواک و سی.آی.ای و عمال پاکستان در کودتاهای ناکام بروج سپتمبر و دسمبر سال ۱۹۷۳ میلادی و جون ۱۹۷۴ میلادی بنیادگرایان برعلیه داود دست داشتند.»



## فصل دهم

### معلومات مختصر پیرامون پولیس سیاسی و اطلاعاتی افغانستان

(اداره امنیت ملی ضد جاسوسی و کشفی دشمن)

خدمات استخباراتی، کشفی و اطلاعات مخفی در ادوار تاریخ زمان‌های گذشته در سیستم اداره و اورگان‌های کشورهای مختلف جهان معمول و مروج بوده تا نظام‌ها از اثر کشف و بدست آوردن اطلاعات مخفی در شناخت اهداف خصمانه و جلوگیری از پلان‌های تخریبی دشمن تدابیر مشخص اتخاذ نموده تا ثبات جامعه را تأمین و بقای دولت و رژیم را تضمین نماید. البته در جهان با نظرداشت رژیم‌های سیاسی مشخص و متنوع روش و اسلوب فعالیت این ارگان‌های با اهمیت که رکن اساسی امنیت سیاسی دولت محسوب می‌گردد؛ جهت رسیدن به هدف نیز معین می‌شود.

سازمان ضبط‌احوال در زمان‌های قبل از اسلام بخصوص در ادوار ماقبل سابقه تاریخی دارد. (چنانچه هیون تسنگ زایر و جهانگرد چینی مورخ سال نهم قرن اول ه.ش) از مامورین دربار و اداره حکمداران آن زمان که وقایع و حادثات خوب یا بد و آفات طبیعی را به اطلاع مقامات می‌رسانیدند، تذکراتی بعمل آورده است.

تاریخ افغانستان بعد از اسلام تألیف مرحوم عبدالحیی حبیبی چنین توضیح نموده: «در عصر خلفای عباسی ترتیب برید را در سازمان خلافت از سوابق دوره ساسانی و اموی‌ها گرفته اند.

برید: مقصد از برید به فتحه اول و کسره ثانی، اداره اطلاع رسانی، سازمان قاصدان، نامه و اطلاع رسانیان بوده که تحت اداره دربارهای مختلف دولتی ایفای وظیفه می‌نمودند و اطلاعات مربوط حکومت را از یک ولایت به دیگر ولایت و یا از یک رباط به رباط دیگر می‌رسانیدند.

مورخ مذکور خاطر نشان می‌نماید که «وجود برید در ممالک فلات ایران قدیمی‌تر است و اصل این کلمه از کلمه ویریدوس (VEREDUS) یونانی گرفته شده است. طبق نظر مورخان ترتیب برید در عصر اسلامی از طرف حضرت معاویه بن ابی سفیان گرفته شده، زیرا پیش از او در شام و عراق چنین سیستم مروج بود. آمر یا رئیس برید را صاحب برید و افراد آنرا بنام اصحاب برید می‌گفتند. چون صاحب برید، اطلاعات ناحیه و اوضاع مامورین و مردم را همواره به مرکز خلافت می‌رسانید بناءً این مؤسسه کسب اهمیت نموده و مرکز بزرگ ضبط احوالات ولایات گردید و اصحاب برید مکلف بودند که اوضاع نواحی خود را به دربار خلافت اطلاع دهند.

برای رسانیدن اطلاعات در رباط‌های مخصوص اسپان تیزرفتار را نگه می‌داشتند و هنگامی که حامل برید از رباط سابق به رباط دیگر می‌رسید؛ اسپ خود را که تیز دویده

و خسته شده بود، می گذاشت و از رباط دیگر اسپ تازه دمی را تا رباط دیگر می گرفت. درین صورت اصحاب برید ناظران و مفتشان عمال دولت بودند. ترتیباتی که برای سرعت برید گرفته بودند از سریع ترین وسایل خبررسانی آن عصر کار گرفته می شد و دورترین مراکز لشکری عرب را با مرکز حکمرانی اعلاى خلافت ربط می داد. اهمیت صاحب برید در دستگاه خلافت آنقدر مهم بود که منصور خلیفه عباسی گفته بود «دربار من به چهار تن ضرورت دارد: اول قاضی که در راه خدا از دشنام مردم نترسد؛ دوم صاحب شرطه که ناتوان را از ظلم توانا نگهدارد؛ سوم خراج گیر که بر رعایا ستم نکند؛ چهارم صاحب برید که اطلاع و اخبار سه ارگان فوق الذکر را بدرستی بمن برساند. و نیز عبدالمالک بن مروان امر داده بود در هر فرصت و زمانی که عامل برید بخواهد بحضورش آمده می تواند. بعدها مامورین ضبط احوالات را بنام اصحاب اخبار نیز یاد می کردند.»

اصطلاح عام این بخش در کشورها بنام اداره خدمات ضدجاسوسی مسمی می باشد. وظیفه این ارگان نهایت محرم بوده؛ در حقیقت تحت تدابیر خاص امنیتی فعالیت می نماید. زیرا وظیفه مشخص و مختص این ارگان حفظ نظام حقوقی دولت است. چون دولت یک سازمان سیاسی است؛ بهمین ملحوظ کارمندان این بخش امنیتی را بنام پولیس (سیاسی) یاد می نمایند که در کشور ما فعلاً بنام ریاست امنیت ملی مسمی است. دولت ها بخاطر دفاع و جلوگیری از اهداف تخریبی و خصمانه دشمنان کشور همچو اداره را تأسیس می نمایند.

باید متذکر شد که در اذهان مردم تعریف واقعی ازین اداره بطور درست توضیح و تشریح داده نشده است. با تأسف که بطور منفی و منفور جلوه کرده، یعنی مردم عام برداشت دیگری ازین ارگان داشته اند. البته با نوع برخورد عکس العمل ها و فعالیت افراد غیرمسلکی و بی مسولیت در بعضی نظام ها برداشت جامعه ازین مفهوم قرین به واقعیت نیز است. اما این اصطلاح دو مفهوم و دو پهلو را که مخالف یکدیگر است می رساند؛ به این معنی که نخست منسوبین این بخش با اهمیت بحیث مامورین رسمی دولت چه در داخل کشورشان و یا بخاطر دفع پلان های خصمانه دشمن خارج از حاکمیت ملی در جهت تأمین امنیت ملی و بقای نظام با قبول زحمات پرمشقت، حتی تهدید به مرگ را متقبل و ایفای وظیفه مینمایند؛ که از جمله با افتخارترین افراد جامعه بوده، اهداف و فعالیت های تخریبی دشمنان میهن را در وقت و زمانش کشف و خنثی می نماید.

چون وظیفه این ارگان دفاع از حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و پرمخاطره است؛ بناءً خدمات آنها قابل قدر و ستایش است. اکثر کشورها تشکیلات این ارگان را نظامی در نظر گرفته اند تا افراد و منسوبین آن در حضر و سفر از همه امتیازات نظامی مستفید شده بتوانند. از جمله این ارگان ها در سطح جهان و منطقه می توان چند کشور را نام برد:

ارگان استخباراتی ایالات متحده امریکا CIA<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> Central Intelligence Agency

ارگان استخباراتی اتحادشوری سابق KGB<sup>۱</sup>

موسسه استخباراتی اسرائیل موساد

موسسه استخباراتی پاکستان ISI<sup>۲</sup>

ارگان استخباراتی در ایران شاهی ساواک<sup>۳</sup>

بناً وظیفه مشخص اورگان‌های فوق کشف و دفع فعالیت‌های اطلاعاتی و کشفی دشمن می‌باشد تا با استفاده از همه امکانات تکنالوژی عصری و صنایع ظرفیه خدمات خستگی ناپذیر را متحمل و امنیت کشورهای مربوطه خودها را تأمین و تضمین می‌نمایند. ایفای این وظایف برای منسوبین دستگاه فوق‌الذکر با نظرداشت رعایت قوانین انسانی و طرز برخورد با حفظ مسایل حقوق بشر مشروع، مجاز، قانونی و یک وظیفه مقدس در نظام‌های ملی محسوب می‌گردد. اما باید یادآور شد که جرایم سیاسی برخلاف جرایم جنائی و قضائی زمان طولانی حتی سال‌ها را در بر می‌گیرد تا کارمندان این بخش با استفاده از همه امکانات حوصله و شکیبایی دوامدار دوسیه‌های این نوع جرایم را در پرتو اسناد غیر قابل انکار تکمیل و جهت تأمین عدالت به محاکم مربوطه ارجاع نمایند.

اما در بُعد دیگر، آن‌عه از منسوبین کشورهای خارجی یا اتباع کشور متبوعه خودش که جهت کسب حقوق مادی و کسب امتیازات و یا به هر ملحوظ و یا اهداف که باشد خلاف منافع ملی به نفع کشور دیگری فعالیت نماید بنام جاسوس، مخبر یا اجنت استخدام شده مسمی و یاد می‌گردد که با نظرداشت اسناد غیر قابل انکار و طبق تصامیم محاکم عادلانه افشاء، محکوم و نفرین می‌گردد.

به اساس تذکر صفحات کتاب «وزارت داخله در گستره تاریخ» تنظیم دستگاه‌های جاسوسی و پولیسی در زمان حکومتداری صفاریان سیستان که اغلب کارکنان دستگاه‌های جاسوسی و استخباراتی آن زمان‌ها غلامان بودند؛ صورت گرفته اما در زمان سامانیان یکی از وظایف رسمی و استخباراتی دیوان شرطه که وظایف مشابه وزارت داخله را داشته، نظارت بر اعمال وزرا و مجموع مامورین دولتی آن امارت‌ها بوده است.

در زمان‌های دولتداری سدوزائی‌ها سرکاروقایع وظیفه مشخص اطلاعات و استخبارات را بعهده داشت که بعدها در زمان‌های مختلف این لقب به داروغه اخبار، هرکاره که وظیفه کنترل ضبط‌احوال و اداره استخبارات را داشت تغییر نام نموده است.

هم به داچی تجسس کری دی خوبانو

مردمک زما دی سترگو هرکاره شو

به روایت دیگر در اخیر دوران سلطنت سدوزائی‌ها این القاب دولتی به امیرالعسس که وظیفه کوتوال شهر و امین‌العسس که رئیس ضبط‌احوال و دستگاه استخباراتی آن

<sup>۱</sup> Комитет государственной безопасности (tr. Komitet gosudarstvennoj bezopastnosti)

<sup>۲</sup> Inter-Services Intelligence

<sup>۳</sup> سازمان اطلاعات و امنیت کشور

وقت را در کنترل داشتند و مدت طولانی این رتب در ادارات افغانستان مرعی الاجرا بوده؛ نام برده شده است.»

در دوران زعامت احمدشاه بابا، تیمورشاه و اولادهای وی افراد این بخش را بنام خبرچینان، هرکاره گان و قاصدان که تحت اثر مستقیم شخصی بنام هرکاره باشی که به اصطلاح امروزی آمر یا ریس استخبارات بوده. مسمی و ایفای وظیفه می کردند. اما تصامیم مهم و نهایی در مورد اجراءات این بخش همیشه از صلاحیت سردار که از جمله اشخاص و افسر مهم رژیم بوده محسوب می گردید.

بعدها از اثر بی اتفاقی اولادهای تیمورشاه درانی و متعاقب آن ایجاد سیستم ملوک الطوائفی بین برادران و پسران امیر دوست محمدخان، هر کدام نایب الحکومگی ها و حاکمان محلی هر ولایت بخش های مشخص کوتوالی و ضبط احوالات خودها را تأسیس نموده، به استثنای دوره دوم پادشاهی امیر شیرعلی خان، هیچگاه خودها را تابع حکومت های مرکزی کابل ندانسته، اطلاعات و موضوعات ضبط احوالات را در حریم ادارات محلی و سیاست های مطروحه خود محفوظ می داشتند و تا این دوره ها بهمان سیستم های قبلی از غلامان در بخش استخبارات استفاده اعظمی آمد و سیستم استخباراتی سراسری در کشور وجود نداشت.

این حالت تا زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان ادامه داشت چنانچه طبق تذکر «وزارت داخله در گستره تاریخ» امیر در تاج التواریخ می نویسد:

«قبل از جلوس من به تخت سلطنت دوایر دولتی طوری با همدیگر مخلوط بود که شخص بمشکل می توانست بفهمد که آیا دوایر هم وجود دارد یا خیر و کارها معمولاً در استراحت گاه های مامورین بلند پایه صورت اجرا را بخود می گرفت دفترخانه دولتی ابداً وجود نداشت.»

بناء امیر در پهلوی اردوی منظم، تشکیلات گسترده امنیتی را در وجود کوتوالی ها و دستگاه های جهنی جاسوسی طور اساسی بوجود آورده و آنرا اساس گذاشت. اگر چه در دوران حکومتداری امیر عبدالرحمن خان وظایف استخباراتی و جاسوسی طور علنی در حیطه صلاحیت کوتوالی ها صورت می گرفت؛ اما طور مشخص دستگاه ضبط احوالات آن دوره از تاریخ کشور که طور مخفی ایفای وظیفه می نمودند بنام شش کلاه ها و نام گیرک ها بوده اند که این بخش پولیس مخفی نیز تحت اثر کوتوالی ایفای وظیفه می کردند که متهمین از شنیدن نام آنها و مقابل شدن با آنها خودها را بمرگ محکوم می دانستند.

باید اضافه نمود که طی دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان و نیز الی اخیر سلطنت امیر حبیب الله خان قوماندان کوتوالی و رییس اطلاعات سیاسی مستوفی الممالک محمد حسین خان (پدر استاد خلیل الله خلیلی شاعر دربار ظاهر شاه در سطح وزیر) ایفای وظیفه می نمود که همواره با خود گروهی از جلادان و چوبه های دار داشته، هزارها هزار انسان بی گناه را به یک اشاره چشم او به دیار عدم فرستاده شده و از نعمت زندگی

محروم شده اند.

این ارگان مخفی حتی تا دوران اخیر امیر حبیب‌الله خان پسر امیر عبدالرحمن خان تحت اثر قوماندان کوتوالی ایفای وظیفه می‌نمودند و مامورین معتمد این دوران را همانا غلام‌بچه‌گان دربار تشکیل می‌دادند چون در دوران سلطنت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان افغانستان استقلال سیاسی نداشت و در روابط خارجی تابع روابط سیاسی بریتانیای کبیر بود؛ پس وظایف اورگان‌های امنیتی و استخباراتی همواره در تحکیم امنیت داخلی و حفظ منافع قشر حاکم معطوف بوده است.

در زمان شاه امان‌الله غازی که استقلال سیاسی افغانستان با قیام‌های ملی و جنگ‌های استقلال طلبی از اثر رشادت و جانبازی قوای مسلح افغانستان حاصل می‌شود؛ ضرورت اورگان‌های قوی امنیتی جهت حفظ و ثبات رژیم نوبنیاد شدید احساس می‌گردید. به اساس لزوم دید رژیم، وزارت امنیه عمومی در تشکیلات دولت بوجود آمد که به سه بخش تقسیم گردیده:

بخش اول آن مربوط قوماندانی‌های کوتوالی و پولیس

بخش دوم ژاندارم جهت حفظ مناطق و خطوط سرحدی بوده و

بخش سوم آن بنام ضبط‌احوال که وظایف مشخص آن حفظ، دفاع و اخذ اطلاعات از فعالیت تخریبی و جاسوسی دشمنان داخلی و خارجی دولت بوده است.

اما نباید فراموش نمود که در آن زمان نیز این وزارت تحت هدایت و پالیسی‌های وزارت حربیه (دفاع) وظایف محوله را پیش می‌بردند. لهذا پادشاه جهت کنترل بهتر امور امنیتی و اطلاعاتی، اسامی شجاع الدوله خان را که از جمله وفاداران، پادشاه و سرسپرده رژیم و نیز از زمره مشروطه خواهان و مبارزین حصول استقلال افغانستان بود در رأس وزارت امنیه عمومی تعیین نمود تا در جهت ثبات رژیم کار و پیکار نماید. زیرا یکی از وظایف اصلی پولیس سیاسی در هر رژیم و سیستم‌های دولتی مختلف حفظ نظام حقوقی دولت است که نظام حقوقی دولت یا توسط توطئه‌های داخلی و یا توسط گماشتگان خارجی و جاسوسان آنها اخلال، سبوتاژ و انهدام می‌گردد. بناءً حفظ استقلال داخلی و خارجی که ضرورت یک دولت مستقل و خود مختار است حکم می‌نماید تا جهت حفظ بقاء و توریته دولتی اورگان‌های مربوط به این بخش امنیت تأسیس فعال شود که نام کلاسیک این بخش امنیتی در افغانستان بنام ضبط‌احوال مسمی و ارگان اطلاعاتی مخوف و مدهش بخصوص طی یک قرن اخیر در سیستم اداره افغانستان بوده است.

بهرصورت در زمان پادشاهی اعلیحضرت محمدنادرشاه و صدارت برادرش سردار محمدهاشم خان<sup>۱</sup> جهت سرکوب مخالفین دولت و اخذ اطلاعات مؤثر از مخالفین بخصوص طرفداران شاه امان‌الله خان ارگان و دستگاه ریاست ضبط‌احوال توسعه پیدا

<sup>۱</sup> یادداشت: نکته را که باید تذکر بدهم اینکه: اورگان‌های کوتوالی و ضبط‌احوال و حتی حکام در سابق صلاحیت‌های وظیفوی مشترک و بطور عام داشته که در یادآوری‌های تاریخی نسبت تداخل وظیفوی تکرار منابع به ظهور رسیده که خواننده گان عزیز آنرا در نظر داشته باشند.

نموده؛ بانظرداشت امر و نهی شدید نظامی که وزارت دفاع ملی در سازماندهی آن نقش اساسی داشت؛ با حفظ امتیازات نظامی در تحت اثر مستقیم شخص صدراعظم جهت سرکوب دشمنان رژیم طی مدت طولانی بحیث یک ریاست مستقل کار و پیکار می نمود.

در آن زمان در رأس این ارگان مخوف شخصی بنام میرزا محمدشاه خان که از سرسپرده گان رژیم بوده، ایفای وظیفه می نمود و صلاحیت عام و تام تعقیب، دستگیری، نظارت و حبس همه اتباع افغانستان را بدون کدام مجوز قانونی به عهده داشت که این حالت تا مدت سیزده سال دیگر یعنی پادشاهی اعلیحضرت محمدظاهرشاه بهمان منوال ادامه یافت. اما در زمان صدارت سردار شاه محمودخان تا اندازه در سلوک و روش این ریاست نرمش رونما گردیده، بادرنظرداشت آزادی نسبی موقتی که از طرف مقامات بالا جهت اغوای مبارزین سیاسی و آزادی خواهان آنهم نسبت تغییر اوضاع سیاسی و اجتماعی جهانی برای ملت اعطا گردیده بود؛ در این ارگان مخوف نیز تغییرات رونما و نصرالله خان لوگری پسر حاجی نواب خان در راس ریاست ضبط احوالات تقرر حاصل و با همان تشکیل و خط مشی سابق در این بخش اجراءات صورت می گرفت.

به دوام آن طی سال ۱۳۳۲ هجری شمسی که سردار محمد داودخان مقام صدارت را اشغال می نماید، چون در خط مشی خود پلان وسیع تجدد ترقی و تسلیح قوای مسلح را در جهت ثبات رژیم و حفظ آن از فعالیت های تخریبی دشمنان افغانستان بخصوص کشور پاکستان داشت؛ لذا در سازماندهی و تجدید تشکیلات این ارگان با اهمیت توجه جدی مبذول داشته و یک جنرال سابقه دار اردو را بنام رسول جان در راس ریاست ضبط احوالات تعیین نمود.

با درنظرداشت ضرورت، تشکیل آنرا توسعه و تزیید نموده و جهت ارتقای سطح وظیفوی کارمندان آن به همکاری کشور اتحادی آلمان (آلمان غرب) تغییراتی در سیستم کاری آن ارگان طبق شرایط زمان یکتعداد زیاد از فارغ التحصیلان حربی شونخی و حتی محصلین حربی پوهنتون را جهت کسب علوم متداوله و تخصصی در رشته پولیس سیاسی به آن کشور اعزام نمود. این محصلین مدت چهارسال در رشته پولیس سیاسی تحصیل نموده و بعد از فراغت تحصیل در بازگشت بوطن بخش های مهم ریاست ضبط احوالات را اشغال نمودند و حتی یکتعداد آنها در بخش های پولیس جنائی سرماموریت پولیس کابل نیز تقرر حاصل و با تقرر آنها تکانه جدی در سیستم کاری ریاست ضبط احوالات رونما گردید که در طول مدت دوران صدارت محمد داودخان موفقیت رژیم در تطبیق پلان های مطرحه بخصوص کشف توطئه های دستگاه های جاسوسی کشور همسایه پاکستان از اثر بیداری، کار و پیکار دوامدار این ارگان با اهمیت بوده است. اولین افسرانی که بعد از فراغت از حربی شونخی و حربی پوهنتون درین بخش تحصیل نموده و بعدها برتبه های عالی نایل شده، اند عبارت اند از: سترجنرال غلام غوث ناصری، جنرال محمد موسی خان نعیمی، محترم غلام عمرخان عسکرزوی، شهید نورمحمدخان مسجیدی، شهید ظاهرخان عظیمی، سلطان عزیزخان قادری، جنرال صدیق میرکی، جنرال سلیمی، جنرال محمد آگل، جنرال صاحب جان، جنرال

حبیبی، میرعبدالرشید عسکرزاده، دگروال هاشم‌خان، دگروال کریمی، خلیل‌خان میدانی و تعداد زیاد دیگر افسران.

بدوام این تحول و تغییرات بعد از استعفای سردار محمدداودخان از مقام صدارت، طی دوره انتقالی که دکتور محمدیوسف‌خان در مقام صدارت تعیین می‌شود به عوض جنرال رسول‌خان، میر عبدالعزیز آغا که در آن زمان سمت والی کابل را داشت بحیث رئیس ضبط‌احوال عز تقرر حاصل می‌دارد. چون میر عبدالعزیز‌خان از افسران سابقه دار پولیس و دارای تواضع و تجربه کافی بود؛ توجه زیاده‌تر این ارگان را در مسیر اصلی که کشف جاسوسان و توطئه‌های خارجی بوده معطوف نمود. نسبت به رویه پرسونل ارگان فوق تغییراتی زیاد در ارتباط به قضایای داخلی وارد و از تشدد و بی‌اعتنائی‌های آنها در حصه حقوق مدنی و مصئونیت افراد جامعه جلوگیری بعمل آمده، حد و مرز جدید در حیطه صلاحیت ریاست ضبط‌احوال بوجود آورد.

در زمان صدارت مرحوم محمدهاشم‌خان میوندوال طبق تجویز شخص صدراعظم یکی از افسران دیگر اردو که تحصیلات ارکان حرب داشت به اسم دگروال محمدسرورخان در رأس ریاست ضبط‌احوال تعیین گردید. سیستم وظایف طبق سابق در مسیر اصلی ادامه داشت.

نکته که در سیستم امتیازات این ارگان تا آن زمان وجود داشت و از زمان صدارت محمدداودخان اعطا گردیده بود اینکه همه پست‌ها نظامی بوده؛ اما علاوه از امتیازات دیگر معاش ماهوار پنجاه روزه طی مدت ماموریت خویش در وظیفه حاصل می‌کردند. در طول موجودیت دگروال سرورخان کدام تغییری در این ریاست بوجود نیامد تا اینکه نوبت صدارت به مرحوم نوراحمد اعتمادی رسید. بمجرد اشغال پست صدارت توسط اعتمادی در رأس ریاست ضبط‌احوال جنرال محمداسمعیل‌خان که تا آنوقت رئیس پوهنخی پیاده حربی پوهنتون، تحصیل یافته ارکان حرب کشور ترکیه و از شاگردان سابقه لیسسه استقلال بوده و شناسایی با نوراحمدخان اعتمادی داشت؛ تقرر حاصل نمود. همینطوری که دگروال محمدسرورخان از فارغ‌التحصیلان لیسسه حبیبیه و شناسائی با محمدهاشم‌خان میوند وال داشت.

بهر صورت باید خاطر نشان نمود که جنرال اسمعیل‌خان از افسران لایق و ممتاز اردوی افغانستان بوده که همه افسران سابقه دار اردوی افغانستان از این موضوع خوبتر آگاه اند. باید اضافه نمود که در پرتو قانون اساسی جدید در زمان صدارت مرحوم نوراحمد اعتمادی نام ریاست ضبط‌احوال به ریاست مصئونیت ملی تغییر اسم نموده و لایحه وظایف مشخص در اثر ارشادات متون قانون اساسی برای آن ترتیب گردید.

نکته که در خور توجه بوده اینکه جنرال محمد اسمعیل «فرمان» چطور توانست در طول مدت صدارت نوراحمد اعتمادی بشمول صدارت دکتور عبدالظاهرخان و محمد موسی شفیق از یکسو و بالخصوص بعد از سقوط سلطنت توسط کودتای نظامی محمدداودخان در همان پست خود الی سقوط دوره جمهوریت بحیث رئیس مصئونیت ملی تا انقلاب هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی باقی و دوام نمود؛ سوال بر انگیز بوده، ذکاوت

و یا هوشیاری این جنرال سابقه دار اردوی افغانستان را نشان می‌دهد و یا چطور؟ قابل تعمق و غور بیشتر است که در آینده تاریخ به آن پاسخ روشن ارائه خواهد نمود.

بهمین منوال بعد از انقلاب ثور ارگان مصئونیت ملی طبق نسخه‌های سیستم اتحادشوروی طی سال ۱۳۵۷ خورشیدی تغییر نام نموده؛ تشکیلات آن وسعت زیاد پیدا کرد که در رأس آن طبق تجویز مرحوم نورمحمد تره‌کی، جگرن اسدالله سروری که از تحصیل یافته‌گان کشور اتحاد جماهیر شوروی بوده مقرر گردید.

طی همین سال ریاست مصئونیت ملی به ریاست اگساء تغییر نام نموده یعنی «د افغانستان دگتو د ساتلو اداره» مسمی گردید که یکبار دیگر دستگاه جهنمی ضبطاحوالات سردار محمدهاشم را رویکار آورده و تعداد زیاد روشنفکران، مبارزین، وطنپرستان و حتی بیطرفان و افراد عادی ملت را بخاک و خون و نابودی کشانیده که هیچگاه فراموش ملت افغانستان نخواهد شد.

بعد از سقوط حکومت و رژیم نورمحمد تره‌کی توسط حفیظ‌الله امین و رویکار آمدن حفیظ‌الله امین در رأس دولت، بازهم نام این ارگان به "کام" مبدل گردید یعنی «کارگری استخباراتی مؤسسه» و در رأس آن دکتور اسدالله امین که برادرزاده و داماد حفیظ‌الله امین بود؛ تقرر حاصل نمود که در طول مدت موجودیت او بحیث رئیس "کام" که سه الی چهار ماه بیشتر نبوده و با از بین رفتن او رژیم نیز سرنگون گردید و به سر نوشت وحشتناک و خونی که خود رژیم ایجاد کرده بود سردچار و تاریخ پرماجرایی افغانستان یکبار دیگر به نوع دیگر ورق و صفحه تجدید نمود.

با اعزام قطعات اردوی سرخ اتحاد جماهیر شوروی طبق تقاضای‌های متعدد همان دولت بر سراقندار و با در نظر داشت قرارداد قبلی نظامی که بین دولتین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بقید تحریر در آمده بود؛ پا بحریم و ساحه حاکمیت افغانستان نموده و اردوی را بنام اردوی چهل به کمیت ۱۴۰ هزار افسر و سرباز در نقاط مهم استراتژیکی و ولایات افغانستان جهت آمادگی در مقابل حملات سازمان داده شده از خاک پاکستان با تجهیزات وسایل و وسایط نظامی وضع الجیش نموده؛ اولتر از همه حفیظ‌الله امین و دار دستة آنرا که ملت افغانستان را در مدت کوتاه موجودیت خودها بخاک و خون و نابودی کشانیده بود، خلع و صفحه جدید حاکمیت را بنام مرحله نوین انقلاب ثور تحت زعامت ببرک کارمل تأسیس نمود که با این حالت ساحه زمینی و هوایی افغانستان تحت حاکمیت و سلطه اردوی سرخ شوروی قرار گرفت که البته اینجانب نظریات مشخص و واقعیت‌های پنهان آنرا در ماجراهای عیان این حوادث هرگاه عمر وفا نموده و فرصت بدست آید، در اخیر فصل که مصادف باختم این مبحث است؛ طی یک ارزیابی همه جانبه و مقایسه آن با حالت‌های موجود حاکمیت که کشور و ملت افغانستان به آن مواجه گردیده جهت معلومات خوانندهگان عزیز ارائه خواهم نمود.

بهرصورت حکومت افغانستان تحت زعامت ببرک کارمل بحیث رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان طی ماه جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی بازهم ریاست "کام" به ریاست خدمات اطلاعات دولتی تغییر نام



نموده و در رأس این ارگان دکتور نجیب‌الله بحیث رئیس عمومی خدمات اطلاعات دولتی تقرر حاصل نمود. این ریاست که بصورت مخفف «خاد» مسمی به همکاری نزدیک با ارگان کمیته امنیت دولتی اتحاد جماهیر شوروی بنام «K.G.B» توسعه فوق‌العاده نموده، بست‌های تشکیلاتی آن مجموعاً در مرکز ولایات افغانستان ارتقاء داده شد و در سازماندهی و جابجا نمودن کادرهای آن از افسران اورگان‌های وزارت داخله، دفاع و فعالین حزب دموکراتیک خلق افغانستان استفاده بعمل آمد.

دکتور نجیب‌الله بمجرد اشغال پست ریاست خدمات اطلاعات دولتی در سبکدوشی آن‌عده از پرسونل که در ظلم و ستم و جبر و اکراه زیان زد عام و خاص بوده و در شکنجه اشخاص بی‌گناه عملاً دخالت داشتند؛ همه آنها را شناسائی و اقدام به برطرفی آنها نمود و به عوض آنها افسران، فعالین و اشخاص نیک‌نام حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در همه بخش‌ها بخصوص در بست تحقیق توظیف نمود. باید خاطر نشان نمود که دکتور نجیب‌الله هیچگاه در برطرفی افسران سابقه و تحصیل یافته و افسرانی که تحصیلات عالی را در جمهوری فدرالی آلمان سپری و سال‌های متمادی در ریاست ضبط‌احوال و مصئونیت ملی کار کرده بودند؛ اقدام نکرده بلکه همه آنها را تحت نوازش قرار داد و افسران پولیس را که از وزارت داخله معرفی شده بودند، تحت اثر آنها قرار گرفت و طی جلسات متعدد از همه آنها تقاضا نمود که در سیستم وظایف جدید طبق سابق بوظایف خود ادامه بدهند و جهت تشویق بیشتر آن‌عده دگروالانی را که نسبت عدم موجودیت بست ترفیع نکرده بودند به اساس پیشنهاد مشخص به شورای انقلابی و منظوری ببرک کارمل به رتبه جنرالی ارتقاء داده باهم به آنها توصیه نمود که باوی همکاری نمایند. طور مثال مدیر عمومی پیژند دگروال محمدآگل، معاون پیژند دگروال صاحب‌جان، دگروال محمدصدیق میرکی مدیر عمومی تحقیق و بعدها قوماندان مرکز تعلیمی، دگروال حبیبی آمرزون هرات و رئیس فدا، دگروال هاشم، دگروال سلیمی، همه شان بدون درنظرداشت بست معینه به رتبه جنرالی ارتقاء داده شد.

اما یک واقعیت پنهان در ماجراهای عیان افغانستان در قسمت بعضی محدود از این افسران، باوجود تشویق بی‌حد بزرگ شهید دوکتور نجیب‌الله، اکثر افراد موصوف فرار را برقرار ترجیح داده و به صف مخالفین قرار گرفتند اما در محاکمه عادلانه ملت افغانستان که هر زمامدار و هر مسوول امور صرفنظر از عناصر وابسته به جریان‌هایی چپ و راست از اجراءات و مسولیت انفرادی در وظایف محوله خود باید پاسخگو باشند، چنانچه در کشتارهای بی‌مسولیت، فاجعه‌های بخاک و خون کشانیدن در پولیگون‌ها و سر به نیست کردن هزارها هموطن، مظلوم بیگناه و بی‌دفاع ما در دستگاه آگسا آن‌زمان از تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ الی تاریخ ۶ جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی که در نزد ملت افغانستان اظهر من الشمس است، بخصوص در قسمت کشتار بدون محاکمه لست دوازده هزار نفری آن‌زمان که با نصب آن در دروازه‌های وزارت داخله با پیشرمی تمام به آگاهی ملت افغانستان رسانیده شد که در آنوقت یک تعداد محدود اشخاص فوق‌الذکر از همکاران نزدیک اسدالله سروری بودند، چون عزیز اکبری رئیس داخلی ریاست (آگسا) و جنرال محمدصدیق میرکی مدیر عمومی تحقیق، مدیران بخش‌های

مختلف تحقیق، مدیر عمومی تعقیب و یکتعداد کارمندان با صلاحیت مدیریت عمومی تعقیب که کم و بیش مسوولیت، تحقیق و استنطاق‌های زجردهنده تکمیل دوسیه‌های سیاسی و ابراز نظر کردن در اخیر دوسیه‌ها را بدوش داشتند؛ همچنان تعداد زیاد شعبات دیگر به رهبری چند نفر از همین اشخاص مربوط می‌گردید به شمول معاونین ریاست عمومی آگساء آن وقت که بعضی افسران آن با تأسف که از تحصیلات عالی در داخل و خارج کشور و تجارب کافی کاری بخصوص اروپا برخوردار و رشته امور بدست آنها نیز بوده باید او را (سروری) از ارتکاب چنین جنایات نابخشودنی برحذر و از محاسبه ملت هشدار می‌دادند. زیرا آقای اسدالله سروری یک میخانیک و یک پیلوت قوای هوایی افغانستان بود. آنها باید با مسلکی بودن و آشنائی با منابع حقوقی و حرمت مجرمین سیاسی او را رهنمائی می‌کردند. هرگاه دوسیه‌های همان ۱۲ هزار افراد شهید و بی‌گناه همین اکنون ملاحظه شود؛ الزامیت اشخاص در امور تحقیق و تعقیب ریاست آگساء را خوبتر برملا خواهد ساخت که هیچگاه همچو جنایت‌ها از چشم بادرایت ملت مظلوم افغانستان در جهت عدالت اجتماعی پوشیده نخواهد ماند.

بناءً اولیای امور دولت افغانستان به همکاری مؤسسه ملل متحد و جامعه جهانی همچو اشخاص را که در اورگان‌های ریاست عمومی آگساء، ریاست عمومی کام، حتی ریاست عمومی اطلاعات دولتی، ریاست عمومی امنیت ملی مجاهدین و ریاست استخبارات طالبی و امر بالمعروف که از حدود و صلاحیت‌های مجوز قانونی و انسانی تخلف ورزیده و دست آنها چه کم و یا بیش بخون انسان‌هایی شریف و بی‌گناه این ملت رنج کشیده رنگین است، هرچه زودتر تا دیر نشده شناسایی و در یک محکمه عادلانه بدون تمایز و تمایل به این و یا آن جریان در پیشگاه قضاوت ملت با شهامت افغانستان به کیفر اعمال آنها رسانیده و به سوال بزرگ و همیشه‌گی این ملت سر بلند پاسخ منطقی ارائه نمایند.

دکتور نجیب‌الله جهت بررسی بهتر از امور محوله در ابتداء عبدالجمیل نورستانی را بحیث معاون اول، محمد رسول سرده را بحیث معاون دوم و غلام‌فاروق یعقوبی را بحیث معاون سوم مقرر نموده و از آنها در بخش‌های معینه تقاضای کمک نمود. بهمین ترتیب بعد از اشغال پست ریاست جمهوری توسط دکتور نجیب‌الله بازهم ریاست خدمات اطلاعات دولتی تغییر نام نموده بنام وزارت امنیت دولتی مسمی گردید و با در نظر داشت پلان مصالحه ملی، دکتور نجیب‌الله در سیستم کار این ارگان تغییرات عمده بوجود آمده و در رأس آن مرحوم سترجنرال غلام‌فاروق یعقوبی عزت‌نور حاصل نمود. ناگفته نماند که همه پرسونل این ارگان در جهت ثبات و استحکام رژیم از قابلیت‌های انکار ناپذیر وظیفوی برخوردار بوده با وفاداری و سرسپردگی شب و روز در ایفای وظایف محوله دریغ نکرده باوجود توطئه و دسیسه‌های مختلف اورگان‌های جاسوسی، دستگاه‌های جهنمی سیا، انتلجنت سرویس بریتانیا، آی.اس.آی پاکستان، سرویس جاسوسی موساد اسرائیل و سرویس‌های استخباراتی چین، ایران و بعضی از کشورهای عربی و کشورهای غربی موفقانه از آزمون مبارزه بدر آمده، حتی بطور فعال در جهت سرکوب حملات و تجاوز کشور پاکستان در جنگ جلال‌آباد و نیز سرکوب

کودتای جنرال شهنواز تنی بحیث وزیردفاع به اشتراک جنرال عبدالقادر آکا بحیث قوماندان هوایی و مدافعه هوایی با تباری گلبدین حکمتیار موفقانه رزمیده؛ واقعاً وظایف مشخص خود را در جهت حفظ نظام حقوقی دولت آزادی و کرامت انسانی تمامیت جسمانی و مالی ملت افغانستان بطور شایسته انجام داده اند که مایه افتخار ملت افغانستان در آن مقطع زمانی بوده است.

در اینجا لازم دانستم تا توجه شما خوانندهگان عزیز را به نوشته خانم نسرین "کتونا" تحت عنوان «جنگ جلال‌آباد» (آموزش‌های آن برای خروج مصئون قوت‌های بین‌المللی بعد از سال ۲۰۱۴ از افغانستان) که واقعیت‌های بیشماری در آن نهفته است و نیز در رسانه‌های افغانی بصورت وسیع بازتاب یافته جلب نماید و بعضی از بخش‌های مهم آنرا یادداشت و در تحت فصل دهم با شما شریک سازم که خارج از دلچسپی نخواهد بود که این متن زیر بازتاب یافته از سایت‌های، آریایی، اصالت و چندین سایت‌های دیگر افغانی طی ماه جون سال ۲۰۱۴ میلادی بوده است.

### ضمایم فصل دهم:

پس از جنگ جهانی دوم جنگ جلال‌آباد یکی از بزرگترین جنگ‌ها در مقیاس جهانی و عظیم‌ترین محاربه بالستگی در طول تاریخ افغانستان بوده که با عملیات‌های گسترده و پیچیده استخباراتی و اطلاعاتی توأم بود.

جنگ جلال‌آباد (آموزش‌های آن برای خروج مصئون قوت‌های بین‌المللی بعد از سال ۲۰۱۴ از افغانستان) مهمترین درس که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که جنگ جلال‌آباد، اولین تهاجم به شیوه جنگ معاصر، از سوی تندروان اسلامی و سازمان القاعده، نظامیان پاکستان بالای یک دولت سیکولار بود. اگر نتایج، پی‌آمدها و اهمیت آن در همان موقع از سوی جامعه بین‌المللی با عقلانیت مورد تحلیل و تجزیه قرار داده می‌شد به احتمال قوی حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اتفاق نمی‌افتاد.

موصوفه در قسمت عملیات‌های استخباراتی و تبلیغاتی می‌نویسند: پس از تکمیل خروج نیروهای شوروی، مراجع استخباراتی ایالات متحده امریکا به این تصور بودند که دولت داکتر نجیب‌الله طی سه الی شش ماه آینده سقوط خواهد کرد؛ از همین رو در جلسه سری مورخ ۹ فبروری ۱۹۸۹ میلادی شورای امنیت ملی ایالات متحده به جورج بوش مبنی بر تداوم کمک‌های امریکا به مجاهدین افغان مشوره ارائه شده بود. اما در عین حال رژیم چپ‌گرای افغانستان علی‌الرغم، آنکه کمک‌های مالی و نظامی اتحادشوروی از اول ماه جنوری ۱۹۸۹م برای آن قطع گردیده بود؛ از مورال بلند و ذخایر مادی و نظامی گسترده‌ای بهره‌مند بود. با حضور پرتوانش در صحنه، هیچ علائمی مبنی بر سقوط آن بمشاهده نمی‌رسید.

کمیت قوت‌های مسلح افغان در آن مقطع به استثنای ملیشه‌های قومی حدود ۲۵۰ تا ۲۶۰ هزار نفر را تشکیل داده بود. فاکتور قابل توجه این است که نیروهای مسلح منجمله نیروهای هوایی و مدافعه هوایی آن از لحاظ داشتن تجارب رزمی و آگاهی سیاسی

ضد جهادی در مقایسه با نیروهای مسلح منطقه بخصوص پاکستان و ایران از کیفیت قابل توجهی برخوردار بود. خروج قوت‌های شوروی در پنجم فروری ۱۹۸۹ پایان پذیرفت. برخلاف انتظارات غرب، قوای مسلح افغان نه تنها به فرار و فروپاشی مواجه نگردید؛ بلکه روی پاهای خودش ایستاد و وضع روحی و مورالی آن را ارتقا داد و مردم افغانستان آنرا یک نیروی دست نشانده ندانسته، حافظ منافع ملی تصور می نمودند.

پس از خروج قوای شوروی، ایالات متحده امریکا و پاکستان نه تنها کمک‌های شان را به مجاهدین پایان نداده، بلکه حمایت‌شان را تشدید بخشیده بودند. استمرار چنین وضعی، عدم موازنه قدرت را بمیان آورده بود. حکومت داکتر نجیب‌الله برای جبران وضع با تعقیب سیاست پیچیده (مصالحه ملی) در صدد آن بود تا پروتوکول و موافقه‌های را با فرماندهان محلی؟ به انجام برساند. این سیاست نقش مؤثر خود را بر جا گذاشت و تا نیمه دوم سال ۱۹۸۸ استراتژی پاکستان مبنی بر راکت باران شهرها و پایتخت و مصروف سازی نیروهای دولتی از مؤثریت چندانی برخوردار نبود. اداره استخبارات نظامی پاکستان آی.اس.آی هیچ یک از فرماندهان محلی را برای حمله بالای دیگر نقاط کشور جهت انحراف توجه دولت داکتر نجیب‌الله از جلال‌آباد و تقسیم نیروهایش به استقامت‌های دیگر مجبور کرده نتوانست. اما دولت کابل در کشاندن فرماندهان محلی بیک موقف بی طرفی و کسب توافق آنها مبنی بر عدم تعرض بر قوای دولتی و باز نگهداشتن شاهراه‌ها تا حدودی موفق گردیده بود.

حکومت ایالات متحده امریکا بازمه بالای پیروزی نظامی تأکید می‌ورزید. یکی از انگیزه‌های که او را خشمگین ساخته بود این بود که گروه‌های بزرگ از شورشیان جهادگر به دولت تسلیم شده یا پروتوکول‌های مؤقتی را با دولت کابل امضا نموده بودند. در آن زمان حدود ده هزار نفر شورشیان (مجاهدین) با تغییر مواضع شان به (مصالحه ملی) پیوسته و بیش از ده هزار دیگر در حال مذاکره با دولت بودند؛ که یکی از دلایل حمله بالای جلال‌آباد جلوگیری از تداوم همین پروسه پیوستن شورشیان به دولت بود.

ملیشای قبائلی در سال ۱۹۸۸ منحل گردیدند. اما شماری از آنها بعنوان ریزرف استراتژیک دولت باقی ماندند که نیرومندترین آنها ملیشه‌های اوزبیک (جوزجانی) بود که بر اساس فاکتورهای قومی و محلی متشکل گردیده و در چوکات جزوتام بزرگ به اسم فرقه ۵۳ دولت بحیث ریزرف استراتژیک رژیم تحت امر مستقیم رئیس جمهور فعالیت می‌کرد.

در سال ۱۹۸۹ قوت‌های مسلح دولت افغانستان و ملیشه‌های طرفدار آن دارای سلاح و وسائط ذیل بودند.

۱. تانک‌های نوع T-۵۲ و T-۵۵ - به تعداد ۱۵۶۸ چاین
۲. به تعداد ۵۰۰ دستگاه BMP
۳. به تعداد ۸۲۸ دستگاه BTR, BRMD
۴. وسائط نقلیه ۲۹۰۰۰ عراده
۵. طوپ‌های مختلف ۴۸۸۰ ضرب

## جت‌های جنگی:

۱. میگ‌ها - میگ ۲۱ و ۲۵ - سو ۷ و سو ۲۷ - ۲۲۰ بال
۲. هلی کوپترها می - ۸ و می - ۱۷؛ ۱۷۰ بال
۳. طیارات ترانسپورتی آن - ۱۲، آن ۲۶ و آن - ۳۲؛ ۶۰ بال

جمعاً ۴۵۰ بال طیاره فعال مورد استفاده قرار داشت

ذخایر راکتی مدافعه هوایی و زمینی (راکت‌های پیچورا و دو وینا، سکاد، لونا، بشمول اورگان) بیش از ۵۰۰ فیر می‌رسید

بعد از خروج قطعات شوروی آن‌ده مشاورین شوروی که در قطعات قوای مسلح و اورگان‌های دولت حضور داشتند؛ به تدریج افغانستان را ترک نموده بودند. در چنین یک حالتی بزرگترین ریزرف‌ها و ثروت دفاعی رژیم را کادرهای مسلکی و تخصصی آن که در نبردهای یک دهه با سلفی‌های جهادگر و القاعده آبدیده گردیده بودند؛ تشکیل داده بود که با وفاداری به میهن در قوت‌های مسلح ایفای خدمت می نمودند.

پی‌نظیر بوتو صدراعظم، پاکستان، رابرت اوکی Robert Boalez سفیر ایالات متحده امریکا در اسلام‌آباد تصمیم اتخاذ نموده بودند که بخاطر تصرف جلال‌آباد، از پراگندگی و افتراق مسلط در میان گروه‌های مجاهدین و القاعده جلوگیری بعمل آورده، با بسیج همگانی، فروپاشی و سقوط رژیم کابل را تسریع نمایند.

بعد از تکمیل خروج نیروهای شوروی، استراتژی ایالات متحده امریکا در برابر افغانستان تغییر نکرده به پیروزی مجاهدین، القاعده و از طریق نظامی اصرار می‌ورزید.

در حکومت مؤقت مجاهدین که به مهندسی پاکستان در ماه دسامبر ۱۹۸۸ در وجود حکمتیار بحیث صدراعظم و سیاف وزیر خارجه ایجاد گردید؛ جلال‌آباد بحیث پایتخت آن در نظر گرفته شده بود. این حکومت موقت از هفت تنظیم مقیم پشاور بدون (شرکت هشت تنظیم شیعه افغان که در ایران فعال بودند) تشکیل گردیده و در خدمت منافع پاکستان قرار داشتند.

سازماندهی حمله بر جلال‌آباد بر عهده ادارهٔ پر قدرت استخبارات نظامی پاکستان آی.اس.آی گذاشته شده بود. شعبات استخبارات سعودی هم که تحت سرپرستی شهزاده طارق بن فیصل وزیر امنیت و استخبارات آنکشور فعالیت می‌کرد؛ بگونه گسترده فعال بود.

قبل از عملیات‌های استخباراتی، اقدامات گسترده اوپراتیوی توأم با عملیات‌های (disinformation) و نفوذ دادن اجنت‌ها به حریم قدرت دولتی جلال‌آباد و خریداری و وفاداری آنها تطمیع و پرداخت رشوه در جریان افتاده بود. محراق شایعات تبلیغاتی معطوف بیک مسئله گردیده بود که گویا رئیس داکتر نجیب‌الله جمهور با مجاهدین توافق نموده است که جلال‌آباد را برایشان تسلیم می‌دهد.

بخش چنین، شایعاتی بر ذهنیت‌ها رخنه نموده و تأثیرات منفی را در عملکردهای افراد

رهبری دولتی بوجود آورده بود.»

موصوفه در بند ۲ سازماندهی دفاع از جلال‌آباد نگاشته اند: «ستراتژی دفاع از جلال‌آباد، اجرای طیف وسیع وظایف و اقدامات را مطالبه کرده بود.» قوماندانی اعلی قوای مسلح تحت رهبری داکتر نجیب‌الله رئیس جمهور و به معاونیت جنرال محمدرفعی، دفاع از جلال‌آباد را که دروازه شرقی کشور همسرحد با پاکستان محسوب می‌شد؛ یکی از وظائف مبرم خود برشمرده بود... «اعزام گروپ‌های افسران مجرب و کارکشته از اورگان‌های نظامی و سیاسی به جلال‌آباد، توجه به ارتقای احضارات محاربوی و سیاسی، روحیه و مورال منسوبین و ارائه کمک از سوی آنها به قرارگاه‌های جبهه در خطوط مقدم و بذل کمک‌های گسترده به مردم و ارگان‌های ملکی، اکمال قطعات از لحاظ پرسونل، مهمات و مواد لوژستیکی، رفع مشکلات و نواقص بازدید و مراقبت از پرسونل از دلچسپی‌های قوماندانی اعلی قوای مسلح محسوب گردیده بود.

تقویت پوتانسیل جبهه، بوظایف مبرم قرارگاه‌های وزارت‌های دفاع، داخله و امنیت دولتی تبدیل شده بود. ریاست او پراسیون وزارت دفاع تحت رهبری جنرال محمدانور معروف به "استاد" یکی از نخبگان مجرب نظامی و معاونینش جنرالان محمداسماعیل وردک و جنرال عبیدالله جبهه جنگ را با فعالیت‌های راهبردی تحت مواظبت قرار داده بودند».

موصوفه علاوه میدارد: «بازنگهداشتن شاهراه کابل جلال‌آباد برای دولت یکی از پیش شرط‌های پیروزی محسوب می‌گردید به این منظور گروپ اوپراتیوی متشکل از کارآگاهان نظامی در سروبی تحت امر جنرال گلرنگ که وظیفه بازنگهداشتن شاهراه مذکور را که فرقه‌های ۹ پیاده در آن مستقر بودند؛ ایفا می‌کرد. بخش کابل تا سروبی این شاهراه را فرقه ۶۰ تحت قوماندان جنرال فقیرمحمد محافظت می‌کرد. بخش از سروبی تا درونته و جلال‌آباد را فرقه ۹ تحت فرماندهی جنرال زمان که از کنرها به آنجا آورده شده بود؛ تحت محافظت داشت.»

خانم نسرين كتونا در بند ۴ دفاع از جلال‌آباد می‌نگارد که وظیفه دفاع از جلال‌آباد به فرقه ۱۱ مربوط قول اردوی نمبر ۱ و ریاست امنیت دولتی، قوای پولیس و لوای سرحدی محول گردیده بود و در آن برش زمانی جنرال بارکزی فرماندهی قول اردوی نمبر ۱ و جنرال محمد عمر معلم ریاست امنیت دولتی و جنرال قیام الدین قوای سرحدی و جنرال قاسم برهانی فرماندهی قوای پولیس را بعهده داشتند.

با افزایش تحرکات و تقرب گروه‌های جهادی و القاعده و پاکستانی در اطراف دور دست شهر، جهت اشغال شهر جلال‌آباد دولت نیز به اقدامات نظامی جهت دفاع جلال‌آباد متوصل گردیده بود. در نخستین اقدام، قطعات کمی مانند لوای ۳۷ کماندو تحت رهبری جنرال اسدالله و لوای گارد تحت فرماندهی جنرال رحمت‌الله رووفی و یک گردان دونیم هزار نفری سپاهیان دفاع وطن را تحت اداره نواحی حزبی حزب وطن و حدود پنصد نفر افراد ملیشه را تحت قوماندان رسول قهرمان به جلال‌آباد اعزام کرد و جمع قطعات را از لحاظ مهمات و مواد مادی اکمال و در دفاع از جلال‌آباد بسیج کرد.

دوم به سوق اداره واحد قطعات مدافع جلال آباد توجه مبذول کرد و نظامیان ارشد از قرارگاه وزارت دفاع را بگونه متناوب به فرماندهی جبهه جنگ گسیل کرد درین روند بار اول جنرال عبدالغفورخان معاون لوی درستیز که در جابجائی قطعات ایجاد سیستم‌های مؤثر مدافعه تأسیس ارتباطات و تشریک مساعی، قطعات بازنگهداشتن شاهراه جلال آباد - کابل بسیج همگانی ادارات ملکی در دفاع از شهر و ارائه خدمات اجتماعی به مردم و وظائف قابل ستایشی را انجام داد؛ متعاقباً در مرحله بعدی جنرال آصف دلاور لوی درستیز را که در سازماندهی دفاع شهر و ارتقای احضارات محاروبی پرسونل و شرکت مستقیم در خطوط اول محاربه با قاطعیت درخشید و در دور بعدی جنرال محمدنبی عظیمی معاون وزیردفاع را به فرماندهی جبهه فرستاد. وی نیز در ارتقای نقش قرارگاه در انسجام امور محاروبی و سوق اداره قوت‌ها و مدافعهٔ اکتیف مساعی بخرج داد. همچنان جنرال محمدهاشم قاهر که کرسی ریاست تعلیم و تربیه را به عهده داشت در مقاطعی از جنگ بحیث رئیس ارکان جبهه گسیل کرد. وی بحیث یک کار آگاه نظامی در سوق اداره قوت‌ها ایجاد مدافعه اکتیف و برقراری سیستم آتش و حضور مستقیم در خطوط اول جبهه جنگ و بسیج قرارگاه‌ها و پرسونل در دفع و طرد مهاجمین نقش آفرید. جنرال محمد ظاهر سوله مل رئیس ارکان قوماندانی عمومی طوپی وزارت دفاع نیز بحیث ریس ارکان جبهه به جلال آباد فرستاده شده بود او و جنرال محمد اسماعیل وردک هر دو بحیث متخصصان خبره‌های نظامی در سوق اداره و مؤثریت آتش‌های توپی و کوبیدن مواضع و خطوط تهاجمی یورشگران نقش ویژه ایفا کردند

تحکیم ادارهٔ ملکی شهر جلال آباد نیز مورد توجه قوماندانی اعلی قوای مسلح قرار گرفته بود. دوکتور مانوکی منگل بحیث والی و منشی شورای ولایتی حزب وطن، عبدالمبین مبین معاون شعبه تشکیلات حزب وطن بحیث معاون وی قبل از آغاز جنگ بر جلال آباد فرستاده شده بودند. «...» در دفاع از جلال آباد مردم شهر مغزهای حزبی، سپاهیان وطن، کارمندان دولتی، استادان و محصلین دانشگاه‌ها کارگران فابریکات سهم بسیار فعال را انجام داده بودند و در مجموع نیروهای مسلح از حمایت بی‌دریغ شهروندان ملکی بهره مند بودند...»

خانم نسرین کتونا در بخش موقعیت قطعات و جزوات‌های تدافعی در حمله اول علاوه میدارد «محاصره شهر تاریخ پنج مارچ آغاز شد و بیش از چهار ماه تداوم حاصل کرد. حمله بوسیله جنرال حمید گل رئیس پرقدرت آی.اس.آی برنامه ریزی شده بود که بوسیله سران تنظیم‌های جهادگر بویژه اعضای حکومت عبوری عمدتاً گلبدین حکمتیار، رسول سیاف، برهانالدین ربانی و مولوی خالص تطبیق می‌گردید.

قوت‌های مهاجم حدود ۱۵ هزار نفر تخمین زده می‌شد. در تهاجم که تاریخ پنجم مارچ براه انداخته شد، پیشاپیش آن جهادگران سازمان بدنام القاعده به رهبری بن‌لادن، قطعات منظم پاکستان و واحدهای نظامی از صوبه سرحد افسران و مشاورین آی.اس.آی افراد مسلح تنظیم‌های جهادی هفت گانه مقیم پشاور، سهم فعال گرفته بودند.

احمدشاه مسعود فرمانده جهادی چریک‌های دره پنجشیر علی‌الرغم آنکه از نماینده سیا جهت مسدود کردن شاهراه سالنگ که شاه‌رگ اکمالاتی رژیم کابل محسوب می‌شد، مبلغ پنجمصد هزار دالر اخذ نموده بود؛ اما نتوانست علی‌الرغم چند حمله، شاهراه کابل - شمال را که از سوی حکومت داکتر نجیب‌الله بشدت محافظت شد؛ قطع نماید. مسعود اصلاً تمایل چندانی به پیروزی مجاهدین در جلال‌آباد ابراز نمی‌کرد. زیرا در فردای پیروزی قدرت در جلال‌آباد در دستان نیرومند حریفش حزب اسلامی متمرکز می‌گردید. از یکسو به او سهمی دلخواهش میسر نمی‌گردید و از جانب دیگر دوست دیرینش اتحادشوروی را که بحکومت کابل مواد لوژستیک می‌کرد؛ آزرده خاطر می‌ساخت.

بتاریخ ۵ مارچ تعرض از شرق به امتداد دریای کابل بالای شاهراه یک جبهه وسیع گشوده شد. مهاجمین به حمایت آتش‌های توپچی اردوی پاکستان بحرکت آمدند. سمت اصلی تعرض از تورخم به استقامت فارم غازی‌آباد آغاز شده بود و مجاهدین سه نقطه حاکم را در کوه سپین‌غر که بنام ارتفاعات قبله یاد می‌شد، در عین زمان میدان هوایی در جنوب نیز مورد حمله قرار گرفته و با حمله از شمال به استقامت دریا و دشت گمبیری کوردینه شده بود.

اجیران عربی بن لادن هم به پیشروی آغاز نموده بودند. آنها مصمم‌ترین و وحشی‌ترین گروه‌ها بودند که تا آخرین قطره خون می‌جنگیدند. اسامه بن لادن قهارترین چهره جهادی (تروریستی) آنها را رهبری می‌کرد.

مجاهدین افغان، قطعات اردو از صوبه سرحد، عساکر قوای سرحدی پاکستان تحت رهبری جنرال حمیدگل رئیس آی.اس.آی تحت حمایت آتش‌های نیرومند توپچی به تعقیب آنها حرکت می‌نمودند. مجاهدین را رحیم وردک مسئول نظامی محاذ ملی پیر سیداحمد گیلانی که فاقد دانش و تجربه و مهارت سوق اراده قوت‌ها در عملیات‌های محاروبی بود؛ رهبری می‌کرد.

او بعداً در حکومت کرسی بحیث وزیردفاع کار می‌کرد که در ۵ اکتوبر ۲۰۱۳ خود را بحیث کاندید رئیس‌جمهور اعلان نمود و به تاریخ ۱۶ مارچ ۲۰۱۴ از کاندیا انصراف کرد. قوماندان دیگر نیروهای مجاهدین نصیرخان نام داشت که تهاجم را رهبری می‌کرد.

طبق معلومات اداره امنیت دولتی رژیم کابل به تعداد یازده هزار مجاهد، ۲۵۰۰ پاکستانی و ۱۳۰۰ نفر عرب در حمله مذکور سهم گرفته بودند. آنها به طور تشدیدتی تحت حمایت آتش‌های ثقیل قطعات منظم اردوی پاکستان قرار داشتند و بعداً با تصرف یک دستگاه پرتاب BM-۲۱ موجب تخریبات بزرگی شدند. صدها راکت در هر ثانیه بالای میدان هوایی و شهر پرتاب می‌نمودند.

هدف نخستین از استقامت شرق، اشغال پایگاه سرخ دیوار بود. محل مذکور هنگامی که فرقه ۱۱ مورد حمله قرار گرفت به تصرف آنها درآمد. مهاجمین بارک‌ها و سربازان دولتی را که تسلیم شده بودند و قرارگاه و قطعه مربوط را کاملاً غارت نمودند. سرخ دیوار برای



تقریباً یک هفته به دست مهاجمین بود. جنرال گل حبیب معاون قومندان فرقه ۱۱ به قرارگاه مرکزی در شهر عقب نشینی کرد. مهاجمین ۴ عراده تانک نوع T-۵۱ و T-۵۵ یک دستگاه راکت انداز BM-۲۱ را بدست آوردند. دو عراده تانک به آنطرف خط دیورند انتقال یافت و ۲ عراده دیگر آن بعد از سه روز در جریان تعرض متقابل نیروهای دولتی تخریب گردید. جنرال بارکزی، قوماندان قول اردو شخصاً با شهادت کم نظیری برای کمک به قرارگاه اشغال شده به سرخ دیوار شتافت؛ لاکن در منطقه پل سراچه به وسیله آتش دشمن جانش را از دست داد.

جنرال حیدر (عمری) قوماندان نیروهای پولیس هم دلاورانه از پا درآمد و جانش را از دست داد.

یکی از تانک‌های که تنظیم‌های جهادگر در جریان تعرض به غنیمت گرفته بودند در روز دوم حمله مهاجمین قریه ثمرخیل که در حاشیه میدان هوایی موقعیت داشت و بعد از تقرب مهاجمین که نیروهای دولتی آنجا را تخلیه نموده بودند به اشغال در آوردند. سربازان دولتی که تسلیم شده بود بوسیله جهادگرایان (تروریستان افغانی) متعلق به تنظیم‌های هفت گانه پشاور بطور وحشیانه شکنجه و بقتل رسانیده شدند. آنها در خط دفاعی به اشتباه نیروهای پولیس را ضعیف‌ترین حلقه می‌دانستند. بنابراین تصمیم گرفته بودند تا توجه شانرا به نیروهای (اردو) معطوف نموده با دور زدن از استقامت جنوب از کنار قوای پولیس (خارندوی) عبور نموده بسمت درونته خود را برسانند. آنها پلان داشتند که حلقه محاصره شانرا بین درونته و دشت گمبیری در شمال غرب وصل کنند.

نیروهای پاکستانی قرارگاه شانرا در فارم غازی آباد تأسیس نمودند. (مجاهدین در باغ ممله جمع شدند) ارتفاعات ثمرخیل پایگاه اجیران عرب مربوط بن لادن و امتداد آن تا منطقه تورخم و آنسوی مرز بود.

در روز سوم، آصف دلاور قوماندان جبهه نیروهایش را از جمله فرقه ۹ کتر جمع نموده و ملیشای از بیک تحت رهبری رسول قهرمان دو نقطه مرتفع را در (قبله) دوباره بدست آوردند. تصرف مجدد سرخ دیوار توسط گارد جمهوری به اصطلاح سهم شیر بود. نقاط جنوبی شهر تا هنوز در دست شورشیان باقیمانده بود.»

خانم نسرین کتونا در بخش دفاع "شاهرا" علاوه میدارد: «مدافعین جلال آباد تهاجم مجاهدین را با استفاده از خندق‌ها، بلندآژها و موانع انجینری متوقف ساختند. نیروهای دولتی پس از ماه اپریل ابتکار عمل (انسیاتیف) را بدست گرفتند. سرانجام نیروهای دولتی مهاجمین را مجبور به عقب نشینی نمودند. آنها مهمات و ذخایر احتیاط خود را در ماه می از دست دادند. تلفات سنگینی را در هجوم‌های شان بر ضد مواضع مستحکم دفاعی نیروهای دولتی متحمل شدند. راکت‌های ستینگر آنها در شروع هجوم شان پایان یافت. آنها که راکت‌های ستینگر را در ۱۹۸۶ از امریکا به دست آورده بودند، بخاطر اینکه این راکت‌ها به دسترس گروپ‌های ایرانی نیافتند در سال ۱۹۸۸ توزیع آن متوقف گردید. ولی ارسال سایر تسلیحات بطور لا ینقطع ادامه داشت. در استقامت پوهنتون ننگرهار

در درونته ساحه مذکور با موانع و استحکامات نیروهای دولتی مواضع شانرا به شکل مطلوب در برابر مجاهدین دفاع می نمودند. در اخیر ماه می میدان هوایی با ظرفیت کامل به دست نیروهای دولتی قرار گرفته بود و اکمالات لوژستیکی توسط هلیکوپترها برای شهریان جلال آباد از انجا تأمین می گردید. در ماه می مهاجمین از اطراف و نواحی شهر کاملاً عقب زده شدند. در آغاز ماه جولای تمام پوسته‌های امنیتی در کمربند خارجی دفاع شهر بوسیله نیروهای دولتی مجدداً به تصرف درآمد. در جریان تعرض متقابل که در ۸ مارچ براه افتید در دهم مارچ نیروهای دولتی سرخ دیوار را دوباره متصرف، شدند، ولی بآنهم در ۷ جولای اجیران عرب بن لادن و قطعات سرحدی پاکستان یک تعرض جدید را درحالی که گروه‌های پراکنده مجاهدین افغان با آنها ملحق شده بودند براه انداختند آنها توانستند به استقامت سرخورد در جنوب پیشروی کنند از شمال به استقامت دشت گمبیری بالای قطعات سرحدی حمله نمودند. آنها قصد داشتند که در چهار استقامت نیروهای دفاعی شهر را مصروف نمایند ولی در هیچ استقامت قادر به شکستادن خط دفاعی نشدند و در نتیجه مقاومت شدید مدافعین به شکست روبرو شدند. جزو تام‌های کشف نیروهای دولتی، تجمع جنگ جویان عرب و قوت‌های سرحدی پاکستان را در ساحه جنوب سرخ دیوار، فارم غازی آباد عقب کوه ثمر خیل و ارتفاع "کیهان" که تا آنوقت در دست مهاجمین بود؛ کشف نمودند. منطقه مذکور در نتیجه یک بمبارد شبانه قبل از اینکه دست به حمله بزنند تحت ضربه قرار گرفت و پراکنده شدند. باوجود که آنها تلاش کردند تا حمله نیروهای دولتی را به حمایت توپچی پاکستان دفع نمایند ولی موفق نشدند تا اینکه در اخیر جولای نیروهای دولتی مهاجمین را بطور کامل عقب زدند و تورخم به قبرستان جنگجویان عرب‌های القاعده تبدیل گردید نیروهای دولتی سرخ دیوار را به تاریخ ۱۰ مارچ دوباره متصرف شدند. بقول مارشال الک مهاجمین ده هزار جهادگر کشته در حدود ۳۰۰۰ نفر زخمی دادند. لاکن تلفات غیر نظامیان قرار اظهار «کاتمن روی» بیشتر بود که بطور تخمینی از دوازده تا پانزده هزار نفر را احتوای می کرد. در سطح یک جنگ متعارف نیروهای دولتی در حدود ۳ هزار کشته داده بودند.»

نویسنده در بخش درس‌های محاصره علاوه میدارد: «با در نظر داشت درس‌های استراتژیک جنگ جلال آباد که یک نقش قاطع در تاریخ افغانستان داشت؛ اردوی افغانستان مسلکی بودن و تعهد خود را برای نبرد در برابر جهادگران بدون کمک شوروی موفقانه به اثبات رسانید. این پیروزی اعتماد به نقش مردم، حکومت و قوای مسلح را تقویت بخشید. مجاهدین از لحاظ نظامی به شدت ضعیف شدند و اعتبار خود را از دست دادند. چندین قوماندان حکمتیار و سیاف به این نتیجه رسیدند تا با دولت متارکه نمایند.

ناکامی و شکست در جلال آباد پرستیژ و اعتبار پاکستان را نیز پائین آورد؛ تورن جنرال حمیدگل که به این تصور بود که فتح جلال آباد مانند بریدن یک کیک است؛ بلافاصله توسط صدراعظم پاکستان برکنار گردید و با جنرال شمس الرحمن کالو بحیث رئیس جدید آی.اس. آی تعویض گردید. جنرال کالو سیاست‌های کلاسیک را برای حمایت از

جهادگرایان تعقیب می‌کرد. جنرال ضیاء الحق او را هم قبل ازینکه طیاره اش در اگست ۱۹۸۸ سقوط نماید از سمتش برکنار کرد. زیرا ضیا تشخیص داده بود که کالو هم در دست امریکایی هاست و به تندروان اسلامی خوشبینی ندارد.

برغم انتظارات غرب و پاکستان، جنگ جلال‌آباد ثابت ساخت که حکومت افغانستان و قوت‌های مسلح آن موفقانه بدون حمایت خارج از عهده آن بدر آمدند. پیروزی جلال‌آباد مورال و اعتماد بنفس نیروهای دولتی را ارتقا داد. با بررسی نتایج فاجعه‌بار محاصره جلال‌آباد، قوماندان‌های مجاهدینی که در حمله مذکور سهم نگرفته بودند از جمله احمدشاه مسعود و عبدالحق نتیجه‌گیری نمودند که مجاهدین توانایی تصرف شهرها را ندارند هم چنان آنها به پی‌نتیجه بودن و تبدیل جنگ چریکی به یک جنگ تعارفی را اشتباه تلقی نموده بودند؛ در عوض آنها ازین نظریه حمایت می‌کردند که جنگ چریکی به تدریج رژیم را ضعیف خواهند ساخت و سقوط آنها از طریق اختلاف داخلی موجب خواهد شد.

مسعود فقدان یک مرکز قوماندۀ واحد را انتقاد می‌نمود که در نتیجه آن مجاهدین نتوانستند یک تعرض کوردینه شده و هماهنگ را براه بیندازند. در مقابل دولت توانست قوت‌هایش را در برابر گروه‌های پراکنده مجاهدین بطور متمرکز مورد استفاده قرار دهد. هردوی آنها سیاست‌های نادرست اسلام‌آباد را انتقاد می‌نمودند هردو بهانه می‌آوردند که عوامل اصلی شکست مجاهدین این بود که پلان تعرض آنها در قرارگاه راولپندی بدون مشوره با مجاهدین افغان در چارچوب یک جنگ تعارفی جبهه‌پی ترتیب گردیده بود. «شکست در جلال‌آباد اعتبار یک دهه جهاد را برباد داد» اعترافی است از اسمعیل‌خان قوماندان جمعیت اسلامی در هرات.

سرانجام استراتژی گروه‌های جهادگرا برای براندازی رژیم در کابل بوسیله یک کودتای داخلی رژیم تمرکز پیدا کرد. در ۴ مارچ ۱۹۹۰، وزیردفاع شهناز تی به کمک و ارتباط با افراد دو تنظیم مجاهدین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و حلقه ناراضی حزب دموکراتیک خلق دست بیک کودتای ناکام زد. سران جهادی به این نظر بودند که بدست گرفتن قدرت در افغانستان از طریق کودتا بسیار زیاد آسان‌تر است تا استعمال قوای نظامی.

جنگ جلال‌آباد مسیر چیزی را که جهاد خوانده می‌شد؛ تغییر داد. بیشترین مجاهدین قناعت نمودند که پیروزی نظامی در کوتاه مدت فاقد دور نما است. گروه‌های مجاهدین بیشتر و بیشتر به پروسه مصالحه ملی رئیس جمهور نجیب‌الله پیوستند. بعضی از آنها سلاح‌های شان را بر زمین گذاشتند و یا در کنار دولت قرار گرفتند. در نتیجه کاهش شدید انگیزه‌های جنگ بعد از حمله جلال‌آباد فعالیت‌های نظامی مجاهدین بطور چشم‌گیری تقلیل یافت. بعضی از آنها مانند دوتنظیم طرفدار شاه، صبغت‌الله مجددی و پیرگیلانی مواضع انعطاف‌پذیری برگزیدند.

پس از خروج قوت‌های اتحادشوروی باوجودی که قوت‌های مجاهدین برای تسخیر جلال‌آباد جنگیدند اما نتیجه‌گیری شان چنین بود که در یک شکست افتضاح آمیز در

جریان محاصره، دانستند که مجاهدین بمثابه یک نیروی چریکی شانس آنرا ندارند که حتی به کمک نظامی خارجی در برابر قوت‌های منظم به پیروزی دست یابند.

## ختم کلام

سخن نهایی و نتیجه اینکه، اصولاً هدف از دفاع و امنیت در یک کشور و یا یک جامعه همانا توصل به عدالت اجتماعی، تأمین ثبات و امنیت کامل حفظ جان و مال مردم، آزادی کرامت انسانی و آسایش اجتماعی بوده و بس زیرا تأمین شرایط فوق ثبات جامعه بشری را تضمین و عدالت را در یک ملت به ارمغان می آورد هرگاه اورگان‌های حاکمیت از این مأمول انحراف نمایند و توسل به دفاع را مخالف اهداف فوق و بی‌عدالتی سوق دهند بناءً دفاع از جامعه مفهوم حقیقی خود را از دست داده بر عکس با استفاده از این حق حاکمیت که منحصر به ملت است و صلاحیت آن از طرف ملت به آنها تفویض می‌گردد به سرکوب بدون موجب انسان‌ها و جامعه منجر گردیده انارشیزم در جامعه، نمایان مفکوره و اهداف خدمت به انسان‌ها از بین می‌رود، پس در این حالت دفاع از جامعه هیچ معنی و مفهومی نخواهد داشت تا دفاع به امنیت و امنیت به عدالت واقعی نیانجامد زیرا دفاع از جامعه و تطبیق اصول و موازین عدالت واقعی هر دو وسیله نی است جهت برآورده شدن هدف که امنیت است طوری که خاطرنشان گردید دایره همه جوانب زندگی اجتماعی را که شامل حفظ نظام حقوقی دولت نیز است در امنیت وسیع و بر می‌گیرد که یکی از اجزا مهم نظام حقوقی دولت حاکمیت است.

اگر ما در اینجا از ظلم ستم و شکنجه بی‌حد و حصر امیر عبدالرحمن که تا هنوز در آن زمان سیستم غلامی در جامعه مسلط بود یاد آور میشویم نباید فراموش کرد که ما شاهد قتل‌های کتلوی و دسته جمعی و بخاک و خون کشاندن ده‌ها هزار هموطن بی‌گناه مظلوم و بی‌نوی خود در اخیر قرن ۲۰ توسط حکام، ظالم مستبد و خودکامه چون حفیظ‌الله امین که جهت سیاسی و اجتماعی خود را سمتگیری سوسیالیستی و ایجاد جامعه مرفه به تیپ اتحاد جماهیر شوروی اعلان نموده و سخن از حق طلبی عدالت و برابری میزد و با این ادعاهای بلند بالای خود در مبارزات حق طلبی در جاده‌های شهرها بخصوص شهر کابل به اصطلاح گوش فلک را کرمی نمودند و یا همچنان ظلم ستم، شکنجه، استعمال سلاح‌های مدهش علیه همدیگر و ملت افغانستان و سر به نیست کردن ده‌ها هزار انسان‌هایی بیگناه در اثنا حاکمیت مجاهدین در کشور که خودها را از نگاه مذهبی سیاسی و اجتماعی عادلترین رژیم‌ها وانمود می‌کرد؛ اما بمجرد غصب قدرت و حاکمیت تمام سلاح‌های کشتار جمعی و توانائی خود را برخلاف ادعای پر طمطراق خودها بالای مردم بی‌دفاع و مظلوم افغانستان استعمال نموده، بصورت کتلوی انسان‌هایی شریف افغانستان را سر به نیست کردند یا ظلم و ستم و سریریدن‌های وحشتناک و چاندماری‌های دسته جمعی افراد بی‌گناه و مظلوم توسط رژیم طالبانی و بمباردمان‌هایی هوایی توسط طیارات جنگی قوای نظامی پاکستان به کمک طالبان بالای مردم بی‌دفاع افغانستان در این عصر از آدرس خدا و پیامبرش درحالی که همه آنها مسلمان و از جمله بهترین‌ها و تابع تمام مناسک اسلامی و دینی بوده اند یا تجاوز و لشکر کشی‌های آشکار و قتل‌های کتلوی که از طرف امریکا و متحدانش

در دو جنگ غیرعادلانه و نابرابر علیه کشور عراق در زمان‌های بوش پدر و پسر که ده‌ها هزار افراد بی‌گناه و مسلمان را دسته جمعی و زنده زنده زیر توده‌های خاک به گور نمودند و امروز که اضافه از دو دهه از آن تجاوزها می‌گذرد؛ هر روز ملت عراق قربانی می‌دهد و امنیت و عدالت در آن کشور ببار نیآورده است. یا تجاوز و لشکرکشی‌های بی‌رحمانه و غیرعادلانه علیه کشور آباد، غنی، ثروتمند و مرفه لیبیا و فعلاً کشور مسلمان سوریه بنام صدور دموکراسی و عدالت اجتماعی؟

نه تنها من بلکه هیچکس دیگری بالای این پدیده‌های که اهداف نامطلوب خود را داشته، نام دموکراسی و عدالت اجتماعی را گذاشت. حالانکه حقوق عامه را پایمال و کشورها را به تباهی کشید.

در صورتی که درین کشورها آن زمامداران از مدت دو الی چهار دهه کشورهای شانرا رهبری می‌کردند؛ امریکا و کشورهای غربی روابط دوستانه و دیپلوماسی به سطح بسیار بالا و بزرگ با ممالک فوق‌الذکر داشتند. درست است که روش شان دیکتاتوری بوده و قدرت ملت را غضب کرده بودند، اما چه می‌شد که جهت دفع و طرد آنها از اریکه قدرت در دراز مدت و یا بیشتر، بدون جنگ و خونریزی به فشار عمومی بخصوص از طریق سازمان ملل متحد که یکی از اهداف بزرگش را همین موضوع تشکیل می‌دهد؛ متوسل می‌شدند و چنین کشورهای آباد را به ویرانه تبدیل نکرده، زندگی میلیون‌ها افراد بی‌گناه دیگر را به فاجعه نابودی و بی‌خانمانی مبدل نمی‌کردند.

واقعیت امر اینست که همه این هیاهو، بهانه جهت غارت و ضبط منابع هنگفت نفتی، و صدها میلیارد ثروت‌های آنها بوده که در بانک‌های امریکا و اروپا حتی آسیا در دسترس شان قرار داشت و به کمک همین کشورهای اروپائی و غیره توسط زمامداران موصوف از ملت سرقت گردیده و به نفع شخصی ذخیره شده است که تمام این پول‌ها حق بالاستحقاق ملت‌های متذکره هست که هرچه زودتر باید به کشورهای اصلی آن مسترد گردد.

جای تعجب این است که امریکا و کشورهای غربی به بهانه تأمین عدالت اجتماعی، دموکراسی، حقوق بشر و بهانه‌های دروغین چون استعمال سلاح کیمیاوی و غیره، کشورهای فوق‌الذکر را تحت تجاوز و جنگ‌های وحشتناک قرار داده؛ اما با کشورهای مماثل آنها چون عربستان، خلیفه‌های صحرا نشین عرب و غیره بنیادگراها که آثاری از دموکراسی حقوق بشر و عدالت اجتماعی در نظام آنها دیده نمی‌شود و دکتاتوری به حد اعلی رسیده، بهترین روابط و دوستی داشته، امنیت آن ممالک را نیز تضمین و در گرو خود دارد. درحالی که امیر عبدالرحمن خان و امثال آنها تقریباً یک و نیم تا دو قرن قبل در آن دوران تاریک تاریخ که نامی نه از سازمان ملل متحد، نه حقوق بشر و نه دموکراسی در افغانستان مطرح بود چند نفر افراد بیگناه یا گناهکار را بدار میزد و ادعای عدالت هم نداشت و خود را وارث با الاستحقاق ملت می‌پنداشت.

بهر صورت با این حالت و همچو ادعاها که بیشتر از دو دهه از حاکمیت مجاهدین و طالبانی و اضافه از ۱۲ سال از حاکمیت بین‌المللی با اشتراک تخمیناً ۴۰ کشور جهانی در

افغانستان می‌گذرد؛ عدالت اجتماعی به چالش بزرگ مواجه و امنیت کامل تأمین نگردیده، دفاع از حریم مقدس وطن به ناتوانی و ضعف مواجه بوده؛ فساد اداری به اوج رسیده؛ سیستم مافیائی مواد مخدر، مافیای‌خانه‌های شخصی، غصب زمین‌های زراعتی شخصی و هم حکومتی، اختطاف، گروگان‌گیری‌های جنایتکارانه و تجاوز جنسی علیه مردمان بیگناه، موجودیت گروه‌های مسلح غیرمسوول و جنایتکار و در پهلوی همه این جنایت‌های متذکره ارتکاب جنایت‌های انتحاری روزانه توسط خفاشان سیه دل و سیاه کردار بنام خدا و دین در وطن بیداد می‌کند.

چنانچه همین اکنون طی همین هفته (مورخه ۱۶ ماه می الی تاریخ ۲۱ می سال ۲۰۱۳) حمله انتحاری در منطقه شاه شهید کابل به تعداد ۹ نفر هموطنان مظلوم و بیگناه ملیکی را به شهادت و یکتعداد زیاد دیگر را مجروح و زخمی نمودند و حمله انتحاری دیگر در مرکز ولایت بغلان پیشروی تعمیر شورای ولایتی تعداد زیاد مردمان ملیکی بیگناه را که رئیس شورای ولایتی بنام محسنی نیز در بین آنها بود بدون موجب به شهادت رسانیدند. پس، اسلام و مذهب سخت مورد سوءاستفاده این جنایتکاران نامسلمان و آدم خواران حرفوی قرار گرفته که هر روز از ملت مسلمان افغانستان قربانی می‌گیرند. جالبتر اینکه با این اعمال و کردار، آنها خواهان دوامدار قدرت و حاکمیت بوده و تا به امروز با چشم سفیدی و دیده دراپی بآن اعمال ننگین و ضد بشری که انجام داده و می‌دهند مباحثات و افتخار نیز می‌نمایند.

هیئات ازین بشر و انسان‌هایی رجیم و نفرین شده قرن ما! بناء همه و همه محصول و دست‌آورد این سیاه کاران بوده که واقعاً عرصه زندگی را برای تمام اتباع افغانستان تنگ و تنگ‌تر ساخته، فغان ناله و فریاد مردمان تا آسمان‌ها بلند است. در حقیقت با ارتکاب چنین اعمال جنایتکارانه، ملت افغانستان را به گروگان گرفته اند. اما دوستان فعلی افغانستان باوجود داشتن قراردادهای استراتژیکی در راس ابرقدرت امریکا، حضور و موجودیت آن‌ها، اردوی پاکستان خلاف تمام نورم‌ها و قوانین بین‌المللی با جسارت کامل بطور دوامدار بر حریم مقدس افغانستان در سرحدات شرقی حمله می‌کند و ارتش افغانستان نسبت عدم موجودیت قوای هوایی مؤثر در مقابله با این حملات تجاوزکارانه عاجز است. زیرا در شرایط جنگی بانظرداشت تکنالوژی عصری فعلی، هیچگاه قوت‌های رزمی زمینی پیروزی و مؤثریت نمی‌داشته باشد تا از حمایت آتش کشف قوی هوایی برخوردار نباشد و تا همین اکنون که سیزده سال از اشغال و موجودیت قوت‌های امریکا و انگلیس با متحدین منافع آنها در افغانستان می‌گذرد و عملاً این کشور و مردمان مظلوم و بی‌دفاع آنرا میدان جنگ بی‌رحمانه و تاخت و تاز دشمنان آن که خود ایجاد نموده بودند قرار داده؛ هیچگاه در پی ایجاد قوای رزمی هوایی که اقلأ بتواند خود از حریم هوایی و زمینی و مقدسات ملی دفاع نماید؛ نگردیده و درین اواخر که آنها رخت دوباره سفر بسته اند، کدام امیدی نیز باقی نمانده است. درحالی‌که همسایه‌گان و دشمنان رنگارنگ افغانستان چون ایران، پاکستان، روسیه، چین، هند و حتی کشورهای آسیای میانه که متحد استراتژیکی روسیه بوده با دستگاه‌ها و سلاح مجهز اتمی عیار هستند؛ اما این دوستان دو رنگ افغانستان اقلأ همان قوای هوایی سابقه افغانستان را که به نظرشان

ناکار آمد نیز است؛ احیا نکرده و در مرحله خداحافظی روز شماری می‌کنند.

با این حالت شما خود قضاوت نمائید زمانی که روس‌ها از افغانستان خارج گردیدند با چه قیمت گزاف انواع سلاح و تخنیک جنگی مدرن، یعنی آن سلاح و تخنیک را که در کشور خود مورد استفاده داشتند (لست تسلیحات متذکره در اخیر این مولفه موجود است) بشمول طیارات جنگی مدرن برای ارتش و ملت افغانستان بطور رایگان تحفه و با دلسوزی و احساس انسانی کامل افغانستان را ترک گفتند که برای چندین سال دیگر ارتش ملی و فرزندان واقعی ملت افغانستان با سر بلندی و افتخار کامل از حریم مقدس وطن و مردمان شجاع آن بطور جانانه دفاع و دین مادر وطنی خود را شایسته اداء نمودند. بناءً در اخیر معلوم خواهد شد که دوستان واقعی افغانستان کی‌ها و دشمنان این ملت رنج کشیده کدام‌ها خواهد بود البته این موضوع را در آینده تاریخ پاسخ خواهد داد.

با این حالت اینجانب صرف رویدادهای خونین و تاریخ پر ماجرای متذکره را بطور مستند با نظر داشت روایات تاریخ به تصویر کشیده و قضاوت را به صاحب نظران و آینده‌گان می‌گذارم تا در آینده با این جمع‌بندی‌ها، اساس تاریخی دفاع و امنیت کشور تا جائیکه مقدور است پی ریزی گردیده از ناملايمات حوادث بر حذر و در جهت حفظ دست‌آوردهای انسانی و بشری با نظر داشت عدالت اجتماعی و رشد سجایای عالی برای عوام الناس و جامعه به اتکای اساسات و معیارهای علمی قبول شده، تجربه طولانی علمای کریم‌نولوژی، جامعه شناسی و حقوق جزاء کشورهای مختلف از جمله کشور خود ما غنامند گردیده در آینده و مستقبل تسلسل یابد و درس عبرت برای نسل آینده و نیروی جوان وطن ما گردد

نکته را که در اخیر این مبحث در مورد مرحوم دادمحمدخان اورکزایی پدرم که از موصوف در آغاز سخن این مولفه تذکراتی بعمل آمده، باید افزود و آن اینکه او همیشه با بی‌نویان و تنگ‌دستان لطف خاصی داشته و از مساعدت‌های مادی و معنوی تا جائیکه میسر بوده در حق آنها دریغ نمی‌کرد. دستگیری نیازمندان را از وظایف انسانی و ضروری خود پنداشته، برای دیگران نیز داشتن چنین صفات و سجایا را توصیه مینمود و با شجاعت و متانت بی‌هراس از عواقب آن همیشه از دوستان و هم‌زمان دوران افسری، مبارزین ملی و وطنپرستان واقعی که سال‌های طولانی در زندان‌های سیاسی به سر می‌بردند؛ عیادت و احوال‌گیری می‌نمود. بخصوص از فامیل شرافتمند چرخ‌ها و فامیل دانشمند و مبارز ملی کشور مرحوم میر غلام‌محمد غبار و امثال آنها دین وطنی و ملی خود را ادا نموده بود. بعد از شهادت مرحوم در زندان سیاسی طی ماه حوت سال ۱۳۳۱ هجری از موصوف دو دختر و چهار پسر چون پوهاند دوکتور ضیاء احمد ذهین، مسعود سکندری، دکتور انصار سکندری و اینجانب خلیل‌الله سکندری افسر سابقه پولیس افغانستان که با نظر داشت شرایط دشوار جنگی و عدم امنیت طولانی و دوامدار در وطن در کشور دنمارک با فامیلم به سر می‌برم.



در اخیر شایان یادآوری می‌دانم از دوستان محترم که مرا با ابراز نظر نیک شان در برآورده شدن و بهتر شدن این رساله‌یاری و همراهی نموده اند اظهار تشکر و سپاس‌گزاری نمایم:

۱. محترم عبدالصمد ازهر سابق قوماندان عمومی امنیه افغانستان.
۲. محترم سراج‌الدین ادیب نویسنده و پژوهشگر، مؤلف کتاب «طعم ناخوش آیند استعمار» و مسئول سایت و وبگاه روشنایی
۳. فرزندم احمدنبیل سکندری.

## ضمیمه بخش توانایی قوای مسلح افغانستان

(در زمان زعامت دکتور نجیب‌الله رئیس جمهور سابق افغانستان)

به ارتباط قوای دفاع ملی افغانستان که در زمان صدارت سردار محمد داود خان مطابق شرایط زمان تجهیز، تسلیح و مدرنیزه گردیده طی دوران دههٔ قانون اساسی از اثر توجه سترجنرال خان محمد خان وزیر دفاع و جنرال سردار عبدلولی قوماندان قوای مرکز در سطح عالی رشد قرار داشت. در زمان حاکمیت ح.د.خ.ا بطور مطلق با داشتن تکنیک عالی محاروبی، قدرت رزی و آتش قوی به یک اردو قابل اعتبار در منطقه مبدل شده بود که می‌توانست بطور شایسته از حریم هوایی و زمینی کشور حراست و پاسداری نماید. در این حصه تتبع و نگارش محترم دگروال محمدنبی یورش را در مورد «توانمندی قوای مسلح افغانستان» جهت آگاهی خوانندگان گرامی ضمیمه می‌نمایم:

«در قرن بیستم در سراسر جهان منجمله افغانستان به تسلیحات نیروهای مسلح بحیث عنصر تعیین کننده توانایی و قدرت نیروهای مسلح اهمیت بیشتر و اساسی‌تر داده شد. چنانچه بعد از حرب اول جهان (۱۹۱۴-۱۹۱۸) به قوت‌های زهدار و قوت‌های هوایی افغانستان تشکیل گردید. گرچه این نیروها خیلی کوچک بود ولی بازهم گامی به پیش محسوب می‌گردید. شاه امان‌الله گرچه شیفته و عاشق انکشاف صنعتی کشور بود و پلان‌های گوناگون را برای انکشاف صنعتی، فرهنگی، زراعتی و اقتصادی کشور طرح کرد ولی بخاطر دفاع ازین نوآوری‌ها به تقویه نیروهای مسلح چندان توجه نکرد. در دوران‌هایی مابعد بطور تدریجی و مطابق به خواست زمان و یا خواست زمامداران وقت توجه کم و بیش به نیروهای مسلح کشور شده ولی نیرومندترین قوت‌های مسلح افغانستان در طول تاریخ چند هزار ساله کشور، نیروهای مسلح زمان حاکمیت جمهوری دمکراتیک افغانستان محسوب می‌گردد.

نواز شریف صدراعظم اسبق پاکستان ضمن تلاش برای دست‌یابی مجدد به مقام صدارت پاکستان در یکی از بیانیه‌های خود مردم پاکستان را مورد خطاب قرار داده منجمله گفت: مردم پاکستان باید از من شکرگذار باشند زیرا همه حکومت‌های، پاکستان از زمان بوجود آمدن پاکستان تا امروز می‌خواستند تا نیروهای مسلح افغانستان ضعیف باشد؛ ولی من چنان نیروی مسلح را در افغانستان نابود کردم که در منطقه مانند آن وجود نداشت. روز بعد ازین خودستایی نواز شریف رادیوی «صدای امریکا» در برنامه شامگاهی خود به زبان فارسی گفته‌های نواز شریف را تأیید نموده و اظهار داشت که «نیروهای مسلح افغانستان از نگاه تسلیحات و تجارب جنگی در منطقه حقیقتاً بی‌همتا بود.»

درین جا می‌خواهم از یک تعداد تسلیحات نیروهای مسلح افغانستان حاکمیت جمهوری دمکراتیک افغانستان یادآوری نمایم. در کتاب «ابعاد پیچیده تداوم جنگ در افغانستان» اثر محترم (غ.ر.ا) در صفحه، (۵۳) چنین آمده است:

«بر اساس یک آمار تأیید شده مسئولین نظامی، در اواخر سال ۱۹۹۱ میلادی ارتش افغانستان اسلحه و وسایط و تخنیک جنگی ذیل را مورد استفاده داشته است:

- سلاح خفیف و ثقیل پیاده - یک ملیون میل
- انواع توپ‌ها و هاوان‌ها - بیش از شش صد هزار میل
- انواع تانک‌های مختلفه - دوهزارو پنجصد چین.
- انواع زره‌پوش‌ها - سه هزار عراده
- وسایط ترانسپورتی مختلف - بیست و نه هزار عراده
- انواع وسایط و دستگاه‌های مخابره، استحکام لوژستیک و غیره - چهار هزار و هشت صد دستگاه و عراده.
- انواع طیارات شکاری، ترانسپورتی و هلیکوپتر - ۴۰۰ بال
- انواع اسلحه خفیفه سابقه، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیوی امریکایی و چکی تذخیر شده یکصد هزار میل.
- دستگاه پرتاب راکت‌های "سکاد" هشت دستگاه.
- راکت‌های مختلفه ریاکتیف - یکصد هزار فیر.
- مهمات تذخیر شده - بیش از یکصد هزار تن
- فابریکات ترمیم سلاح - شش باب.

قیمت مجموعی سلاح، تخنیک و تجهیزات فوق به ارزش صدها میلیارد دالر تخمین گردیده است. مثلاً تنها قیمت مجموعی پززه جات فالتو که در ذخایر عمومی تذخیر گردیده بود به پنج میلیارد دالر بالغ می‌گردد. ارزیابی‌ها و ارقام فوق که جزیات را دربر ندارد؛ این باور را می‌آفریند که ارتش افغانستان عظیم‌ترین و نیرومندترین امکانات نظامی را در خود متمرکز کرده بود و با پوتنسیل کم‌نظیر دفاعی یکی از قوی‌ترین ارتش‌های منطقه محسوب می‌گردید، ولی صد حیف که این نیروی منظم دیگر وجود ندارد.

در احصائیه فوق یک تعداد تسلیحات و وسایط خیلی مهم یا از قلم مانده و یا خود در جمله وسایط و تسلیحات دیگر آمده است که بطور مثال از یک تعداد آن یادآوری می‌گردد:

- راکت‌های بالدار زمین - زمین بنام «لونا»..
- راکت‌های اوراگان....
- راکت‌های بالدار «دوینا»، «پیچورا» و «ستریلا - ۱۰» مربوط سیستم مدافعه هوایی کشور...
- انواع مختلف رادارها و سیستم کشف و تعریف هدف....
- فابریکه مجهز ترمیم طیارات
- فابریکه‌های بزرگ تولید البسه نظامی....

نیروهای مسلح افغانستان متشکل بود از:

- اردو

- پولیس
- امنیت دولتی

لازم است تا در مورد هر یک از بخش‌های نیروهای مسلح بطور مفصل‌تر صحبت شود، اما درین جا فعلاً از اردو یادآوری می‌گردد و دو بخش دیگر آن در اختیار کسانی گذاشته می‌شود که صلاحیت علمی و تجربه کاری را درین دو بخش داشته باشند.

اردو: درینجا ممکن سوال بمیان آید که سر قوماندان نیروهای مسلح در افغانستان کی است؟ در نظام شاهی سرقوماندان نیروهای مسلح افغانستان - پادشاه و در نظام جمهوری رئیس جمهور بوده است.

اردو بخشی از نیروهای مسلح افغانستان می‌باشد که به نوبه خویش مرکب است از

- قوت‌های زمینی
- قوت‌های هوایی و مدافعه هوایی
- قوت‌های فرود آورده شده (دیسانت)
- قوت‌های سرحدی

یک بخش دیگر و بسیار مهم در ترکیب نیروهای مسلح و هر یک از قوت‌های متذکره وجود دارد که عبارت از خدمات لوژستیک می‌باشد.

قوت‌های: زمینی قوت‌های زمینی از صنوف ذیل تشکیل گردیده است

- پیاده
- تویچی
- زره‌دار
- استحکام
- مخبره
- نقلیه
- لوژستیک

قوت‌های هوایی و مدافعه هوایی: این بخش اردو از صنوف ذیل تشکیل گردیده است

- قوای هوایی
- قوای مدافعه هوایی
- قوای رادار
- لوژستیک

این چهاربخش قوای هوایی و مدافعه هوایی در تشریک مساعی باهم تمام وظایفی که از طرف وزارت دفاع و یا سرقوماندانی نیروهای مسلح افغانستان داده می‌شود اجرا می‌دارد.

قوای هوایی و مدافعه هوایی کشور برای پرورش پرسونل یک پوهنتون در تشکیل خود داشت که بنام پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی یاد می‌گردد این پوهنتون مرکب بود: از

پوهنځی هوایی، پوهنځی راکت و توپچی دافع هوا، پوهنځی رادار و مخابره و پوهنځی لوژستیک.

اکثریت قاطع استادان پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی تحصیلات عالی و تجارب بزرگ کار طولانی در قطعات و جزوتام‌های قوای هوایی و مدافعه هوایی را داشته و با این اندوخته علمی تلاش‌های خستگی ناپذیر را برای پرورش جانبازان و قهرمانان دفاع از حریم هوایی کشور عزیزمان افغانستان به پیش می‌بردند.

قوای هوایی و مدافعه هوایی وسایط تخنیکي مدرن و پیشرفته را در اختیار داشت. پس به متخصصین هر یک از وسایط تخنیکي نیز احتیاج داشت یک تعداد این متخصصین در پوهنتون هوایی و مدافعه هوایی آماده می‌گردید و بخش دیگر آن در خارج از کشور دانش لازمه را کسب می نمودند.

قوای هوایی و مدافعه هوایی افغانستان برعلاوه کادرهای، تخنیکي، کادرهای سوق و اداره و قوماندانان ورزیده را نیز در اختیار داشت که این‌ها نیز دارای تحصیلات عالی بوده و تجارب غنی کار و فعالیت در قطعات و جزوتام‌های قوای هوایی و مدافعه هوایی را با خود داشتند.

## مآخذ

طی این مؤلفه از مآخذ و منابع ذیل استفاده بعمل آمده است:

۱. حقیقت التاریخ (از امیر کبیر تار هیر کبیر) به قلم دکتور فضل الله مجددی
۲. تاج التواریخ به قلم امیر عبدالرحمن خان
۳. وزارت داخله در گستره تاریخ به قلم شاه محمود حصین.
۴. داؤودخان در چنگال، K.G.B، به قلم ا. هارون
۵. افغانستان در مسیر، تاریخ جلد اول (مرحوم علامه غبار)
۶. رویدادهای نیمه اخیر سده ۲۰ در افغانستان به قلم دگر جنرال نذیر سراج.
۷. افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه به قلم میر عنایت الله سادات.
۸. حقایق و تحلیل وقایع سیاسی افغانستان به قلم عبدالحمید مبارز.
۹. افغانستان در قرن ۲۰ به قلم داکتر ظاهر طنین.
۱۰. تاریخ افغانستان به قلم محمد ابراهیم عطائی
۱۱. حکومت داؤودخان به قلم نجیم آریا و اکبر شالیزی
۱۲. دهه قانون اساسی به قلم صباح الدین کشکی
۱۳. نگرشی بر تاریخ حرب افغانستان به قلم دگروال نبی یورش
۱۴. یادداشت‌های مرحوم نورمحمد کهگدای.
۱۵. یادداشت‌های مرحوم عبدالرحیم ضیائی (شیون کابلی)
۱۶. افغانان - جای فرهنگ و نژاد (الفنتسن (انگلیسی)
۱۷. ظهور افغانستان نوین (وارتان گریگوریان)
۱۸. سقوط افغانستان (عبدالصمد غوث)
۱۹. اردو و سیاست (نبی عظیمی)
۲۰. سقوط سلطنت (عبدالحمید محتاط)
۲۱. حاکمیت قانون (حبیب الله رفیع)
۲۲. تاریخ افغانستان بعد از اسلام (عبدالحی حبیبی)



راه‌چم ناشران‌دیشه‌های دموکراتیک

[www.rahparcham1.org](http://www.rahparcham1.org)